

اهمیت

بشارت انفرادی

نویسنده: کشیش ادوارد هوسپیان مهر

چاپ و انتشار:

شورای کلیساهای ایرانی همگام

کلیه حقوق چاپ و نشر برای شورای کلیساهای ایرانی همگام محفوظ است.

فهرست

- مقدمه — ۶
- فصل اول - چرا بشارت انفرادی اهمیت دارد؟ — ۸
- محدودیت مکانی و جغرافیایی وجود ندارد. — ۹
- محدودیت زمانی وجود ندارد. — ۱۲
- محدودیت طبقاتی، اجتماعی، قومی وجود ندارد. — ۱۶
- محدودیت روش وجود ندارد. — ۱۸
- امکان ارتباط زنده‌ی دوطرفه — ۲۱
- ارزش فردی — ۲۳
- کار بنیادی و اصولی — ۲۷
- رسیدگی به نیاز مبرم دنیا — ۳۴
- پیروی از الگوی مسیح — ۴۲
- ملاقات عیسی با زن سامری — ۴۴
- هدایت خدا — ۴۴
- احترام گذاشتن — ۴۵
- موضوع مورد علاقه‌ی زن سامری — ۴۶
- تحریک حس کنجکاوی — ۴۶
- روش غیر مستقیم — ۴۸
- تحسین و تشویق — ۴۸
- روش مستقیم — ۴۹
- عدم انحراف از مسیر — ۴۹
- روش نتیجه‌گیری — ۵۰
- کلیسای اولیه - کلیسای نمونه — ۵۲
- فصل دوم - روش‌های مؤثر و مخرب در بشارت انفرادی — ۷۲
- مخاطبین خود را بشناسید. — ۷۳
- ایجاد ارتباط دوستانه با مخاطب — ۷۷
- احترام به شخصیت — ۸۳
- حفظ روحیه‌ی مثبت مسیحی — ۹۰

— ۹۹	صبر و مقاومت	—
— ۱۰۵	بشارت با حکمت الهی	—
— ۱۱۵	تحریک حس کنجکاوی	—
— ۱۳۳	واضح و روشن سخن بگوئید.	—
— ۱۴۱	حفظ اصول و آداب معاشرت	—
— ۱۵۵	دعا کنید.	—
— ۱۸۴	توصیه‌های کتاب مقدسی	—
— ۲۰۵	پری روح القدس	—
— ۲۳۴	فصل سوم - چگونه بشارت را آغاز کنیم؟	•
— ۲۳۶	رخدادهای ناگوار	—
— ۲۳۸	شهادت زندگی	—
— ۲۴۲	طرح سؤال مناسب	—
— ۲۴۶	دعوت نمودن	—
— ۲۵۲	تعریف و تشویق	—
— ۲۵۵	خدمت با محبت عملی	—
— ۲۶۰	فصل چهارم - چرا وجود انگیزه‌ی صحیح در بشارت ضروری است؟	•
— ۲۶۱	پاداش برای نیت قلبی	—
— ۲۶۵	انگیزه‌ی صحیح - دید و رویا	—
— ۲۶۸	انگیزه‌ی صحیح - نشاط و بشاشیت	—
— ۲۶۹	انگیزه‌ی صحیح - قوت	—
— ۲۷۴	فصل پنجم - توصیه‌های انگیزه‌بخش در بشارت	•
— ۲۷۵	نمونه‌ی محبت جستجوگر خدای پدر	—
— ۲۷۸	نمونه‌ی محبت عمیق خدای پسر	—
— ۲۸۰	نمونه‌ی عمل عظیم روح القدس	—
— ۲۸۳	انگیزه‌ی ظهور جلال و رضامندی خدا	•
— ۲۹۱	انگیزه و نیت ناخالص	—
— ۲۹۲	عدم جلب رضامندی خدا	—
— ۲۹۲	جلب توجه	—
— ۲۹۲	غرور	—

- فصل ششم - خدا چگونه در ما انگیزه‌ی بشارت ایجاد می‌کند؟
- ۲۹۹
- ۳۰۲ شاهدان مسیح
- ۳۰۳ مبشرین
- ۳۰۶ همکاران
- ۳۰۸ سفیران و نمایندگان
- ۳۱۰ نمك جهان
- ۳۱۲ نور جهان
- ۳۱۴ شاخه‌ی متصل به تارك
- ۳۱۸ صياد مردم
- ۳۲۴ رایجه‌ی خوشبوی مسیح
- ۳۲۶ رساله یا نامه‌ی خواندنی
- ۳۲۹ دیده‌بان

مقدمه

مؤثرترین و پرثمرترین، سالم‌ترین و امن‌ترین نوع بشارت، در روش‌های بشارت انفرادی (فرد به فرد) نمایان می‌شود. آمارها نشان می‌دهند که در بشارت، هیچ روشی به اندازه‌ی روش فردی، خصوصاً روش دوستی و برقراری ارتباط شخصی مؤثر نیست. بر خلاف آنچه که تصور می‌شود از طریق برقراری جلسات و مجامع بشارتی تعداد کمتری به سوی مسیح آمده‌اند ولی از طریق ارتباطات دوستانه‌ی شخصی در خارج از کلیسا تعداد بیشتری به سمت مسیح جذب شده‌اند.

کلیسای زنده، کلیسایی است که هر عضو آن شاهد زنده‌ی خداوند یا مسیح باشد. از یک شبان موفق پرسیدند: "تعداد اعضای کلیسای شما چند نفر است؟ ایشان در پاسخ گفت: ۴۵۰ نفر، سپس پرسیده شد چند نفر از اعضای کلیسای شما بشارت می‌دهند؟ شبان با افتخار در جواب گفت: ما ۴۵۰ نفر شاهد مسیح داریم، زیرا از همان ابتدای ایمان به اعضای خود یاد می‌دهیم که چگونه شاهد فردی برای مسیح در جامعه خود باشند و همین علت رشد و موفقیت کلیسای ما است."

برای اینکه اهمیت موضوع بشارت انفرادی را درک کنید، دقت کنید عیسیای مسیح هدف اصلی نزول روح القدس را چه می‌داند: «اما چون روح القدس بر شما آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان.» (اعمال رسولان ۱: ۸)

متأسفانه بسیاری از کسانی که ادعای دریافت روح القدس یا پری آن را دارند، هدف اصلی این تجربه‌ی مبارک را فراموش کرده‌اند. بعضی شاد شدن، لذت بردن و صحبت به زبان‌ها یا کسب عطایای روحانی را جزو اهداف پری روح خدا می‌دانند در حالی که ثمرات یا تجلیات روح را نباید جایگزین هدف اصلی نزول روح القدس که همانا شاهد شدن برای مسیح است، قرار داد. موضوع شاهد بودن برای مسیح و بشارت دادن آنقدر برای مسیح اهمیت داشت که تمام تأکید او قبل از صعود به آسمان در مورد این موضوع بود. آخرین کلامی که از زبان مسیح قبل از صعود به آسمان به عنوان یک وصیت فراموش نشدنی خارج شد، اعمال رسولان ۱: ۸ بود.

چرا بشارت انفرادی از اهمیت فراوانی برخوردار است؟ چه نتایج مؤثری در بشارت انفرادی وجود دارد؟ در بشارت انفرادی چه امتیازات و محاسنی نسبت به بشارت‌های جمعی یا کلیسایی وجود دارد؟

فصل اول

چرا بشارت انفرادی اهمیت دارد؟

چرا بشارت انفرادی اهمیت دارد؟

۱- محدودیت مکانی و جغرافیایی در روش بشارت انفرادی وجود ندارد یا به عبارتی دیگر حدود جغرافیایی و مکانی در روش بشارت انفرادی بسیار وسیع است. عیسی در انجیل این حدود را مشخص کرده است. «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید.» (مرقس ۱۶: ۱۵). «پس رفته همه‌ی امت‌ها را شاگرد سازید...» (متی ۱۹: ۲۸) شاگردان مسیح نیز در این محدوده عمل می‌کردند. «و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت درباره‌ی اینکه عیسی همان مسیح است، دست نکشیدند.» (اعمال رسولان ۵: ۴۲)

جفای عظیمی نیز بر کلیسای اورشلیم، برای به بن بست کشاندن پیغام انجیل وارد شد، اما نتیجه‌ی این جفا خلاف آن چیزی بود که جفاکنندگان انتظار داشتند و به کلیسای اولیه برای گسترش و توسعه خدمت بشارت در خارج از محدوده‌ی خود کمک بزرگی نمود. «و اما آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می‌نهادند، به کلام بشارت می‌دادند.» (اعمال ۸: ۴)

بشارت انفرادی را در همه جا می‌توان انجام داد. برای مثال: در محل کار- در خانه‌ها- بیمارستان- مدارس- دانشگاه‌ها- پارک‌ها- در هواپیما- قطار- اتوبوس- تاکسی- در بیابان- در خیابان- در فروشگاه‌ها و مغازه‌ها- در کوه- کنار رودخانه- پشت بام- زیرزمین- استخر- سونا- زندان- قبرستان- مطب دکتر- سالن آرایش- مجالس ترحیم- جشن‌ها و عروسی‌ها و بسیاری از جاهای دیگر. در همه‌ی جاهایی که به آن‌ها اشاره شد انسان‌ها حضور دارند.

ولی آیا می‌توان بشارت‌های عمومی و کلیسایی را در همه جا انجام داد؟ ساختمان کلیسا یا مکان‌های مربوط به جلسات بشارتی، مکان‌هایی مشخص هستند و افراد محدودی به چنین مکان‌ها می‌آیند تا بشارت انجیل را بشنوند. واقعاً تکلیف و سرنوشت کسانی که به کلیسا نمی‌آیند چه می‌شود؟ به جز کلیساهایی که در جفا هستند و در آن کشورها امکان بشارت عمومی وجود ندارد، در کشورهایی که آزادی مذهبی وجود دارد چند درصد از مردم به کلیسا می‌روند؟ در پاسخ باید گفت درصدی بسیار پایین! آن‌هایی که به کلیسا می‌روند، به چه نوع کلیساهایی می‌روند؟ آیا به کلیساهای بشارتی می‌روند؟ تقریباً چند نفر از شهروندان یک شهر در ساختمان‌های کلیسا توبه می‌کنند و به مسیح ایمان می‌آورند؟

با کمال تأسف باید گفت، آمار بسیار خجالت‌آور و دردناک است. مجدداً سؤال خود را تکرار می‌کنم؛ وضعیت کسانی که اکثریت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند و به کلیسا نمی‌روند چه خواهد شد؟ باید گفت کلیسا جای مناسبی برای بشارت نیست. کلیسا به عنوان بدن مسیح و گروهی از

ایمانداران مسیحی، مکانی برای پرستش، تعلیم و مشارکت مسیحی است ولی، مهمترین وظیفه‌ی کلیسا که بشارت است در بیرون از کلیسا باید انجام شود. کلیسا مکانی است که باید در آن جا تقویت شویم تا بتوانیم رسالت و مأموریت بشارتی خود را در بیرون از کلیسا به خوبی انجام دهیم. مسیح به ما نگفت: "شما در کلیسا بنشینید، بگذارید مردم پیش شما بیایند." بلکه بر عکس فرمود: "شما بروید بین مردم زیرا شکار در بیرون از کلیساست!" و ما به عنوان شکارچی یا صیاد جان‌ها باید بیرون از کلیسا به دنبال شکار مردم باشیم. هیچ وقت شکار با پای خود پیش شکارچی نمی‌رود. آیا هیچ وقت ماهیگیر از داخل وان حمام خود ماهی می‌گیرد؟ ماهیگیر باید در بیرون از خانه و کنار رودخانه یا دریا با روش‌های مخصوص به صید ماهی بپردازد.

کاری که خدا برای ملاقات و نجات ما انجام داد، این گونه آشکار شد که او خود بین ما آمد. «کلمه انسان شد و در ما مسکن گزید.» (یوحنا ۱: ۱۴) می‌گویند شخصی رفت و بر بالای درخت بزرگی نشست و به خدا می‌گفت من به این ارتفاع آمده‌ام تا به آسمان نزدیک‌تر باشم، ولی خدا به او الهام کرده گفت من که در این بالا نیستم. من در پایین بین مردم هستم برو پایین و مرا آن‌جا پیدا خواهی کرد. دوست گناهکاران عیسای مسیح، بین انسان‌های محتاج و دردمند می‌گشت تا دست افراد درمانده را گرفته و به سوی نجات ابدی هدایت نماید. این بخش را با ذکر نکته‌ای آموزنده از عهد عتیق به اتمام می‌رسانم. در زمان پادشاهی سلیمان، زمانی که کارگران می‌خواستند معبد را بنا کنند، سنگ‌های درون معبد را بیرون از معبد تراشیده

و آماده می‌کردند و آنگاه داخل معبد قرار می‌دادند تا به احترام خانه خدا، صدای چکش و آره و وسایل دیگر شنیده نشود. در عصر حاضر نیز ما باید در جامعه‌ای که در آن بسر می‌بریم، رسالت خود را به عنوان عطر خوشبوی مسیح و رساله‌ی زنده او و مانند نور و نمک جهان، در بین انسان‌ها به خوبی انجام دهیم و زمانی که آن‌ها را به سمت نجات هدایت کردیم، مانند سنگ‌های تراشیده شده و زنده وارد خانه‌ی خدا بسازیم و آن‌ها را در آن‌جا نصب کنیم. باشد که همه‌ی ما رسالت عظیم و مهم خود را در خارج از کلیسا و محیطی که در آن بسر می‌بریم، به نحو احسن انجام دهیم.

۲- در بشارت فردی محدودیت زمانی وجود ندارد.

«کلام را موعظه کنی و به گاه و بی‌گاه آماده این کار باشی... کار مبشر را انجام بده.» (دوم تیموتائوس ۴:۲ و ۵)

در واقع آیات فوق به ما می‌گویند که ما باید فرصت‌های مناسبی به وجود آوریم. همین‌طور پطرس رسول به ما می‌گوید: «بلکه در دل خویش مسیح را به عنوان خداوند مقدس شمارید و همواره آماده باشید تا هر کس دلیل‌امیدی را که در شماست بپرسد، او را پاسخ گوئید، اما به نرمی و با احترام.» (اول پطرس ۳:۱۵) مقصود این است که بشارت انفرادی را می‌توان در تمام طول ۲۴ ساعت به صورت شبانه روزی انجام داد. از صبح تا شب و از شب تا صبح - گاهی بر حسب احتیاج در نصف شب- صبح زود- ظهر- عصر- مانند عیسای مسیح که ظهر هنگام، با زن سامری صحبت کرد. نيقودموس به خاطر موقعیتی که داشت، شبانه و مخفیانه نزد مسیح آمد. در مورد برخی از شاگردان، مسیح صبح زود به محل کارشان رفت و

آن‌ها را برای پیروی از خود دعوت کرد. بشارت انفرادی را می‌توان در زمان‌هایی که انسان‌ها شرایط مساعدتری دارند انجام داد. برای مثال در هنگام بیماری یک نفر ممکن است برای شنیدن پیغام انجیل آماده‌تر باشد. یا مورد شخصی را در نظر بگیرید که در موقعیت ورشکستگی قرار گرفته و در حالی که شکستگی عمیقی را تجربه می‌کند، می‌توان با ظرافت و محبت به او نزدیک شد و پیغام را به گوش او رساند. در زمان ماتم و عزاداری می‌توانیم سبب تسلی و آرامش افراد دردمند شویم. در واقع زمانی که انسان‌ها با بحران‌ها و بن‌بست‌های زندگی مواجه هستند، فرصتی عالی است تا از مرهم و داروی شفابخش انجیل مسیح که پاسخ همه بحران‌ها و بن‌بست‌های زندگی است بهره بگیریم. برای مثال زمانی که فردی در شرف گرفتن تصمیمات مهمی است، آمادگی بیشتری برای شنیدن بشارت انجیل دارد. بنابراین دقت کنید که بشارت انفرادی را در زمان‌ها و شرایط مختلف و زمان‌های گوناگون انجام دهید. اما در جلسات بشارتی یا بشارت‌های عمومی محدودیت زمانی وجود دارد زیرا در زمانی مشخص یا در روزهای خاصی از هفته برگزار می‌شوند. در این موارد اگر کسی توانست به کلیسا بیاید، آمده است و هر کس هم نتوانست بیاید، گویا ما هیچ روش دیگری برای کمک به او نداریم. به نظر می‌آید پیام ما برای این گروه این است که به دلیل نیامدن شما به کلیسای ما و اینکه فرصت شنیدن پیام انجیل را نداشتید، لطفاً دیگر تشریف ببرید جهنم!

پس همان‌طور که متوجه شدید، تکیه بر جلسات کلیسایی برای رسیدن به نیازهای مردم، روشی بسیار ضعیف، سست و محدودی است. به هیچ

وجه نمی‌توان از این طریق به نیازهای فراوان انسان‌های پیرامون مان رسیدگی کرد و نتایج لازم را گرفت. باید در نظر داشت ساعات شروع جلسات کلیسا برای بسیاری از مردم مناسب نیست، یا بسیاری عادت ندارند که به کلیسا بروند یا شاید کلیسا از محل زندگی آن‌ها دور باشد و یا انسان‌ها مشکلاتی مانند بیماری - مخالفت خانواده یا گرفتاری‌های شغلی و غیره دارند که مانع آمدن آن‌ها به کلیسا می‌شود. ما برای این‌گونه افراد چه فکری کرده‌ایم و چه راه حلی را پیشنهاد می‌کنیم؟ بهترین پاسخ این است که ما کلیسا را به منزل انسان‌ها، محل کارشان و یا به هر مکانی و در هر زمانی که برای‌شان مناسب است ببریم تا بتوانیم با آن‌ها در ارتباط باشیم. حُسن بشارت انفرادی این است که روش‌ها و محدودیت‌های زمانی و مکانی مانعی در برابر آن محسوب نمی‌شوند. خدمت بشارت انفرادی را می‌توان در هر وقت و در هر جا با هر کس به انجام رساند. در پایان این قسمت می‌خواهم خاطره‌ای آموزنده از همسر اولم زنده یاد آناهِید خدابخشیان نقل کنم که خداوند به او عطای بشارت را عطا کرده بود و حقیقتاً او یک مبشر بود.

حدود ۱۷ سال پیش، شبی در تهران، حدود ۱ نیمه شب، از جلسه رهبران به خانه آمدم، در کمال تعجب دیدم که همسرم آناهِید هنوز نخوابیده و بر خلاف همیشه زیاد سرحال و خوشحال نیست. وقتی علت را جویا شدم در پاسخ شنیدم: "من تمام امروز با کارهای زیاد خانه مشغول بودم و فرصتی نداشتم که به بیرون از خانه بروم و با کسی درباره مسیح صحبت کنم و یا پکیج یا بسته انجیل و فیلم عیسی مسیح و جزوات بشارتی

را به کسی بدهم به همین دلیل غمگین هستم." پیش خود گفتم کاش علت پژمردگی و غم همه اعضای کلیسا هم این باشد. سپس به شوخی به او گفتم: "می‌خواهی این موقع شب با هم بیرون از خانه برویم و بشارت دهیم؟" در کمال تعجب دیدم که این موضوع را جدی گرفت و با خوشحالی گفت: "چند دقیقه به من فرصت بده تا آماده شوم!" فوراً پس از آماده شدن در حالی که چند عدد پکیج یا بسته‌ی بشارتی در دستش بود با تر و تازگی خاصی گفت برویم. من پیش خودم گفتم الان ساعت از ۱ شب هم گذشته، کجا برویم؟ در این موقع شب که همه در خواب هستند با چه کسی درباره مسیح صحبت کنیم؟ در هر حال بیرون رفتیم و پس از کمی رانندگی به یک مغازه‌ی آب میوه فروشی شبانه‌روزی که در نزدیکی منزل ما بود رسیدیم. جلوی این مغازه به بهانه‌ی نوشیدن آب میوه توقف کردیم. خوشبختانه مغازه خلوت بود و من و آن‌هاید با دو فروشنده مغازه مشغول صحبت درباره‌ی خداوند شدیم. کسی که من با او صحبت کردم کلام خدا را شنید و هیچ عکس‌العملی نشان نداد، ولی کسی که آن‌هاید با او صحبت کرد بسیار مشتاق و تشنه بود. پس از حدود ۲۰ دقیقه آن‌هاید گفت: "ادوارد این شخص می‌خواهد قلبش را به مسیح بسپارد، تو با او دعا کن!" من از این شخص پرسیدم آیا جای مناسبی وجود دارد که چند دقیقه با هم تنها باشیم؟ او گفت: "انباری پشت مغازه هست ولی لامپش سوخته و تاریک است." با هم در آن مکان تاریک دعا کردیم و او با تمام وجود و با اشک‌ها قلبش را به مسیح سپرد. آن شخص از خطه‌ی کردستان بود و عاشق عیسی مسیح بود. پس از اینکه از مغازه بیرون آمدیم آن‌هاید بسیار خوشحال بود و گفت: "امشب می‌توانم با آرامش خاطر بخوابم چون کاری که لازم بود را

انجام دادم و یکبار دیگر فرشتگان آسمان برای نجات یک نفر شادی کردند. " ساعت ۲ نیمه شب بود او به من گفت: " خداوند هیچ وقت نمی خوابد و حتی در این موقع صبح هم بیدار است تا مردم را نجات بدهد. " پس از آن نیز آنهاید مرتب به این مرد سر میزد و کتابهای روحانی به او می داد و سبب رشد او در ایمان مسیحی می شد. من الان می خواهم از شما بپرسم، آیا کلیسایی را می شناسید که ساعت ۲ صبح جلسه ی بشارتی تشکیل دهد تا مردم نجات یابند؟ این تفاوت و مزیت بشارت انفرادی بر بشارت های کلیسایی است که محدودیت مکانی و زمانی ندارد.

۳- محدودیت طبقاتی - اجتماعی - قومی در بشارت انفرادی وجود ندارد. به دعوت عیسای مسیح که بسیار وسیع و گسترده و امیدبخش برای نجات هر فرد است توجه کنید:

«هر آنچه پدر به من بخشد، نزد من آید، و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.» (یوحنا ۶:۳۷)

به همین دلیل است که پولس که یک یهودی متعصبی بود، پس از تغییر عظیمی که خدا در او به وجود آورد، توانست با اطمینان و جرأت درباره ی رسالت خود بگوید: «زیرا از انجیل سرافکننده نیستم چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان ۱:۱۶) این روش ما را از محدوده ی قومی - نژادی - زبانی - طبقاتی و اجتماعی بیرون آورده و دنبال هر کس از هر گروه، تفکر و قشری می توانیم برویم و پیغام خوش را به گوش او برسانیم. این گروه ها می توانند شامل بی دین و دیندار - فقیر و ثروتمند - با سواد و بی سواد - بیمار و سالم -

زیبا و زشت - بزرگ و کوچک - ارمنی - فارس - آشوری - ترک - کرد - لر - بلوچ - قشقایی - بختیاری و بقیه اقوام و زبان‌های دیگر و همین‌طور ملل غیر ایرانی، هر نوع شخصیتی با هر نوع تفکری که بیرون از کلیسا و محتاج نجات عیسای مسیح هستند، بشود.

در بشارتهای کلیسایی و عمومی، ما فقط با افرادی که کلیسا می‌آیند در ارتباط هستیم. آیا نباید چاره‌ای اساسی برای اکثریت قریب به اتفاق افرادی که شاید هیچ‌وقت به کلیسا نیایند بیاندیشیم و یا نباید پیغام کلیسا را به محل زندگی و کسب و کار و خانه‌های افراد انتقال دهیم؟ ما خدا را برای وجود ساختمان‌های کلیسا شکر می‌کنیم، اما اگر همه‌ی فعالیت‌های ما مخصوصاً خدمت مهم بشارت به ساختمان‌های کلیسا محدود شود، چگونه می‌توانیم به این همه احتیاج و نیاز مبرم مردم جهان رسیدگی بکنیم؟

به خاطر بیاورید که تا سال ۳۱۲ میلادی که ساختمان‌های کلیسا وجود نداشت و مسیحیان در خانه‌ها، غارها، انبارها و یا جاهای مخفی به علت جفای زیاد جمع می‌شدند، درخشان‌ترین دوران مسیحیت و رشد کلیسا مربوط به همین دوران است. بعد از ایمان آوردن اولین امپراتور روم کنستانتین و مسیحی شدن روم، ساختمان‌های مجلل به نام کلیسا ساخته شد و مسیحیان بسیار متکی به ساختمان‌ها شدند و رسالت اصلی کلیسا به جهانیان و دنیای گناهکار بسیار کم رنگ شد. باید از قالب ساختمان‌های کلیسایی بیرون آمده در جستجوی انسان‌های متفاوتی که در جامعه خارج از کلیسا بسر می‌برند باشیم و فراموش نکنیم که خداوند ما را نور جهان در این دنیای تاریک، و نمک جهان در این دنیای بی‌نمک و بدون محتوا

نامیده است تا بتوانیم رسالت بزرگی را که بر گردن ما نهاده شده است به خوبی به انجام رسانیم.

۴- محدودیت روش یا متد ثابت در پیغام بشارت انفرادی وجود ندارد. مقصود

این است که ما بر طبق نیاز افراد مختلف و با روش‌های گوناگون، با هدایت روح القدس پیغام انجیل را به شخصیت‌های مختلف می‌رسانیم. در این رابطه پولس بسیار حکیمانه‌ی وارد دنیای افراد مختلف شده و با درک عمیق آن‌ها، هر کس را به طریق خاص خودش به سمت مسیح هدایت می‌کرد. «زیرا با اینکه از همه آزادم خود را غلام همه ساختم تا عده ای بیشتر را دریابم. نزد یهودیان چون یهودی رفتار کردم، تا یهودیان را دریابم. با آنان که زیر شریعتند همچون کسی که زیر شریعت است رفتار کردم تا آنان را که زیر شریعتند دریابم، هر چند خود زیر شریعت نیستم. نزد بی‌شریعتان همچون بی‌شریعت رفتار کردم تا بی‌شریعتان را دریابم، هر چند خود بدون شریعت خدا نیستم بلکه مطیع شریعت مسیحم. با ضعیفان ضعیف شدم تا ضعیفان را دریابم. همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم. این همه را به خاطر انجیل می‌کنم تا در برکات آن سهیم شوم.» (اول قرنتیان ۹: ۱۹-۲۳) «و ما او را وعظ می‌کنیم، و هر کس را هشدار می‌دهیم و با کمال حکمت می‌آموزیم، تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم.» (کولسیان ۱: ۲۸)

حکیمی گفته است: "برای نزدیک شدن به قلب هر کسی باید با کلید مخصوص قلب آن فرد با او ارتباط برقرار کرد، هر دری با هر کلیدی باز نمی‌شود." اگر کسی سؤال بکند برای بشارت انفرادی چند روش وجود دارد، پاسخ ما این است که به اندازه تعداد مردم جهان راه و روش وجود دارد. شخصیت هر کسی با دیگری متفاوت است. اثر انگشت هر کس و

همین‌طور قرینه چشم او با دیگری تفاوت دارد. خدا دنیایی عجیب و متنوع و پر از تفاوت‌ها را خلق نموده است. حتی برای تعلیم و تربیت فرزندان در یک خانواده نصیحت حکیمانه سلیمان به والدین این است که: «جوان را در رفتن به راهی که در خور اوست تربیت کن، که تا پیری هم از آن منحرف نخواهد شد.» (امثال ۲۲:۶)

از محاسن بشارت انفرادی یعنی ارتباط فرد با فرد دیگر، این است که شما به یک روش و متد خاصی برای ایجاد ارتباط با آن فرد محدود نیستید. با هر کس مطابق علاقه و درک و نیاز و نحوه‌ی تفکر و سلیقه‌ی شخصی او ارتباط برقرار می‌کنید. می‌دانم که کار سخت و وقت‌گیری است و صبر و حوصله‌ی بیشتری می‌خواهد تا یک‌نفر را به صورت نسبی بشناسید و کمک مؤثری به او بکنید، ولی مگر بدون شناخت کافی می‌توان در قلب و وجود یک نفر نفوذ مؤثر را داشت؟ به همین دلیل است که بسیاری از دادن بشارت انفرادی فراری هستند و ترجیح می‌دهند که به جمعی از مردم بشارت بدهند یا برای گروهی که ساکت نشسته‌اند، موعظه بکنند. واعظ در جلسات کلیسایی و حتی بشارتی، یک روش خاص - یک پیغام مشخص از کتاب مقدس گرفته و به صورت متکلم وحده با همه صحبت می‌کند. هیچکس حق سؤال در جمع را ندارد. همه پشت سر هم نشسته‌اند و پس گردن یکدیگر را نگاه می‌کنند. معلوم نیست حواس چند نفر به موعظه ما هست، چند نفر فهمیدند ما چه گفتیم و آیا مطلب ما با درد و نیاز و مشکل آن‌ها مربوط می‌شود؟ البته کلام خدا بی‌ثمر بر نمی‌گردد و خدا صلاح دانسته تا از طریق جهالت موعظه‌ی ما، دیگران را نجات ببخشد. ولی باید صادقانه

بپذیریم که از طریق بشارت‌های جمعی ما ضعیف‌ترین نتایج را در نجات مردم به دست می‌آوریم. برای مثال دقت کنید به روش‌های بشارت‌های انفرادی مسیح در برخورد با افراد مختلف که چگونه عمل می‌کرد. آیا روش بشارت او در مورد نيقودموس که مردی حکیم و آگاه به عهدعتیق بود (یوحنا باب ۳) با روشی که برای زن سامری (یوحنا باب ۴) به کار برد یکسان بود؟ با نيقودموس از موضوع عمیق تولد تازه با زبان خاصی سخن گفت و با زن سامری از آب که مورد علاقه و کنجکاوای او بود شروع کرد و آرام آرام و بدون عجله و شتاب او را به سمت آب حیات جذب نمود. با زکای باجگیر که برای دیدن مسیح بالای درخت رفت به شکل دیگری برخورد کرد که بسیار متفاوت با بقیه بود (لوقا باب ۱۹). لطفاً به نمونه‌های مختلف بشارت انفرادی و صید جان‌ها در داستان‌های انجیل توجه کنید و آن موقع است که خواهید دانست یک فرد برای خداوند آنقدر گرانبها بود که برای نجات یک نفر وقت و بهای زیادی می‌داد. مسیح با وجود اینکه سه سال و نیم بیشتر خدمت نکرد ولی در مدت کوتاه عمر خدمتی خود برای ارتباطات فردی اهمیت خاصی قائل بود. باشد که او نمونه عالی زندگی ما در قسمت بشارت و صید جان‌های گمشده و سپس شاگردسازی — خادم سازی انفرادی باشد.

قبل از پایان این بخش می‌خواهم توجهی شما را به داستانی واقعی، کوتاه و آموزنده در این مورد جلب کنم. ایماندارای روستایی، برکت خاصی از خدا گرفته بود و آن را روی یک صفحه کاغذ نوشته در گوشه‌ای از اتاق خود گذاشته بود. هر کس به ملاقات این مرد حتی برای چندمین بار هم

که می آمد او به خانمش می گفت: "خانم لطفاً برکت مرا از گوشه اتاق بیاورید تا برای این اشخاص بخوانم." چند سال گذشت و این مرد برکت جدیدی دریافت نکرد و یک روز که دوباره عده ای در خانه او مهمان بودند به خانمش گفت: "خانم برو و برکت من را بیاور تا برای مهمانان بخوانم!" این بار خانم رفت و دست خالی برگشت و گفت: "آقا ببخشید برکت شما را موش خورده است!!!" مراقب باشید که اگر خود را در یک برکت، یک روش خاص برای ارتباط با مردم مختلف محدود کنید، امکان خورده شدن یا ضایع شدن برکت ثابت شما وجود دارد.

۵- در بشارت انفرادی ارتباط زنده دو طرفه بین شما و مخاطبتان برقرار

می شود. ارتباط و مشارکت هیچ وقت نمی تواند به شکل یک طرفه به وجود آید و ثمربخش باشد. حتی خدا در کلامش به گونه ای با ما سخن گفته که بیانگر علاقه و اشتیاق او برای ایجاد ارتباطی دو طرفه است. به این آیات در مورد ارتباط دو طرفه، توجه نمایید: «من شبان نیکو هستم. من گوسفندان خود را می شناسم و گوسفندان من مرا می شناسند.» (یوحنا ۱۰: ۱۴)؛ «... در من بمانید و من نیز در شما می مانم.» (یوحنا ۱۵: ۳)؛ «زیرا کلامی که به من سپردی بدیشان سپردم و ایشان آن را پذیرفتند.» (یوحنا ۱۷: ۸)؛ «هان بر در ایستاده می گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.» (مکاشفه ۳: ۲۰)؛ «دلدادام از آن من است و من از آن اویم.» (غزل غزل ها ۲: ۱۶)

آیا می توان بدون ارتباط دو طرفه و متقابل با خدا، بگوییم خدا را می شناسیم و با او مشارکت داریم؟ عشق واقعی دهنده و گیرنده است. حالت

گفت و شنود، خالی شدن و پر شدن، سؤال و جواب، شناختن و شناساندن در ارتباط دو طرفه برقرار می‌شود.

خاصیت بشارت انفرادی این است که امکان چنین ارتباط دوستانه‌ی متقابلی را به وجود می‌آورد. در چنین ارتباطی است که شناخت کافی از نیازهای شخصی به وجود می‌آید. عواملی چون حواس پرتی و پراکندگی افکار و به اصطلاح عامیانه "رودربایستی" در چنین ارتباطی کمتر وجود دارد. در ارتباط خصوصی مزاحمی وجود ندارد. قلب‌ها به روی یکدیگر باز می‌شود، اعتماد متقابل بوجود می‌آید، صمیمیت و یکدلی ایجاد می‌شود و ترسها و خجالت‌ها فرو ریخته می‌شود. شخص وقتی تنهاست آزادتر درباره‌ی احتیاجات خود صحبت می‌کند و در نتیجه آسان‌تر می‌توان در او نفوذ کرد و سریع‌تر نیز می‌توان نتیجه‌گیری لازم را به دست آورد. ولی در ارتباطات جمعی هیچ‌وقت چنین نتایجی بدست نمی‌آید. اشخاص بسیاری را می‌شناسم که به نام "ایمانداران یکشنبه‌ای" معروف هستند. آن‌ها هر یکشنبه به کلیسا می‌روند و پس از عبادت جمعی و شنیدن موعظه و مشارکت، بلافاصله بعد از سلام و احوال‌پرسی و خداحافظی سطحی از یکدیگر جدا می‌شوند تا یکشنبه بعدی. آیا با این مشارکت‌های سرپایی و سطحی که وقت کافی برای دیدن یکدیگر نیست، امکان مشارکت ثمربخش وجود دارد؟

برای روشن‌تر شدن موضوع به مثال یک معلم و کلاس خصوصی اشاره می‌کنم. فرض کنیم در کلاسی ۴۰ نفر شاگرد نشسته‌اند و معلم درس ریاضی را به سبک و روش خود بر اساس وظیفه انجام می‌دهد و به خانه

می‌رود. چنانچه افرادی از بین این ۴۰ نفر به علل مختلف نتوانستند موضوع درس را خوب بفهمند باید چه کار کنند؟ مهم‌ترین روشی که بسیاری از والدین اتخاذ می‌کنند گرفتن معلم خصوصی برای فرزندشان است. طبیعی است که در کلاس خصوصی تمرکز معلم فقط بر همان یک شاگرد است و برای خوب فهماندن درس، روش خود را مطابق با درک شاگردش تغییر می‌دهد، شاگرد نیز باید تمام حواس خود را جمع کند و بدین صورت ارتباط دو طرفه برقرار می‌شود. سئوالاتی می‌شود و آنقدر یک موضوع تکرار و تأکید می‌شود تا حتی کند ذهن‌ترین شاگرد هم بتواند درس را خوب بفهمد. بنابراین همه ما می‌دانیم که تأثیر معلم خصوصی بسیار بیشتر از تأثیر تعلیم معلم در کلاس دسته جمعی است. اگر برای ما کیفیت کار مهم‌تر از کمیت باشد، برای بشارت انفرادی که از تأثیر و کیفیت بیشتری برخوردار است، اهمیت ویژه‌ای قائل خواهیم شد.

۶- از دیگر نتایج خوب بشارت انفرادی این است که ارزش فردی پر رنگتر

جلوه خواهد کرد. عیسای مسیح از ارزش واقعی انسان‌ها اطلاع داشت. از نقطه نظر مسیح اگر تمام ثروت و شکوه و جلال این دنیا را در یک کفه ترازو قرار بدهیم و جان یک انسان گمشده را در کفه دیگر ترازو بگذاریم، می‌دانید کدام کفه سنگین‌تر و با ارزش‌تر است؟ البته انسانی که خدا روح حیات را در او دمیده و شبیه خودش خلق نموده، انسانی است که به اندازه‌ی خون مسیح پربهاست. حقیقتاً در صلیب جلجتا به ارزش واقعی انسان‌ها که پسر خدا برای نجات آن‌ها کفاره شد پی می‌بریم. جان انسان‌ها را نمی‌توان با طلا و جواهرات خریداری کرد. خدا فقط از طریق بهای خون مسیح است

که می‌تواند جان انسان گمشده را بخرد و او را از هلاکت ابدی رها سازد. به این دو سؤال مسیح درباره‌ی ارزش یک انسان فکر کنید: «زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه: آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟» (متی ۱۶:۲۶)

عیسای مسیح در انجیل لوقا باب ۱۵ با ذکر این سه مثال مهم، ارزش یک انسان گمشده را به زیبایی بیان کرد: "سکه‌ی گمشده - گوسفند گمشده - پسر گمشده."

«کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و چون یکی از آن‌ها گم شود، آن نود و نه را در صحرا نگذارد و در پی آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ و چون گوسفند گمشده را یافت، آن را با شادی بر دوش می‌نهد و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را فرامی‌خواند و می‌گوید: با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را باز یافتم. به شما می‌گویم به همین سان برای يك گناهکار که توبه می‌کند، جشن و سرور عظیم‌تری در آسمان بر پا می‌شود تا برای نود و نه پارسا که نیاز به توبه ندارد.» (لوقا ۱۵:۷-۴)

کاش ما نیز می‌توانستیم مردم جهان را آن‌طور ببینیم که مسیح می‌بیند. عده‌ای ممکن است بپرسند: "من چه باید بکنم تا ارزش یک انسان نزد من گرانبها شود و با علاقه و بار قلبی به کمک او بشتابم؟" به غیر از اینکه ما باید دعا کنیم تا روح‌القدس بار جان‌های گمشده را در قلب ما بریزد، راز دیگری نیز هست که برای پاسخ به این سؤال با شما در میان می‌گذارم. تا ما در جستجوی انسان گمشده نباشیم و وارد دنیای او نشویم، مشکلات

و نیازهای او را از نزدیک لمس نکنیم، علاقه، بار و ارزش لازم برای ما ایجاد نخواهد شد.

ما باید عملاً قدمی برای نجات یک فرد گمشده برداریم و به صورت خصوصی با انسان‌های دردمند در ارتباط باشیم، سپس محبت آن‌ها در قلب ما جاری خواهد شد و احساس مسئولیت جدی نسبت به آن‌ها در ما بوجود خواهد آمد و ارزش افراد برای ما آشکار خواهد شد.

گاهی وسوسه می‌شویم تا گروه‌ها و جماعت‌های بزرگ را خدمت کنیم، عده‌ی زیادی پای منبر ما بنشینند و ما برای آن‌ها موعظه کنیم. بعضی‌ها می‌خواهند دنیا را برای مسیح فتح کنند و از طرح‌های بزرگ و عظیم سخن می‌گویند ولی در زندگی خود عملاً باعث نجات حتی یک نفر نیز نمی‌شوند. کاش ما دید جهانی وسیع خود را برای توده‌های بزرگ که عملاً غیر عملی است بر فرد فرد انسان‌ها که برای خدا بسیار ارزشمند هستند، متمرکز می‌ساختیم، به قول معروف "سنگ بزرگ علامت نزدن است!" یا ضرب‌المثل خوب دیگری در این رابطه وجود دارد: "یک گنجشک در دست بهتر از صد گنجشک در هوا است!"

یک بار در یک جلسه‌ی بشارتی در تهران که افراد مختلف برای توبه و تسلیم نمودن خود به مسیح جلوی منبر آمده بودند، متوجه یک جوان نه چندان جذاب و به ظاهر فقیر شدم که در جلوی منبر بین مردم ایستاده بود و هیچ کس به سمت ایشان جذب نشد تا با او دعا کند. بنده خودم مدیریت جلسه را به عهده داشتم و برایم مقدور نبود پیش او بروم و برای

نجات او با هم دعا کنیم. به یکی از رهبران که جزو ایمانداران قدیمی بود و در بین جماعت نشسته بود اشاره کردم که جلو بیاید و این جوان را کمک بکند. او نیز وقتی به چهره این جوان نگاه کرد چندان خوشحال نشد که یک چنین مأموریتی را به او سپرده‌ام. بسیار سریع برای ایشان بدون هیچگونه ایجاد ارتباطی دعا کرد و عجله داشت که هر چه زودتر این جوان را ترک کند. بعد از چند روز به شخص دیگری گفته بود که: "برادر ادوارد به جای اینکه طرح‌های بزرگ به من بسپارد و مرا در پروژه‌های عظیم سهیم سازد و منبر کلیسا را برای موعظه در اختیار من قرار دهد، یک جوان گمنام و فقیر را برای کمک روحانی به من می‌سپارد."

وقتی این موضوع را شنیدم دلم عمیقاً شکست و سپس ایشان را ملاقات کرده و چند سؤال از او پرسیدم: "آیا تو می‌دانی که همین جوان ساده و فقیر در نظر خدا چقدر گرانبهاست؟ آیا می‌دانی که مسیح برای نجات همین جوان نیز بر صلیب مرد؟ آیا می‌دانی که خدا آسمان را برای نجات یک گوسفند گمشده، هر کسی که باشد به جشن و سرور دعوت می‌کند؟ و تو خدمت مهم نجات یک فرد را حقیر می‌شماری؟ چه طرح و پروژه‌ای بزرگ‌تر و مهم‌تر از این وجود دارد که تو با وصل کردن یک فرد گناهکار به خدا آسمان را به جشن و پایکوبی دعوت کنی؟ آیا تو این خدمت ملکوتی را کم‌اهمیت و کوچک می‌دانی؟" سپس برای او یعقوب ۱۹:۵ و ۲۰ را خواندم: «برادران من اگر کسی از شما از حقیقت منحرف شود، دیگری او را بازگرداند. بداند که هر کس گناهکاری را از گمراهی بازگرداند جان او را از مرگ نجات بخشیده و گناهان بی شماری را پوشانیده است.»

این ایماندار قدیمی از خجالت سرش را پایین انداخته و گفت: "من تا به حال این‌گونه که شما برای من توضیح دادید به این خدمت نگاه نکرده بودم." و ضمن اعتراف به بی‌تفاوتی خود نسبت به بشارت و صید جان‌های گمشده، از من خواست که در این رابطه برای او دعا کنم.

۷- بشارت انفرادی کاری بنیادی و اصولی در کلیسا است. چرا این خدمت

بنیادی است؟ برای اینکه خدمت بشارت انفرادی عمل سرنوشت‌سازی برای کلیسا و جامعه جهانی و بشریت است. مقصود این است که نجات یک فرد فقط شامل حال او نمی‌شود، بلکه نجات او می‌تواند تبدیل به نجات یک خانواده بشود و نجات یک خانواده می‌تواند تبدیل به نجات یک گروه از فامیل بشود و همین‌طور از طریق یک فرد نجات یافته این برکت به دوستان و همکاران و همسایگان و آشنایان او منتقل شود. یکی از زیباترین نمونه‌ها در این رابطه را در انجیل یوحنا باب اول ملاحظه می‌کنیم. وقتی آندریاس مشتاق شد تا دنبال عیسی برود و شیفته‌ی مسیح گردید، اولین قدمی که با احساس مسئولیت برداشت این بود که به دنبال برادر خود شمعون پطرس برود. «او نخست برادر خود شمعون را یافت و به او گفت: «ما مسیح را (که معنی آن مسح شده است) یافته ایم» (یوحنا ۱: ۴۱) سپس وقتی مسیح روز بعد فیلیپس را برای پیروی خود دعوت کرد او نیز همان بشارت انفرادی را که آندریاس انجام داده بود، به جا آورد. او به دنبال دوستش نتنائیل رفته این‌گونه پیام خوش را به او می‌رساند: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور داشته‌اند یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است، نتنائیل بدو گفت مگر می‌شود که از ناصره خوب پیدا شود؟» (یوحنا ۱: ۴۵-۴۶) و فیلیپس

نه تنها پیغام را رساند بلکه دوستش را عملاً پیش مسیح آورد: فیلیپس پاسخ داد: «بیا و ببین!»

این همان روش بسیار مفیدی است که شاگردان مسیح در شروع خدمتشان آموخته بودند که باید مانند خداوند خودشان صیادان جانها شده، صید انفرادی بکنند. هدف مهم عیسای مسیح برای شاگردسازی چه بود؟ «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت» (متی ۴:۱۹)

برای من عجیب است که در بیداری بزرگی که به وسیله بشارت فیلیپس مبشر در سامره به وجود آمد و تعداد زیادی ایمان آورده تعمید گرفتند، خداوند فیلیپس را از آن شلوغی خدمت به سوی یک بیابان دور دست هدایت می‌کند. در اعمال رسولان ۸:۲۶ هدف چه بود؟ تا فیلیپس بتواند بشارت انجیل را فقط به یک شخص مشتاق شناخت کلام خدا برساند. «آنگاه روح به فیلیپس گفت: پیش برو و با آن ارابه همراه باشی.» (اعمال ۸:۲۹) و سپس در ادامه داستان متوجه می‌شود که این شخص خواجه‌سرای حبشی بوده و احتمالاً خزانه‌دار یا وزیر دارایی حبشه بود. (البته برای خدا شخص مهم است نه مقام و ثروت و عنوان!) وقتی فیلیپس اشعیا باب ۵۳ را که خواجه‌سرا مطالعه می‌کرد را برای او تفسیر کرد و احتمالاً ساعت‌ها با او صحبت کرده و به سؤالاتش پاسخ داد، خواجه‌سرا با تمام وجود به عیسای مسیح به عنوان پسر خدا ایمان آورد و تعمید گرفت و با شادی حضور خدا به سمت کشور خود رفت و مأموریت فیلیپس نیز به پایان رسید. حدس من این است که خواجه‌سرا به عنوان اولین مسیحی‌ای حبشه، نوبری برای ایمان آوردن عده‌ای از مردم کشور خود گردید. (اعمال ۸:۳۵-)

۴۰) آیا کسی که به یک جوان به نام بیلی گراهام بشارت می‌داد، می‌دانست که او روزی تبدیل به بزرگترین واعظ و مبشر جهان می‌شود و در کشورهای مختلف هزاران نفر به وسیله او ایمان می‌آورند؟

پدر روحانی بنده زنده یاد جناب کشیش لئون هایراپطیان که به من و برادر هایک بشارت انفرادی داد و شاگردسازی نمود، آن زمان نمی‌دانست که این دو برادر خودشان در آینده جزو خادمین موفق خدا می‌شوند و خدا به وسیله آن‌ها مخصوصاً بین فارسی زبانان مسیحی ایران خدمت مبارکی را انجام خواهد داد. برادر هایک عزیز نه تنها خدمت بسیار مبارکی را انجام داد بلکه به مقام رفیع شهادت در راه عیسای مسیح نیز نائل شد.

اجازه دهید برای نشان دادن اهمیت موضوع و تشویق شما برای انجام این خدمت مبارک دو شهادت دیگر را نیز نقل کنم:

سالها پیش برای تعلیم در دو کنفرانس ایرانی به آمریکا دعوت شده بودم. پس از اتمام برنامه در کنفرانس اول شخص محترمی پیش من آمد و ضمن سلام و احوال‌پرسی گرم از من پرسید: "شما دکتر سعید خان کردستانی را می‌شناسید؟ در پاسخ گفتم: بنده افتخار آشنایی با ایشان را نداشتم ولی کتاب مربوط به شرح حال و داستان تکان دهنده و عجیب ایمان آوردن او را مطالعه کردم." ایشان گفتند: "بنده پسرخاله‌ی سعیدخان هستم که خانوادگی و گروهی به مسیح ایمان آوردیم و ثمره بشارت‌های دکتر هستیم." در کنفرانس دوم در شهر دیگری شخص دیگری پیش من آمد و خود را به عنوان داماد عمه‌ی سعیدخان معرفی کرد و گفت بنده و

خانواده ام نجات خود را مدیون بشارت‌های این مرد خدا هستیم. پس از آن فکر کردم که سعیدخان یک نفر بیشتر نبوده و خدا همان یک نفر را برای نجات گروهی از خویشاوندان و بستگانی که در جاهای مختلف دنیا پخش شده اند، بکار برده است. در این مثال می‌توان تأثیر و ثمره‌ی بشارت انفرادی را مشاهده کرد.

حدود ۴۰ روز پس از فوت همسر اولم، برادری ایرانی که او را نمی‌شناختم، از آمریکا به من تلفن کرد و ضمن گفتن تسلیت خود را این‌گونه معرفی کرد: "من نوه‌ی همسر شما هستم!" من ابتدا فکر کردم ایشان با من شوخی می‌کنند ولی، ایشان بسیار جدی ادامه داد: "من واقعاً نوه همسر شما هستم!" به ایشان گفتم اولاً بچه‌های من هنوز ازدواج نکرده‌اند که دارای نوه باشیم، ثانیاً شما چگونه نوه‌ی همسر من هستید ولی نوه من نیستید؟" ایشان باز با قاطعیت گفت: "نه! من نوه‌ی شما نیستم، بلکه فقط نوه‌ی همسر شما هستم." او جواب این معما را داد و گفت: "وقتی خانم شما در دوران بیماری در بیمارستان تهران کلینیک بستری بود، خواهر من از پرستاران نزدیک همسر شما بود. همسر شما در همان حالت بیماری که تحت شیمی‌درمانی قرار داشت به خواهر من بشارت می‌دهد و انجیل و فیلم عیسی مسیح را نیز به او هدیه می‌کند. روحیه‌ی مثبت، محبت و آرامش و شادی خانم شما با پیغام شیرین بشارت بر خواهر من اثر گذاشت و او به مسیح ایمان آورد. پس از اینکه همسر شما پیش خداوند می‌رود خواهر من تلفنی به من بشارت می‌دهد و نحوه‌ی ایمان آوردن خود و تغییراتی که در او به وجود آمده بود را برای من تعریف کرد. من در آن

زمان پر از مشکلات شخصی و بحران‌های خانوادگی بودم و بسیار شخص نارام، ناراحت و عصبی بودم و بشارت خواهر من و توصیف او از روحیه خانم شما بر من بسیار اثر گذاشت و سبب شد تا تلفنی با او دعا کرده و قلب خود را به مسیح سپردم و او انجیل و فیلم عیسی را که همسر شما به خواهرم داده بود را برای من فرستاد و خودش انجیل دیگری تهیه کرد. بنابراین خواهر من از لحاظ روحانی فرزند خانم شما است و من هم از لحاظ روحانی فرزند خواهرم بوده و در نتیجه نوهی همسر شما هستم." سپس در پایان به من گفت: "ایشان بعد از فوت نیز هنوز مشغول کار است و من ثمره‌ی عمل کرد ایشان پس از نبودشان هستم!" این داستان هم یکی دیگر از تأثیرات شگفت‌انگیز و عملی بشارت انفرادی را نشان می‌دهد.

مهم‌ترین دلیلی که روشن می‌سازد بشارت انفرادی خدمتی کلیدی و سرنوشت‌سازی است این است که ما دست مردم را گرفته از موت و هلاکت ابدی به سمت حیات ابدی راهنمایی می‌کنیم. آن‌ها را از چنگال شیطان آزاد کرده و در دست‌های خداوند قرار می‌دهیم. ما آن‌ها را از لعنت به برکت - از ظلمت به نور حقیقی - از اسارت به آزادی واقعی هدایت می‌کنیم. آنچه که آن‌ها در نتیجه ایمان به مسیح بدست می‌آورند برکات فانی و گذرایی نیست، بلکه هدیه‌ی نجات و حیات جاودانی است.

شما حاضرید چه چیزی را با ابدیت عوض کنید و آن‌را جایگزین جاودانیت بسازید؟ شخصی که نجات مسیح را به دست می‌آورد همه‌ی انتخاب‌ها، تصمیمات و اهداف زندگیش تغییر کرده و ۱۸۰ درجه مسیر و سرنوشت زندگی فعلی و ابدیت او دگرگون می‌شود. چگونه چنین تغییر مهم

و عظیمی را که ثمره‌ی بشارت‌های انفرادی است، تغییری کوچک و حقیر بشماریم؟ در حقیقت نجات یک فرد بزرگترین واقعه‌ی زندگی او محسوب می‌شود و خدا این خدمت سرنوشت ساز را بر عهده‌ی ما یعنی همکاران خودش قرار داده است. ما نباید این رسالت بزرگ را فراموش کنیم و اهمیت آن را کوچک بشماریم. می‌توانم مجسم کنم در آسمان از افرادی که به این خدمت مبارک مشغول بوده‌اند قدردانی شده و به آن‌ها می‌گویند: "شما باعث شدید که من با مسیح و نجاتش آشنا شوم و به این مکان بیایم." متأسفانه عده‌ای نیز از جهنم فریاد خواهند زد که: "ای دوست و رفیق ایماندار که سعی نکردی مرا کمک کنی تا وارد ملکوت خدا شوم، تو باعث شدی که من به این مکان عذاب آور وارد شوم!"

این نکته را با یک داستان تکان دهنده‌ی دیگر به پایان می‌رسانم: کشیشی را می‌شناسم که در زمان جوانی بسیار بشارت می‌داد ولی وقتی وارد خدمت شبانی شد با مشکلات کلیسایی درگیر شد و به تدریج بشارت انفرادی در زندگی او کم رنگ و به فراموشی سپرده شد. این کشیش در سنین پیری که خوشحال بود وقتی خدا او را بخواند به ملکوت خواهد رفت، خوابی می‌بیند که مطمئن می‌شود از جانب خداست. در خواب می‌بیند که روز داوری فرارسیده و صفی طولانی از انسان‌ها جلوی تخت سفید داوری ایستاده‌اند. او خوشحال بود که در این صف قرار نداشت و از دور نظاره‌گر وضعیت، چهره و روحیه اسفناک این افراد بود. ناگهان متوجه می‌شود که برخی از خویشاوندان و همسایگان نزدیک-دوستان و آشنایانی که کشیش به آن‌ها بشارت نداده بود، در این صف داوری خدا قرار گرفته‌اند.

آن‌ها در سکوت مطلق هیچ چیزی به کشیشی که روبروی آن‌ها ایستاده بود نگفتند، اما با نگاهی غمگین و پر از آه و ناله این پیام را به او می‌دادند: "ای قاتل و جنایتکار، ای بیرحم و سنگدل، تو که می‌دانستی ما به چنین عذاب بدی محکوم می‌شویم، چرا خاموش ماندی و هیچ چیز درباره‌ی این حقایق به ما نگفتی؟"

کشیش با وحشت از خواب بیدار می‌شود، خیلی عرق کرده بود و قلب او به شدت می‌تپید و بسیار ترسیده بود. با گریه توبه کرد و از روز بعد دنبال افرادی که نسبت به نجات آن‌ها بی‌تفاوت شده بود رفته و با بشارت‌های محبت‌آمیز خود باعث نجات افراد مختلف شده و با پشت سر گذاشتن زندگی‌ای پرثمر، نزد خداوند رفت.

چگونه ممکن است این آیات را بخوانیم و خدمت بشارت، که تعیین‌کننده‌ی سرنوشت انسان‌ها است را جدی نگیریم و نسبت به نجات مردم احساس مسئولیت نکنیم؟

«اما من تو را ای پسر انسان به دیده‌بانی برای خاندان اسرائیل برگماشته‌ام. هر گاه کلامی از دهان من بشنوی باید به ایشان از جانب من هشدار دهی. اگر من به مرد شریر بگویم: ای مرد شریر به یقین خواهی مرد! ولی تو سخنی نگوئی و به آن مرد شریر هشدار ندی تا از راه خود بازگردد، آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مرد اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. و اما اگر تو به آن مرد شریر هشدار دهی تا از راه خود بازگردد اما او از راه خود بازنگردد، آنگاه او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خویش را رهانیده‌ای.» (حزقیال ۳۳: ۷-۹)

«زیرا اگر بشارت دهم مرا فخری نیست، چراکه ناگزیر از آنم؛ بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم!» (اول قرنتیان ۹: ۱۶)

«وای بر شما که در صهیون آسوده خیالید.» (عاموس ۱: ۶)

«ملعون باد آن که کار خداوند را با اهمال انجام دهد.» (ارمیا ۴۸: ۱۰)

در واقع مخاطب این آیات انفرادی هستند که در کلیسا و بین قوم خدا منفعل و بی تفاوت نشسته‌اند و کاری برای نجات مردم انجام نمی‌دهند.

۸ - تنها از طریق بشارت انفرادی می‌توان به نیاز مبرم و بسیار جدی دنیای فعلی رسیدگی کرد. مسیح خداوند وقتی درباره‌ی بازگشت ثانویه و علائم روزهای آخر صحبت می‌کرد، فرمود: «و این بشارت پادشاهی در سرتاسر جهان اعلام خواهد شد تا شهادتی برای همه‌ی قومها باشد. آنگاه پایان فرا خواهد رسید.» (متی ۲۴: ۱۴)

سؤال مهم این است که چگونه می‌توان پیغام بشارت ملکوت را در تمام عالم به گوش مردم رساند؟ خدا را شکر برای تکنولوژی جدید یعنی اینترنت، سایت‌ها و رادیو و تلویزیون‌های مسیحی، سازمان‌های بشارتی و سایر امکانات دیگر، ولی می‌دانید که حتی در عصر تکنولوژی هم هیچ چیز نمی‌تواند جای ارتباط فرد با فرد را بگیرد. برعکس خطری که تکنولوژی ایجاد کرده این است که مانع ارتباط عمیق مردم با یکدیگر شده و حتی بین اعضای خانواده، یعنی زوجین، والدین و فرزندان هم شکاف ایجاد کرده است.

طرحی که برنامه جهانی یونسکو در مبارزه با بی‌سوادی به عنوان شعار کلیدی و عملی ارائه داده بود در یک جمله کوتاه خلاصه می‌شد: "هر شخص باسوادی در کشورش خود را مسئول ببیند تا در ظرف یکسال حداقل یک نفر را با سواد کند."

این طرح به مدیریت دکتر فرانک لایباخ، در مبارزه با بیسوادی معروفیت جهانی دارد و در کشورهای آفریقایی و جهان سوم بسیار مؤثر واقع شده است. هیچ آموزشگاه و مدرسه‌ای قادر نخواهد بود که بی سوادی را ریشه‌کن سازد، ولی هر فرد مصمم و مسئول می‌تواند به همراه بقیه افراد مسئول، با یک بسیج عمومی، این طرح را عملی سازد. اگر ما واقعاً می‌خواهیم دنیای فعلی را برای آمدن عیسای مسیح خداوند آماده کنیم، باید هر کدام در کار بشارت انفرادی به طور جدی و فردی، فعال و کوشا باشیم.

من یک مثال ساده و عملی برای روشن شدن موضوع مطرح می‌کنم تا کاملاً مجاب شوید که آنچه می‌گویم شعاری بیهوده نیست. فرض بفرمایید شما در کشوری زندگی می‌کنید که هفتاد میلیون جمعیت دارد و تعداد مسیحیان آن هزار نفر بیشتر نیست (بنده کمترین آمار مسیحیان را در نظر گرفتم!) فرض کنید این هزار نفر تصمیم بگیرند که ظرف یکسال هر کدام یک نفر را نزد مسیح بیاورند. آیا این کار سختی برای یک شاهد مسیح است؟ اگر ما به ۱۰۰ نفر ظرف ۳۶۵ روز بشارت انفرادی بدهیم حداقل یک نفر از آن‌ها ایمان نمی‌آورد؟ قطعاً ایمان می‌آورد! پس جمعیت ایمانداران پس از یکسال به دو هزار نفر یعنی دو برابر می‌رسد. به نوایمانان نیز از همان شروع ایمان باید این تعلیم بنیادی بشارت انفرادی را با در نظر

گرفتن شرایط و موقعیت محیط اطراف به طور حکیمانه یاد داد تا آن‌ها نیز، ظرف یکسال حداقل یک نفر را نزد مسیح بیاورند، ظرف دو سال آمار ایمانداران به چهار هزار نفر می‌رسد. ظرف ۳ سال هشت هزار و ظرف ۴ سال شانزده هزار و ظرف پنج سال سی و دو هزار و ظرف ۶ سال شصت و چهار هزار و ظرف ۷ سال صد و بیست و هشت هزار و ظرف ۸ سال دویست و پنجاه و شش هزار و ظرف ۹ سال پانصد و دوازده هزار نفر و ظرف ۱۰ سال یک میلیون و بیست و چهار هزار و ظرف ۱۱ سال دو میلیون و چهل و هشت هزار و در طول ۱۲ سال چهار میلیون و نود و شش هزار نفر و در پایان ۱۳ سال هشت میلیون و صد و نود و دو هزار و در پایان ۱۴ سال شانزده میلیون و سیصد و چهار هزار و ظرف ۱۵ سال تعداد ایمانداران سی و دو میلیون و هفتصد و شصت و هشت هزار و پس از ۱۶ سال شصت و پنج میلیون و پانصد و سی و شش هزار و در پایان ۱۷ سال صد و سی و یک میلیون و هفتاد و سه هزار خواهد شد.

بنابراین دقت کنید که با اعمال همین روش، ظرف ۱۶ سال کمتر از ۷۰ میلیون نفر بشارت را شنیده و ایمان می‌آورند. در این مثال ما تعداد ایمانداران مسیحی را فقط هزار نفر در نظر گرفته بودیم ولی چنانچه پایه را دو هزار نفر بگیریم و هر ایماندار مسیحی طی یک سال دو نفر را نزد مسیح آورد چه رقم بالایی نجات خواهند یافت؟ چرا هیچ‌وقت کلیسا در جهان چنین رشد و موفقیت بزرگی در کار بشارت به دست نمی‌آورد؟ برای اینکه اکثریت اعضای کلیسا در بشارت انفرادی مشغول و فعال نیستند. چنانچه همین روش ساده‌ای که گفته شد اعمال شود و هر مسیحی در طی

یک سال حداقل یک غیر مسیحی را با مسیح آشنا سازد، چه تحول بزرگی در آمار کلیساها دیده خواهد شد؟ می‌دانید مهم‌ترین رمز رشد کلیسا را پولس در یک آیه کوتاه چگونه بیان کرده است؟ «و آنچه را که در حضور گواهان بسیار از من شنیدی، به مردمان امینی بسپار که از عهده‌ی آموزش دیگران نیز برآیند.» (دوم تیموتائوس ۲:۲)

آیا به چهار نسلی که در این آیه به آن‌ها اشاره شده، دقت کرده‌اید؟ از این طریق (در اصطلاح عامیانه) پیغام انجیل دست به دست می‌چرخد. به ترتیب آیه خوب توجه بفرمایید: پولس ← تیموتائوس ← مردمان امین ← دیگران. این است رمز موفقیت و عامل رشد کلیسا در همه جا. بدین‌سان پیغام انجیل همه‌گیر شده و به گوش همه خواهد رسید. این موضوع وقتی عملی خواهد شد که یکایک ایمانداران مسیحی در همه جا در کار بشارت و صید جان‌ها فعال باشند. متأسفانه ما آن چنان درگیر مشکلات، اختلافات، درگیری‌ها و حتی فعالیت‌های کلیسا می‌شویم که رسالت اصلی خود را که بشارت به انسان‌های گمشده است، فراموش می‌کنیم. نقشه‌ی شیطان این است که ما را از مسائل اصلی دور نگاه دارد و گرفتار مسائل حاشیه‌ای و فرعی سازد. اعضای کلیسا وقتی به خدمت بشارت مشغول باشند، نیرو و انرژی و وقت خودشان را به این موضوع مثبت اختصاص خواهند داد و در نتیجه کمتر مشکل ساز خواهند شد. منشأ اغلب مشکلات در کلیسا افراد بیکاری هستند که وقت کافی برای غیبت، انتشار شایعه و ایجاد اختلاف دارند.

پیشنهاد بنده به کلیساها این است که از همان شروع ایمان، اهمیت بشارت انفرادی و نحوه‌ی بشارت دادن را به نوایمانان آموزش دهید. سپس در کلیسا برای ایمانداران و بخصوص ایمانداران قدیمی کلاس‌های بشارت انفرادی برگزار کنید و بر این موضوع تأکید کنید. در موعظه‌ها و تعالیم و همین‌طور کنفرانس‌ها و برنامه‌های آموزشی کلیسا، موضوع بشارت انفرادی را بگنجانید. متأسفانه امروزه در کلیسا بسیاری می‌گویند: "من عطای بشارت ندارم!" یا "من برای بشارت دادن دعوت و خواندگی ندارم!" یا "من نمی‌توانم بشارت بدهم!" باید صریح و روشن بگوییم که این تفکری شیطانی است که در ذهن ما کاشته شده است. بشارت دادن وظیفه‌ای است که به همه‌ی ایمانداران سپرده شده و فرمان بزرگ مسیح برای یکایک پیروانش است. کسی که بشارت نمی‌دهد حیات روحانی در او به تدریج ضعیف و خشک می‌شود. اگر کسی ادعا می‌کند روح‌القدس در او ساکن است، باید بشارت بدهد زیرا هدف از نزول روح‌القدس به گفته مسیح همین بوده است: "شما شاهدان من خواهید بود." مسیحی شاهد مسیح است و پیغام ما نیز چون رسولان این است: «زیرا ما نمی‌توانیم آنچه دیده و شنیده‌ایم، باز نگوئیم.» (اعمال رسولان ۴: ۲۰) چگونه ممکن است ما دنیای بدون امید، بدون محبت، بی‌هدف و سرگردان، دنیای ناآرام و پر از تلاطم را ببینیم و سکوت اختیار کنیم؟

وقتی کسی گرفتار بیماری سرطان پیشرفته‌ای باشد و همه‌ی دکترها، شیمی‌درمانی و داروهای مختلف را آزمایش کرده باشند و نتیجه‌ای نگرفته باشند، شخص به تدریج تحلیل می‌رود و خود را با مرگ روبرو می‌بیند. اگر

دراوج ناامیدی ناگهان بشنود که پزشکی ادعا می‌کند: "بالاخره ما داروی سرطان را کشف کردیم!"، بنابراین این مریض ناامید، دم مرگ، پیش دکتر می‌رود و با استفاده از روش‌های طبی و درمانی او کاملاً شفا می‌یابد و در حقیقت از مرگ به حیات منتقل می‌شود. تصور کنید این بیمار شفا یافته متوجه می‌شود که شخص دیگری همانند او از همین بیماری رنج می‌برد، او نیز همه‌ی تلاش‌های خود را نموده و به نتیجه‌ای نرسیده و همه دکترها از او قطع امید کرده‌اند و این بیمار از کشفیات این پزشک و شیوه‌ی درمانی جدید او باخبر نیست.

آیا بیمار اول خاموش می‌ماند و می‌گوید به من چه ربطی دارد که او دارد می‌میرد؟ من که شفا یافته‌ام! چنانچه این بیمار سرطانی بمیرد شما در مورد کسی که مژده‌ی کشف روش درمانی جدید را به فرد بیمار نداده، چه قضاوتی خواهید کرد؟ آیا نمی‌توان گفت که این فرد به شکلی غیرمستقیم مرتکب جنایت شده و در مرگ این فرد بیمار شریک است؟ او می‌توانست کاری بکند که این مریض نیز مانند خودش درمان شود، ولی وظیفه انسانی و اخلاقی خود را انجام نداده است. به قول سعدی:

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشیني گناه است

«بنابراین، هر که بداند چه کاری درست است و آن را انجام ندهد، گناه کرده است.» (یعقوب ۴: ۱۷)

جنایتکار معروفی خطاب به مسیحیان چنین گفته است: "اگر من به آنچه شما مسیحیان ایمان دارید معتقد بودم روی زانوهای خون آلود خود

در تمام جهان می‌گشتم تا پیام انجیل را به بیچارگان و دردمندان برسانم، ولی فکر نمی‌کنم شما مسیحیان نیز به آنچه می‌گوئید ایمان داشته باشید زیرا اگر باور داشتید به گونه‌ای دیگر زندگی می‌کردید."

بنابراین بدانید که هر مسیحی مسئول است در کار بشارت فردی کوشا باشد. کلام خدا در مورد عطای مبشر بودن چنین می‌گوید: "خدا بخشید بعضی مبشرین." و تعریف کلام خدا با آنچه که ما می‌گوییم تفاوت بسیاری دارد.

مبشر کسی است که خدا او را دعوت کرده تا تمام زندگی خود را به صورت تمام وقت در جاهایی که مردم پیام انجیل را ننشیده‌اند وقف خدمت بشارت کند. ولی مسیحیان و اعضای کلیسا لازم نیست که همه مبشر باشند تا بشارت بدهند، بشارت یعنی اعلام خبر خوش آنچه که مسیح برای ما انجام داده است.

یکی از مفاهیم واژه‌ی "مسیحی" به فردی اشاره می‌کند که شاهد مسیح است و اعلام شهادت یعنی بیان آنچه که مسیح در زندگی ما انجام داده و سپس دعوت از افراد مختلف برای کسب همین تجربه و داشتن یک زندگی جدید.

علت اصلی اینکه بسیاری از کلیساها تحلیل رفته و یا بسیار ضعیف شده و حتی بسته می‌شوند، این است که آن‌ها صیادان جان‌ها نبوده‌اند. رشد و بقای کلیسا منوط به بشارت اعضای کلیساست، بنابراین نه تنها خودمان

بشارت بدهیم بلکه دیگران را نیز در این خدمت مقدس تشویق، آماده و تربیت کنیم.

در پایان این بخش می‌خواهم با یک مثال ساده و منطقی موضوع فوق را روشن‌تر سازم. فرض بفرمایید بنده دید و رویایی دارم که در طول زندگی‌ای که خدا به من بخشیده است حداقل بیست هزار نفر را بوسیله بشارت انفرادی برای مسیح صید کنم.

آیا گمان می‌برید من به تنهایی می‌توانم آنقدر در کار بشارت پیشرفت کنم که نتیجه آن نجات بیست هزار نفر باشد؟ احتمال این موضوع از لحاظ عقلانی بسیار ضعیف است، پس چه باید کرد؟

من روش دیگری به خصوص به خادمین، شبانان، مبشرین و رهبران کلیسا پیشنهاد می‌کنم. اگر ما به جای بشارت و تلاش برای نجات بیست هزار نفر، در تمام طول زندگی خود متمرکز بر خدمت شاگرد سازی و خادم سازی بر صد نفر در قسمت بشارت و صید جان‌ها شویم و به آن‌ها بگوییم هر کدام از آن‌ها در طول زندگی‌شان دویست نفر را برای مسیح صید کنند، طبیعی است که این موضوع منطقی و قابل اجراست.

در نتیجه من نیز به رویا و دید خود رسیده‌ام، چون ۲۰۰ ضرب در ۱۰۰ برابر است با ۲۰۰۰۰ نفر. باشد که همه‌ی ما در قسمت آماده کردن و انتقال دید و رویا و انگیزه برای بشارت انفرادی، فعال و کوشا باشیم.

۹- برای اینکه از عالی‌ترین نمونه خود یعنی استاد صید جان‌ها عیسی مسیح خداوند پیروی کنیم باید مانند او در بشارت انفرادی فعال و مفید باشیم. بنابراین چرا ما بشارت انفرادی می‌دهیم؟ چون رهبر و خداوند ما در مدت زمان کوتاه خدمت خود بر زمین، در ملاقات با افراد متفاوت نمونه‌ی خوبی از بشارت انفرادی و صید جان‌های گمشده بود. در هنگام تولد منجی فرشته نوید و بشارت خوشی عظیم را اعلام کرد: «اما فرشته به آنان گفت: مترسید، زیرا بشارتی برای تان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است.» (لوقا ۲: ۱۰-۱۱)

مسیح در شروع خدمت خود «به بشارت ملکوت خداوند موعظه می‌نمود.» (متی ۴: ۲۳) وقتی او برای شروع خدمت به ناصره آمد، اعلام کرد آمده تا پیشگویی اشعیای نبی را برای گروه‌های مختلف از مردم تحقق بخشد: «روح خداوند بر من است، زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم، و ستم‌دیدگان را رهایی بخشم، و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.» (لوقا ۴: ۱۸-۱۹)

وقتی عیسی نجات عظیم خود را به زکی و خانواده‌اش هدیه نمود، ورود او به منزل گناهکارانی مانند زکای باجگیر باعث تعجب همه شد. مسیح در واکنش به این اعتراض اعلام نمود: «زیرا پسر انسان آمده تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.» (لوقا ۱۹: ۱۰)

وقتی شاگردان او تعجب کردند که مسیح چگونه ساعت‌ها با زن سامری صحبت کرده و باعث نجات او شده، از او خواستند تا غذا بخورد، اما او اشتیاق درونی خود را برای نجات مردم اینگونه اعلام کرد: «خوراک من آنست که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.» (دقیقاً اشاره او به همان کاریست که برای زن سامری و از طریق او برای سامریان انجام داد.)

در جای دیگر مسیح یکی از اهداف اصلی مأموریت خود بر زمین را در زمان‌هایی که مردم از او می‌خواستند بیشتر نزد آن‌ها بماند، این‌طور اعلام کرد: ولی او گفت: «من باید پادشاهی خدا را در شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چرا که به همین منظور فرستاده شده‌ام.» (لوقا ۴: ۴۳) عیسی مسیح در بشارت دادن، چه به شکل جمعی و چه فردی، بهترین نمونه و سرمشق ماست. د. و. هرست؛ نویسنده‌ی کتاب قدیمی و گرانبه‌ای "شما شاهدان من خواهید بود." در وصف شخصیت استاد صیاد جان‌ها، یعنی عیسی مسیح خداوند این مطالب زیبا و ارزشمند را بیان می‌کند: "عیسی مسیح به وسیله‌ی یک کلام به‌جا، یک نگاه پرشفقت، یک سؤال مفید، یک بیان جالب و لحظه‌ای سکوت، به مردم اعتماد و شادی و آرامش جدیدی می‌بخشید. هیچکس بعد از ملاقات و شناخت عیسی مسیح مثل سابق باقی نمی‌ماند. نفوذ مسیح بسیار عمیق بود. پیش از عیسی و بعد از او هم کسی نتوانسته تا این حد بر مردم تأثیر بگذارد و مسیر حوادث جهان را تغییر دهد. سخنان او در مردم نفوذ می‌کرد، زندگی او در مردم نفوذ می‌کرد، رفتار او در مردم نفوذ می‌کرد، عقاید روحانی‌اش در مردم نفوذ می‌کرد. به

راستی که عیسیای مسیح سرمشق و استاد همه صیادان جان می‌باشد." با مطالعه‌ی طرز برخورد مسیح با افراد متفاوت، درس‌های بسیار مهم دیگری می‌توان آموخت. در هر موردی روش عیسی با سایر موارد فرق داشت. در حقیقت شرایط متفاوت، در هر موردی ایجاب می‌کرد تا وی روش متفاوتی در پیش گیرد. هیچ روشی وجود ندارد که شامل تمام حالات شود. عیسی در هر مورد، صحیح‌ترین روش را به کار می‌برد. پیشنهاد ما به شما این است، که لطفاً داستان‌های مربوط به بشارت و ارتباط انفرادی مسیح با افراد متفاوت را با دقت مطالعه کنید و درس‌های عملی و آموزنده را در زندگی خود به کار بگیرید. در اینجا می‌خواهیم بهترین نمونه از روش صید جان در تمام عهد جدید را با هم بررسی کنیم یعنی ملاقات مسیح با زن سامری. تا بتوانیم عملاً در ارتباط و صید افراد از این روش‌های مفید بهره بگیریم.

بررسی واقع‌گرایانه ملاقات عیسی با زن سامری (انجیل یوحنا باب ۴)

الف- عیسیای مسیح از روش هدایت خدا برای بشارت در جایی که نیاز بود استفاده کرد. «و می‌بایست (عیسی) از سامره بگذرد...» (آیه ۴) کسی که می‌خواست از یهودیه به جلیل برود، باید از سامره عبور می‌کرد. یهودیان چون سامریان را نجس می‌دانستند و با آن‌ها معاشرت نداشتند، هیچ‌وقت از این راه عبور نمی‌کردند، بلکه راه خود را طولانی‌تر کرده، سامره را دور می‌زدند و سپس وارد جلیل می‌شدند. مسیح برعکس آن‌ها عمل کرد، چون

او با هدایت روح خدا به سمتی حرکت کرد تا یک گوسفند گمشده و دردمند را صید کند. ما نیز برای اینکه در کار بشارت موفق باشیم، باید همیشه گوش به زنگ هدایت روح خدا باشیم. مانند مسیح هیچ کس را نجس ندانیم، هیچ کس را خوار نشماریم و با کسی دشمنی نداشته باشیم. از هیچ کس نفرت نداشته باشیم و نسبت به نجات هیچ فردی ناامید نشویم. مسیح به هیچ کس نگفت: "برای تو یک نفر، امیدی وجود ندارد!" ما نیز چون مسیح وقتی با هدایت روح خدا در امر بشارت قدم برداریم همان تفکر مسیح و احساس او را حس خواهیم نمود و مانند او عمل خواهیم کرد.

ب- عیسی با درخواست آب از زن سامری او را محترم شمرد. «جرعه‌ای

آب به من بده.» (آیه ۷) مسیح قبل از اینکه زن سامری بیاید، در کنار چاه نشسته و منتظر او بود. صیاد جان‌ها همیشه برای ایجاد ارتباط پیشقدم است. در نکته‌ی دوم شاهد روش درخواست محترمانه کمک از جانب مسیح هستیم. معمولاً یک شخص کوچکتر از بزرگتر درخواست کمک می‌کند ولی وقتی یک شخص بسیار بزرگ و بالا مرتبه، از شخصی در رده پایین کمک می‌خواهد، او را محترم می‌شمارد و برای شخصیت او ارزش قائل می‌شود. با روش متکبرانه و خود را برتر از دیگران دانستن، نمی‌شود کسی را به سمت مسیح هدایت کرد. مسیح با وجود اینکه به خوبی از گذشته و زندگی فعلی زن سامری آگاه بود، اما او را محترم شمرد. مسیح می‌دانست کسی که قرار است کنار چاه بیاید، اولاً سامری است و ثانیاً زن است و ثالثاً زنی بدنام است. چون پس از ۵ بار شوهر کردن با نفر ششم بدون ازدواج زندگی می‌کرد. ما نیز برای کسب موفقیت در کار بشارت انفرادی، باید هر

کس را از هر طبقه و مقام و سن و فرهنگ و زبان و تربیت خانوادگی محترم بشماریم و پذیرای او باشیم. فقط در جستجوی کسانی نباشیم که عناوین و سمت‌های اجتماعی خوبی دارند، بلکه چون خداوند دوست گناهکارانی باشیم که کسی برای آن‌ها ارزشی قائل نیست.

ج- عیسی مسیح از روش مورد علاقه‌ی زن استفاده کرد. «زن سامری

به جهت آب کشیدن آمد.» (آیه ۷) موضوع آب، موضوع مورد علاقه‌ی زن سامری بود و او برای بردن آب به سر چاه آمده بود. مسیح از علاقه‌ی او نسبت به آب استفاده کرد و درباره‌ی آب زنده با او صحبت کرد. ما نیز باید از موضوعات مورد علاقه‌ی مردم و مطالبی که آن‌ها دوست دارند، استفاده کنیم و از آن طریق با آن‌ها ارتباط دوستی برقرار کنیم. مؤثرترین روش در همه جای دنیا، روش دوستی و صمیمیت است که از علائق مشترک دو نفر به وجود می‌آید. برای مثال اگر یک نفر فوتبال را دوست دارد و شما نیز از این موضوع آگاهی دارید با استفاده از این موضوع سر صحبت را باز کنید. اگر فردی اهل سیاست است، در مورد این موضوع شروع به صحبت کنید. بسیار مهم است که در ارتباطات خود طبیعی باشیم و آرام، آرام قدم برداریم و شخص را آماده پذیرش بسازیم. در تنوری که هنوز داغ نشده، کسی نمی‌تواند نان پزند.

د- عیسی مسیح از روش تحریک حس کنجکاوی زن سامری استفاده

کرد. دقت کنید با سئوالات مختلفی که در گفتگوی مسیح و زن سامری مطرح شد، این زن کنجکاو شد تا گفتگو با مسیح را ادامه دهد: «چگونه تو که یهود هستی از من که زن سامری ام آب می‌خواهی؟» (آیه ۹) «سرورم

سطل نداری و چاه عمیق است پس از کجا آب زنده داری؟» (آیه ۱۱) «آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را بما داد و خود و پسران و گله هایش از آن می آشامیدند؟» (آیه ۱۲)

ما نیز باید در بشارت سخنانی را به زبان آوریم که مردم جذب بشوند و کنجکاو باشند تا بشنوند و صحبت را ادامه بدهند. به این موضوع دقت کنید که بشارت انفرادی یک صحبت دوستانه و ارتباط دوطرفه و نوعی گفت و شنود است.

سؤال کردن و جواب شنیدن است. در موقع بشارت به این فکر باشیم که از چه طریقی این فرد بیشتر کنجکاو می شود تا بشنود. روشی را بکار ببرید که اشخاص بی تفاوت نمانند بلکه سؤال کنند و بیشتر بخواهند بدانند. ضمناً با زبانی که شخص می فهمد با او سخن بگوییم. لازم است اصطلاحات و مثل‌هایی را که آن‌ها بتوانند بفهمند بکار ببریم.

بالاخره عیسای مسیح با دادن وعده چشمه‌ی آبی که تا حیات جاودانی می جوشد و عطش و تشنگی انسان را برای ابد رفع می کند، (آیه ۱۴) کنجکاوای این زن را به حدی رساند که با وجود اینکه هنوز موضوع را خوب نفهمیده بوده از مسیح درخواست آب زنده را می کند.

«سرورم، از این آب به من بده، تا دیگر تشنه نشوم و برای آب کشیدن به اینجا نیایم.» (آیه ۱۵) به این ترتیب مسیح گام به گام به موضوع اصلی نزدیک می شد و این روش طبیعی روشی بسیار مؤثر در کار بشارت است.

ه- عیسی مسیح با استفاده از روش غیر مستقیم و به شکلی حکیمانه در نظر داشت تا گناه خاص زن را به او نشان بدهد و راه را برای توبه او آماده کند. وقتی به او گفت: «برو شوهر خود را بخوان و به اینجا بیا...» (آیه ۱۶)، دقیقاً دست در جای حساس زندگی او گذاشت. خیلی جالب است با وجود اینکه مسیح این زن را می‌شناخت و از زندگی خصوصی او نیز با خبر بود، ولی او را محکوم نکرد و آبروی او را نبرد. او با ظرافت بسیار و مؤدبانه عملی را انجام داد، که خود زن متوجهی گناهکار بودن خود گردد. شخصی می‌گوید کلام حکمت به مفهوم این است که "شما حرف صحیح را در وقت صحیح به طرزی صحیح بیان کنید."

و- عیسی مسیح از روش تحسین و تشویق استفاده کرد. وقتی زن گفت "شوهر ندارم" عیسی به او گفت: «راست می‌گویی که شوهر نداری...» (آیه ۱۷)

مسیح نکات نیکوی مردم را می‌دید و آن‌ها را برای صفات نیکوی‌شان تشویق می‌کرد. چه کسی از تعریف و تمجید بدش می‌آید؟ می‌گویند هیچ طعمه‌ای به اندازه‌ی تشویق برای جذب و صید مردم مؤثر نیست. تشویق چنان اثرات معجزه‌آمیزی دارد که با استفاده از هیچ روش دیگری نمی‌توان به این اثرات رسید. وقتی مردم را همان‌گونه که هستند می‌پذیریم و با دیدن صفات بد، آن‌ها را محکوم نمی‌کنیم، آن‌ها نیز آماده می‌شوند تا ما را بپذیرند و به پیغام ما گوش فرا دهند.

یک مبشر معروف به نام ترامبول؛ وقتی به شخصی در قطار بشارت می‌داد، آن شخص به او ویسکی تعارف کرد. وی ضمن اینکه ویسکی را از دست او گرفت (تا محبت او را رد نکرده باشد). ولی آن را نوشید و در عوض سخاوت و گشاده دستی و محبت آن فرد را تحسین کرد و راه را برای ارتباط دوستانه با او باز کرد.

ز- عیسی‌ای مسیح از روش مستقیم استفاده می‌کند و حقیقت را درباره زندگی خصوصی زن با وی مطرح می‌کند. «زیرا پنج شوهر داشته‌ای و آن که هم‌اکنون داری، شوهرت نیست. آنچه گفتی راست است.» (آیه ۱۸) گناه خاص او را به طرز خاص برای او آشکار کرد. همانطور که پزشک به مریض خود می‌گوید چه نوع بیماری‌ای دارد و راه درمان آن چیست، مسیح نیز که طبیب روحانی انسان‌هاست گناه را با محبت و حکمت می‌شکافت تا داروی شفا بخش را به او عطا کند. بدون نشان دادن درد درمانی به وجود نخواهد آمد. «هر که نافرمانیهای خود را بپوشاند، کامیاب نخواهد شد، اما هر که آن‌ها را اعتراف کند و ترک نماید، رحمت خواهد یافت.» (امثال ۲۸:۱۳)

کشف راز خصوصی زن، که مسیح با ظرافت و حکمت و محبت الهی به آن رسید، سبب شد تا او احترام خاصی برای مسیح قائل شود و او را پیامبر بداند. «سرورم می‌بینم که نبی هستی...» (آیه ۱۹)

ح- مسیح ضمن پاسخگویی به سئوالات زن از منحرف شدن او از موضوع جلوگیری کرده و مسیر فکری زن را به موضوع اصلی برمی‌گرداند. وقتی زن متوجه می‌شود که مسیح از گناهان و اسرار زندگی‌اش با خبر است

برای فرار از خجالت و محکومیت، چهره‌ی مذهبی به خود گرفته موضوع صحبت را عوض می‌کند و به تفاوت پرستش در بین یهودیان و سامریان اشاره می‌کند. «پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند، اما شما می‌گوئید جایی که در آن باید پرستش کرد اورشلیم است.» (آیه ۲۰)

در حقیقت این زن از موضوع گناه خود فرار می‌کرد، عیسی به زن اجازه داد که هر آنچه در دل دارد بگوید. ولی باز هم از صبر و آرامش و حکمت مسیح متعجبیم که این زن را سرزنش نمی‌کند و به او نمی‌گوید چرا از حقیقت فرار می‌کنی؟ چرا ناگهان چهره مذهبی و روحانی به خودت گرفته و موضوع را عوض می‌کنی؟ اتفاقاً مسیح با صبوری با این زن مدارا می‌کند و موافق میزان درک و ظرفیت او قدم بر می‌دارد. مسیح به جزئیات پرستش ظاهری و اختلاف یهودیان و سامریان نمی‌پردازد، بلکه او بر پرستش واقعی که به روح و راستی باید انجام شود و پرستشی که مقبول خداست، تأکید می‌کند و تعلیم عمیقی را درباره پرستش و پرستندگان واقعی بیان می‌کند و این زن را به چنین رابطه و پرستشی دعوت می‌کند. (لطفاً به آیات ۲۱-۲۴ مراجعه کنید.) بنابراین در بشارت، ما نیز ضمن پاسخ به سئوالات مردم باید به موضوع اصلی که همان رابطه و عبادت قلبی با خداست برگردیم و از مباحثات و مسائل فرعی و انحرافی که ما را از پیغام اصلی دور می‌کنند، اجتناب کنیم. به عبارت ساده‌تر در بشارت انفرادی مخاطب خود را با خدا و ایجاد ارتباط فردی و قلبی با او روبرو سازیم.

ط- عیسی مسیح از روش نتیجه‌گیری استفاده می‌کند. وقتی که زن سامری پس از تعلیم عمیق در مورد پرستش، اشتیاق خود را به آمدن مسیح

اعلام کرد و گفت: «می دانم که مسیح (که معنی آن مسح شده است) خواهد آمد، چون او آید، همه چیز را برای ما بیان خواهد کرد.» (آیه ۲۵) مسیح در این زمان، بسیار به موقع و بجا، وقتی تنور روشن بود، نان را به تنور چسباند و خود را به عنوان مسیح موعود معرفی کرد. «عیسی بدو گفت: من که با تو سخن می گویم همانم.» (آیه ۲۶)

ما نیز باید وقتی که مردم را آماده می کنیم فرصت را از دست ندهیم و دست آن ها را گرفته در دست مسیح بگذاریم. دقت می کنید که این زن بتدریج و گام به گام برای شناخت مسیح آماده شد. ابتدا نظری منفی نسبت به مسیح داشت، و او را یک یهودی دشمن می دانست. «چگونه تو که یهود هستی از من که زن سامری ام آب می خواهی؟» (آیه ۹) پس از برخورد محترمانه مسیح و ارزشی که وی برای یک زن قائل شد، زن سامری یک پله بالاتر به درجه شناخت مسیح رسید و او را "ای آقا" خطاب کرد. (آیه ۱۱) و در مرحله ی سوم وقتی مسیح قسمتی از زندگی خصوصی او را شکافت خطاب به مسیح گفت: «سرورم می بینم که تو نبی هستی...» (آیه ۱۹) بالاخره در مرحله چهارم که احتمالاً چندساعت به طول انجامید، او عیسی را به عنوان "مسیح موعود" که منتظر آمدنش بود، می شناسد. «آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟» (آیه ۲۹) این زن آن چنان دگرگون شد که سبوی آب خود را که برای آب بردن آورده بود گذارده با شتاب پیش مردم شهر رفت و مژده آمدن خداوند مسیح و نجات دهنده ی جهان را به آن ها اعلام کرد. نتیجه ی نهایی بشارت تکان دهنده ی عیسی به یک زن و تغییراتی که در او به وجود آمد، نجات بسیاری از اهالی سامره بود. سامریان

چه شهادت عظیمی را پس از ملاقات با مسیح به زبان آوردند. «و به زن گفتند که بعد از این به واسطه‌ی سخن تو ایمان می‌آوریم، زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم که او (عیسی) در حقیقت مسیح نجات دهنده عالم است.» (یوحنا ۴:۴) داستان فوق نمونه‌ای از تأثیر بشارت فردی بر یک شخص و تأثیر او بر یک جامعه است.

۱۰- کلیسای اولیه در زمان رسولان، از نظر بشارتی، کلیسای نمونه

بود. کلیسای که درباره‌ی آن در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم، چه در قسمت بشارت به عموم و چه در قسمت بشارت انفرادی، بسیار فعال بود. در حقیقت باید گفت همان روحی که زندگی مسیح را برای خدمت بشارت مسح کرده بود، در زندگی کلیسای اولیه نیز عمل می‌کرد و همان عمل کرد و همان هدف در کلیسای اولیه نیز دیده می‌شد. دقت کنید که بیشترین تأکید مسیح پس از قیام و قبل از صعودش به آسمان در مورد نزول و پری روح‌القدس بر شاگردان این بود که آن‌ها قوت یافته و شاهد او خواهند بود (اعمال ۱:۸).

فرمان بزرگ مسیح به شاگردان و همه پیروانش از چنان اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود که در هر ۴ انجیل و کتاب اعمال رسولان بر جنبه‌های متفاوت موضوع بشارت تأکید شده است. مسیح هیچ‌وقت قبل از قیام و صعود خود به آسمان، در مورد چنین فرمانی آن هم با این ابعاد وسیع جهانی تأکید نکرده بود. اجازه دهید نگاه مختصری به آنچه که در انجیل چهارگانه و کتاب اعمال رسولان آمده و به "فرمان بزرگ" معروف است بیاندازیم، تا اهمیت موضوع برای ما روشن‌تر بشود. در بررسی فوق متوجه می‌شویم که:

۱. (مرقس ۱۶: ۱۵) **دآنگاه بدیشان فرمود: به سراسر جهان بروید و خبر خوش را به همه ی خلائق موعظه کنید.** حدود فرمان بزرگ بشارت در این آیه مشخص شده است، که تمام عالم و جمیع خلائق را از همه ی ملتها، قومها و زبان های مختلف را پوشش می دهد.

۲. (متی ۲۸: ۱۹-۲۰) **دپس بروید و همه ی قومها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر و پسر و روح القدس تمعید دهید. و به آنان تعلیم دهید که هر آنچه به شما فرمان داده ام، به جا آورند. اینک من هر روزه تا پایان این عصر با شما هستم.** هدف از اجرای فرمان بزرگ بشارت در این آیات مشخص شده است و آن عبارتست از موضوع مهم شاگردسازی یا پیروی مردم از استاد بزرگوارشان عیسی مسیح. هدف از بشارت این نیست که ما مردم را مرید یا پیرو خود بسازیم، بلکه قصد ما این است که دست آنها را بگیریم و مستقیماً در دست عیسی مسیح قرار دهیم تا همچون شاگردان مسیح در اثر قدمهای او گام برداشته و او را به عنوان سرمشق زندگی خود پیروی نمایند.

۳. (لوقا ۲۴: ۴۷-۴۸) **دو به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه ی قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود. شما شاهدان این امور هستید.** در این قسمت بر پیغام فرمان بزرگ تأکید شده است. پیغام اصلی ما به انسان های درمانده و گناهکار چیست؟ "توبه و آمرزش گناهان" توجه فرمایید در همه ی مذاهب کلمه "توبه" وجود دارد ولی فقط در انجیل مسیح است که در نتیجه ی توبه اطمینان به آمرزش گناهان حاصل می شود. علت اصلی آن هم این است که پسر خدا برای گناهان ما بر صلیب کفاره شده است و به لیاقت عمل کرد او می توان بخشش گناهان

را تجربه کرد. چه مژده‌ی بزرگی در پیغام غنی بشارت نصیب فردی می‌شود که به عیسی مسیح ایمان می‌آورد.

۴. (یوحنا ۲۰:۲۱) «باز عیسی به شاگردان گفت: سلام بر شما! همان

گونه که پدر مرا فرستاده من نیز شما را می‌فرستم. شما چه فکر می‌کنید؟

در این قسمت از فرمان بزرگ عیسی مسیح به کدام جنبه از بشارت اشاره می‌شود؟ وقتی به دقت به متن آیه توجه می‌کنیم، متوجه می‌شویم انگیزه‌ای که سبب شده تا پدر پسرش را برای نجات ما به این جهان بفرستد، عشق و محبت او نسبت به ما بود. «زیرا خدا جهان را اینقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد...» (یوحنا ۳:۱۶). بنابراین عیسی مسیح در این قسمت نیز با همان انگیزه‌ی قدرتمند عشق و محبت الهی نسبت به انسان‌های گمشده، شاگردان خود را به این جهان می‌فرستد. در دعای معروف عیسی مسیح نیز این موضوع تکرار شده است. «همان گونه که تو مرا به جهان فرستادی... تا آن محبتی که تو به من داشته‌ای در آن‌ها نیز باشد و من نیز در آن‌ها باشم.» (یوحنا ۱۷:۱۸)

۵. (اعمال رسولان ۱: ۵، ۸) «چون با ایشان جمع شد ایشان را قدغن

فرمود که از اورشلیم جدا نشوید بلکه منتظر آن وعده‌ی پدر باشید که از من شنیده‌اید و لیکن چون روح‌القدس بر شما آید قوت خواهید یافت و

شاهدان من خواهید بود... تا اقصای جهان. دقت فرمایید این موضوع آنقدر

اهمیت داشت که عیسی مسیح در آخرین فرمایشات خود قبل از صعود تأکید بر ماندن در اورشلیم برای تحقق وعده‌ی پدر نمود تا شاگردان به قوت از اعلی برای کار بشارت مجهز شوند. «من موعود پدر خود را بر شما خواهم فرستاد؛ پس در شهر بمانید تا آنگاه که از اعلی با قدرت آراسته

شوید» (لوقا ۲۴: ۴۹). این موضوع اشاره به مسح و قوت روح القدس برای انجام مأموریت بشارت می‌نماید. بدون چنین مسیحی نمی‌توان شاهدی درجه یک، مفید و مؤثر برای بشارت بود.

آیا متوجه اهمیت غنی و گرانقدر جنبه‌های مختلف "فرمان بزرگ" عیسای مسیح شده‌اید که خطاب به کلیسای اولیه و ما فرمود؟ وقتی حدود بشارت مشخص شده است، هدف آن نیز روشن است. پیغام غنی انجیل را نیز داریم، انگیزه‌ی عشق و محبت نسبت به گمشدگان نیز به ما داده شده است و بالاخره مسح روح القدس نیز برای یافتن قدرت در کار بشارت و صید جان‌ها در دسترس ماست، دیگر چه کمبودی در کار بشارت خواهیم داشت؟ علت موفقیت کلیسای اولیه در کتاب اعمال رسولان در قسمت بشارت رعایت نمودن هر پنج جنبه‌ی فرمان بزرگ بود. به همین دلیل در روز پنطیکاست سه هزار نفر به کلیسا اضافه شدند و سپس تعداد آن‌ها به پنج هزار نفر رسید. کلام خدا بارها به رشد کلیسا و افزایش آمار نجات یافتگان که نتیجه‌ی بشارت آن‌ها بود، اشاره می‌کند. «و خداوند هر روزه نجات یافتگان را به جمع‌شان می‌افزود.» (اعمال ۲: ۴۷). «پس نشر کلام خدا ادامه یافت و شمار شاگردان در اورشلیم به سرعت فزونی گرفت و جمعی کثیر از کاهنان نیز مطیع ایمان شدند.» (اعمال ۶: ۷) «پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و هر روز بر شمارشان افزوده می‌شد.» (اعمال ۱۶: ۵) «بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند از یونانیان خدا ترس گروهی عظیم و از زنان شریف عددی کثیر.» (اعمال ۱۷: ۵)

حتی با وجود شروع جفاها کسی نتوانست رسولان مسیح را در امر بشارت متوقف سازد. نهرهای آب زنده از بطن آن‌ها جاری بود و هیچ قدرت مخالفی نتوانست شعله‌های درون آن‌ها را برای اعلام خبر خوش خاموش بکند. پاسخ آن‌ها به مخالفین بشارت که به نام عیسی داده می‌شد این بود: «اما پطرس و یوحنا پاسخ دادند: «شما خود داوری کنید، کدام در نظر خدا درست است، اطاعت از شما یا اطاعت از خدا؟ زیرا ما نمی‌توانیم آنچه دیده و شنیده‌ایم، بازنگوییم.» (اعمال ۴: ۱۹-۲۰)

درباره‌ی واکنش رسولان مسیح پس از تهدید جدی و اولین تنبیه در شلاق خوردن آن‌ها، می‌خوانیم که: «رسولان شادی کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به‌خاطر آن نام اهانت بینند و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت درباره‌ی اینکه عیسی همان مسیح است، دست نکشیدند.» (اعمال رسولان ۵: ۴۱-۴۲). پس از جفای عظیم‌تر که به رهبری سولس به صورت گسترده‌تر در اورشلیم انجام شد و منجر به شهادت استیفان و به زندان رفتن گروهی از مسیحیان گشت، همه‌ی ایمانداران به جز رسولان در تمام یهودیه و سامره پراکنده شدند. گمان می‌برید که نتیجه‌ی این پخش شدن مسیحیان در جاهای مختلف چه بود؟ کلام خدا پاسخ آن‌را به زیبایی داده است: «و اما آنان که پراکنده شده بودند، هر جا که پا می‌نهادند، به کلام بشارت می‌دادند.» (اعمال ۸: ۴) خدا این جفاها را به خیریت تبدیل نموده و از این طریق در جاهایی نیز که پیغام بشارت را ننشیده بودند، انجیل مسیح اعلام شد و سبب نجات افراد بسیاری شد. دشمن هر دری را می‌بست، خداوند در جدید دیگری به روی رسولان باز می‌کرد. به قول برادر مهدی دیباج شهید

برجسته‌ی کلیسای ایران: "ما مسیحیان مثل توپ هستیم هر چه محکم‌تر ما را بر زمین بکوبند، بیشتر به هوا خواهیم رفت."

کتاب اعمال رسولان نه تنها درباره‌ی بشارت‌های عمومی در شهرهای مختلف به ما گزارش داده بلکه در کنار آن، اهمیت بشارت انفرادی نیز در این کتاب کاملاً به چشم می‌خورد. در حقیقت باید گفت بشارت دادن و شهادت انفرادی روش عیسی و رسولان وی بود. روش خدا غالباً عبارتست از استفاده از انسان‌ها برای نجات انسان‌های دیگر.

خدا این مأموریت را به فرشتگان و قدرتهای آسمانی نسپرده است. خدا به علت احترام و اعتمادی که به ما به عنوان همکاران خودش دارد، کار بشارت و صید جان‌ها و شاگردسازی و بنای کلیسا را در قسمتی که سهم ماست به دست ما سپرده است. او از ما انتظار ندارد سهمی که مربوط به خودش است را انجام دهیم. نقشه‌ی مسیح از ابتدا این بوده تا به وسیله‌ی یکایک انسان‌ها با توده‌های مردم تماس داشته باشد. هر فرد مسیحی در دست خدا وسیله‌ای است که برای کار بشارت به کار برده می‌شود. مسیح به همه‌ی شاگردان و از جمله همه‌ی پیروان خود می‌فرماید: «شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه‌ی شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.» (یوحنا ۱۵:۱۶) دقت کنید که مسیح این مأموریت را به هر شاخه یا هر ایمانداری که به تاک وصل است می‌سپارد. «من تاک هستم و شما شاخه‌ها، آنکه در من می‌ماند و من در او میوه‌ی بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵:۵، ۱۶) کلمه‌ی "شما" اشاره

به یکایک پیروان مسیح دارد و به هیچ وجه محدود به رسولان یا مبشرین، شبانان و معلمین خاصی نمی‌شود. هیچ مسیحی نباید از بار مسئولیت و هدایت مردم بسوی مسیح، فرار کند.

داستان آموزنده‌ای وجود دارد که ذکر آن خالی از لطف نیست. می‌گویند زمانی که عیسای مسیح به آسمان صعود کرد، جبرائیل فرشته با سایر فرشتگان، استقبال با شکوهی از ورود پسر خدا به آسمان به عمل آوردند. پس از آن با مسیح مصاحبه کرده از او پرسیدند: "خداوند! برای ادامه کار تو بر روی زمین چه روشی را اتخاذ کرده‌ای؟ آیا ساختمانی بزرگ به عنوان کلیسا چون معبد بزرگ یهودیان بنا کردی؟ مسیح در جواب گفت: "خیر!". مجدداً پرسیدند: آیا سازمان یا آموزشگاهی را تأسیس کردی؟ در جواب شنیدند: "خیر!". باز هم پرسیدند: آیا لشگری یا ارتشی را تأسیس کرده‌ای که آن‌ها بروند و جنگ کنند و کشورهای را برای تو فتح کنند؟ دوباره مسیح با قاطعیت گفت: "خیر!". سپس فرشتگان از او پرسیدند: لطفاً به ما بگو برای ادامه‌ی رسالت خود بر روی زمین چه طرحی را پیاده کردی؟ مسیح در جواب گفت: "من عده‌ای که اغلب ماهیگیر و اشخاص گمنام و ساده‌ای بودند را به عنوان شاگرد خود انتخاب کردم، به آن‌ها گفتم: آنچه من به شما آموختم شما نیز بروید به بقیه اعلام کنید." جبرائیل با تعجب پرسید: "خداوند! چنانچه آن‌ها از فرمان تو اطاعت نکنند چه روش دیگری را جایگزین خواهی کرد؟ عیسی مسیح در پاسخ گفت: "من طرح و روش دیگری ندارم!"

خداوند احترام و اعتماد عمیقی نسبت به ما قائل شده و این افتخار را به ما بخشیده و قسمتی از کار برقراری ملکوت خودش را به ما سپرده است. سهم ما کاشتن و آبیاری بذر کلام خداست و باید در آن امین بمانیم و البته خدا نیز سهم خود را در نمو دادن بذر کلام انجام خواهد داد و در آن امین خواهد بود. «من بذر را کاشتم و آپولس آن را آبیاری کرد، اما خدا بود که موجب رویش آن شد.» (اول قرنتیان ۳ : ۶)

بسیار مایه‌ی تأسف است که بسیاری از مسیحیان، رسالت و وظیفه‌ی خود را در مورد هدایت مردم به سوی مسیح انجام نمی‌دهند. اگر تمام مسیحیان دنیا تصمیم می‌گرفتند که هر کدام در طی سال حداقل یک نفر را به سمت مسیح هدایت کنند چه تغییر اساسی‌ای در وضعیت دنیا به وجود می‌آوردند. هیچ یک از روش‌های دیگر همچون تکنولوژی و پیام‌های رادیو و تلویزیون و سایت‌های مسیحی و اینترنت و ماهواره و فیس‌بوک و انتشارات مسیحی با وجود اینکه بسیار مفید هستند، نمی‌توانند جای ارتباط دوستانه یک فرد با فرد دیگر را بگیرند. هنوز هم پس از گذشت ۲۱ قرن از زمان مسیح بشارت انفرادی مؤثرترین روش و انتقال پیغام مسیح به دیگران است. نلسون ماندلا؛ که شخصیت بسیار معروف و محبوبی در جهان بوده می‌گوید: "آنانی که تاریخ را می‌سازند نه پادشاهان و ژنرال‌ها، بلکه توده‌ی مردم هستند."

روزی مردی در ساحل قدم می‌زد و متوجه‌ی این موضوع می‌شود که در اثر جزر و مد، دریا پایین می‌رود و هزاران ستاره‌ی دریایی که در ساحل باقی مانده‌اند به تدریج می‌میرند. ناگهان متوجه شد، که پسر کوچکی تک

تک این ستاره‌های دریایی را برمی‌دارد و به داخل آب می‌اندازد تا زنده بمانند. این مرد به پسرک نزدیک می‌شود و به او می‌گوید: "به نظر می‌رسد که با این ده‌ها هزار ستاره دریایی که می‌میرند نجات یک ستاره دریایی تفاوت چندانی در کل وضعیت‌شان بوجود نمی‌آورد. پسر در حالی که ستاره-ی دریایی دیگری را به داخل آب می‌انداخت گفت: اما برای همین یکی که تفاوت ایجاد می‌شود!"

خدا از ما انتظار ندارد که تمام مشکلات دنیا را به تنهایی حل کنیم ولی قسمتی که هر کدام از ما انجام می‌دهیم، بسیاری از مشکلات جامعه را حل خواهد کرد. به همین دلیل است که به ما به عنوان شاهدان شخص مسیح، در ایجاد ارتباط فردی با مردم دستورات روشن داده شده است: «بلکه در دل خویش مسیح را به عنوان خداوند مقدس شمارید و همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست پیرسد، او را پاسخ گوئید، اما به نرمی و با احترام.» (اول پطرس ۳: ۱۵) ممکن است ما نتوانیم مانند پطرس که با یک موعظه سبب نجات سه هزار نفر شد، جماعت‌های بزرگ را برای مسیح صید کنیم، ولی می‌توانیم مانند آندریاس و فیلیپس که آن‌ها نیز جزو رسولان مسیح بودند، در بشارت انفرادی اشخاص مفیدی برای ملکوت خدا باشیم.

در یوحنا باب اول، آندریاس و برادرش پطرس را به سوی مسیح آورد و فیلیپس دوستش تتنائیل را به سمت مسیح هدایت کرد. آن‌ها همین روش را برای آوردن یونانی‌ها نزد مسیح به کار بردند. «در میان کسانی که برای عبادت در عید آمده بودند، شماری یونانی بودند آن‌ها نزد فیلیپس، که

اهل بیت صیدای جلیل بود، آمدند و به او گفتند: سروراً، می‌خواهیم عیسی را بینیم فیلیپس آمد و به آندریاس گفت، و آن‌ها هر دو رفتند و به عیسی گفتند.» (یوحنا ۱۲: ۲۰-۲۲)

بنابراین نه تنها خدمت افراد برجسته مانند پطرس و یا پولس که سبب نجات هزاران نفر شدند در نظر خدا بسیار با ارزش است، بلکه خدمت شخصی افرادی مانند فیلیپس و آندریاس نیز که به صورت انفرادی عمل می‌کردند در نظر خدا بسیار گرانبه‌است.

برای اینکه در این فصل از نمونه‌ی کلیسای اولیه و روش رسولان مسیح در مورد بشارت انفرادی آموزش بگیریم، می‌خواهم به اختصار به نمونه‌هایی از بشارت و شاگردسازی انفرادی رسولان مسیح اشاره بکنم:

۱- روش آموزنده‌ی بشارت انفرادی فیلیپس، مبشری که به خواجه سرای حبشی بشارت داد را بررسی کنید و در این بررسی از خودتان پرسید، از ارتباطی که بین این دو نفر بوجود آمده چه درس‌های عملی در قسمت بشارت انفرادی می‌آموزم؟ (به اعمال رسولان ۸: ۲۶-۴۰ مراجعه کنید).

۲- به ملاقاتی که حنانيا برای ملاقات خصوصی از پولس نابینای نوایمان به عمل آورد (سولسی که پس از ملاقات شخصی با مسیح، سه روز در روزه و دعا و توبه عمیق بسر می‌برد.) - به روش ارتباطی حنانيا با سولس مطابق هدایت خدا توجه کنید. مطالب آموزنده این ارتباط فردی را برای خودتان مرور کنید. (به اعمال رسولان ۹: ۱۰-۲۰ مراجعه کنید).

۳- به نحوهی هدایت شدن پطرس از روح خدا و ملاقات او از کرنلیوس و خانواده اش توجه کنید. لطفاً به روش‌های آموزنده‌ی پطرس در نحوهی ملاقات از این خانواده توجه کنید تا بدانید چه درس‌های عملی می‌آموزید؟ (اعمال باب ۱۰ مراجعه کنید).

۴- به نحوهی کمک رسانی پولس از زندانبان فیلیپی توجه کنید: خداوند چگونه پولس و سیلاس را برای نجات او و خانواده‌اش به کار می‌برد؟ در این قسمت از روش بشارت انفرادی، چه پیام‌هایی می‌آموزیم؟ (به اعمال رسولان ۱۶: ۲۵-۳۴ مراجعه کنید).

۵- مجدداً از پولس و سیلاس می‌آموزیم که چگونه خداوند آن‌ها را برای بشارت به زنان در فیلیپی بکار می‌برد. اسم یکی از این ناجیان زن یونانی، ارغوان فروشی به نام لیدیه بود که خود و خانواده‌اش جذب مسیح و انجیل او شدند و خانه‌ی آن‌ها پایگاهی برای خدمت به خدا گردید. (به اعمال رسولان ۱۶: ۱۳-۱۵ مراجعه کنید).

۶- همین‌طور به نحوهی بشارت پولس به فستوس و آگریپاس پادشاهی والا مقام توجه کنید. پولس با چه شهامت و حکمتی در حضور رجال سیاسی، مسیح را جلال داد. (اعمال رسولان ۲۵ و ۲۶ را در این رابطه مطالعه کنید).

در قسمت شاگردسازی انفرادی و سپس خادم‌سازی انفرادی و در نهایت شبانی انفرادی نیز کلیسای اولیه و رسولان مسیح از الگوی عیسای مسیح

خداوند پیروی می کردند که ابتدا اشاره مختصری به مسیح و سپس رسولان در این رابطه می نماییم:

۱- عیسیای مسیح به عنوان شبان نیکو با یکایک گوسفندانش ارتباطی شخصی برقرار می کند. «دربان، در بر او می گشاید و گوسفندان به صدای او گوش فرا می دهند؛ او گوسفندان خویش را به نام می خواند، و آن‌ها را بیرون می برد.» (یوحنا. ۱۰:۳)

۲- عیسیای مسیح شاگردانش را تک تک به سوی خود دعوت کرد و از طریق "اصل همراهی با خود" آن‌ها را در قسمت شاگردسازی و خادم سازی تربیت نمود. «او دوازده تن را تعیین کرد و آنان را رسول خواند، تا همراه وی باشند و آن‌ها را برای موعظه بفرستد.» (مرقس. ۳:۱۴)

۳- عیسیای مسیح پس از قیام خود به اولین کسی که خود را ظاهر کرد زن دلشکسته و گریانی به نام مریم مجدلیه بود، که او را تبدیل به خوش خبرترین مبشر انجیل درباره‌ی قیام مسیح برای رسولان خود نمود. (به یوحنا ۲۰:۱-۱۸ مراجعه کنید).

۴- عیسیای مسیح با پطرسی که به خاطر سه بار انکار او سقوط کرده و دلشکسته بود ملاقات شخصی نمود و این شاگرد ماتم زده را تسلی داده دوباره در جایگاهی رفیع‌تر از قبل قرار می دهد. می گفتند: «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شمعون ظاهر شده است.» (لوقا ۲۴:۳۴). اینک به کیفا (پطرس) ظاهر شد. (اول قرتیان ۱۵:۵). مسیح مأموریت شبانی

و تغذیه‌ی گله را به طور خاص در ملاقات خصوصی به پطرس می‌سپارد.
(یوحنا ۲۱: ۱۵-۱۹)

۵- عیسیای مسیح تومای شکاک را به طور خاص ملاقات نمود و او را مملو از یقین و اطمینان در مورد قیام و خداوندی خودش ساخت. (یوحنا ۲۰: ۲۴-۲۹).

۶- عیسیای مسیح برای برادر جسمانی بی‌ایمانش نیز ارزش قائل بود و پس از قیام او را جداگانه ملاقات نمود و سبب نجات او شده و سپس او را در جایگاه مدیریت کلیسای رسولان قرار داد. همین‌طور باعث می‌شود تا او نویسنده‌ی کتاب بسیار زیبا و عملی رساله‌ی یعقوب بگردد. «سپس بر یعقوب ظاهر شد و بعد بر همه‌ی رسولان.» (اول قرنتیان ۱۵: ۷).

۷- عیسیای مسیح بر دو شاگرد گمنام که احتمالاً جزو دوازده نفر نبودند، و با ناراحتی بسوی دهکده‌ی خود عموآس می‌رفتند ظاهر شده و با ایجاد ارتباطی غنی، به طرز معجزه آسا حقیقتِ مرگ و قیام خود را برای آن‌ها آشکار می‌کند. (لوقا ۲۴: ۱۳-۳۵)

۸- سپس عیسی به سرسخت‌ترین دشمن خود که به کلیسای مسیح جفا می‌رسانید خود را شخصاً ظاهر نمود و نه تنها سبب نجات او شد، بلکه او را ظرف برگزیده‌ای برای اعلام خبر خوش نزد امتها و سلاطین و بنی-اسرائیل می‌سازد. (به اعمال ۱: ۹-۲۰ مراجعه کنید). «و آخر از همه بر من نیز، چون طفلی که غیرطبیعی زاده شده باشد، ظاهر گردید.» (اول قرنتیان ۸: ۱۵)

طبیعی است که رسولان عیسیای مسیح از عالی‌ترین الگوی خود بهره برده و همین روش شاگردسازی و خادم‌سازی فردی و روش شبانی انفرادی مسیح را دنبال می‌کردند. به چند نمونه‌ی مهم برای روشن شدن این موضوع اشاره می‌کنم:

۱- به نمونه‌ی برنابا که نمونه‌ی خوبی در کتاب اعمال رسولان است، توجه کنید. او در خدمت شاگردسازی و خادم‌سازی انفرادی، به علت داشتن روحیه‌ی مثبت و تشویق‌آمیز خود، شخصی موفق بود. معرفی و حمایت او از سولس، که نوایمانی بیش نبود، سبب شد تا سولس مورد قبول و اعتماد رسولان و کلیسا قرار بگیرد. (اعمال ۹: ۲۶-۲۸). وقتی برنابا از طرف رسولان مأموریت یافت تا برای تشویق و تقویت مسیحیان جدید به انطاکیه برود، او در فکر سولس بود که او را با خود ببرد و در مسیر خادم‌سازی وی را کمک نماید. (اعمال ۱۱: ۲۳) کلیسای انطاکیه نیز برای ارسال هدایای خود به ایمانداران اورشلیم که در خطر قحطی قرار داشتند، از وجود برنابا و سولس استفاده کرد. (اعمال ۱۱: ۲۷-۳۰) دقت فرمایید که نام برنابا به عنوان استاد ارشد و اول آمده و سپس نام سولس به عنوان نفر دوم که تحت سرپرستی برنابا قرار داشت ذکر می‌شود. (اعمال ۱۱: ۳۰ و ۱۲: ۲۵). روح‌القدس نیز همین ترتیب محترمانه را برای آن‌ها رعایت می‌کند: «
هنگامی که ایشان در عبادت خداوند و روزه به سر می‌بردند، روح‌القدس گفت: برنابا و سولس را برای من جدا سازید، به جهت کاری که ایشان را بدان فرا خوانده‌ام.» (اعمال ۱۳: ۲)

در طی تمام سفرهای بشارتی، آرزوی برنابا این بود که سولس را که مبشر مؤثر و بزرگی بود حمایت کند و او را جلو بیاندازد و میدان وسیع‌تری را در اختیار او قرار دهد. کم‌کم ترتیب سولس و برنابا به پولس و برنابا تغییر یافت. (اعمال ۱۳:۴۳ و ۴۶ و ۲:۱۵ و ۳۴). بنابراین علاوه بر مسح روح‌القدس که بر پولس قرار داشت، برنابا به عنوان همکار خدا نقش مؤثری را در ارتقای روحانی و ترقی پولس رسول در خدمتش داشت. او شخصی بود که به مسح و خدمت دیگران احترام می‌گذاشت و آن‌ها را تشویق و حمایت می‌کرد. در سفر اول بشارتی، مرقس جوان و بی‌تجربه، به عنوان خادم همراه، در کنار برنابا و سولس بود ولی به علت سختی خدمات سفر، رفیق نیمه راه شد و از همراهی برنابا و سولس کناره‌گیری کرد. (اعمال ۱۳:۵، ۱۳). در سفر دوم که برنابا خواست تا مرقس همراه آن‌ها برود، با مخالفت جدی پولس روبرو شد چون به اعتقاد وی مرقس به درد این خدمت نمی‌خورد، ولی برنابا، با روحیه‌ی تشویق‌آمیزی که داشت مایل بود تا به مرقس فرصتی دوباره داده شود و در مورد مرقس ناامید نبود. پس به علت اختلاف نظر، پولس و برنابا از یکدیگر جدا شدند. پولس با یک خادم جوان به نام سیلاس سفرهای بشارتی و تقویت کلیساها را دنبال کردند و برنابا نیز با مرقس همین خدمت را انجام دادند. (اعمال ۱۵:۳۷-۳۹). به نظر می‌آید که روش برنابا در مورد انتخاب مرقس نتیجه خوبی داد. پولس در اواخر عمرش در تنهایی و در زندان به تیموتاؤس سفارش می‌کند که: «تنها لوقا با من است. مَرُقُس را بگیر و با خود بیاور، زیرا در خدمتم مرا سودمند است.» (دوم تیموتاؤس ۴:۱۱)

۲- از طرف دیگر پطرس نسبت به مرقس، قلب و احساس پدرگونه‌ای داشت و او را به عنوان فرزند خود می‌دانست. احتمالاً رابطه‌ی نزدیک مرقس با پطرس سبب شد تا او با زندگی عیسی مسیح آشنایی دقیق‌تری پیدا کند و انجیل مرقس را به رشته‌ی تحریر درآورد. (اول پطرس ۵: ۱۳)

۳- پولس نیز متوجه شده بود که برای خادم سازی باید از رابطه‌ی پدر و فرزندگی بصورت فردی استفاده می‌کرد. برای نمونه او در رسالات شبانی تیموتائوس و تیتوس را فرزندان خود معرفی می‌کند (اول تیموتائوس ۱: ۴). خادم تحت نظر باید بداند پدری دارد که مراقب اوست و رابطه‌ی او با وی رابطه رئیس و مرئوس یا استادی و شاگردی به صورت خشک و رسمی نیست، بلکه رابطه‌ی صمیمانه‌ای که بر اساس محبت و دوستی بنا شده است. (پولس این نوع رابطه‌ی زیبا را در اول قرنتیان ۴: ۱۴-۱۷ برای کلیسای قرنتس تشریح می‌کند.) «این را نمی‌نویسم تا شما را شرم‌نده سازم، بلکه تا چون فرزندان دلبندم هشدارتان دهم. زیرا حتی اگر در مسیح هزاران معلم داشته باشید، اما پدران بسیار ندارید، چرا که من به واسطه‌ی انجیل در مسیح عیسی پدر شما شدم پس از شما تمنا دارم از من سرمشق بگیرید از همین رو تیموتائوس را نزدتان فرستادم، او را که فرزند محبوب من است و امین در خداوند او شیوه‌ی زندگی مرا در مسیح عیسی به شما یادآور خواهد شد، چنانکه آن را در همه‌ی کلیساها در هر جا تعلیم می‌دهم.»

۴- مجدداً به روش پولس در قسمت شبانی و خادم سازی انفرادی در کلیسای افسس که سه سال آن‌ها را بی وقفه خدمت کرد، توجه نمایید. در

روز خداحافظی و ترک این کلیسا او می‌توانست با وجدانی راحت، خطاب به کشیشان و رهبران بگوید: «پس امروز با شما اتمام حجت می‌کنم که من از خون همه بری هستم. پس هوشیار باشید و به‌خاطر آورید که من سه سال تمام، شب و روز، دمی‌از هشدار دادن به هر يك از شما با اشکها، باز نایستادم.» (اعمال رسولان ۲۰:۲۶-۳۱) وقتی کلمات "همه را" و "هر یکی از شما" را به کار می‌برد، معلوم است خدمت او تنها موعظه از منبر و تعلیم برای عموم نبوده است، بلکه او با هر کدام از آنها بصورت فردی رابطه داشت. این است رمز موفقیت یک خادم در امر شبانی و خادم سازی انفرادی.

۵- باز چنانچه بخواهید از پولس که در این قسمت از او شناخت بیشتری دارید، یاد کنید می‌توانید رساله‌ی شخصی فلیمون را که درباره‌ی روابط دو شخص صحبت می‌کند، بررسی کنید. خدا اجازه داده است تا این نامه‌ی شخصی جزو کتاب‌های کتاب مقدس قرار بگیرد، زیرا قلب شبانی و دلسوزانه برای حمایت از یک برده و دزدی فراری که در زندان نزد پولس نجات یافته است، در این نامه‌ی شخصی آشکار شده است.

باید از میزان مطرود بودن غلامان یا برده‌ها در قانون روم آگاه باشیم تا بدانیم وقتی پولس از صاحب یک غلام (فلیمون مسیحی و رهبر کلیسا) تقاضا می‌کند تا غلام فراری و دزد را به عنوان برادر عزیز بپذیرد، چه کار بزرگی انجام داده است. پولس در مقابل نظامی ایستاده که بردگان را، انسان به حساب نمی‌آورد. قوانین رم اجازه می‌داد تا اربابان، بردگان خود را با انواع و اقسام شکنجه‌ها آزار بدهند و حتی آنها را بکشند و هیچ کس هم آنها

را مؤاخذہ نمی‌کرد. در چنین شرایطی پولس تعالیم جدید مسیحیت را که نشانه‌ای از برابری برده و ارباب بود، بیان می‌کند.

در همین نامه‌ی کوتاه، عبارات تکان دهنده‌ای وجود دارد که رابطه‌ی عمیق شبانی و پرمحبت پولس را نسبت به برده‌ای که کارهای خلاف کرده ولی توبه نموده است، مشاهده می‌کنیم. این نوع رابطه برای ما روشن می‌سازد که نجات یک فرد از هر قشر و طبقه و سطحی که باشد چقدر با ارزش است. سپس شاگردسازی و خادم‌سازی او برای دیگران تا چه اندازه-ای می‌تواند مفید باشد. معنی کلمه اُنیسْمس؛ به معنای مفید است. اما ببینیم درباره‌ی او که قبلاً برخلاف معنی اسمش مضر و بی‌فایده بود چه شهادت عجیبی می‌شنویم. «او در گذشته برای تو بی‌فایده بود، اما اکنون هم تو را و هم مرا مفید است او را که پاره‌ی تن من است نزد تو باز می‌فرستم اما دیگر نه چون غلام، بلکه بالاتر از آن، چون برادری عزیز. او مرا بس عزیز است، اما تو را به مراتب عزیزتر است، خواه در مقام يك انسان و خواه در مقام برادری در خداوند. این را می‌نویسم چون از اطاعت تو اطمینان دارم و می‌دانم حتی بیش از آنچه می‌گویم، خواهی کرد.» (فیلمون آیات ۱۲، ۱۱، ۱۶-۲۱). قطعاً چنین رابطه‌ای، برای چنین افرادی می‌تواند نتایج بسیار غنی و سودمندی به بار آورد.

۶- همین‌طور در ارتباط با خدمات انفرادی به نمونه‌ی خوب زوج عزیز، پرسکالا و اکیلا توجه کنید. آن‌ها چون پولس معروف نبودند، ولی افراد بسیار مفیدی بودند و خدمات کلیدی و مهمی انجام می‌دادند. این زن و شوهر وقف شده، در امر تعلیم و تربیت و خادم‌سازی بر شخص توانمند و

آماده‌ای چون پولس سرمایه‌گذاری کردند و نتیجه‌ی تمرکز بر اپلس و زحماتی که برای او تقبل کردند، سبب شد تا اپلس جزو رسولان موفق و هم‌ردیف پولس و پطرس قرار بگیرد. (در این رابطه اعمال رسولان ۱۸: ۲۳-۲۶ را مطالعه فرمایید.) به آیه‌ی ۲۶ دقت کنید که نوع خدمت خادم‌سازی مفید فردی را، به خوبی توضیح می‌دهد. «چون پرسکلا و آکیلا سخنانش را شنیدند، او را به خانه‌ی خود بردند و طریق خدا را دقیقتر به وی آموختند.» (اعمال ۱۸: ۲۶)

پولس رسول نیز در وصف این زن و شوهر اینگونه شهادت داده است: «به پرسکلا و آکیلا، همکاران من در مسیح عیسی، سلام برسانید آنان جان خود را به‌خاطر من به خطر انداختند، و نه تنها من، بلکه همه‌ی کلیساهای غیریهودیان از آنان سپاسگزارند. همچنین به کلیسایی که در خانه‌ی آنها بر پا می‌شود، درود برسانید. به دوست عزیزم اپیمتوس سلام برسانید، که نوبر کسانی است که در آسیا به مسیح گرویدند.» (رومیان ۱۶: ۳-۵)

بسیاری معتقدند که احتمالاً پرسکلا که زن بود، در دانش و تجربه آگاه‌تر از شوهرش اکیلا بوده و برای همین ابتدا اسم او آورده شده و این موضوع برای خواهران ما خبر خوشی است که می‌توانند خادمه‌های مفیدی برای خداوند باشند و افراد برجسته‌ای چون اپلس را برای خدمت آماده سازند. در هر صورت اتحاد این زن و شوهر در خدمت، که همیشه اسم‌شان با هم آمده است، یکی دیگر از رموز موفقیت آن‌ها بود.

در پایان باید به شما بگویم که ممکن است بسیاری دعوت عظیم و بسیار خاصی چون پولس نداشته باشند که تا این حد وسیع و گسترده خدا

را خدمت بکنند، ولی می‌بینیم که وجود افرادی مانند پرسکالاها و اکیلاها که بیشتر خدمات هدفمند انفرادی را انجام می‌دادند، از اهمیت بزرگی برخوردار است.

بنابراین در کلیسا، همه‌ی اعضا دعوت شده‌اند که هر کس به اندازه‌ی توان و مقدار وقت و انرژی خود مسئولیت یک یا دو نفر را مدتی بر عهده بگیرد تا بدین وسیله همه در استقرار ملکوت خدا بر زمین فعال باشند. آمین.

فصل دوم

روشهای موثر و مخرب در بشارت انفرادی

روشهای مؤثر و مضر در بشارت انفرادی

از چه روش‌هایی برای بشارت مؤثر استفاده کنیم و از چه روش‌هایی که مفید نیستند، اجتناب کنیم؟ کلام خدا در این مورد چه می‌گوید؟ از دانش و تجربیات کسانی که تمام عمر خود را به کار بشارت انفرادی مشغول بوده‌اند چه روش‌هایی را می‌آموزیم؟

۱. مخاطبین خود را بشناسید و آن‌ها را خیلی خوب درک کنید. در این رابطه پولس رسول به زیبایی از روش وارد شدن و درک دنیای درونی مردم سخن می‌گوید: «زیرا با اینکه از همه آزادم، خود را غلام همه ساختم تا عده‌ای بیشتر را دریابم. نزد یهودیان چون یهودی رفتار کردم، تا یهودیان را دریابم. با آنان که زیر شریعتند همچون کسی که زیر شریعت است رفتار کردم تا آنان را که زیر شریعتند دریابم - هرچند خود زیر شریعت نیستم. نزد بی‌شریعتان همچون بی‌شریعت رفتار کردم تا بی‌شریعتان را دریابم، هرچند خود بدون شریعت خدا نیستم، بلکه مطیع شریعت مسیحم. با ضعیفان، ضعیف شدم تا ضعیفان را دریابم. همه کس را همه چیز گشتم تا به هر نحو بعضی را نجات بخشم این همه را به‌خاطر انجیل می‌کنم، تا در برکات آن سهیم شوم.» (اول قرنتیان ۹: ۱۹-۲۳)

درک و شناخت شخصیت یکایک انسان‌ها، فرهنگ‌ها، اعتقادات، تفکرات، معیارها و روحیات مختلف کسانی که با آن‌ها در ارتباط هستیم و شناخت دنیای درونی انسان‌ها، نخستین ویژگی مهم یک مبشر در علم ارتباطات تعریف شده است.

بسیاری می‌پرسند برای کار بشارت انفرادی چند روش وجود دارد؟ پاسخ ما این است که به اندازه تعداد مردمی که در جهان زندگی می‌کنند روش بشارت وجود دارد. هر کس با دیگری فرق می‌کند و برای نزدیک شدن به قلب هر کس کلید مخصوص خود او، وجود دارد. از این جهت شما می‌توانید از خود درباره‌ی کسانی که بارها با آن‌ها روبرو شده‌اید و وقت بیشتری را با آن‌ها برای شناخت عمیق ترشان گذرانیده‌اید، این سؤالات را بپرسید: آن‌ها جزو کدام گروه از افراد هستند؟ از چه زمینه‌ای آمده‌اند؟ ریشه‌ی دردها و مشکلات آن‌ها چیست؟ چه تفکری دارند؟ احتیاجات و علاقه‌ی خاص آن‌ها در زندگی چیست؟ و به طور خلاصه هدف از بررسی این سؤالات این است که بدانیم از چه روش‌هایی می‌توانیم به تک‌تک انسان‌ها نزدیک شده و با آن‌ها ارتباط صحیحی برقرار کنیم. حتی اگر شخص غریبه‌ای را برای یک بار ملاقات کرده‌ایم و ممکن است دیگر او را نبینیم، باز هم برای شناخت شخصیت او سعی کنیم کمی وقت صرف کنیم و سپس آرام آرام پیغام مناسب را موافق با نیاز او، به وی ارائه دهیم.

ما مانند حکیم باشی‌های سنتی گذشته نباشیم که برای همه‌ی دردهای روستایی‌ها یک یا دو داروی مشخص بیشتر نداشتند. محدود شدن بشارت به یک یا دو روش محدود مانند خیاطی می‌ماند که برای همه مشتریان

خود بدون در نظر گرفتن سائزهای متفاوت آنها، یک مدل و اندازه لباس می‌دوزد. برای اینکه یک نفر را خوب بشناسید، راهش این است که اجازه دهید او برای شما صحبت کند و شما شنونده خوبی باشید. این روش کمک می‌کند تا او با شما صمیمی گردد و به شما اعتماد بکند و قلبش را به روی شما باز کند. شما نیز سعی می‌کنید در نهایت صبر و بردباری او را عمیقاً درک کنید و سپس طریق کمک کردن به او را یاد بگیرید. این روش آرام و دراز مدتی است. گاهی برای بعضی افراد زمان زیادی را باید صرف کنیم تا بتوانیم پیغام انجیل را مطابق نیازشان به گوششان برسانیم. در نظر داشته باشید که بشارت انفرادی فقط حرف زدن نیست، بلکه ارتباط متقابل دو طرفه است و حالت گفت و شنود را دارد، بنابراین ممکن است نیاز نباشد همان بار اول به شخص مقابل که آماده نیست بشارت دهید و یا با او به نتیجه‌ی دلخواه خود برسید. اگر بشارت ما با شرایط و اوضاع و زمان‌های زندگی مردم تطبیق نداشته باشد، نتیجه خوبی از آن نمی‌گیریم و پیغام بشارت ما برای آنها مخرب خواهد شد. برای مثال اگر ما در مجلس عزا و سوگواری از شادی و سرور الهی حرف بزنیم یا در جشن عروسی از غضب و داوری و جهنم سخن بگوییم، چه نتیجه‌ی مفیدی خواهیم گرفت؟

به خاطر می‌آورم که سال‌ها پیش زوج جوانی در کلیسای تهران با هم پیوند زناشویی بستند. جشن عروسی در سالن پایین کلیسا همراه با پذیرایی از مهمانان برگزار بود. کسی که سبب نجات داماد شده بود و پدر روحانی او محسوب می‌شد، از داماد خواست تا به او اجازه بدهد تا پیغامی را از کلام خدا با مردم در میان بگذارد. داماد هم به خاطر احترام به این شخص به او

این اجازه را داد و از او خواش کرد که مفید و مختصر و با رعایت احترام به مهمانان غیر ایماندار مسیحی که از خویشاوندان عروس و داماد بودند پیغام خود را بیان کند. ولی متأسفانه این خادم به درخواست او توجه نکرد و یک موعظه‌ی تهدیدآمیز نسبتاً طولانی تحت عنوان بشارت برای مهمانان نجات نیافته، بیان کرد که نتیجه‌ی بسیار مخربی داشت. یاد می‌آید که او در قسمتی از به اصطلاح بشارت خود که در حقیقت "فشارت" بود، به مهمانان که مشغول خوردن کیک عروسی بودند با عصبانیت گفت: "شما اگر امشب توبه نکنید با همان کیک و شیرینی که الان نوش جان می‌کنید خدا شما را روانه‌ی جهنم خواهد کرد!" اوضاع متشنج و آشفته شد. عده‌ای اعتراض و شکایت کردند. داماد و عروس خجالت زده شدند و عروسی آن‌ها با ناراحتی و خشم مهمانان به پایان رسید. یکی از این مهمانان گفت: "اگر قرار باشد من توبه کنم تا به بهشتی بروم که این آقا نیز در آنجا خواهد بود، من رفتن به جهنم را به این بهشت ترجیح می‌دهم."

متأسفانه بعضی‌ها به جای بشارت، فشارت را بر افراد وارد می‌کنند و به همین دلیل افرادی که می‌خواهند مسیح را بپذیرند به علت روش‌های غلط بشارت دهنده، از مسیح نیز فاصله می‌گیرند. آیا دقت کرده‌اید که مسیح چگونه خدمت بشارت خود را با محیط و شرایط زمان و مکان تطبیق می‌داد؟ برای مثال عیسی در مجلس عروسی قانای جلیل، طبق نیاز مدعوین که با کمبود شراب مواجه شده بودند، آب را به شراب تبدیل کرد و جلال خود را در آن مجلس شاد ظاهر نمود و بر عکس آن وقتی که در مجلس عزا حاضر شد با وجود اینکه می‌توانست مرده را زنده کند و این کار را هم کرد، ولی

ابتدا با خواهانان میت همدردی و گریه کرد و در حقیقت قدرت مسیح مانع بروز شفقت و همدردی او نشد که از محبت نشأت می‌گرفت. روش «با کسانی که شادمانند، شادی کنید، و با کسانی که گریانند، بگریید.» (رومیان ۱۲: ۱۵) روشی مؤثر برای آماده کردن مردم جهت پذیرش پیام بشارت انجیل می‌باشد.

۲. با مخاطبین خود رابطه‌ای دوستانه که بر اساس محبت واقعی باشد،

برقرار کنید. آمار صید جان‌ها در جهان نشان می‌دهد که بیشتر افرادی که به سوی مسیح جذب شده‌اند از طریق ارتباطی دوستانه و فردی مبشرین با تک‌تک مردم بوده است. هیچ روشی مناسب‌تر و مؤثرتر از روش دوستی و صمیمیت در کار بشارت انفرادی وجود ندارد. حقیقتاً از طریق صمیمیت و دوستی می‌توان مؤثرترین نفوذ را در قلب‌های مردم داشت. رمز موفقیت عیسی مسیح به عنوان بهترین مبشر و صیاد جان‌ها در این بود که وی دوست گناهکاران بود. هر چند این عنوان را دشمنان وی به صورت اتهام به او وارد کردند، ولی او با افتخار این لقب را برای خود پذیرفت. خداوند ما هر چند از گناه متنفرد بود، ولی گناهکاران را دوست داشت و بدون محکوم کردن آن‌ها، با محبت عمیق و ارتباط نزدیک آن‌ها را به سمت خود و راه نجات هدایت می‌کرد. امروز هم آنچه می‌تواند بر سدهای مستحکم غالب شود و سخت‌ترین قلب‌ها را بشکند و درون مردم نفوذ داشته باشد، محبت مسیح‌گونه است. بر خلاف عقیده‌ی عمومی که محبت در مسیحیت را نشانه‌ی ضعف می‌دانند، باید اعلام کرد که محبت قوی‌ترین سلاح برای شکستن قلب‌های سخت و بسته است. سلیمان حکیم قدرت محبت را به

قدرت موت تشبیه کرده است. «محبت مثل موت زور آور است... آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آنرا نتواند فرو نشانید.» (غزل غزلها ۷، ۸: ۶)

آیا توجه کرده‌اید که چرا کلام خدا قدرت محبت را به قدرت موت تشبیه کرده است؟ همان‌طور که هیچ‌کس نتوانسته در برابر قدرت مرگ مقاومت کند و موت بر همه قدرتمندان نیز غالب شده است، به‌همان صورت کسی نمی‌تواند با قدرت محبت مقابله بکند و در نهایت آنچه که به غلبه و پیروزی نهانی منجر می‌شود، محبتِ قدرتمند خداست. مردم اطراف ما به علت کمبودهای بزرگ زندگی‌شان در جستجوی کسانی هستند که آن‌ها را به خاطر وجود خودشان دوست داشته باشند و جذب کسانی می‌شوند که توجهی خاص و محبت‌آمیزی نسبت به آن‌ها دارند.

روزی کشیشی به میدان جنگ می‌رود تا به سربازانی که مجروح شده‌اند، تا قبل از اینکه آمبولانس و نیروی‌های امدادی برسند، بشارت دهد. کشیش به سربازی مجروح و زخمی نزدیک می‌شود و کتاب مقدس را باز می‌کند و قبل از اینکه او آیاتی را برای آن سرباز زخمی قرائت کند، آن سرباز به کشیش می‌گوید: "لطفاً اگر ممکن است کمی به من آب بدهید تا بنوشم." پس از اینکه کشیش به او آب می‌دهد مجدداً قصد آن می‌کند تا از کلام خدا بخواند و باز سرباز می‌گوید: "آقای کشیش خیلی سردم است، پالتویت را به من بده تا گرمم شود!" کشیش این کار را می‌کند. مرتبه سوم کشیش خواست از انجیل قرائت کند که سرباز گفت: "کشیش سرم خیلی پایین است یک چیزی را پیدا کن بگذار زیر سر من، کشیش این کار را نیز

انجام می‌دهد و سپس از خواندن کلام خدا برای سرباز منصرف می‌شود و این‌طور فکر می‌کند که سرباز مایل نیست به کلام خدا گوش دهد. وقتی کشیش می‌خواهد به سمت کس دیگری برود، سرباز با صدای بلند کشیش را صدا می‌زند. کشیش که از درخواست‌های مکرر سرباز کلافه شده بود از او می‌پرسد: "دیگر چه می‌خواهی برایت بکنم؟" سرباز در جواب گفت: "اگر در کتابی که می‌خواستی برای من بخوانی نوشته شده این‌گونه به هم‌نوع خود محبت کن که تو مرا محبت کردی، پس بخوان من آماده‌ام تا بشنوم!"

مجدداً تکرار می‌کنم که بشارت فقط حرف زدن نیست. "دو صد گفته چون نیم کردار نیست". ما باید ابتدا به صورت عملی محبت مسیح را به مردم نشان بدهیم و سپس آن‌ها را آماده کنیم تا پیام محبت را در قلب‌های آن‌ها بکاریم. مبشری مسیحی گفته است سه چیز را به عنوان ماهیگیر مسیحی که نماد مبشر مسیحی است در صید و گرفتن ماهی رعایت کنید:

- با دعا تورهای تان را آماده کنید.
- با ایمان تورهای تان را به دریا بیاندازید.
- با محبت ماهی‌ها را از آب بیرون بکشید.

مردم از حرف زدن و مخصوصاً حرف‌های مذهبی و مبلغین دینی خسته شده‌اند. آن‌ها فکر می‌کنند که ما تبلیغ می‌کنیم یا فریب می‌دهیم و یا عقایدمان را به آن‌ها تحمیل می‌کنیم. ما در عهد جدید ۴ نویسنده‌ی انجیل داریم که به نام اناجیل چهارگانه شناخته می‌شوند، ولی انجیل پنجم خود ما هستیم. مردم می‌خواهند، انجیل پنجم را از روی زندگی عملی ما بخوانند.

انجیل پنجم همان رساله‌ی خواندنی است که به ما ایمانداران نسبت داده شده و حتی افراد بی‌سواد نیز می‌توانند آن را بخوانند. خداوند ما عیسای مسیح مهمترین معیار و علامت شاگردی از او را که سبب ایمان آوردن مردم دنیا می‌شود، محبت واقعی و عملی پیروان خود دانست. «از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» (یوحنا ۱۳:۳۵). پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستایند.» (متی ۵:۱۶). ضمناً پولس رسول می‌گوید که به عنوان عطر خوشبوی مسیح، باید بوی خوش و معطر مسیح را به مشام مردم برسانیم تا به این وسیله مردمی که مسیح را نمی‌شناسند او را از سر و روی ما ببینند: «اما خدا را سپاس که همواره ما را در مسیح در موبظ خود می‌برد و رایحه خوش شناخت او را در همه جا به وسیله ما می‌پراکند. زیرا برای خدا رایحه خوش مسیح هستیم، چه در میان نجات یافتگان و چه در میان هلاک‌شوندگان.» (دوم قرنتیان ۲: ۱۴-۱۵).

عده‌ای می‌پرسند به برخی، بارها و بارها پیغام انجیل را رسانده‌ایم ولی هر بار با عکس‌العمل بد و منفی و مخالفت آن‌ها روبرو شده‌ایم، در چنین مواقعی چه باید بکنیم؟ پاسخ ما این است: شما اولاً؛ برای آن‌ها دعا کنید تا خدا با قلب‌شان سخن بگوید و حقایق را برای آن‌ها آشکار کند. شما نمی‌توانید کار روح‌القدس را در زندگی کسی انجام دهید! دوماً؛ نیازی نیست که هر وقت آن‌ها را می‌بینید به آن‌ها زبانا بشارت دهید، پیغام انجیل را برای کسانی که مایل نیستند بشنوند، سبک و بی‌ارزش نسازید. سوماً؛ شما عملاً ارتباط محبت‌آمیز مسیح را در رابطه با آن‌ها حفظ کنید. منتظر فرصتی باشید تا با انجام دادن کارهای خوب و حفظ اخلاقیات مسیحی، محبت خدا

را بدون کلام به آن‌ها برسانید. پس از انجام این اعمال، بقیه را به خدا واگذار کنید تا او کار خودش را در آن‌ها شروع کند. قبل از پایان این بخش می‌خواهم در مورد نقطه‌ی مقابل نکته دوم که بشارت دفع کننده و مخرب است نکاتی چند با شما در میان بگذارم.

روش عکس محبت و دوستی، روش خشک و بی‌روحی است که در آن ما برای انجام وظیفه‌ی مذهبی و ارضای وجدان خود به مردم نزدیک می‌شویم تا به آن‌ها بشارت دهیم و نباید انتظار داشته باشیم که جواب و نتیجه‌ی خوبی از این روش بگیریم. مردم به خوبی می‌فهمند که آیا ما با انگیزه‌ی محبت و عشق با آن‌ها سخن می‌گوییم یا تنها چیزهایی را یاد گرفته‌ایم و از روی عادت و وظیفه، بدون هیچ‌گونه ارتباط قلبی آن‌ها را ابراز می‌کنیم. "دل به دل راه دارد نه مغز به دل!" بی‌توجهی - بی‌حوصلگی - عدم علاقه و عدم تمرکز به دنیای شخصی افراد، قطعاً نتیجه‌ی خوبی عاید ما نخواهد کرد. انسان‌ها در وهله‌ی اول از ما توجه و مهم شمرده شدن را مطالبه می‌کنند و احتیاج آن‌ها این است که برای آن‌ها ارزش قائل شویم.

در آمریکا و اروپا روانشناسانی هستند که کارشان فقط گوش دادن و توجه کردن و متمرکز شدن به سخنان مراجعان‌شان است. آن‌ها با حوصله و صبر و با دقت به حرف‌های مراجعان خود گوش می‌دهند و با مطرح کردن سئوالات مناسب، بیماران را کنجکاو می‌کنند تا هر چه در دلشان دارند بیرون بریزند و پس از تخلیه کامل است که قلب روانشناس و مریض به یکدیگر نزدیک می‌شود. این روش درمانی روشی موفق است که هر

مسیحی به عنوان شاهد مسیح نیز برای ایجاد ارتباط با مردم دردمند آن را بکار می‌گیرد.

یکی دیگر از روش‌های غلط و مخرب این است که به جای ارتباط دوستانه با دیگران، با صدای بلند وارد جر و بحثهای طولانی یا جدل بگردیم، در چنین مواقعی مخاطب ما به عقاید ما و ما هم متقابلاً به عقاید او حمله می‌کنیم، که البته این روش بی‌ثمر و بی‌نتیجه است. جر و بحث مثل کشتی گرفتن می‌ماند که هر کس می‌خواهد دیگری را به زمین بکوبد. حتی اگر ما در این مباحثات کسی را شکست هم بدهیم، فایده‌ای نصیب ما نمی‌شود چون در قلبش نفوذ نکرده‌ایم. ما با کوبیدن مردم به جایی نمی‌رسیم، بلکه باعث فاصله گرفتن و دشمنی آن‌ها با ما و مسیح می‌گردیم. به همین دلیل پولس می‌گوید:

«اما از مجادلات نابخردانه و شجره نامه‌ها و بحثها و نزاعهای پیرامون شریعت اجتناب کن، زیرا بی‌فایده و بی‌ارزش است.» (تیطس ۳:۹ از ترجمه هزاره نو). «از مباحثات پوچ و بی‌خردانه دوری کن چرا که می‌دانی نزاعها بر می‌انگیزد. حال آنکه خادم خداوند نباید نزاع کند بلکه باید با همه مهربان باشد و قادر به تعلیم و بردبار و باید مخالفان را به نرمی ارشاد کند بدین امید که خدا به آن‌ها توبه عطا فرماید تا به شناخت حقیقت برسند.» (دوم تیمو تائوس ۲۳:۲۵ از ترجمه هزاره نو)

زمانی که مخاطب شما چیزهای منفی و مخربی به شما می‌گوید تا شما هم عیناً همان روش را در مورد او بکار بگیرید، تسلیم این وسوسه نشوید. کلام خدا به ما می‌آموزد که ما حقیقت را با روح محبت بیان بکنیم.

(افسسیان ۱۵:۴ از ترجمه انجیل شریف) به عبارت دیگر حقیقت را خیلی خشک و کوبنده ارائه ندهید، بلکه حقیقت را به قدری زیبا و جذاب و به اصطلاح خودمان راحت‌الحلقوم ارائه بدهیم که شنونده بتواند آن را هضم کند. قرص آسپیرین بچه‌ها با بزرگسالان تفاوت دارد. آسپیرین بچه طعم شیرینی دارد که بچه بتواند آن را به راحتی بخورد. ما هم دور و بر قرص زیبای حقیقت، مقداری شکر یا عسل بریزیم و مزه‌ی انجیل را شیرین و جذاب ارائه دهیم. بهترین روش برای رفع حملات منفی، ارائه‌ی چیزهای خوب و مثبت است. برای غلبه بر تاریکی کلید برق را بزنید، نور که بیاید تاریکی و ظلمت محو خواهد شد.

همسر اول بنده آن‌اهید؛ که مبشری ماهر بود، با محبت عملی توانست پدر پیر مرا که مخالف ایمان مسیحی بود، به سوی خداوند جذب کند. همسر دوم بنده نازی، با همان روش محبت و نرمی و شیرینی توانست ارتباط صلح‌آمیز و خوبی با فرزندان من برقرار کند و محیط آرام‌بخش و رابطه‌ی مسالمت‌آمیزی در خانواده بوجود آورد. این است اعجاز محبت عیسی مسیح! بنابراین هیچ‌وقت وسوسه نشویم که چیز دیگری را جایگزین محبت خدا بکنیم، چون محبت جایگزین ندارد.

۳. احترام شخصیت مخاطب خود را در هنگام بشارت انفرادی حفظ کنید.

«همگان را حرمت بدارید.» (اول پطرس ۲: ۱۷)

مردم دنیا از هر گروهی که باشند و هر اعتقادی داشته باشند، دوست دارند محترم شمرده بشوند. اعتقاد هر کس برای خودش ارزشمند است. ما

باید از عیسی‌ای مسیح به عنوان بهترین الگوی خود در قسمت بشارت سرمشق بگیریم. به روش‌های مسیح در برخورد با گناهکاران دقت کنید. او بسیار محترمانه عمل می‌کرد. برای مثال در رابطه با زن سامری (که قبلاً بررسی کردیم) بسیار آرام و صبورانه و با احترام با او ارتباط کلامی و روحی برقرار کرد، به این ترتیب او را با حقیقت زندگی‌اش روبرو کرد. زکی گناهکار و رئیس باجگیران را محترم شمرده و از بین علمای مذهبی بسیار و افراد خوشنام، وارد منزل زکی شد و سبب نجات او و خانواده‌اش گردید. به زن کنعانی پس از عبور او از آزمایشات سخت ایمان، گفت: "ایمان تو عظیم است!" به نتنائیل گفت: "تو اسرائیلی حقیقی هستی که در تو مکرری نیست!" به یک نفر دیگر گفت: "تو از ملکوت خدا دور نیستی!" همه‌ی این نمونه‌ها به ما این را می‌آموزند که عیسی‌ای مسیح نکات خوب و مثبت انسان‌ها را می‌دید و آن‌ها را تشویق می‌کرد.

گفته می‌شود در کار بشارت، هیچ طعمه‌ای به اندازه‌ی تشویق مؤثر نیست. چه کسی احتیاج به تشویق و قدردانی ندارد؟ تشویق درست و بجا راه را برای ارتباط نزدیک‌تر باز می‌کند. رسولان مسیح نیز از روش استاد خود پیروی می‌کردند. آن‌ها به هیچکس نگفتند: "دین شما و اعتقادات شما غلط و انحرافی است". پولس حتی بت‌پرست‌های آتن را، به خاطر خداجویی و دیندار بودن‌شان تشویق کرد. «ای مردان آتنی، من شما را از هر لحاظ بسیار دیندار یافته‌ام.» (اعمال رسولان ۱۷: ۲۲).

شاید اگر کس دیگری بود و حکمت پولس را نداشت به مردم آتن می‌گفت: "ای بت پرستان ملعون - ای جهنمی‌ها - ای کافران که خدای

واحد را ترک کرده بتها را می‌پرستید. لعنت خدا بر شما باد." می‌توانیم مجسم بکنیم که نتیجه این‌گونه برخورد چه نتایج مخربی را ببار می‌آورد؟ پولس به همه‌ی ما نصیحت کرده می‌گوید: «کسی را ناسزا نگوئید.» (تیمس ۲:۳) ما حق نداریم در بشارت‌های خود به کسی توهین یا بی‌احترامی کنیم. وقتی اعتقادات و باورهای یک نفر را حقیر می‌شماریم یا با حالت تمسخر به آن‌ها نگاه می‌کنیم، راه را برای ارتباط خوب و بشارت مؤثر می‌بندیم. ممکن است مخاطب ما نیز به اعتقادات مذهبی خود پایبند نباشد، ولی وقتی که مذهب اجدادی او حقیر شمرده می‌شود، غالباً برافروخته می‌شود و جبهه می‌گیرد و چهره‌ی مذهبی گرفته عکس‌العمل نشان می‌دهد و در نتیجه ما از مسیر اصلی پیغام دور می‌شویم.

گاهی ما با کسانی که نجات مسیح را دریافت نکرده‌اند، طوری برخورد می‌کنیم که از دیدگاه ما آن‌ها فرزندان شریر- دیوزده و عازم جهنم و محکوم به هلاکت ابدی هستند و معلوم است که آن‌ها عکس‌العمل خوبی نسبت به ما نشان نمی‌دهند. هیچ کس را نمی‌توان با روش تحقیر و بی-احترامی و خوار شمردن جذب مسیح نمود. ما که با مردم دعوا و دشمنی نداریم. نبرد ما با انسان‌ها نیست. «زیرا ما را کشتی گرفتن با جسم و خون نیست بلکه ما علیه قدرتها، ریاستها، علیه خداوندگاران این دنیای تاریک و علیه فوجهای ارواح شریر در جایهای آسمانی می‌جنگیم.» (افسیان ۱۲:۶) از ترجمه هزاره نو). هر کس بر ضد کسی سخن بگوید، نشانه‌ی ضعف پیغام اوست و علامت این است که او دارای پیغام مثبتی نیست. اگر کسی دارای پیغام خوب باشد آن را ارائه می‌دهد و به چیزهای بد و منفی

نمی‌پردازد. پطرس می‌گوید: «آنچه دارم به تو می‌دهم، به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو.» (اعمال ۳: ۶). تاریخ می‌گوید پس از جنگ جهانی دوم مدت کوتاهی برلین غربی تحت اشغال آلمان شرقی کمونیست قرار گرفت. کمونیست‌ها برای بی‌احترامی به اهالی برلین غربی، گل و لجن و آشغال و چیزهای کثیف در شهر پخش کردند. مردم برلین غربی پس از مبارزه، شرقی‌ها را از شهر خود بیرون کردند و مدتی برلین شرقی در اشغال غربی‌ها قرار گرفت ولی آن‌ها عمل نادرست و کثیف دشمنان خود را تکرار نکردند بلکه بر عکس شاخه‌های گل و عطر و شکلات در داخل قسمت‌های مختلف شهر انداختند و تابلوهایی در دست‌ان‌شان داشتند که بر روی آن‌ها نوشته‌ی درشتی با این مضمون قرار داشت: "هر کس هر آنچه دارد همان را ارائه می‌دهد!" این بهترین واکنش پیغام مثبت برای شرم‌ناک ساخته دشمنانی بود که با بی‌احترامی عمل کرده بودند. چنانچه صاحب سگی هستید که استخوان سمی و خوشمزه‌ای در دهان خود قرار داده و شما می‌خواهید از دهان او این استخوان را بیرون بکشید ولی سگ حاضر نیست این استخوان سمی را رها کند، چه باید بکنید؟ راه ساده این است که یک استخوان گوشت‌آلود را جلوی سگ قرار دهید و او خود استخوان سمی را رها کرده استخوان بهتر را به دهان خواهد گرفت.

حدود ۲۷ سال پیش که شبان کلیسای مرکز در تهران بودم، فرد بسیار با سوادی به کلیسای ما رفت و آمد می‌کرد. ایشان مرتب در حین شنیدن موعظه یادداشت برمی‌داشت. این آقا که نامش محسن بود همیشه با یک سامسونت بزرگ که پر از کتاب بود به کلیسا می‌آمد و در حین موعظه نیز

گاهی از کتاب‌های علمی خود برای تکمیل کردن یادداشت‌های خود استفاده می‌کرد. پس از چند ماه که از شرکت ایشان در جلسات روز جمعه گذشته بود، از من خواست که وقت ملاقاتی چند ساعته با من داشته باشد چون سؤالات زیادی داشت که می‌خواست از من بپرسد. من ابتدا کمی ترسیدم چون می‌دانستم که فرد با سوادى مانند محسن باید سؤالات بسیار سخت و پیچیده‌ای مطرح کند. به خاطر احترام به محسن که چند ماه به موعظه‌های من گوش داده بود حاضر شدم که یک نصف روز را خالی بگذارم و با او وقت ملاقات داشته باشم. روزی که ایشان در دفتر کلیسا روبروی من نشست، کاغذ بزرگی که شبیه یک طومار بود از کیفش بیرون آورد و شروع به خواندن حدود بیش از ۳۰ عدد سؤال نمود. پاسخ به برخی از سؤالات ایشان برای من امکان پذیر بود. (البته محسن به راحتی هم قانع نمی‌شد!) برخی سؤالات او نیز جنبه تاریخی و فلسفی داشت که برای پاسخ به آنها نیاز به کمک برخی از استادان الهیات و محققین داشتم و البته یک هفته‌ی کامل را هم باید برای پاسخ به سؤالات اختصاص می‌دادیم. به محسن گفتم تا آنجا که بتوانم و دانشم به من کمک کند، من سعی خود را خواهم کرد تا سهم خود را انجام بدهم، ضمناً جرأت کردم به محسن که شخصیتی عصبی داشت و به غرور علمی خود بسیار متکی بود بگویم: "محسن جان؛ آیا بنده می‌توانم یک سؤال دیگر به سؤالات شما اضافه کنم که به نظر من بزرگترین سؤال انسان در طول تاریخ بشریت بوده است و کتاب مقدس نیز به این سؤال اشاره کرده است؟" محسن با ناراحتی پرسید: "چه سؤالی را می‌خواهید مطرح کنید که آن را بزرگترین سؤال بشریت می‌دانید؟" من از کتاب مقدس از کتاب اعمال

رسولان باب ۱۶ آیه ۳۰ را قرائت کردم. "ای سروران، چه کنم تا نجات یابم؟" این سؤال بنده محسن را بسیار عصبانی کرد و او طومار سئوالات خود را پیچاند و در کیف خود گذاشت و با سخن توهین آمیزی گفت: "گر به وقتی دستش به گوشت نمی‌رسد می‌گوید بوی بد می‌دهد و چون شما نمی‌خواهید یا نمی‌توانید که به سئوالات من پاسخ گوئید برای من سؤال جدید مطرح می‌کنید که مسیر صحبت را عوض کنید." و اضافه کرد: "با شما صحبت کردن اتلاف وقت است!" و بلند شد که از دفتر کلیسا بیرون برود. به محسن گفتم: "شما بیش از ۳۰ سؤال مطرح کردید من با آرامش گوش دادم و قول دادم تا آن جا که بتوانم با کمک بقیه اساتید پاسخ دهم. چرا این یک سؤال من این همه شما را آشفته کرده است؟ شما یا پاسخ این سؤال را می‌دانید یا نمی‌دانید!" محسن با همان حالت خشم و تکبر گفت: "البته که جواب این سؤال را می‌دانم! از ایشان پرسیدم: آیا تجربه‌ی این نجات را که در این سؤال مطرح شده است عملاً به دست آورده اید؟" محسن قاطعانه به من گفت: "صد در صد! من این نجات را تجربه کردم. شما فکر می‌کنید فقط شما و یک عده از مسیحیان رستگار شده اید. من نیاز به دریافت این نجات ندارم چون بسیار بهتر از شما این نجات را دارا هستم." من سر پا ایستادم و محسن را بغل کردم و به او برای نجاتی که بدست آورده تبریک گفتم و اضافه کردم: "بسیار خوشحال هستم که شما نیز تجربه نجات را بدست آورده اید." محسن که باور نمی‌کرد اینگونه با او برخورد کنم، از تبریک گفتن و بغل کردن من شوکه شد و با حالتی متعجب به من نگاه کرد. سپس من سؤال بعدی را از او پرسیدم: "با عرض معذرت

محسن جان اگر اشکالی نداشته باشد برای من مختصراً تعریف کنید، شما چگونه و از چه طریق این نجات را تجربه کرده‌اید؟" محسن با خجالت سرش را پایین انداخت و گفت: "این یک تجربه شخصی است و به خود من مربوط می‌شود!" من به ایشان گفتم: "اشکالی ندارد! هر وقت مایل شدید برای من تجربه خود را بیان کنید." از محسن خواستم که بنشیند و با هم صحبت خود را در رابطه با سئوالاتش ادامه بدهیم. او گفت: "الان من ناراحت هستم و آمادگی این کار را ندارم." به او گفتم: "پس هر وقت شما خواستید با من قرار ملاقات مجدد بگذارید." دو هفته بعد در جلسه جمعه که درباره الزام روح‌القدس نسبت به گناه و درک نیاز نجات موعظه می‌کردم، بین کسانی که در جلوی منبر زانو زده بودند متوجه عینک مخصوص ذره‌بینی محسن که روی منبر قرار گرفته بود شدم. او دستانش را بر صورتش گذاشته و به شدت گریه می‌کرد. به او نزدیک شدم پرسیدم: "محسن جان برای چه موضوعی می‌خواهید که با هم دعا بکنیم؟" ایشان گفت: "برای نجات خودم زیرا من به شما دروغ گفتم. من نجات را ندارم، الان دو هفته است که خودم را در جهنم می‌بینم. من نیاز به نجات دارم. تبریک شما بیشتر مرا ناراحت کرد. دیگر بیشتر از این نمی‌خواهم در غرور خود باقی بمانم. کمک کنید تا امشب نجات را پیدا کنم." آن شب محسن با شکستگی و فروتنی از گناهانش توبه کرد و عیسی را به عنوان خداوند و نجات دهنده‌ی زندگی‌اش پذیرفت. او به طرز با شکوهی تجربه تولد تازه را بدست آورد. پس از یک ماه من به محسن گفتم: "شما سئوالاتی داشتید که می‌خواستید با من مطرح کنید، چه زمانی آماده هستید؟ محسن گفت:

"من باز هم سئوالاتی دارم ولی دیگر آن سئوالات قبلی نیستند. آن زمان من قصد کوبیدن و محکوم کردن شما را داشتم اما الان به من بگوئید چگونه می‌توانم بیشتر رشد بکنم؟ چه طور می‌توانم از روح‌القدس پر شوم؟ راه‌های درک اراده‌ی خدا چیست؟ و امثال این‌ها..." نه تنها محسن، بلکه سئوالات او نیز عوض شده بودند. با محترم شمردن دیگران او نجات را تجربه کرد. او به خودش آمد و حقایق را درباره‌ی خودش برملا کرد. بنابراین روش محبت و روش احترام به شخصیت انسان‌ها دو عامل مؤثر برای بشارت و صید انسان‌هاست. اگر عیسای مسیح با همه قداستی که داشت گناهکاران را محکوم نکرد، بلکه با محبت و احترام آن‌ها را به سمت نجات و رستگاری هدایت کرد، ما هم باید از همین روش استفاده کنیم.

«زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه‌ی او نجات یابند.» (یوحنا ۳: ۱۷)

۴. روحیه مثبت مسیحی را در بشارت انفرادی حفظ کنید.

مقصود از روحیه‌ی مثبت در کار بشارت چیست؟ در رابطه با روحیه‌ی مثبت، نظر شما را به دو نکته‌ی مهم جلب می‌کنم:

ا. با ایمان و یقین بشارت دهیم نه با شک و دلی.

به قدرت خدا برای نجات شخص مقابل، اطمینان کنید. «ایمان داشتم پس گفتم.» (مزمور ۱۱۶: ۱۰) شما باید این را بدانید که طرف مقابل ما هر چقدر هم از خدا دور باشد باز هم هیچ عمقی آن قدر عمیق نیست که دست خدا به آن‌جا نرسد. نباید قدرت خدا را برای نجات انسان‌ها محدود بکنیم.

باور کنیم برای نجات هر شخص در هر وضعیت امیدی وجود دارد. مسیح خداوند هیچکس را رد نکرد، به هیچکس نگفت: "برای تو دیگر امیدی وجود ندارد!" یا اینکه از تو گذشته و فایده ای ندارد و من نمی‌توانم برای تو کاری بکنم. هر کسی به سوی او آمد وی را با آغوش باز پذیرفت. حتی دزد بالای صلیب که قبلاً نیز مانند دوستش به مسیح ناسزا می‌گفت، وقتی حقیقت را درباره‌ی گناهکار بودن خودش و ناجی بودن عیسی مسیح پذیرفت و درخواست رحمت و بخشش نمود، مسیح در آخرین لحظات زندگی با وعده‌ی با شکوهی او را نجات داده و با خود به ملکوت برد. امروز هم آغوش باز مسیح و وعده‌ی نویدبخش و پرمهر او برای نجات همه‌ی انسان‌ها، به قوت خود باقی است. «هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.» (یوحنا ۳۷:۶)

بنابراین ما به عنوان حاملان پیام نجات باید با ایمان بپذیریم که برای هر حمله‌ی شیطانی، برای هر بند و گره‌ای، برای هر نوع بیماری، هر قسم احتیاجی، رفع هر بحرانی، برای باز شدن هر بن‌بستی و به طور کلی برای هر گروه از انسان‌ها، در هر شرایطی عیسی مسیح پاسخ نهایی است. باور به همین موضوع سبب می‌شود تا ما با اعتماد به نفس و با جرأت و یقین نسبت به عمل خدا، در مورد نجات هیچکس بدبین و ناامید نباشیم. پولس رسول با همین یقین و ایمانی که به کار روح‌القدس داشت، بشارت می‌داد. «چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح‌القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می‌دانید به‌خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم.» (اول تسالونیکیان ۵:۱)

«و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.»
(اول قرنتیان ۲: ۴-۵)

یکی از کشیشان قدیمی فارسی زبان، درباره‌ی نجات خود این‌طور شهادت می‌دهد:

«وقتی میسیونر آمریکایی برادر ویلسون؛ به من بشارت داد، من که در اعتقادات مذهبی خود بسیار متعصب و تندرو بودم به او و اعتقاداتش اهانت کردم، ولی دو عامل در بشارت او سبب تسلیم شدن من به مسیح شد. نکته‌ی اول: محبت این مرد خدا بود که با وجود برخورد بد و اهانت آمیز من، مرا محبت کرد و با چشمان اشک بار مرا بغل کرده گفت: "من تو را دوست دارم!" پیش خودم فکر کردم من که فکر می‌کنم بسیار شخص مؤمنی در اعتقادات خود هستم و بهتر از این مسیحی کافر هستم، پر از کینه و نفرت من ولی این شخص با وجود نفرتی که من از او دارم، مرا محبت می‌کند و برای من اشک می‌ریزد. این موضوع مرا خجالت زده کرد و با خود اندیشیدم او چه دارد که حتی دشمنش را می‌تواند محبت کند؟ عامل دوم: در بشارت دهنده حالت یقین و اطمینانی بود که در ارائه پیغامی که به من می‌داد وجود داشت. او خودش باور داشت که هر آنچه می‌گوید بدون تردید حقیقت مطلق است. من در اعتقادات خود، همیشه از اینکه خدا مرا پذیرفته است، در شک و تردید بودم و باورهایم با اگر و شاید همراه بود. بنابراین سئوالی ذهن مرا مشغول ساخت که او چه چیز یا کسی را یافته است که این‌گونه با اطمینان و یقین درباره‌ی آن با من سخن می‌گوید؟

بنابراین محبت و اطمینان آقای ویلسون مرا خلع سلاح کرده و شخصی مغرور و کینه‌ای چون مرا در حضور خدا به زانو درآورد.

اجازه بدهید به نقطه‌ی مقابل روش یقین و اطمینان اشاره‌ای بکنم که می‌تواند باعث عدم موفقیت ما شود. وقتی که ما در موقع بشارت دادن بیش از حد محتاط هستیم و اجازه می‌دهیم که در ملاقات با افراد نجات نیافته، افکار منفی مانند ترس - شک - یأس و ناباوری - عدم پذیرش خودمان یا فقدان اعتماد بنفس در مورد نحوه‌ی بشارت دادن، بر افکار ما حاکم باشد، این عوامل آزادی ما را در ارائه پیام نجات از ما می‌گیرند و پیغام ما را ضعیف می‌سازند و در شنونده این ذهنیت را به وجود می‌آورند که این شخص بشارت دهنده، خودش هم مطمئن نیست آنچه که می‌گوید درست است.

ب. مفهوم بشارت دادن با روحیه مثبت این است که خبر خوش را با

خوشرویی و چهره باز و گشاده به گوش مردم برسانیم. ما حامل خبر خوش پیغام انجیل و مژده‌ی نجات از جانب عیسی مسیح هستیم. مردم عارف - القلوب نیستند و از قلب ما آگاهی ندارند که بدانند در قلبمان چه می‌گذرد، ولی آن‌ها ظاهر ما را می‌بینند. وقتی شادی خداوند و آرامش مسیح و لبخند شیرین را در چهره‌های ما ببینند، بشارت ما می‌تواند بر آن‌ها مؤثر باشد. سلیمان حکیم می‌گوید: «دل شادمان، چهره را شاداب می‌سازد.» (امثال ۱۳:۱۵) بسیاری از مردم ناامید و افسرده، در جهان نیاز دارند که نور مسیح را در لبخند ملکوتی ما و شادی و آرامش آسمانی را در وجودمان ببینند. شخصی در انتقاد از واعظین اخمو و خشن این طور گفته است: "اگر شما

می‌خواهید درباره‌ی بهشت موعظه کنید باید چهره‌ای ملکوتی داشته باشید تا مردم با نگاه به چهره‌ی شما به یاد ملکوت آسمان بیافتند ولی چنانچه می‌خواهید درباره‌ی جهنم موعظه کنید، همین چهره‌ای که دارید خوبست، نیازی به تغییر قیافه نیست!" آنچه بیش از هر چیز دیگر به شخصیت روحانی و پیغام ما صدمه وارد می‌کند و نتیجه‌ی منفی به همراه دارد، خشم و عصبانیت و داد و قال در موقع بشارت است. «از مباحثات پوچ و بی‌خردانه دوری کن، چرا که می‌دانی نزاعها برمی‌انگیزد.» (دوم تیموتائوس ۲: ۲۳) فشارهای عصبی خارج از کنترل، پیغام بشارت ما را زیر سؤال برده و مردم را از ما فراری می‌دهد. مردم به هیچ وجه انتظار ندارند کسی که شاهد مسیح یعنی سرور صلح و آرامش است، شخصی عصبی و پرخاشگر باشد.

حدود ۳۶ سال پیش که شبان کلیسای ارومیه بودم، شنیدم که یک جوان گرفتار به مواد مخدر بنام میلتن دانیال؛ از قوم آشور، در وضعیت بسیار بدی بسر می‌برد و خانواده‌ی او نیز وی را از خانه اخراج کرده‌اند. شیطان این جوان هنرمند و ورزشکار را بدجوری اسیر مواد مخدر کرده بود. آرامنه و آشوری‌ها همگی او را می‌شناختند و برای اینکه برای مصرف هروئین از آن‌ها درخواست پول نکنند، از او فاصله می‌گرفتند. ایشان ضمناً به علت تعصب ملی که نسبت به قوم خود داشت، با کلیسای ما که به فارسی موعظه می‌کردیم دشمنی می‌کرد و بر ضد ما و کلیسا اقداماتی را انجام داده بود. من درباره‌ی او شنیده بودم ولی شخصاً او را نمی‌شناختم و مدتها برای نجات او دعا می‌کردم. در شب جمعه‌الصلیب، که ما در کلیسا، زیر نور شمع جلسه‌ی عشای ربانی داشتیم، به من خبر دادند که میلتن در اواسط جلسه دعا

برای عشا، وارد کلیسا شده است. من بلافاصله پس از جلسه به میلتن که سر و وضع جالبی نداشت، نزدیک شدم و ضمن معرفی خود و احوال‌پرسی گرم، به او خوش آمد گفتم. ایشان نیز وقتی محبت من و اعضای کلیسا را دید، بسیار متعجب شد. با میلتن قرار گذاشتیم که روز بعد به منزل ما بیاید. همسر من نیز با خوشرویی و مهربانی از ایشان پذیرایی گرمی نمود و ما را در اطاق پذیرایی تنها گذاشت. طبق شهادت میلتن ایشان که مدت‌ها این-گونه احترام و اظهارات محبت‌آمیز را نسبت به خود ندیده بود، عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفته و این موضوع سبب روشن شدن اولین جرقه‌های جذب او به سوی مسیح شد. پس از چند دقیقه گفتگو، ایشان که به علت مصرف هروئین حالتی طبیعی نداشت، از من برای کشیدن سیگار در منزل ما کسب اجازه نمود. من به ایشان گفتم: "قطعاً می‌توانید این کار را بکنید و چنانچه مایل هستید کار دیگری بکنید، (یعنی مصرف هروئین)، مجاز هستید!" من کیف پولم را در اطاق گذاشتم و گفتم شما را نیم ساعت تنها می‌گذارم و بعد از آن پیش شما می‌آیم و اضافه کردم: "اینجا منزل شماست و آنچه می‌خواهید انجام دهید! منزل ما در طبقه‌ی همکف با حیاط قرار داشت و پنجره‌ها نیز باز بود و میلتن به آسانی می‌توانست کیف پول را برداشته از پنجره خارج شود. پس از نیم ساعت که برگشتم، او از خجالت حتی سیگارش را هم نکشیده بود. به علت اعتمادی که نسبت به میلتن چه در مورد نگاه داشتن کیف پول و چه آزادی برای مصرف سیگار نشان داده بودم، جرقه‌ی دیگری برای نزدیک‌تر شدن به نجات مسیح در قلب او روشن شد. میلتن؛ تصمیم خود را گرفت و از آن روز به بعد خود را تسلیم مسیح کرده و در زیرزمین منزل پدرش خود را زندانی کرد و مدت‌ها در

آن‌جا ماند و از طرف کلیسا در ایمانش تقویت شد و سپس به عنوان یک شاهد زنده‌ی مسیح در جامعه‌ی ارومیه درخشید و ثمرات شایسته‌ی توبه را عملاً نشان داد. هم اکنون میلتن دانیل؛ کشیش دو کلیسا در لندن و برایتون است و در برنامه‌های تلویزیونی مسیحی نیز مجری موفق و مبارکی است. مقصود من از بیان این شهادت این است که روش احترام، درک طرف مقابل، برخورد خوب همراه با خوش اخلاقی، همه و همه طرق مناسبی برای بازگشت یک فرد به سوی خداوند هستند.

گاهی برخی از غیر مسیحیان عمداً می‌خواهند کاری بکنند که ما عصبانی بشویم و از کوره در رفته و سخنانی بگوییم و رفتاری نشان بدهیم که شایسته‌ی یک مسیحی نباشد. در چنین شرایطی آن‌ها به ما چه می‌گویند: "عجب آرامشی داری!" یا "می‌بینی که طبعی تو خالی هستی و اعصاب داغون است و هیچ فرقی با گذشته نکردی." پس باید مراقب باشیم که نقطه ضعف به دست غیرمسیحیان ندهیم. بهترین روش برای تسلط بر اعصاب خودمان و حفظ آرامش این است که زمانی که آن‌ها به ما اهانت می‌کنند، بیاد آوریم که جنگ ما با جسم و خون (یعنی انسان‌ها) نیست بلکه با نیروهای شرارت در جنگ هستیم، که افراد را اسیر خود کرده‌اند. بسیاری از اشخاصی که با پیغام انجیل مخالفت می‌کنند، تحت تأثیر روح بد قرار دارند و اگر روح شریر از آن‌ها بیرون رود، اشخاص بسیار آرام و شیرینی خواهند بود. بنابراین بسیاری از اعمال مخالفین تحت کنترل آن‌ها نیست و به همین دلیل مانند مسیح و استیفان به جای محکوم کردن،

برای آن‌ها دعای شفاعت کرده و بگوییم: «ای پدر اینان را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» (لوقا ۲۳:۳۴) و (اعمال ۷:۶).

یکی دیگر از نتایج حفظ آرامش در زمانی که مورد اهانت و اذیت مخالفین قرار می‌گیریم این است که می‌تواند در ذهن جفا دهنده عمیقاً این سؤال را بوجود آورد که: "چرا من جفاکننده این‌گونه متشنج و ناآرام هستم ولی شخصی که مورد شماتت و اهانت من قرار گرفته، این‌گونه آرام و مهربان است؟" همین موضوع می‌تواند سبب بیداری و توبه‌ی واقعی او بگردد. چنانکه عکس‌العمل پر محبت و آرام‌بخش استیفان در موقع سنگسار شدن باعث شد تا سولس به فکر فرو رود. در کتاب امثال سلیمان در یک آیه، به هر دو عکس‌العمل مثبت و منفی در برخورد با خشم و شخص عصبانی اشاره می‌شود.

«جواب نرم خشم را برمی‌گرداند = عکس‌العمل مثبت»

«جواب تند خشم را برمی‌انگیزد = عکس‌العمل منفی» (امثال ۱۵:۱)

من خانواده‌ی ایماندار خوبی را در ایران می‌شناسم که از مسیحیان قدیمی فارسی زبان کلیسای ما بودند. این زن و شوهر که صاحب دو فرزند بودند، آپارتمانی را در طبقه‌ی هم‌کف اجاره می‌کنند. در طبقه دوم آپارتمان صاحبخانه با دو فرزندش زندگی می‌کردند. پس از یک‌ماه صاحبخانه که فردی با تعصبات مذهبی قوی بود متوجه می‌شود که مستأجر ایشان چند سال قبل مسیحی شده است. این موضوع بسیار صاحبخانه را عصبانی می‌کند و با خود می‌اندیشد که وجود یک شخص مرتد و نجس سبب نجاست ملک او شده است. به علت اینکه قرارداد یک‌ساله با مستأجر بسته

بود قانوناً نمی‌توانست او را وادار به تخلیه آپارتمان بکند ولی او می‌خواست با رفتار و اخلاق خشن خود و همسرش، آن‌ها را وادار به تخلیه آپارتمان بکند. به عنوان مثال جواب سلام آن‌ها را نمی‌داد، علناً به اعتقادات مذهبی آن‌ها توهین می‌کرد، آشغال‌های خانه‌ی خود را از طبقه بالا جلوی خانه آن‌ها می‌انداخت، موقع خواب آن‌ها عمداً صدای رادیو و تلویزیون را بلند می‌کرده و سر و صدا ایجاد می‌کرد تا مانع آسایش آن‌ها بشود. یک روز مرد مسیحی با هدایت خدا به طبقه دوم رفته و زنگ منزل صاحبخانه را می‌زند، وقتی مرد صاحبخانه در را باز می‌کند به او می‌گوید: "هر آزاری که تا به حال به ما کردی تحمل کردیم و سکوت نمودیم ولی آمده‌ام تا به تو بگویم مراقب خودت باش که اگر این وضع را ادامه بدهی بالاخره من یک‌روز تو را خواهم کشت!" صاحبخانه نیز چند فحش بد به او داده می‌گوید: "من خون تو را می‌ریزم، تو مرتد و نجس هستی و باید کشته شوی."

مرد مسیحی به منزل خودش می‌آید و به همسرش می‌گوید: "هر چه تا به حال محبت کردیم، چند برابر آن را انجام بدهیم چون من می‌خواهم تهدید خود را عملی کرده و با سلاح محبت دشمن خود را بکشم!"

یک روز دختر کوچک صاحبخانه در حیاط کنارحوض پر از آب می‌دوید که ناگهان پایش می‌لغزد و به داخل حوضی که عمیق بود می‌افتد. مرد مسیحی در حالی که لباس مهمانی تنش بود فوراً به داخل حوض می‌پرد و قبل از اینکه دختر غرق شود، او را به سلامت بیرون آورده تحویل صاحبخانه می‌دهد. پس از مدتی خانم صاحبخانه مریض می‌شود و دو هفته در رختخواب در تب و لرز می‌افتد. در این حین خانم مسیحی به منزل او

رفته در آنجا نظافت می‌کند، غذا می‌پزد و به مراقبت از بچه‌ها می‌پردازد. زن صاحبخانه از خجالت سر خود را زیر لحاف می‌برد که چشمش به این خانم مهربان نیافتد. همین‌طور چند مورد دیگر پیش می‌آید که این زن و شوهر مسیحی محبت مسیحی را عملاً نشان می‌دهند. پس از ۶ ماه یک روز مرد صاحبخانه در منزل همسایه را می‌کوبد. مرد مسیحی در را باز می‌کند و می‌بیند که صاحبخانه با شکستگی و چشمان اشکبار می‌گوید: "یادت هست که تو ۶ ماه قبل آمدی جلوی در خانه‌ی ما و به من گفتی، بالاخره من یک روز تو را می‌کشم؟ از آنروز به بعد همیشه در جیب بغل کت من یک چاقوی تیز قرار داشت که اگر بخواهی به من حمله کنی، من به تو حمله بکنم و تو را بکشم. من احمق نمی‌دانستم که مقصود تو از آن حرف چه بوده است. الان آمده‌ام که به تو بگویم: تو مرا کشتی، بس است. دیگر بیشتر از این مرا اذیت نکن!" و سپس زارزار گریه کرده از آن مرد و خانواده اش معذرت خواهی می‌کند. نباید تعجب کرد که رابطه‌ی دوستی این دو خانواده پس از مدتی منجر به ایمان آوردن صاحبخانه و خانواده‌اش گردید. این است نتیجه‌ی قدرت محبت، این است روش شکست دادن بدی و طریق مؤثر و عملی بشارت یک مسیحی. «مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.» (رومیان ۱۲: ۲۱)

۵. برای رسیدن به نتیجه‌ی نهایی در کار بشارت انفرادی باید صبور و مقاوم باشیم. یکی از مظاهر مهم ایمان مسیحی صبر و استقامت است. «پس هر که ایمان آورد تعجیل و عجله نخواهد کرد.» (شتاب زدگی نخواهد داشت) (اشعیا ۲۸: ۱۶) (از ترجمه قدیمی)

در نوشته‌های رسولان عیسیای مسیح بارها به استقامت، صبر و ایمان اشاره شده است. لطفاً به این آیات مراجعه کنید. (رومیان ۵:۲ و اول قرنتیان ۱۶:۱۳ و کولسیان ۲:۵ و اول پطرس ۵:۸ و یعقوب ۱:۳-۴).

خداوند ما برای نجات تک‌تک انسان‌ها، تحملی عظیم دارد. «مبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدای ما خدای نجات است.» (مزمو ۶۸:۱۹). «برخلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، که نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند.» (دوم پطرس ۳:۹) «و شکیبایی خداوند ما را راستگاری بینگارید.» (دوم پطرس ۳: ۱۵)

ما دعوت شدیم تا بذرهایی را که در قلب مردم کاشته‌ایم با صبر و انتظار درو کنیم. «لذا از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد.» (غلاطیان ۶:۹) باید بدانیم که انسان‌ها پیچیدگی‌هایی در درون خود دارند که گرفتار آن هستند. شخصیت مردم به گونه‌ای آفریده شده که برای تغییر آن نیاز به زمان زیادی است. حتی پس از توبه و ایمان آوردن که شروع این تحول است، باید با صبر و آرامش در طول زمان رشد کرد و از جلال به جلالی دیگر تغییر یافت و به تدریج در مسیر شبیه شدن به عیسیای مسیح قرار گرفت. خدا دستگاه جوجه‌کشی ندارد که ظرف چند ثانیه انسان را در آن جا قرار بدهد و سپس یک جوجه‌ی بالغ از آن جا بیرون آید. ضمناً در نظر داشته باشید که بشارت یک نوع جنگ روحانی است، جنگ بین نیروهای تاریکی و روشنایی یا بین قدرتهای شیطانی و قدرت الهی در جریان است. کار یک

مبشر مسیحی مانند شکارچی ای است که دست‌های خود را در حلقوم شیر غرآن (شیطان) انداخته و می‌خواهد مردمی را که او بلعیده است از دهان این جانور وحشی به قوت نام عیسی مسیح بیرون آورد. معلوم است که دشمن به این آسانی و سادگی نمی‌خواهد صید و شکار خود را رها بکند به همین دلیل گاز می‌گیرد، چنگ می‌اندازد، زخمی می‌کند، می‌خواهد با غرش به ما حمله بکند. گاهی در کار بشارت با مخالفت‌های جدی نیز روبرو می‌شویم، بعضی‌ها توهین می‌کنند، مسخره می‌کنند، ناسزا می‌گویند، نفرین مان می‌کنند، تهدیدمان می‌کنند، ممکن است برخی را کتک بزنند و در زندان بیاندازند یا حتی ممکن است کسی در راه بشارت عیسای مسیح، افتخار شهادت (شهید شدن) نصیبش شود. ما نباید از مخالفت‌های مردم بی‌ایمان ناامید شویم و روحیه‌ی خود را از دست بدهیم و عقب نشینی بکنیم. خدا جنگجویان و افرادی را که اهل مبارزه با موانع و مشکلات هستند به سوی خود دعوت می‌کند. کُتَبِ حزقیال و اشعیا برای مقاومت و ایستادگی مبشرین و خادمین خدا در رابطه با دشمنان این‌گونه سخن می‌گویند:

«اما خاندان اسرائیل مایل به شنیدن سخنان تو نخواهند بود، زیرا مایل نیستند سخنان مرا بشنوند، چراکه تمامی خاندان اسرائیل سرسخت و گستاخند اینک من روی تو را به اندازه‌ی روی ایشان سخت ساخته‌ام، و پیشانی تو را به سختی پیشانی ایشان گردانیده‌ام آری، من پیشانی تو را از سنگ خارا نیز سختتر گردانیده‌ام. از ایشان مترس و از نگاهشان بیم مدار، زیرا که خاندانی عصیانگرند.» (حزقیال ۳: ۷-۱۹)

«پشت خود را به آنان سپردم که مرا زدند و رخسار خویش را به آنان که ریش مرا کردند آری از رسوایی و آب دهان روی خود را نپوشاندم. از آنجا که خداوندگار یهوه یاری‌ام می‌دهد هرگز رسوا نخواهم شد پس روی خود را چون سنگ خارا ساختم و می‌دانم که سرافکننده نخواهم شد.» (اشعیا ۵۰:۶-۷)

بنابراین بشارت دادن و صید جان‌های گمشده یکی از طریق‌های مهم مبارزه روحانی با شیطان است. ما مانند برزگر، بذر کلام خدا را می‌کاریم، گرچه قسمت‌هایی از بذر در میان سنگلاخ یا میان خارها می‌افتد و یا پرندگان آن‌ها را می‌زدند و حرارت آفتاب بذر را می‌سوزاند، ولی قطعاً مقداری از بذر کلام ما در زمین نیکو افتاده و ثمر خواهد آورد. «همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می‌شود بی‌ثمر نزد من باز نخواهد گشت.» (اشعیا ۵۵:۱۱)

حدود ۲۰ سال پیش در کنفرانسی برای ایرانیان لس‌آنجلس صحبت می‌کردم. پس از پایان کنفرانس کشیش آشوری زبانی به من گفت: "در یکی از شهرهای نزدیک لس‌آنجلس کلیسای آشوری زبانی است که یکی از رهبران آن‌ها که توسط شما در ارومیه نجات یافته است اصرار دارد که شما به کلیسای آن‌ها رفته و موعظه کنید و خود او نیز مایل است که در حضور شما شهادت عظیم نجات خود را بدهد. ایشان گفت، این رهبر کلیسا که یک خانم است، پس از جلسه، مهمانی بزرگی را به مناسبت حضور شما و نجات خود تدارک دیده است و افراد زیادی از دوستان غیر ایماندار خود را نیز دعوت کرده است." وقتی اسم این خواهر را به من گفت، من نتوانستم

او را به خاطر بیاورم. وقتی با این کشیش به آنجا رفتیم، این خواهر آشوری دوان دوان پیش ما آمد و با اشک‌ها مرا در آغوش گرفت و گفت: "خوش آمدی ای کسی که مرا با نجات دهنده آشنا ساختی!" من به ایشان گفتم: "من حضور ذهن ندارم و شما را به یاد نمی‌آورم. لطفاً مرا راهنمایی کنید." ایشان گفت: "شما ۳۵ سال پیش، در تابستان، برای بشارت به روستای ما در ارومیه آمدید و در یک فضای باز موعظه کردید، من و چند نفر از دختران زیر یک درخت گلابی ایستاده بودیم و شما و موعظه‌تان را مسخره می‌کردیم. ولی شما بدون توجه به تمسخر ما موعظه‌ی خود را ادامه دادید. پس از جلسه نیز با شما وارد جر و بحث برای مخالفت با پیام انجیل شدیم ولی شما با صبوری و آرامش مسیح، با ما برخورد کردید. قبل از اینکه روستای ما را ترک کنید به من نگاه کردید و گفتید: الان شما پیام مسیح را رد می‌کنید، ولی روزی در زندگی‌تان به جایی خواهید رسید که در تنگنا و بن‌بست شدید قرار خواهید گرفت و آن زمان عیسای مسیح را صدا خواهید کرد که شما را نجات بدهد." ایشان ادامه داد: الان ۲۵ سال است که در این مملکت هستیم. زمانی در زندگی خود به جایی رسیدم که همه چیز به بن‌بست منتهی شد. آن موقع بود که چهره‌ی شما جلوی چشم من آمد و حرفهای شما در گوش من تکرار می‌شد و من در اوج بدبختی خود عیسای مسیح را صدا کردم و او ناله‌های مرا شنید و با محبت عظیم خود مرا در آغوش گرفته سبب نجات من شد و هم اکنون من یکی از خادمین این کلیسا و شاهد عیسای مسیح برای نجات مردم هستیم." سپس در شهادت خودش خطاب به من گفت: "برادر ادوارد عزیز؛ شما حتی اگر پیغامتان توسط تمسخر و مخالفت افرادی مانند من رد بشود، ناامید نشوید، بدانید

که روزی پیغامتان اثر خود را خواهد گذاشت و کلام خدا بی ثمر بر نخواهد گشت."

به خاطر بیاورید آنچه را که پولس می گوید: «من بذر را کاشتم و آپولس آن را آبیاری کرد، اما خدا بود که موجب رویش آن شد.» (اول قرنتیان ۳:۶) مراقب باشیم که برای تسلیم شدن به مسیح انسان‌ها را تحت فشار قرار ندهیم و برای تعجیل در رسیدن به نتیجه، آن‌ها را دست‌پاچه نکنیم. اجازه بدهیم که آن‌ها با آگاهی و آزادی عمل، بدون هیچ‌گونه فشار و اجباری، برای تسلیم شدن به مسیح و توبه از گناهان، خودشان تصمیم نهایی را بگیرند. تلاش‌های جسمانی و اضافی ما اثر مخربی دارد. ما به جای روح‌القدس عمل نکنیم و به جای دیگران هم تصمیم نگیریم. مراقب باشیم که پای خود را از حد و مرز خود بیرون نگذاریم. وقتی هم که برای نجات اشخاص دعا می‌کنیم، اجازه ندهیم شک و ناامیدی بر ما مستولی شود، زیرا خدا در وقت معین خودش برای نجات انسان‌ها عمل می‌کند. «چون لازم است پایداری کنید، تا آنگاه که اراده‌ی خدا را به انجام رساندید، وعده را بیاید.» (عبرانیان ۱۰:۳۶)

نویسنده‌ی کتاب "گرفتارتر از آنیم که دعا نکنیم." کشیش معروف بیل هابیلز؛ در کتابش چنین می‌نویسد: "چند سال قبل، جلسه‌ی روز یکشنبه را به تعمیم اختصاص داده بودیم. در این جلسه عده‌ی بسیاری در حضور عموم، تصمیم خود را برای پیروی از عیسای مسیح اعلام کردند. آن روز فکر می‌کردم که قلبم از شدت شادی از سینه درخواهد آمد. مدت کوتاهی پس از جلسه، در پلکان کلیسا با زنی روبرو شدم که گریه می‌کرد.

نمی‌توانستم بفهمم که چطور ممکن است کسی پس از چنین جشنی گریه کند. بنابراین ایستادم و از او پرسیدم که آیا حالش خوب است؟ جواب داد: نه دچار کشمکش هستم. چون مادر من امروز تعمید گرفت! پیش خود فکر کردم این هم شد مشکل! او گفت من به مدت ۲۰ سال هر روز برای او دعا می‌کردم، این را گفت و باز هم گریه را از سر گرفت. گفتم سر در نمی‌آورم پس گریه شما برای چیست؟ جواب داد: چون کم مانده بود از دعا برای مادرم دست بردارم. یعنی بعد از پنج سال که برای او دعا کردم به خود گفتم: "آخر دعا چه فایده‌ای دارد؟ خدا که نمی‌شنود! ده سالی که گذشت گفتم: دارم بیخودی وقتم را تلف می‌کنم، پانزده سال که گذشت گفتم: عجب کار بیهوده و بی‌ثمیری! نوزده سال که گذشت گفتم: عجب زن ساده-لوحی هستم که باور کردم مادرم نجات می‌یابد. با این حال هر چند ایمانم ضعیف شده بود ولی به دعا ادامه دادم و سرانجام مادرم قلبش را به مسیح داد و امروز هم تعمید گرفت. سپس وی بعد از مکتبی در چشمانم نگریست و گفت: دیگر هیچ وقت به قدرت دعا شک نخواهم کرد."

۶. برای اینکه بشارت ما مؤثر واقع شود لازم است که با حکمت الهی سخن

بگوییم. «من شما را همانند کوسفندان به میان گرگان می‌فرستم. پس همچون مار هوشیار باشید و مانند کبوتر ساده.» (متی ۱۰:۱۶)

«با مردمان بیرون حکیمانه رفتار کنید و از هر فرصتی بیشترین بهره را بگیرید.» (کولسیان ۴:۵)

«کسی که جان‌ها را صید کند حکیم است.» (یا باید حکیم باشد.) (امثال ۱۱:۳۰) بار دیگر می‌خواهم مفهوم حکمت را در حین بشارت بیان کنم تا

فراموشش نکنیم. حکمت در زمان بشارت کلام عبارتست از اینکه حرف صحیح را در وقت صحیح و به طرز صحیح بگوییم. آنچه که می‌گوییم باید پخته و سنجیده و فکر شده باشد. باید به جا و به موقع و به اندازه باشد. در ملاقات‌های خصوصی یا مشارکت‌ها و یا مهمانی‌ها برخوردمان با افراد مختلف نباید برخورد منبرگونه و موعظه‌ای باشد. مقصود این است که در بشارت دادن ما از اول تا به آخر متکلم وحده نباشیم بلکه اجازه بدهیم که مخاطبین ما نیز سخن بگویند و شنونده‌ی خوبی باشیم. سعی کنیم آن‌ها را خوب درک کنیم و پیغام خود را، موافق نیازهای‌شان تطبیق بدهیم. پرحرفی و یک ضرب و بلاانقطاع سخن گفتن، روش مفیدی برای جذب مردم نیست. وقتی که شخصی مایل نیست گوش بدهد یا خسته شده است و یا می‌خواهد چیزی را بگوید ولی ما تمایلی به گوش دادن نداریم، در این حالت نتیجه‌ی خوبی نخواهیم گرفت. وقتی به صورت یکنواخت و با ضرب-آهنگی واحد به مدتی طولانی سخن می‌گوییم، باعث خستگی و کلافگی شنونده می‌شویم. رعایت زمان و شرایط در بشارت انفرادی اصل مهمی است که باید به آن توجه کنیم. حکیمانه‌ترین تعریف برای حکمت در این کلام سلیمان نهفته شده است: «برای هر چیز زمانی است و هر امری را زیر آسمان.» (جامعه ۳: ۱) همین‌طور گفتن چیزهای بی‌ربط در جایی که با احتیاج آن محیط سازگار و مناسب نباشد، خلاف روش و حکمت مسیحی در بشارت است.

شخصی را به یاد می‌آورم که هر چند غیرت زیادی برای کار بشارت داشت ولی متأسفانه در روش‌های خود غیر حکیمانه عمل می‌کرد و این

امر به جای جذب، سبب دفع اکثر مردم از او و پیغام انجیل می‌شد. از روش‌های مضر او پرحرفی و یا بر زبان آوردن مطالبی بود که خارج از هضم و درک مردم بود. یک بار شخصی که مدتی طولانی با او حرف زده و او را کلافه و خسته کرده بود، از کوره در رفت و به این مبشر گفت: "من از شما یک سؤال دارم! مبشر خوشحال شد و گمان برد این شخص می‌خواهد ایمان بیاورد و در جواب گفت: بفرمائید! سؤالتان را بپرسید. ایشان گفت: "شما نیز در آن بهشتی که درباره‌اش صحبت کردید حضور خواهید داشت؟" مبشر با قاطعیت گفت: "البته که حضور خواهیم داشت." ناگهان آن شخص غیر مسیحی گفت: "پس من نمی‌خواهم ایمان بیاورم چون باید تا ابد در آن بهشتی که تو در آن ساکنی حضور داشته باشم. بهشتی که تو در آن جا باشی برای من جهنم است." سپس با ناراحتی ضمن اینکه زیر لب غرغر می‌کرد گفت: "چقدر حرف میزنی! سر من دارد سوت می‌کشد!" این یکی از نتایج مخرب بشارت غیر حکیمانه است.

حکمت الهی ایجاب می‌کند که رابطه‌ای طبیعی و معمولی با افراد برقرار کنیم. از چیزهای غیر عادی و غیرطبیعی دوری کنیم. مواظب هیجانان خود باشیم. بر احساساتمان مسلط باشیم و حرکات اضافی انجام ندهیم، خیلی تکان نخوریم، کسی را هول ندهیم. آهنگ صدای خود را تغییر ندهیم. داد نزنیم! بلکه ملایم و آرام صحبت کنیم. سخنان غیر قابل هضم و غیر قابل درک را به زبان نیاوریم. از بیان اصطلاحات روحانی که برای شنونده نامفهوم است دوری کنیم. برخی بسیار صریح و تند و بدون مکث حرف می‌زنند، عده ای خیلی کند و ناآرام و تو دماغی و خواب آور سخن می‌گویند.

افرادی نیز هستند که بسیار پراکنده (در هم و بر هم) حرف می‌زنند و از این شاخه به آن شاخه می‌پرند. هنوز یک موضوع را تمام نکرده، به موضوع دیگری می‌پردازند و یا حرف‌ها را خوب و روشن تلفظ نمی‌کنند. عده‌ای نیز که می‌خواهند با رفتارهایی عجیب و ظاهراً روحانی بشارت دهند، گاه اعمالی را انجام می‌دهند که برای اشخاص غیر مسیحی عجیب و غریب و غیرطبیعی به نظر می‌آید، مثلاً در جمع غیر مسیحیان به زبان‌های روح حرف می‌زنند. آیا به کار بردن زبان‌ها (بدون ترجمه) برای جمع غیرایمانداران می‌تواند مفید باشد؟ قطعاً طبق تعلیم پولس رسول این روش می‌تواند سبب شود که آن‌ها ما را افراد نابه‌هنجار یا دیوانه بپندارند. عده‌ای هللوایه‌های بی‌مورد و یا وردهای تکراری را به زبان می‌آورند و یا می‌لرزند و به زمین می‌افتند یا خود را بر زمین می‌اندازند و از حالت طبیعی خارج می‌شوند و مردم به جای اینکه به پیغام اصلی ما توجه کنند، نظرشان به این حرکات اضافی جذب می‌شود که می‌تواند سبب وحشت و لغزش و دوری آن‌ها از خداوند باشد.

یک ایماندار مسیحی که آرایشگر مردانه بود، به بشارت دادن بسیار علاقمند بود ولی به علت عدم وجود سادگی کبوترگونه و هوشیاری و حکمت مارگونه، اغلب در بشارت‌های خود شرایط مضحکی را که باعث خنده و تمسخر دیگران می‌شد، به وجود می‌آورد. روزی مشتری‌ای غیر-مسیحی، برای کوتاه کردن مو به مغازه او می‌رود. پس از اصلاح موهای سر از آرایشگر خواهش می‌کند که ریش صورت او را نیز بزند. آرایشگر مسیحی ضمن اینکه تیغ خود را برای اصلاح ریش او تیز می‌کرد و به

صورت مشتری نزدیک می‌شد، بشارت خود را بدون مقدمه و بسیار جدی با این سؤال شروع می‌کند: "آیا شما برای مردن آماده هستید؟" مشتری او که انتظار شنیدن چنین جمله‌ای را نداشت، بسیار ترسید و با خود اندیشید نکند این فرد مشکل روانی دارد و می‌خواهد کار خطرناکی انجام دهد. او از صندلی برخاست و در صدد بود تا با صورتی پوشیده از کف و صابون از آن مکان فرار کند که بعداً متوجه شد که این آرایشگر می‌خواسته به او بشارت بدهد. بنابراین بسیار اهمیت دارد که پیغام ما با شرایط مکانی و زمانی، تناسب و انطباق داشته باشد. برای آنکه موضوع روشن‌تر شود دو مثال دیگر از کسانی بیان می‌کنم که بر هیجان‌ات و احساسات خود کنترل ندارند یا به موضوعات بی‌ربط می‌پردازند که آن‌ها را از مسیر اصلی پیغام منحرف یا دور می‌کند.

کشیشی از پشت منبر، با صدای بلند و با قدرت و هیجان درباره‌ی ظهور ثانوی مسیح موعظه می‌کرد و در اوج هیجان با صدای بلند سه بار محکم تکرار کرد: "مسیح گفته است.. من می‌آیم. من می‌آیم. من می‌آیم!" دفعه‌ی سوم او کنترل خود را از دست داده و از پشت منبر بر نیمکت اول در بغل یک پیرزن که جلو نشسته بود افتاد. واعظ بسیار خجالت کشید و از آن خواهر پیر معذرت خواست که نتوانسته هیجان خود را کنترل بکند، آن خواهر پیر به او دلداری داد و گفت: "پسرم تو سه بار گفتی «من می‌آیم!» من باید حواسم جمع می‌بود."

خواهر ایمان‌داری که تا به حال به کسی بشارت نداده بود، برای اولین بار خواست به یک راننده تاکسی در تهران بشارت بدهد. او صحبتش را با

این سؤال شروع کرد: "آقای راننده می‌دانید در این تاکسی کسی حضور دارد که شما را بسیار دوست دارد؟ (مقصود او مسیح بود.) راننده با خوشحالی می‌گوید: "خانم من هم شما را دوست دارم!" خانم جوان گفت: "البته منظور من مسیح بود! و راننده می‌گوید: چه اشکالی دارد هم مسیح و هم شما مرا را دوست داشته باشید!"

دقت می‌فرمایید که اگر جملات نسنجیده و ناپخته‌ای به زبان بیاوریم از مقصد اصلی دور می‌شویم. باشد که در کار بشارت از خدا حکمت مخصوص را طالب باشیم تا خدمت ما بتواند هدف صحیح را که روبرو کردن مردم با خداوند است، محقق سازد و به جای جذب مردم باعث دفع آن‌ها نگردد.

حکیمانه‌ترین روش برای بشارت در کشورهای جفا دیده برای مسیحیان، بشارت انفرادی فرد به فرد آن‌ها به شکل آرام و بی‌سر و صدا است. برخی حکومت‌ها با جلسات بشارتی یا بشارت‌های علنی مخالفت می‌کنند و پس از مدتی مبشران را شناسایی و دستگیر می‌کنند و با معرفی آن‌ها به‌عنوان مجرم، مشکلاتی برای آن‌ها ایجاد می‌کنند. ولی در کنار این مشکلات، هیچکس نمی‌تواند مانع از ارتباط فردی با فردی دیگر نگردد. ممکن است جلسات رسمی کلیسا و یا حتی کلیساهای خانگی را به علت عدم رعایت مسائل امنیتی تعطیل کنند، ولی هیچکس نمی‌تواند از خدمات انفرادی و خصوصی که در زمان و مکان‌های مختلف انجام می‌شود جلوگیری بکند. ما تا به حال نشنیده‌ایم که به علت بشارت انفرادی و یا شاگردسازی انفرادی و یا شبانی و خادم‌سازی انفرادی که آرام و مخفیانه

انجام می‌شود، کسی را دستگیر کنند. این روش همان‌طور نیز که قبلاً یادآوری کردم امن‌ترین و بی‌خطرترین و ضمناً مؤثرترین و پرثمرترین روشی است که در همه جای دنیا و مخصوصاً کشورهای بسته و مخالف رشد مسیحیت جواب مثبت داده است. من برای اثبات این موضوع لازم می‌دانم که از بین شهادت‌هایی که در مورد بشارت از ایران می‌شنویم، دو نمونه را برای تان تعریف کنم:

در شهری فقط یک مسیحی فارسی زبان وجود داشت که ما او را حسن می‌نامیم. او در مغازه‌ای فروشنده بود و در همان‌جا نیز زندگی می‌کرد. حسن به صمیمی‌ترین دوست خود حسین بشارت انفرادی می‌دهد و پس از مدتی حسین جذب مسیح شده و نجات می‌یابد. تغییر بزرگی که در حسین به وجود آمد سبب شد که پدر و مادر او که بسیار تحت تأثیر تغییر زندگی جدید پسرشان قرار داشتند کنجکاو بشوند و علت را جویا شوند. بشارت حسین به والدین سبب ایمان آوردن آن‌ها می‌شود و تعداد ایمانداران در این شهر به چهار نفر می‌رسد. خانواده‌ی حسین به همسایه‌ی خود که فامیل نزدیک آن‌ها نیز بود به زبان دوستانه پیغام انجیل را می‌رساند و این خانواده که شامل یک زن و مرد و دختر جوان‌شان می‌شد، ایمان می‌آورند. تعداد ایمانداران به ۷ نفر می‌رسد و دختر این خانواده به نامزد خود رضا شهادت نجات و تغییر زندگیش را می‌دهد و او نیز ایمان می‌آورد. رضا مادر بزرگ پیری داشت که در خانه سالمندان زندگی می‌کرد و بسیار مریض بود، پس رضا با نامزدش مژگان به مرکز سالمندان رفته و به شکلی خصوصی به این زن که حالش بسیار بد بود، پیغام خبر خوش را می‌رساند. مادر بزرگ با

ایمان قلبی خود را به عیسی مسیح می‌سپارد و چند روز بعد پیش خداوند می‌رود و تعداد ایمانداران به ۹ نفر می‌رسد. رضا به پسر خاله‌ی خود و پسرخاله به دختر عموی خود و ایشان به دختر همسایه و او به صاحب کارش پیغام را می‌رسانند و به این ترتیب از طریق روش دهان به دهان و یا به عبارت دیگر دست به دست، پیغام نجات چرخیده و به گوش فرد جدید دیگری می‌رسد. در حال حاضر و در طی یک دوره‌ی شش ماهه، در آن شهر ۳۶ نفر به مسیح ایمان آورده و بصورت گروه‌های بسیار کوچک (گروه‌های ۴-۵ نفری که تحت عنوان مهمانی دور هم جمع می‌شوند) برای عبادت، مشارکت و تعلیم کلام خدا گرد هم می‌آیند و خدا آن‌ها را بسیار برکت داده است. ولی متأسفانه کلیساهای ساختمانی‌ای را می‌شناسم که چند سال از عمر آن‌ها می‌گذرد ولی تعدادشان به ۳۰ نفر هم نرسیده است. چه کسی می‌تواند جلوی کار خدا را بگیرد؟ دشمن هر دری را ببندد خدا در جدید دیگری را باز می‌کند!

خانم مسنی را در شهر دیگری می‌شناسم که شوهر مسیحی او چند سال پیش فوت می‌کند و بچه‌های او نیز ازدواج کرده از نزد او می‌روند و او تنها می‌ماند. قبلاً در منزل این خانم کلیسای موفق و مبارک خانگی تشکیل می‌شد. ولی دشمنان انجیل مانع ادامه جلسات خانگی شده و برای این خانم و خانواده‌اش نیز مشکلات مختلفی را به وجود آوردند. من شهادت این خانم را از زبان خودش برای شما تعریف می‌کنم:

"من همسری مهربان و فرزندان و دوستان مسیحی خوبی داشتم که با هم مشارکت‌های بسیار شیرینی داشتیم. از همه‌ی آن‌ها محروم شدم و

خود را بسیار افسرده و دلشکسته می‌دیدم و به خدا گفتم: چرا اجازه دادی که چنین شرایط بدی برای من به وجود آید؟ به من حکمت الهی را عطا کن تا راهی برای رها شدن از تنهایی و بی‌ثمر بودن زندگی خود پیدا بکنم؟ خدا دعای مرا گوش داد و مرا هدایت کرد که هر روز با یکی از دوستان ایماندار وفادار و قابل اعتمادم ارتباط برقرار کنم و از طریق مشارکت فردی در خارج از خانه در کافی‌شاپ‌های مختلف آن‌ها را در مسیر شاگردسازی خدمت کنم. همچنین مرا هدایت کرد تا به شکلی خصوصی همین کار را برای دیگران نیز انجام دهم که آن‌ها نیز بتوانند این حقایق را به اشخاصی دیگر منتقل کنند. من اسامی ۸ نفر از کسانی را که می‌توانستند در خدمت شاگردسازی افراد موفق باشند نوشتم و با تک‌تک آن‌ها حضوری و خصوصی ارتباط برقرار کردم و هدایت و برنامه‌ی خود را با آن‌ها در میان گذاشتم. آن‌ها با خوشحالی پذیرفتند و قرار شد هر روز به مدت ۲ ساعت در کافی‌شاپ‌های مختلف و شلوغ هر کدام را خصوصی ملاقات کنم تا کسی شک نکند. هر روز هفته من یک نفر را ملاقات می‌کردم، اما در روز جمعه دو نفر را در صبح و بعد از ظهر می‌دیدم و بدین‌سان هر هفته ۸ نفر را خدمت می‌کردم. بدین شکل تمام روزهای هفته من با این ملاقات‌های خصوصی پر می‌شد و زندگی من در مسیر هدفمندی قرار گرفت. در ملاقات با این اشخاص با چشمان باز دعا می‌کردیم بنابراین کسی نمی‌فهمید ما چه می‌کنیم. دوستان من هر کدام ۲-۳ نفر را تحت پوشش خود دارند که در نتیجه‌ی بشارت انفرادی آن‌ها ایمان آورده‌اند و آن‌ها نیز در مسیر شاگرد سازی، آنان را به شکل انفرادی تقویت می‌کنند و آن‌ها نیز تشویق شدند که به همین روش کار را با دیگران ادامه دهند. هم اکنون در این شهر و

فقط از این طریق ۴۸ نفر در یکسال گذشته به تعداد فرزندان خدا اضافه شده‌اند. در حال حاضر من وجود خود را بسیار مفید می‌دانم و بسیار خوشحال هستم که زندگی من در سن پیری نیز میوه می‌دهد. من الان می‌فهمم که چرا خدا اجازه داد کلیسای خانگی ما تعطیل بشود! قبلاً اگر همه اعضای کلیسای خانگی ما شرکت می‌کردند ما ۱۶ نفر بیشتر نبودیم و همیشه هم در نگرانی و ترس بودیم که شناسایی نشویم. کلیسای خانگی ما محدود بود و جای بزرگتری هم برای دعوت افراد بیشتری نداشتیم. ضمناً از لحاظ امنیتی هم درست نبود که اشخاص بسیار در یک خانه جمع بشوند. از طرف دیگر خانهای مناسب دیگری در شهر ما وجود نداشت که گروهی دیگر نیز در آنجا عبادت بکنند، در نتیجه رشد ما متوقف شده بود. اینک که کلیسای خانگی نداریم و دشمنان هم این‌طور فکر می‌کنند که مسیحیت را در شهر ما قلع و قمع کردند، ظرف یکسال تعداد ایمانداران به سه برابر قبل یعنی ۴۸ نفر رسیده است و البته در سال آینده بسیار بیشتر از سال گذشته رشد خواهیم کرد. ما مسیحیان مثل قارچ‌هایی هستیم که جاهای مختلف شهرها روییده می‌شود و مانند ستارگانی هستیم که در جاهای مختلف آسمان شهرمان پخش شده و در حال درخشیدن هستیم. چه کسی می‌تواند جلوی رشد ما را بگیرد؟"

من (ادوارد) یکسال و نیم پیش این خواهر مسن را با ۸ خواهر دیگری که او برای شاگردسازی و خادم سازی انتخاب کرده بود، در یک کنفرانس خارج از کشور ملاقات کردم. آن‌ها افراد بسیار شاد و پیروزی بودند و از ملاقات‌های خود با مسیح و مکاشفات کلام خدا و ثمرات خدمت خود

شهادتهای بسیاری برای ما تعریف کردند. آیا از شهادت این خواهر مسن تشویق و بنا نمی‌شوید؟ آیا می‌شود کار خدا را در یک روش کلیسایی یا خانگی محدود کرد؟ آیا کسی با حفظ ارتباطات فردی می‌تواند بگوید در کشور ما اجازه نمی‌دهند هیچ کار مفیدی برای خدا انجام بدهیم؟ خدا را شکر برای اینکه هیچ‌کس نمی‌تواند خدای ما را محدود بکند. کلام او می‌فرماید: «زیرا چشمان خداوند در تمام جهان گردش می‌کند تا قوت خود را بر کسانی که دلشان به تمامی وقف اوست، نمایان سازد.» (دوم تواریخ ۹:۱۶) جلال بر نام او باشد. بنابراین ما نیز مانند سلیمان از خداوند حکمت را بخواهیم که بدانیم در شرایط بسته در جفا، طریق‌های خودش را برای خدمت به خود و مردم به ما نشان بدهد. «اگر از شما کسی بی‌بهره از حکمت است، درخواست کند از خدایی که سخاوتمندانه و بدون ملامت به همه عطا می‌کند، و به وی عطا خواهد شد.» (یعقوب ۱: ۵)

وعده خدا برای بخشیده شدن حکمت به ما در شرایط دشوار این است: «زیرا به شما کلام و حکمتی خواهم داد که هیچ‌یک از دشمنانتان را یارای مقاومت یا مخالفت با آن نباشد.» (لوقا ۲۱: ۱۵)

«تو را بصیرت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم کرد و در حالی که چشمم بر توست تو را مشورت خواهم داد.» (مزمو ۳۰: ۸)

۷. برای ایجاد ارتباط فعال‌تر و پویاتر در بشارت انفرادی، باید

کنجکاوی مردم را نسبت به پیغام خود تحریک نمایید. بهترین روش برای جلب کنجکاوی مردم، ارائه‌ی سئوالات مناسب است. مجدداً به استاد صید جان‌ها خداوند عیسای مسیح توجه کنیم که بارها با سئوالات به‌جا و به

موقع و درست، مهم‌ترین حقایق الهی را به مردم می‌آموخت. برای مثال به این نمونه‌ها توجه نمایید:

سؤال عیسی مسیح از نیکودیموس: «تو معلم اسرائیل هستی و این چیزها را در نمی‌یابی؟» (یوحنا ۳: ۱۰)

سؤال عیسی مسیح از زن سامری: «اگر موهبت خدا را درمی‌یافتی و می‌دانستی کیست که از تو آب می‌خواهد، تو خود از او می‌خواستی، و به تو آبی زنده عطا می‌کرد.» (یوحنا ۴: ۱۰)

سؤال عیسی مسیح از مردی که ۳۸ سال مفلوج بود: «آیا می‌خواهی سلامت خود را بازیابی؟» (یوحنا ۵: ۵)

سؤال عیسی مسیح از نابینای مادرزادی که شفا یافت: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» (یوحنا ۹: ۳۵)

سؤال عیسی مسیح از مرتا خواهر ایلعازر: «قیامت و حیات منم. آن که به من ایمان آورد حتی اگر بمیرد، زنده خواهد شد و هر که زنده است و به من ایمان دارد، به یقین تا به ابد نخواهد مرد؛ آیا این را باور می‌کنی؟» (یوحنا ۱۱: ۲۵-۲۶) «مگر تو را نگفتم اگر ایمان آوری جلال خدا را خواهی دید؟» (یوحنا ۱۱: ۴۰)

سؤال عیسی مسیح از شمعون پطرس: «آیا مرا محبت می‌کنی؟» (یوحنا ۲۱: ۱۵)

سؤال عیسیای مسیح از فقیه مذهبی: «حال به نظر تو کدام يك از این سه تن، همسایه‌ی مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟» (لوقا ۱۰: ۳۶)

سؤال عیسیای مسیح از شائلول جفا کننده: «شائلول، شائلول، چرا مرا آزار می‌رسانی؟» (اعمال ۹: ۴)

سؤال عیسیای مسیح از شاگردان: «به گفته‌ی مردم، پسر انسان کیست؟.... شما چه می‌گوئید؟» (متی ۱۶: ۱۳-۱۵)

و سئوالات بسیار دیگر...

عیسیای مسیح در مواجهه با دشمنان خود که با سئوالات خودشان می‌خواستند او را در دام و تله بیاندازند، به جای پاسخ به سئوال آن‌ها، سئوال دیگری از آن‌ها می‌پرسید، و با این روش حکیمانه آن‌ها را در دام و تله‌ی خودشان می‌انداخت. طرح برخی سئوالات بجا و مناسب برای ایجاد ارتباط با حق جویان، به باز شدن دری مؤثر و مفید با آن‌ها می‌انجامد.

به نمونه‌هایی از سئوالاتی که خدمت شما مطرح می‌کنم، توجه نمایید:

- بزرگترین مشکل بشریت چیست؟
- رمز سعادت و خوشبختی زندگی در چیست؟
- هدف خدا از خلقت انسان چه بوده است؟
- چگونه می‌توان به آرامش و شادی حقیقی دست یافت؟
- چگونه می‌توان نعمت آمرزش گناهان را دریافت نمود؟
- چگونه می‌توان با خدا ارتباطی دوطرفه برقرار کرد؟

● چگونه می‌توان در مورد زندگی پس از مرگ و کسب حیات جاودانی به اطمینان دست یافت؟

بر عکس این موضوع هم صادق است. اگر ما سئوالات نامناسب یا بی‌جا که خارج از درک و ظرفیت و حوصله‌ی مردم باشد از آن‌ها بپرسیم، به جای اینکه آن‌ها را به مقصد نزدیک‌تر کنیم، از مسیر اصلی دور می‌سازیم.

یک بار برای شرکت در یک کنفرانس روحانی با گروهی از رهبران کلیسای ایران، برای اولین بار به شهر دبی در امارات رفتیم. یکی از رهبران ما که در بشارت دادن بسیار ساده لوحانه عمل می‌کرد، در فرودگاه دبی به یک شیخ اماراتی که کمی انگلیسی می‌دانست نزدیک شد و بدون داشتن هیچ شناختی از وی خواست به او بشارت بدهد. پس از سلام به ایشان گفت: "من مسلمان بودم و مسیحی شدم و عیسای مسیح را به عنوان خداوند زندگی‌م پذیرفتم." شیخ دبی که مسلمانی سنی و متعصب بود، با شنیدن این جمله که یک مسلمان مسیحی شده و عیسی را هم خداوند خود می‌داند بسیار ناراحت شد. این برادر در ادامه گفت: "آیا شما می‌دانید که عیسای مسیح خداست؟" فریاد اعتراض این شیخ مسلمان با دیدن کسی که در کشور خودش کفر می‌گوید و عیسی را خدا می‌داند بلند شد و با خشونت دست این برادر را گرفت و گفت: "تو کافر و مرتد شده‌ای و به خودت اجازه می‌دهی که در کشور من این چنین کفر بگویی و مرا نیز مانند خودت کافر بسازی؟" در ادامه گفت: "که من از دست تو به پلیس شکایت می‌کنم و تو را به دادگاه می‌برم." در این ضمن برخی از رهبران دیگر پا

در میانی کردند و از آن شیخ اماراتی معذرت خواستند. شیخ مسلمان آرام نمی‌شد و دائم می‌پرسید: "آیا شما هم می‌گوئید عیسی که پیغمبر است، خداست؟" یکی از رهبران که عربی می‌دانست به نحوی به این شیخ عصبانی و برافروخته فهماند که گویا این شخص به اصطلاح بشارت دهنده مشکل روانی دارد و نفهمیده که چه می‌گوید، لطفاً شما او را ببخشید!" شیخ گفت: "این دیوانه را چرا به کشور من آوردید تا این چنین کفر بگوید؟ او را به تیمارستان ببرید تا درمان بشود." به این ترتیب از یک مصیبت بزرگ جان سالم بدر بردیم. ولی نکته‌ی عجیب اینکه وقتی این برادر را نصیحت کردیم که این روش غلطی است که از یک مسلمان معتقد در خارج از وطن خود بدون هیچ مقدمه‌ای سئوالات سخت بپرسی، او در جواب ما گفت: "حقیقت را باید با صدای رسا اعلام کرد و هر زبانی باید بگوید که عیسی خداوند است." سعی کردیم به او بفهمانیم که باید ابتدا اشخاص را با روش‌های خاص خودشان که با میزان درکشان تناسب دارد، آماده کرد و سپس چنین موضوعات الهیاتی عمیقی را که نتیجه‌ی آماده شدن آنهاست، برای‌شان روشن ساخت.

یکی از دوستان نزدیک من و همسر من نازی، که خواهری بسیار روحانی و محترم است، از تجربه‌ی خنده‌دار خودش در امر بشارت دادن، داستان کوتاهی تعریف کرد که به ما این پیام را می‌رساند که: اگر سئوالات ما مناسب و با شرایط ذهنی و زندگی انسان‌ها منطبق و مناسب نباشد، مردم برداشت دیگری از موضوع می‌کنند که با آنچه مد نظر ماست، بسیار تفاوت خواهد داشت. ایشان می‌گفتند زمانی که در ایران دانشجوی بودم پدر یکی از

همکلاسی‌ام فوت کرد. این دختر بسیار افسرده و غمگین بود. من تجربه‌ی بشارت دادن به چنین افرادی را نداشتم. پیش خود فکر کردم الان بهترین فرصت است تا به این دوست خود در این شرایط خاص، بشارت دهم. با خود بسیار فکر کردم که چگونه با این دختر جوان برای اولین بار سر صحبت را باز کنم. پس وقتی که به ایشان گفتم کار مهمی با تو دارم، پرسید چه کار مهمی داری که می‌خواهی آن را تنها به من بگویی؟ از این دختر مجرد جوان که نامزد و یا دوست پسری هم نداشت سؤال کردم: "مردی را می‌شناسم (در ذهن خودم عیسی مسیح بود.) که تو را خیلی دوست دارد، اگر تو می‌دانستی او چقدر تو را دوست دارد، این قدر گریه نمی‌کردی! او می‌تواند جای خالی پدر تو را پر کند و با عشق عظیمی که نسبت به تو دارد، خلأ زندگی تو را بپوشاند." این دختر جوان اشکهایش را پاک کرد و آرام شد و سپس با اشتیاق از من پرسید: "بینم این مرد خوش تیپ هم هست؟ باب پسند من هست؟" این خواهر می‌گفت من که در بشارت دادن بسیار ناشی بودم ضمن اینکه خنده‌ام گرفته بود، از خودم هم ناامید شدم و سپس بخودم گفتم بشارت دادن با شخصیت من سازگار نیست! البته بعداً این دختر جوان فهمید منظور دوستش عیسی مسیح بوده است. ولی در ابتدا چون در مورد پسری خوش قیافه فکر کرده بود، آمادگی تفکر به عیسی مسیح را نداشت.

همه‌ی ما به هنگام بشارت دادن مرتکب چنین اشتباهات عمدی و غیرعمدی می‌شویم تا اینکه تجربیات بیشتری را برای صید جان‌ها به دست آوریم. پس از اشتباهات خود ناامید نشوید و نگوئید: کار من نیست، یا

نمی‌توانم، خراب می‌کنم و غیره... بشارت دادن یک فرمان است که به همه ما داده شده پس می‌توانیم با تربیت دادن خود و یادگیری روش‌های جدید از تعالیم و تجربیات دیگران، شاهدان موفقی برای جلال نام مسیح باشیم.

گاهی هنگام دادن بشارت انفرادی، مردم حق‌جو و علاقمند، برای درک بیشتر حقیقت از ما سؤالات صحیحی می‌پرسند و در انتظار شنیدن جواب صحیحی از طرف ما هستند. همه‌ی کسانی که از ما سؤال می‌کنند جزو افراد مخالف و مغرض نیستند که قصدشان از سؤال کردن، کوبیدن ما و مخالفت کردن با حقیقت باشد. گروهی دیگر هستند که اگر برای سؤالات آن‌ها جواب‌های منطقی و درستی هم بدهیم، ایمان نمی‌آورند، اما گروهی نیز قلب باز و مشتاقی دارند که اگر ما به سؤالات آن‌ها پاسخ بدهیم، ایمان خواهند آورد.

می‌خواهم تجربه‌ای را با شما در میان بگذارم که مربوط به ۴ سال پیش است و مربوط به زمان خدمتم در کلیسای ایرانیان لندن می‌شود. با وجود اینکه روایت این تجربه ممکن است کمی طولانی باشد، ولی در ارتباط با موضوعی است که درباره‌ی آن صحبت می‌کنیم و بیان آن را ضروری می‌دانم زیرا از آن تاریخ به بعد، در بشارت و بیان اعمال بی‌نظیر عیسی مسیح در بین مردم، مرحله‌ی جدیدی در زندگی‌ام شروع شد. هر جایی که این داستان را تعریف کردم به من گفتند برای آن‌ها آموزنده بوده است. داستان به این قرار است...

۴ سال پیش در حین رانندگی در لندن، همسرم تلفنی با من تماس گرفت و گفت: "امروز قرار است گروهی از نوجوانان منزل ما بیایند و مایل هستند که ساندویچ ایرانی بخورند. پس با خودت تعدادی ساندویچ ایرانی بخر. من وقتی وارد مغازه ساندویچ فروشی شدم، دیدم ۴ نفر مرد بلند قد و رشید که مرا می‌شناختند در مغازه هستند. وقتی مرا دیدند گفتند آقای ادوارد خوب شد که شما را تنها گیر آوردیم. ما مدتهاست می‌خواهیم تنهایی شما را ببینیم ولی موفق نمی‌شویم! یکی دو بار هم کلیسا آمدیم و مردم شما را احاطه کرده بودند و ما نتوانستیم با شما خصوصی صحبت کنیم. الان خواست خدا این بوده که امروز شما را اینجا ببینیم چون ما سؤال مهمی از شما داریم و مایلیم که جواب را از شما بشنویم. من به آن‌ها گفتم همسرم خواسته‌اند که ساندویچ بگیرم و من باید این خواسته را اجابت کنم. آن‌ها خواهش و التماس کردند که لطفاً اگر نیم ساعت هم شده به خانم زنگ بزنید که با تأخیر خواهید رفت، ضمناً آن‌ها گفتند: می‌بخشید که ما وقت شخصی شما را گرفته‌ایم. ما از چند نفر از اعضای کلیسای شما این سؤال را پرسیدیم و جواب‌های آن‌ها ما را نه تنها قانع نکرده بلکه مشکل ما را بیشتر کرده است. من کنجکاو شدم و از آن‌ها پرسیدم سؤالتان چیست و اعضای کلیسا به شما چه جواب‌هایی داده‌اند که قانع نشده‌اید؟ آن‌ها در پاسخ گفتند: سؤال ما فقط مختص ما نیست بلکه همه‌ی کسانی که مسیحی هم نیستند، این سؤال را دارند که: چرا می‌گوئید مسیح تنها راه رستگاری انسان‌هاست؟ چرا شما فقط عیسای مسیح را تنها راه رسیدن به خدا می‌دانید؟ می‌دانید که با گفتن این مطلب شما توهین بزرگی به سایر مذاهب و مکاتب دیگر می‌نمایید، آیا شما فکر می‌کنید فقط شما گروهی از

مسیحیان مقبول خدا هستید و به بهشت می‌روید و بقیه همه ملعون و جهنمی هستند؟ شما اگر می‌گفتید: مسیح هم یکی از راه‌های رسیدن به خداست ما با شما مشکلی نداشتیم، ولی وقتی مسیح را تنها راه می‌دانید، ما شما را افراد مغروری می‌دانیم که غیر از خودتان بقیه را قبول ندارید! از آن‌ها پرسیدم برای من جالب است که بدانم اعضای کلیسای من چه پاسخ‌هایی به شما داده‌اند؟

در جواب گفتند: از یک نفر پرسیدیم که شما چرا مسیحی شدید و عیسی را انتخاب کردید؟ پاسخ داد: من قبلاً شخص بسیار ناآرام و غمگینی بودم. به عیسای مسیح که ایمان آوردم به من آرامش و شادی قلبی را عطا کرد. به او گفتم: مگر فقط مسیح آرامش می‌دهد؟ در مکاتب دیگر هم مردم ارضای درونی را به دست می‌آورند. مردم از طریق، روش‌های روانشناسی و یا تمرکز افکار (مدیتیشن) آرامش می‌گیرند، حتی آن‌هایی هم که به مذهب و خدا معتقد نیستند از طریق استفاده از مواد مخدر و مشروب‌خواری و پارتی‌های شبانه به نوعی راضی و خوشحال هستند. چرا شما می‌گوئید فقط مسیح آرامش می‌دهد؟ از یک نفر دیگر پرسیدیم، چرا شما پیروی مسیح شدید؟ او گفت: ما زن و شوهر با هم مثل کارد و پنیر بودیم همیشه با هم جنگ و دعوا داشتیم و خانه‌ی ما مانند جهنم بود و کارمان به مرز طلاق رسیده بود ولی در نتیجه‌ی ایمان به مسیح، ما با هم صلح کردیم و در عشق و محبت با هم بسر می‌بریم و خانواده‌ی ما تبدیل به بهشت شده است. پاسخ ما به آن‌ها این بود: مگر فقط آن‌هایی که به مسیح ایمان آوردند زوج خوشبختی هستند؟ دو نفر از ما متأهل هستیم و مسیحی

هم نیستیم ولی زوجهای بسیار سعادت‌مندی هستیم و با عشق زندگی می‌کنیم. از طرف دیگر آقای ادوارد در کلیسای شما و جامعه مسیحی نیز زوج‌هایی را می‌شناسیم که از یکدیگر طلاق گرفته‌اند پس مسیح به تنهایی تضمین‌کننده‌ی خوشبختی و عشق در خانواده‌ها نیست. پس او هم یکی از طریق‌هاست نه تنها طریق!

از نفر سوم پرسیدیم شما چرا مسیحی شدید؟ گفت من قبلاً معتاد بودم و حال و روز بسیار بدی داشتم. هیچ قدرتی نتوانست مرا نجات بدهد و فقط عیسای مسیح بود که به داد من رسید و سبب آزادی من از اعتیاد و مواد مخدر شد. جواب ما این است که ما قدرت مسیح را برای رهایی از اعتیاد انکار نمی‌کنیم ولی ما هم بسیاری را می‌شناسیم که از طریق‌های دیگر از اعتیاد رهایی یافتند. برخی هنرمندان و خواننده‌ها با قوت اراده و تصمیم راسخ و یا اعتقادات مذهبی خودشان بر غول مواد مخدر غالب شدند. سازمان‌هایی هستند مانند سازمان "ان-ای" یا "ای-ای" و دیگر سازمان‌ها که آن‌ها هم از طریق روش‌های مخصوص خودشان برای رهایی بسیاری از معتادان مواد مخدر و یا مشروبات الکلی آن‌ها را کمک کرده‌اند و الزاماً هم همه‌ی آن‌ها نیز مسیحی نشده‌اند!

از نفر چهارم پرسیدیم: چه باعث شد که شما بین این همه مکاتب دنباله‌روی مسیح شدید؟ ایشان در جواب گفت: من بسیار مریض احوال بودم و از طریق هیچ دکتر و درمانی حالم خوب نمی‌شد. به عیسای مسیح که ایمان آوردم او معجزه کرد و همه بیماری‌های مرا شفا داد و به همین دلیل من پیرو او شدم. به او گفتیم: بله! این قدرت شفابخش عیسای مسیح

است، ولی ما هم در مذاهب خود افرادی را می‌شناسیم که به مقدسات و امام‌های خود با قلبی خالص و با ایمان واقعی متوسل شدند و خدا آن‌ها را شفا داده است. ضمناً آقای ادوارد، ما در کلیسای شما و جامعه‌ی مسیحیان افرادی را می‌شناسیم که برای شفای آن‌ها دعای زیادی شده و روزه‌ها گرفته‌اند، ولی آن‌ها شفا نیافتند و با بیماری خود از این جهان رفتند، پس اولاً مسیح تنها شفادهنده نیست و ثانیاً مسیح نیز همیشه شفا نمی‌دهد!

پنجمین نفر علت مسیحی شدن خود را این‌گونه برای ما تعریف کرد: ما وضع کاری و مالی مان بسیار بد بود و هیچ برکتی در این زمینه در زندگی ما وجود نداشت و قرض و بدهکاری زیادی داشتیم و به اصطلاح، هفتمان گرو هشتمان بود. به مسیح ایمان آوردیم و پنجره‌های آسمان به روی ما گشوده شد و برکات الهی بر زندگی ما سرازیر شد و اوضاع کاری و مالی ما سروسامان گرفته و نیازهای ما را خداوند برآورده کرده است! این دوستان ضمن اینکه خنده‌ی طعنه‌آمیزی نیز کردند گفتند: آقای ادوارد انصافاً مقایسه کنید که وضع مالی و کاری کسانی که مسیحی نیستند و حتی خدا را قبول ندارند بهتر است یا آن‌هایی که خود را ایماندار مسیحی می‌دانند. ما بسیاری از اعضای کلیسای شما را می‌شناسیم که وضعیت مالی و کاری موفقی ندارند یا به سختی زندگی می‌کنند، ضمناً بسیاری از افراد غیرایماندار را می‌شناسیم که وضع مالی آن‌ها به اصطلاح توپ است و هیچ مشکلی در این قسمت ندارند. پس نمی‌توان گفت مسیح فقط تنها کسی است که برکت مالی می‌دهد.

ششمین نفر هم دلیل مسیحی شدن خود را ملاقات مسیح در خواب عنوان کرد که او را به سوی خود دعوت کرده بود. پاسخ ما هم به این برادر عزیز این بود که شما خواب حضرت مسیح را دیدید که شما را طلبید تا پیرو او بشوید و ممکن است یک نفر دیگر هم خواب حضرتی دیگر و یا پیامبر دیگری را ببیند که او را به سمت خود دعوت کرده است، مگر فقط مسیح در خواب مردم می‌آید؟

مورد آخر را که این آقایان با خنده بلندتر بیان می‌کردند درباره‌ی کسی بود که در انگلستان پناهنده شده بود و پناهندگی او مورد قبول واقع نشده بود و اداره مهاجرت پس از جواب رد دادگاه حکم ترک خاک را به او داده بود. این فرد می‌گفت درست قبل از اینکه مرا از خاک انگلیس بیرون کنند، عیسای مسیح به دعا‌های من گوش داد و معجزه‌ای رخ داد و به من اقامت در خاک انگلیس را دادند و همین معجزه سبب شد که پیرو عیسای مسیح بشوم. ما هم در پاسخ او گفتیم: آقای عزیز این همه آدم در این مملکت بدون داشتن پرونده مسیحیت با دروغ‌های زیادی که گفته‌اند جواب اقامت می‌گیرند. این چه دلیل ضعیفی برای مسیحی شدن است. مگر فقط عیسای مسیح برای اقامت جواب می‌دهد؟

سپس با قیافه حق به جانب به من نگاه کرده و گفتند: اینها پاسخ‌های اعضای کلیسای شما به ما بودند، الان پاسخ شما به سؤال ما که می‌گوئید عیسی تنها راه است، چیست؟

من تمام مدت ضمن شنیدن صحبت‌های این آقایان در دعا بودم که خدا برای پاسخ به این دوستان حکمت لازم را به من عطا کند. به آن‌ها گفتم: اولاًغ من از طرف همه‌ی اعضای کلیسای خود معذرت می‌خواهم که جوابهای اصلی و بنیادی را به شما ندادند. آنچه که آن‌ها گفتند شاخه‌هایی از برکات عیسای مسیح است ولی آن‌ها به ریشه‌های اصلی اعمال عظیم و منحصر به فرد عیسای مسیح اشاره نکرده‌اند. دوماً؛ بنده می‌خواهم درباره‌ی حداقل پنج کار بزرگی که فقط عیسای مسیح قادر به انجام آن‌ها است و فقط او ادعا کرده که این پنج کار را انجام می‌دهد صحبت کنم. هیچ‌کس دیگری به غیر از عیسای مسیح نه قدرت انجام این پنج کار را دارد و نه ادعای آن را کرده و نه حتی وعده آن را داده است. این دوستان با تعجب از من پرسیدند: چه اعمالی هستند که فقط مسیح می‌تواند آن‌ها را انجام بدهد و دیگر انبیا قادر به انجام آن‌ها نیستند؟

در پاسخ گفتم: اولین کاری که فقط مسیح ادعای انجام آن را می‌کرد بخشش گناهان انسان بوده و او عملاً در زندگی افراد مختلف اینکار را به انجام رسانید. او با قاطعیت و اطمینان کامل می‌توانست به انسان‌هایی که روح توبه کار داشتند بگوید: "ای فرزند گناهانت آمرزیده شد...!" و ما در میان همه‌ی پیامبرانی که خدا فرستاده هیچ‌وقت نمی‌خوانیم و نمی‌شنویم که حتی یک نفر از آن‌ها وعده‌ی آمرزش گناهان را به انسان‌ها بدهد، تنها عیسای مسیح قدوس و بی‌گناه بود و هیچ وقت مرتکب گناهی نشد که از آن توبه بکند و ضمناً تنها او بود که برای آمرزش گناهان بشریت بر صلیب کفاره شد. خون پسرِ خدا ما را از هر گناه پاک می‌سازد. در نتیجه او مانند

خدا اختیار آمرزش گناهان انسان را دارد و سپس از این دوستان پرسیدم: آیا شما اطمینان به آمرزش گناهان خود دارید؟ در جواب گفتند: دومین برکتی که فقط مسیح می‌تواند انجام بدهد چیست؟ متوجه شدم تیر اول من به سنگ نخورده بلکه به هدف زدم.

گفتم: دومین کاری که فقط مسیح می‌تواند انجام بدهد، سکونت روح‌القدس در قلبهای ماست. وقتی که ما عیسی مسیح را به عنوان نجات دهنده و خداوند زندگی خود می‌پذیریم او به وسیله‌ی روح‌القدس در قلب‌های ما ساکن می‌شود و قلب ما تبدیل به مسکن حضور خدا می‌شود و به عبارتی خدا به وسیله‌ی روح خودش در وجود ما ساکن می‌شود و با ما ارتباط قلبی و دوطرفه برقرار می‌کند. «آیا نمی‌دانید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟» (اول قرن‌تین ۳: ۱۶) از این آقایان پرسیدم: دوستان آیا روح‌القدس در قلبهای شما ساکن است؟ یکی از آنها گفت: آقای ادوارد ما انسان‌های گناهکار با روح پاک خدا چه نسبتی داریم؟ مگر ما جزو معصومین و پیامبران هستیم که روح‌القدس بیاید و در ما ساکن شود؟

و اما سومین کار اختصاصی که فقط مسیح توانایی و وعده انجام آن را داده است، ایجاد برقراری رابطه‌ی پدر و فرزندی بین ما و خداست. در مسیح ما دارای مقام فرزندخواندگی هستیم و امکان برخوردار شدن از این حق خاص را بدست می‌آوریم که خدا پدر آسمانی ما بشود. «اما به همه‌ی کسانی که او (عیسی مسیح) را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد» (یوحنا ۱: ۱۲) تنها کسی که به ما یاد داد خدا را پدر خطاب کنیم عیسی مسیح بوده است و به واسطه‌ی

او رابطه ما با خدا رابطه‌ی بسیار نزدیک، صمیمانه و دوستانه‌ای می‌شود. ما یقین پیدا می‌کنیم که خدا در حق ما پدری می‌کند و در نتیجه رابطه‌ی ما با او دیگر تنها محدود به رابطه‌ی خالق و مخلوق یا رئیس و مرئوس نیست، بلکه رابطه‌ی حقیقی پدر و فرزندی است. سپس از این دوستان پرسیدم: آیا شما فرزند خدا شده‌اید و خدا پدر شما گشته است؟ در جواب گفتند: "نه خدا پدر ما نیست، خدا الله و آفریدگار است."

عمل چهارم مسیح که به عنوان بزرگترین معجزه مسیح از آن نام برده شده است، معجزه‌ی تولد تازه است. انجیل واضحاً می‌گوید: «پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه است. چیزهای کهنه در گذشت، هان همه چیز تازه شده است.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷) در حقیقت پذیرفتن مسیح به عنوان پذیرفتن دین جدید نیست، بلکه دریافت حیات و زندگی جدید است. ما با شخص در ارتباط هستیم نه با مجموعه‌ای از احکام شرعی. دانستن قوانین و احکام مذهبی انسان را از گناهانش نجات نمی‌دهد. چنانچه تمام قوانین و احکام مذهبی را در گوش کسی که از لحاظ روحانی مرده است بخوانید منجر به حیات او نمی‌شود. مسیح در وهله‌ی اول با ورود خودش در قلب ما، به ما حیات جدید الهی را عطا می‌کند و سپس قوانین خودش را در قلب ما حکم می‌کند و به ما قدرت اجرایی احکام خدا را عطا می‌کند. «من آمده‌ام تا شما حیات بیابید و آنرا زیادتر حاصل کنید» وعده‌ی خدا به همه‌ی کسانی که معجزه تولد تازه را دریافت می‌کنند این است که «و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد.» (حزقیال ۳۶:

۲۶) به همین دلیل کسانی که معجزه‌ی تولد تازه را دریافت می‌کنند، می‌توانند با اطمینان درباره تجربه‌ی خود این‌گونه شهادت بدهند. «ما می‌دانیم که از مرگ به زندگی منتقل شده‌ایم.» (اول یوحنا ۳: ۱۴) سپس از این دوستان عزیز پرسیدم: "آیا معجزه تولد تازه با این مفاهیم که کلام خدا توضیح می‌دهد در زندگی درونی شما رخ داده است؟" پاسخ آن‌ها به این سؤال نیز منفی بود. حقیقتاً تنها کسی که می‌تواند و وعده‌ی آن را داده است که انسان را از درون تغییر دهد عیسیای مسیح خداوند است.

نیش عقرب نه از ره کین است بلکه اقتضای طبیعتش این است

تا زمانی که طبیعت عقرب عوض نشود، نیش زدنش را، با هیچ قانون مذهبی ترک نخواهد کرد. ولی اگر با یک عمل جراحی و با تزریق آمپولی می‌توانستیم طبیعت عقرب را به طبیعت بره و یا کبوتر تغییر بدهیم، او خودش ضمن اینکه به ظاهر عقرب خواهد بود، ولی دیگر نیش نخواهد زد، چون طبیعت جدیدی را به دست آورده است. این است مفهوم تولد تازه.

اما پنجمین عمل بزرگ مسیح که فقط از عهده او برمی‌آید دادن هدیه - ی اطمینان به حیات جاودانی است. عیسیای مسیح در انجیل واضحاً فرموده است کسی که به او ایمان می‌آورد و زندگی خود را به او تسلیم می‌کند نه اینکه شاید و یا ممکن است، بلکه قطعاً حیات جاودانی را دارد. «آمین! آمین! به شما می‌گویم هر که ایمان دارد، از حیات جاویدان برخوردار است.» (یوحنا ۶: ۴۷) این وعده‌ی سرخرمن و یا نسیه‌ای مربوط به آینده نیست، بلکه از همین جهان شخص مطمئن می‌شود که دارای حیات

جاودانی است. شخصی که واقعاً ایماندار به مسیح است، اطمینان دارد که چنانچه چشمانش در این جهان برای همیشه بسته شود، در حضور خدا و در ملکوت آسمان چشمانش را باز خواهد کرد و یقین دارد زمانی که مسیح برگردد از غضب و محکومیت، داوری عادلانه‌ی خدا رها شده و در حضور ابدی خدا بسر خواهد برد. «پس اکنون برای آنان که در مسیح عیسی هستند، دیگر هیچ محکومیتی نیست.» (رومیان ۸: ۱)

به این دوستان گفتم: من از بسیاری از افراد مذهبی پرسیده‌ام که آیا شما مطمئن هستید پس از مرگ به بهشت خواهید رفت؟ در پاسخ این جواب‌ها را شنیدم که: خدا فقط می‌داند! یا در روز قیامت معلوم خواهد شد! امیدواریم - شاید - انشالله - معلوم نیست - نمی‌دانیم چه پیش خواهد آمد!

در هیچ جای دیگری خارج از انجیل مسیح، وعده، یقین و اطمینان به نجات و حیات جاودانی وجود ندارد. این اطمینان با تکبر و غرور فرق دارد. در مسیح ما نه با لیاقت و شایستگی خود بلکه محض فیض خدا پذیرفته می‌شویم و وارث حیات جاودان می‌شویم. آیا ممکن است شما به فرودگاه بروید و از مسافری آن‌جا بپرسید که مقصد شما کجاست؟ و یا پروازتان به کجا می‌رود؟ و در جواب بشنوید: ما نمی‌دانیم کجا می‌رویم و یا بالاخره این هواپیما ما را به جایی خواهد برد. آیا شما چنین مسافری را پیدا خواهید کرد؟ برای مسافران همه‌ی پروازها، شماره‌ی پرواز و مقصد و زمان پرواز و مبادی خروجی مشخص هستند. چگونه ممکن است شما ندانید که برای این سفر ابدی به کجا خواهید رفت؟ دقت کنید انجیل مسیح بسیار واضح

و روشن درباره‌ی دریافت حیات جاودانی با ایمانداران مسیحی سخن می‌گوید: «اینها را به شما نوشتم که به نام پسر خدا ایمان دارید، تا بدانید که از حیات جاویدان برخوردارید.» (اول یوحنا: ۵: ۱۳)

سپس از این دوستان مجدداً پرسیدم: آیا شما مطمئن هستید که حیات ابدی را دریافت کرده‌اید؟ مطمئن هستید که پس از مرگ به بهشت خواهید رفت؟ آن‌ها سرشان را تکان دادند و گفتند: نه! ما چنین اطمینانی نداریم. چهره‌ی این دوستان خوب غمگین و حالت چهره‌ی آن‌ها به علت اینکه از این برکات بی نظیر مسیح بی‌خبر و محروم بودند، بسیار شکسته شد و به من گفتند: "آقای ادوارد؛ ما به کمک شما برای دریافت این پنج هدیه‌ی بی‌نظیر و استثنائی احتیاج داریم. لطفاً ما را رها نکنید." از من خواستند که برای آن‌ها انجیل ببرم و گاهی با آن‌ها وقت ملاقات داشته باشم. سپس به من گفتند: "لطفاً به اعضای کلیسای خود تعلیم دهید که در بشارت‌های خود به جای رفتن به جاده خاکی از جاده‌ی اصلی عبور کنند و به جای توسل به شاخه‌ها و مطالب حاشیه‌ای، بر ریشه و پیغام اصلی مسیحیت تأکید نمایند و باعث سرگردانی و گمراهی کسی نشوند." جای تعجب نیست که ۶ ماه بعد دو نفر از این عزیزان با آگاهی و شناخت، تعمیم آب گرفتند و پس از چند ماه دیگر دو نفر دیگر نیز تعمیم گرفتند. ما خدا را شکر می‌کنیم برای بی‌نظیرترین، بزرگترین و جاودانه‌ترین پیغامی که در وجود نجات‌دهنده و خداوند عزیزمان عیسی مسیح تجلی یافته است. «در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم.» (اعمال رسولان ۴: ۱۲)

« من در هستم؛ هر که از راه من داخل شود نجات خواهد یافت، و آزادانه به درون خواهد آمد و بیرون خواهد رفت و چراگاه خواهد یافت.» (یوحنا ۹:۱۰) «من راه و راستی و حیات هستم؛ هیچ کس جز به واسطه‌ی من، نزد پدر نمی‌آید.» (یوحنا ۱۴:۶)

۸ پیغام بشارت ما باید بسیار روشن و واضح و برای مردم قابل درک باشد.

«آنان از کتاب، یعنی از تورات خدا، می‌خواندند و آن را توضیح داده، مفهومی را بیان می‌کردند تا مردم آنچه را که قرائت می‌شد، دریابند.» (نحمیا ۸: ۸)

حتی عمیق‌ترین مطالب الهیاتی را باید به زبانی ساده توجیه کنیم که افراد بی‌سواد یا کم‌سواد و یا آن‌هایی که به تعالیم کتاب‌مقدس و زبان الهیات مسیحی آشنایی ندارند بفهمند که ما چه می‌خواهیم بگوییم. پس باید از بیان اصطلاحات روحانی‌ای که غیر قابل درک است، اجتناب کنیم. ایمان‌داری روز یکشنبه به کلیسا رفته بود و بقیه‌ی اعضای خانواده‌ی او به علت داشتن مهمان آن روز نتوانسته بودند به کلیسا بروند. وقتی او از کلیسا برگشت، مادر خانواده با اشتیاق از پسرش خواست که در برکت موعظه آن‌ها را سهیم کند. پسرش گفت: "من خیلی خوب به موعظه گوش دادم، ولی راستش واعظ آنقدر عمیق و پیچیده و ثقیل صحبت می‌کرد که من نتوانستم متوجه مطلبی شوم تا بخواهم آن را به شما انتقال بدهم."

شخص دیگری نتوانست در روز جلسه به علت تصادف و ترافیک شدید به موقع در جلسه حاضر شود و در آخر موعظه به جلسه رسید. از شخص کناری او که دوست صمیمی او بود پرسید: "واعظ در مورد چه موضوعی موعظه می‌کند؟" دوست او پاسخ داد: "حدود ۴۵ دقیقه گذشته ولی واعظ هنوز روشن نکرده که موضوع موعظه‌ی او چیست؟"

اگر بشارت‌های ما هم مانند موعظه‌هایی باشد که سروته ندارند و آنقدر گنگ و مبهم باشد که مخاطب ما نداند چه می‌خواهیم بگوییم، یا اگر پیغام ما منسجم نباشد بلکه از این شاخه به آن شاخه بپریم، به نتایج موفقیت-آمیزی نخواهیم رسید. برای روشن‌تر شدن پیغام بشارتی، ما باید از مثال‌ها، تشابهات و نمونه‌هایی استفاده بکنیم که با دانش و با تجربه‌ی شنوندگان مطابقت داشته باشد. در مورد خداوند ما عیسای مسیح گفته شده است: «عیسی با مثل‌های بسیار از این گونه، تا آنجا که می‌توانستند درک کنند کلام را برایشان بیان می‌کرد او جز با مثل چیزی به آن‌ها نمی‌گفت؛ اما هنگامی که با شاگردان خود در خلوت بود، همه چیز را برای آن‌ها شرح می‌داد.» (مرقس ۴: ۳۳-۳۴)

در مورد دی.ال. مودی؛ که واعظ معروفی است، گفته می‌شود یکی از علل موفقیت او در موعظه‌هایش این بود که او پاکت‌های زیادی در دفتر کار خود داشت که هر کدام مربوط به موضوعات مهمی مانند محبت، قدوسیت، ایمان، توبه، صلیب، فیض، نجات، گناه و عناوین دیگر بود. او هرگاه مطلب خوب و زیبایی مانند ضرب‌المثل، شعر، شهادت، داستان، مثال، نقل قول معروف از بزرگان را می‌خواند یا می‌شنید فوراً یادداشت می‌کرد و

آن کاغذ را در پاکت مربوط به آن موضوع می‌انداخت. برای مثال وقتی می‌خواست درباره‌ی محبت موعظه کند، پاکت محبت را روی میزش خالی می‌کرد و چند مطلب آن را گلچین کرده و در موعظه‌اش استفاده می‌کرد. در نتیجه همیشه مطالب موعظه‌ی او قوی، جذاب، آموزنده، تازه و مؤثر بود. مردم می‌دانستند که او آن‌ها را احترام کرده و درباره‌ی یک موضوع خوب، مطالب غنی آماده کرده و با اشتیاق کلام بیان شده از دهان مودی را با دل و جان می‌پذیرفتند. من تعجب می‌کنم از اینکه برخی واعظین و مبشرین در تمام طول صحبت خود از هیچ مثال و نمونه و شهادتی استفاده نمی‌کنند و در نتیجه اغلب شنوندگان یا خوب گوش نمی‌دهند و یا در صورت گوش دادن، حواس‌شان پرت می‌شود و یا با خستگی و کلافگی موضوع را دنبال می‌کنند و برکتی نصیب آن‌ها نمی‌شود.

بدون مثال و نمونه و شهادت، جذابیت پیغام از بین می‌رود. مثل‌ها مانند پنجره‌های خانه هستند که نور بیشتری بر موضوع می‌تابانند و موضوع را بازتر کرده و مردم را سرحال نگاه می‌دارند. بیان شهادت زندگی خود و تجربیات شخصی و دیگر شهادت‌های برجسته‌ی دیگر به شکلی زیبا، مفید و مختصر، مخاطبان را علاقمند و کنجکاو کرده و آن‌ها را برای شنیدن پیغام انجیل آماده می‌سازد. ذکر معجزات و اعمال عظیم خدا در زندگی دیگران اگر به شکلی زیبا و جذاب تعریف شود، تأثیرات مثبتی در زندگی مخاطبین ما می‌گذارد. در موقع شهادت دادن در مورد زندگی و نجات خود، ابتدا بیان کنید که قبل از توبه و ایمان آوردن خود چگونه شخصی بودید. نیازی نیست وارد جزئیات مطالبی شوید که بیان آن‌ها صلاح نیست ولی

می‌توانید بسیار صمیمانه از اسارت‌های آلوده به گناه و نتایج آن بگوئید و سپس شرح دهید که چگونه ایمان آوردید و چه موانعی برای ایمان آوردن - تان داشتید و در آخر اعلام کنید که نتایج تسلیم و ایمان آوردن شما به مسیح چه بوده است و هدف زندگی فعلی‌تان چیست؟

برای اینکه اهانت به باورهای قبلی خود نکنید، نگوئید که من قبلاً به این مذهب معتقد بودم و الان مذهبم را تغییر دادم و پیرو مذهب مسیح شدم! در بشارت تأکید بر تغییر زندگی نمایید، نه تغییر دین! برای مثال به این عبارات در هنگام شهادت توجه کنید:

- من گنهکار بودم ولی عیسی مسیح مرا از گناهانم رها کرد.
- من اسیر بودم، الان در مسیح آزاد شدم.
- من مرده بودم، در مسیح زنده شدم و حیات جدید را بدست آوردم.
- من در ظلمت و تاریکی بسر می‌بردم، مسیح نور جهان من را از تاریکی بیرون آورده و مسیر مرا منور گردانیده است.
- زندگی من پر از لعنت بود، الان در مسیح زندگی‌ای پر از برکات الهی را دارم.
- من فرزند شیطان بودم، ولی الان با افتخار اعلام می‌کنم: "من فرزند خدا هستم."
- من عازم جهنم و هلاکت ابدی بودم، ولی الان دارای حیات جاودانی هستم و عازم ملکوت آسمانم.

مراقب باشید در شهادت‌های خود از خودتان تعریف نکنید. خود را برتر و روحانی‌تر از بقیه‌ی انسان‌ها ندانید، بلکه مسیح را جلال دهید و به قدرت فیض و محبت او که در شما عمل کرده است، تکیه کنید. چنانچه کسی علاقمند شد که نجات را تجربه کند، قبل از اینکه با او دعا کنید، به صورت روشن و واضح به او بگوئید باید این پنج نکته را به عنوان شرایط نجات بپذیرد و به صورت سئوالی از او این پنج پرسش را بپرسید:

الف- آیا می‌پذیرید که مثل همه‌ی انسان‌ها گناهکار هستید و آن‌طور که خدا خواسته زندگی نکردید و موافق معیارهای کتاب مقدس عمل ننمودید؟

ب- آیا اعتراف می‌کنید که بدون مسیح با تلاش‌های انسانی و مذهبی خود قادر به نجات و رستگاری خودتان نیستید.

ج- آیا قبول دارید که خدا برای نجات انسان‌ها و شخص شما، پسر یگانه‌ی خود را فرستاده است که بخاطر گناهان شما روی صلیب برود و گناهان شما را در قبر دفن کند و برای تأیید عمل نجاتبخش خود، از میان مردگان قیام کرده است؟

د- آیا حاضرید از گناهان خود قلباً توبه و بازگشت نمایید و زندگی گذشته خود را کنار بگذارید و دارای زندگی جدید بشوید؟

و- آیا عیسی مسیح را به عنوان خداوند و نجات دهنده‌ی شخصی خود قبول می‌کنید و اجازه می‌دهید که از امروز به بعد عیسی مسیح ساکنان زندگی شما باشد و ساکن زندگی شما را در اختیار خود بگیرد؟

چنانچه به هر پنج پرسش جواب مثبت داده شد در همین راستا با شخص دعا کنید. به او بگوئید که با تمام وجود و با ایمان و شکستگی و فروتنی و تصمیم راسخ و جدی، با من در این دعا متحد شوید و دعایی مشخص در این مورد بنمایید. نمونه‌ای از این دعا را که می‌تواند بر اساس اعترافات خود شخص باشد، در زیر ملاحظه می‌فرمایید:

"خداوندا من می‌پذیرم که شخصی گناهکار هستم. قبول می‌کنم آن-طور که تو خواستی و موافق معیارهای مقدس کلام تو زندگی نکرده‌ام. با گناهانم نزد تو آمده و با فروتنی و شکستگی اعتراف می‌کنم که در من هیچ چیز نیکویی که موافق معیارهای الهی تو باشد وجود ندارد. ضمناً اعتراف می‌کنم که با تکیه بر تلاش‌های انسانی و مذهبی خود نمی‌توانم خود را نجات بدهم و به رحمت و فیض تو متکی هستم. ایمان دارم که تو برای نجات من از گناهانم پسر یگانه‌ات را به این جهان فرستاده و او را بخاطر گناهان من بر صلیب قربانی نمودی. اعلام می‌کنم که جریمه و مجازات گناهان من را پسر تو بر صلیب پرداخته است. خداوندا؛ من دیگر نمی‌خواهم آن شخص سابق باشم. امروز با تمام وجود از گناهانم توبه می‌کنم و از تو خواهش می‌کنم که بر من گناهکار ترحم نمایی و گناهان مرا با خون پاک مسیح ببخشی و به من زندگی جدید عطا فرمایی. ای عیسی مسیح از امروز به بعد ساکن زندگی خود را به دست تو می‌سپارم و

تو را به عنوان خداوند و نجات دهنده‌ی زندگی‌م تا به ابد می‌پذیرم. تو را شکر می‌کنم که مرا پذیرفتی، از تو ممنونم که گناهان مرا با خون پاک خودت بخشیدی و با روح مقدست در قلب من ساکن شده‌ای. ای خداوند چقدر سپاسگزارم که در مسیح پدر من شدی و تو مرا به عنوان فرزند خودت قبول کردی. برای زندگی جدید و حیات جاودانی که به من عطا کردی از تو سپاسگزارم. تا ابد مدیون محبت تو هستم و به تو قول می‌دهم که تا پایان عمرم شاگرد و مرید تو باشم. تمام درخواستهای خودم را نه به لیاقت خود بلکه به شایستگی نام مقدس عیسی‌ای مسیح در حضور تو بلند نمودم. آمین"

دلیل اینکه این دعا را برای نمونه ارائه می‌کنم این است که در این دعا، پنج نکته‌ای که در مورد شرایط نجات و نیز پنج نکته‌ای که در مورد نتایج عظیم نجات گفته شد، گنجانده شده است که در درس قبلی به تفصیل درباره‌ی آن صحبت شد. پس از دعای توبه و نجات و بیان پنج برکت بزرگ، بلافاصله باید پنج طریق رشد شخصی که نوزاد روحانی محسوب می‌شود، به او اعلام شود.

الف- شخص باید هر روز کتاب مقدس را برای اینکه از نظر روحانی تغذیه شود بخواند. به او نحوه‌ی صحیح مطالعه کلام خدا را یاد بدهید و اهمیت و نتایج مطالعه‌ی کلام خدا را برای او روشن سازید.

ب- شخص باید هر روز از طریق دعا، مصاحبت و مشارکت با خدا خود را تقویت کند تا در شناخت خداوند رشد نماید. مفهوم دعای مسیحی

و نحوه‌ی دعا کردن و شرایط اجابت دعا را به او بیاموزید. نوایمان باید بداند که وقتی دعا می‌کند، اوست که با خدا حرف می‌زند و وقتی کتاب مقدس را می‌خواند، خداست که با او سخن می‌گوید.

ج- شخص باید به مشارکت مسیحی اهمیت بدهد و از شرکت در جلسات و عبادات کلیسایی و همین‌طور شرکت در کلاس‌های تعلیمی مخصوص نوایمانان و جلسه‌ی خانگی غافل نماند. برای او روشن سازید که اهمیت مشارکت بناکننده و شرکت در عبادات کلیسایی چه تأثیراتی می‌تواند بر زندگی روحانی او داشته باشد. همین‌طور از خطر معلمین دروغین و تعالیم غلط، شخص را برحذر نگاه دارید. به او هشدار دهید از حضور در مشارکت‌های مخرب که در آن‌ها غیبت- قضاوت و منفی‌گرایی موج می‌زند دوری نماید.

د- او را تشویق کنید تا از شهادت درباره‌ی نجات خود و از آوردن مردم به سمت مسیح کوتاهی نکند. به او یاد دهید که مسیحی، شاهد مسیح است و چه با زندگی و چه با کلام خود باید مسیح را به خانواده و دوستان و آشنایان خود معرفی نماید. از تجربیات خود درباره‌ی بشارت مؤثر با او صحبت بکنید و روش‌های مفید بشارت دادن را به او بیاموزید.

ه- در مورد طریق اطاعت از احکام کلام خدا و هدایت‌های روح القدس و نصایح و رهنمودهای خادمین خدا تأکید کنید. رمز موفقیت در زندگی مسیحی اطاعت از خداست. در مورد تجربیات تلخ و شیرین خود در مورد اطاعت و ناطاعتی با او صحبت بکنید.

بنابراین همانگونه که ملاحظه می‌کنید، در کار بشارت همه چیز باید روشن و مشخص باشد و ۵ شرط نجات و ۵ نتیجه‌ی نجات و ۵ طریق رشد ایماندار جدید باید به روشنی بیان شود. خدا عطا کند که در انجام این سه مرحله که هر کدام شامل ۵ نکته است، موفق و مبارک باشید.

۹. حفظ اصول و قواعد مربوط به آداب معاشرت، مردم را به پیغام

بشارت انجیل جذب می‌کند. عیسای مسیح همه‌ی قوانین مربوط به اصول آداب معاشرت و روابط محترمانه و مؤدبانه‌ای را که ما باید نسبت به انسان‌ها رعایت کنیم، در یک جمله‌ی مفید و مختصر که در دنیای مسیحی آن را قانون طلایی می‌نامند خلاصه نمود: «پس با مردم همانگونه رفتار کنید که می‌خواهید با شما رفتار کنند. این است خلاصه تورات و نوشته‌های انبیا.» (متی ۷: ۱۲) چنانچه خواسته‌ها و توقعاتی که از دیگران داریم، خودمان در مورد آن‌ها رعایت کنیم، بهشت و ملکوت را بر روی زمین نیز برقرار کرده- ایم. آیا شما شنیده‌اید که بسیاری از اعضای کلیسا که از لحاظ روحانی گرفتار مشکلاتی با خدا و انسان‌ها می‌شوند چه عبارتی را بیش از همه بکار می‌برند؟ "در کلیسا محبت حقیقی وجود ندارد! همه به فکر خودشان هستند! همه‌ی محبت‌ها کاذب و ریاکارانه است! هیچ‌کس به من توجه ندارد و مرا دوست ندارد!" در صورتی که این شخص هیچ‌وقت از خودش نمی‌پرسد: "من تا چه اندازه دیگران را دوست دارم و یا محبت من نسبت به آن‌ها تا چه اندازه واقعی و قلبی است؟ آیا من که از دیگران انتقاد و آن‌ها را محکوم می‌نمایم خود، در روابطم درست عمل می‌کنم؟" قانون طلایی عیسای مسیح به ما می‌گوید: "از خودت شروع کن." و اگر کسی آنچه که از دیگران

انتظار دارد را اول خود انجام دهد، دیدگاه و نگرش مسیح‌گونه و محبت-آمیزی را در رابطه با مردم خواهد داشت.

اجازه بدهید از دوره‌ای که در تهران شبان بودم شهادتی را برای‌تان نقل کنم. حدود ۲۸ سال پیش خواهری قدیمی در کلیسا داشتیم که ایماندار وفادار و خوبی بود، اما گرفتار مشکل سوطن و بدبینی نسبت به همه‌ی اعضای کلیسا شده بود. این خواهر دائم انتقاد و شکایت می‌کرد و این جمله را تکرار می‌کرد: در کلیسا هیچ‌کس مرا دوست ندارد. محبت واقعی مسیح را در هیچ‌کس نمی‌بینم! هر کس به این خواهر نزدیک می‌شد او با تلخی و ناراحتی چیزهای منفی را بر علیه رهبران و اعضای کلیسا به زبان می‌آورد. در نتیجه همیشه با چهره‌ی ناراحت و اخم کرده، در ردیف جلوی کلیسا می‌نشست. رفتار او سبب شده بود که ایمانداران کمی از او فاصله بگیرند. من هم ضمن ارائه‌ی کمک‌های شبانی برای او دعا می‌کردم که خداوند زخمهای درون او را شفا بدهد. خوشبختانه خداوند دعای مرا اجابت کرد. یک روز این خواهر میان‌سال، بر خلاف همیشه، با چهره‌ای باز و نورانی به کلیسا آمد و با روحیه‌ای بسیار مثبت و شیرین مرا در آغوش کشید و با اشک‌ها از من معذرت خواست و گفت: "اجازه بدهید تا من شهادت بدهم که خدا در من چه کاری را انجام داده است." شهادت بسیار مؤثر او که با اشکها و فروتنی و درخواست بخشش از کلیسا انجام می‌شد سبب برکت و تحول عظیم اعضا شد. او در شهادتش گفت: "من با وجود اینکه بیش از ۲۵ سال است که ایماندارم و باید مانند یک مادر نمونه برای دیگران باشم، ولی اعتراف می‌کنم که چند سال است که تلخی و مرارت در من ریشه

دوآینده و در هیچ کس هیچ چیز مثبت نمی‌دیدم. خدا برای من روشن کرد، که مشکل در درون من بوده است، من همیشه از دیگران انتقاد می‌کردم که محبت مسیحی ندارند! خداوند در ملاقاتی که از من به عمل آورد، از من پرسید: تو چقدر محبت داری؟ او به من گفت: من در کلام خودم مکرراً گفته‌ام: "یکدیگر را محبت بنمایید ولی هیچ‌وقت نگفتم، از یکدیگر محبت بگیرید تو که این همه از دیگران محبت می‌خواهی خودت چه مقدار حکم مرا در محبت کردن به دیگران رعایت کرده‌ای؟ سئوالات خدا پوسته‌ی سخت غرور و خودخواهی مرا شکست و من در این جمع اعتراف می‌کنم که در این جمع بی‌محبت‌ترین از همه، من هستم! مرا ببخشید که همه‌ی شما را به بی‌مهری محکوم کردم. چون من محبت نداشتم، هیچ کس را هم با محبت نمی‌دیدم. من با شکستگی در حضور خدا روزه گرفته توبه‌ی واقعی کردم و امشب می‌خواهم اعلان کنم که من شما را بسیار دوست دارم و محبت من نسبت به شما در هیچ شرایطی تغییر نخواهد کرد." این شهادت عمیق خواهر سالمند ما، از بهترین شهادت‌های مربوط به تغییر زندگی بود که هیچ‌وقت آن را فراموش نخواهم کرد. این تغییر موقتی و کوتاه مدت نبود بلکه این خواهر عزیز با وجود مشکلات، بیماری و مسائل خانوادگی و مالی همیشه در طول سالهای بعد از این تغییر، با روحیه مثبت و شیرین و شاد زندگی می‌کرد و سبب بنای همه بود. کسانی که از او فاصله گرفته بودند به او نزدیک شدند، او مانند یک پارچه عسل شده بود که همه به علت رفتار شیرینش از مشارکت با او لذت می‌بردند.

هیچ وقت این اصل را در مورد خدا نباید از یاد ببریم: "خدا قبل از اینکه بخواهد برای ما کاری را انجام بدهد مایل است که در ما کاری انجام بدهد." روش خدا این است که اول در درون ما و سپس برای ما و بعد از آن بوسیله ما عمل نماید. متأسفانه بسیاری این ترتیب را مانند قوم بنی اسرائیل بهم زده و می‌خواهند که خدا اول برای آن‌ها کاری را بکند و در نتیجه هیچ وقت اجازه نمی‌دهند که در درون آن‌ها تحولات و تغییرات لازم صورت بگیرد. چنانچه قانون طلایی عیسای مسیح را که بزرگترین اصل عملی در روابط با مردم است، رعایت نکنیم، می‌توانیم سؤالات مهمی را از خود بپرسیم و صادقانه به خودمان پاسخ بدهیم: چه انتظاراتی از دیگران دارم که می‌خواهم در مورد من رعایت کنند؟ همین الان فهرستی از توقعات خوب خود را که مایلید دیگران در مورد شما رعایت کنند، بنویسید و سپس از خود بپرسید: آیا همان کارهایی را که انتظار دارم مردم برای من انجام دهند، در مورد آن‌ها انجام می‌دهم؟ سؤال دیگری که باید از خود بپرسیم و قطعاً می‌توانیم جواب‌های خوبی برای آن پیدا کنیم این است که: اگر عیسی به جای من بود چه کار می‌کرد؟ چنانچه برای هر موردی از ارتباطات خود با مردم و همین‌طور تصمیم‌گیری‌های شخصی از خود این سؤال را بپرسیم، با شناختی که از بهترین الگوی زندگی خود داریم و بر اساس شناختی که انجیل از خداوند ما عیسای مسیح داده است، می‌توانیم به پاسخ‌های درست دست یافته و عمل درست را انجام دهیم. همه ما دوست داریم که دیگران در مورد ما، اصول مربوط به آداب معاشرت و قواعد بهداشت و نزاکت را رعایت نکنند. خداوند ما عیسای مسیح نیز در این قسمت نمونه‌ی خوبی برای ما است. اجازه بدهید با عباراتی مختصر و مفید

و به شکلی ملموس و عملی، برخی از اصول و قواعد مربوط به آداب معاشرت را در رابطه با مردم بشکافیم.

یکی از مظاهر رعایت اصول آداب معاشرت به معنای این است که: تمیز و مرتب باشیم. باید بدانیم که عقل انسان‌ها اغلب در چشمان آن‌ها نهفته شده است و بر اساس آنچه که می‌بینند قضاوت می‌کنند. مردم درون ما را نمی‌بینند ولی ظاهر تر و تمیز ما می‌تواند انعکاسی از پاکی درون ما هم باشد. ضمناً رعایت نظافت و تمیزی باعث می‌شود مردم از ما فاصله نگیرند و به این ترتیب با آنچه که در درون ما می‌گذرد، آشنایی پیدا کنند. لباسهای ما باید نه تنها اطو شده و تمیز باشد بلکه باید بین رنگ‌های لباسهای مان نیز تناسب و هماهنگی وجود داشته باشد. باید سر و صورت مان تمیز و آراسته باشد. آقایان باید صورتشان اصلاح شده باشد و چنانچه ریش دارند باید برازنده و سایز مناسب چهره‌ی آن‌ها باشد. خانم‌ها آرایش نسبی و خوبی را داشته باشند. خلاصه اینکه باید از هر نوع شلختگی و ژولیدگی به دور باشیم که مردم بدانند ما برای رعایت احترام به آن‌ها، ظاهری متین و تمیز داریم. قبل از ملاقات با مردم از عطر و ادکلن‌های خوشبو استفاده نکنیم و بدین شکل ادب و احترام خود را نسبت به ملاقات شونده‌گان خود نشان بدهیم. مراقب دندان‌های خود باشیم و هنگام ملاقات غذاهایی نخوریم که به دندان‌های مان بچسبد. همیشه آینه‌ای کوچک در کیف و جیب خود داشته باشیم که قبل از ملاقات با دیگران نگاهی به صورت خود بیاندازیم. همین‌طور قبل از دیدار با مردم دندان‌های خود را مسواک بزنیم. دهان برخی بوی سیر و پیاز و ترشی و غذاهای بودار قوی می‌دهد و با این

وضعیت آن‌ها به دیدار کسی می‌روند و با فاصله کمی نزدیک آن‌ها می‌نشینند و به جای جذب مردم سبب دوری آن‌ها می‌شوند. بدانیم که پیام گرانقدر انجیل با رعایت نکردن اصول بهداشتی بی‌ارزش جلوه داده می‌شود.

از عاداتهای شخصی خود که حواس مردم را به آن سمت جلب می‌کند اجتناب کنیم. مانند بازی کردن با بینی، و یا حرکات ناپسند. خمار و خسته بودن در دیدار با مردم و مرتب خمیازه کشیدن با دهان باز عادت زیبایی نیست. بهتر است قبل از روبرو شدن با مردم به اندازه‌ی لازم استراحت کرده باشیم تا در دیدار با آن‌ها تر و تازه باشیم و حالت خواب آلود بودن بر ما حاکم نباشد. از عادات‌های بد دیگر، صحبت کردن طولانی با صدای بلند یا خندیدن با صدای بلند است. اگر با کسی صحبت خصوصی داریم، آهنگ و ریتم صدای خود را طوری تنظیم بکنیم که تنها مخاطب ما بشنود و مزاحم آسایش اطرافیان خود نباشیم. برخی به علت هیجان زیاد، در حین صحبت، دست و پاهای خود را مرتب تکان می‌دهند و یا اگر می‌خواهند بر موضوعی تأکید کنند، دائم با دست خودشان به شانه و یا پا و بدن طرف مقابل می‌زنند و یا چشم و ابروی آن‌ها دائم در حال چرخش و حرکت است. این را بدانید که هر چیز اضافی و غیرطبیعی سبب می‌شود که مردم تمرکز خود را از دست داده و حواسشان به جای پیغام ما به حرکات و کارهای ما جلب شود. بهتر است از اعضای خانواده و یا کسانی که با آن‌ها صمیمی هستیم درباره‌ی این نوع مشکلات که ممکن است ما نیز متوجه آن‌ها نباشیم، نظرخواهی بکنیم.

موضوع دیگر آنکه بدون وقت قبلی به جایی نرویم. در دنیای امروز ادب حکم می‌کند که بدون هماهنگی و قرار قبلی به دیدار کسی نرویم. زمانی را که برای وقت ملاقات تعیین کردیم، رعایت نماییم. به موقع در محل ملاقات حاضر باشیم و به موقع نیز به ملاقات خود پایان بدهیم. «اما همه چیز باید به شایستگی و با نظم و ترتیب انجام شود.» (اول قرنتیان ۱۴: ۴۰) خوش قولی باید یکی از خصائص مهم یک شاهد مسیحی باشد. سخنان ما سنجیده و پخته باشد. «سخنان شما همیشه پر از فیض و سنجیده باشد، تا بدانید هر کس را چگونه پاسخ دهید.» (کولسیان ۴: ۶) حضور و پیغام ما نباید باعث شود تا دیگران خسته و کلافه شوند. درباره‌ی مطالبی که به آن جمع مربوط نمی‌شود، صحبت نکنیم. مسائل کلیسایی و مشکلات افراد را با شخصی که هنوز نجات نیافته یا نوایمان است، مطرح نکنیم. از غیبت، قضاوت و محکومیت افراد مختلف در هنگام بشارت پرهیز و خودداری کنیم.

«کسی را ناسزا نگوئید.» (تیمس ۳: ۲) البته درباره‌ی بدعت‌های غلط و تعالیم نادرست هشدار دهید. وقتی دیگران هم به عنوان غیبت موضوعاتی را مطرح می‌کنند، حکیمانه موضوع صحبت را عوض کنیم. زمانی که مخاطبان با ما حرف می‌زنند، با دقت و رغبت به صحبت‌های آن‌ها گوش بدهیم و بین حرف‌های آن‌ها نپرییم. اجازه بدهیم که طرف مقابل ما صحبت خود را در قسمتی تمام کند و پس از آن با او صحبت خود را ادامه بدهیم. در صورتی که مردم وقت ندارند یا میل ندارند که پیغام ما را بشنوند، با زیاد حرف زدن خود سبب ناراحتی و زدگی آن‌ها از پیغام مسیح نشویم. در این

رابطه سلیمان حکیم نکته‌ی خوبی را به ما یادآوری می‌کند: «آن که صبح زود همسایه‌ی خود را به صدای بلند برکت دهد، به منزله‌ی لعنت محسوب می‌شود.» (امثال ۲۷:۱۴) پس باید مراقب باشیم که از ارائه‌ی این نوع برکات بیجا و بی‌موقع که مردم‌آزاری نامیده می‌شود، خودداری کنیم. همین‌طور گفته شده است: «سخن سنجیده سیب طلاست در سینی نقره.» (امثال ۲۵:۱۱) از تحمیل و فشار به مردم موقع بشارت دادن اجتناب کنیم. مجبورشان نکنیم که اعتقادات مسیحی را قبول کنند. در ضمن اینکه آن‌ها را تشویق می‌کنیم که زمان نجات خود را به تأخیر نیندازند، ولی همیشه مؤدبانه به آن‌ها بگوئیم: "هر وقت شما مایلید و یا نیاز به کمک ما دارید ما آماده‌ی خدمت به شما هستیم." نباشد که مخاطبان به علت تعارف یا خجالت و یا رودربایستی و حساب بردن و خواهش و اصرار ما جواب مثبت به ما بدهند. همیشه در نظر داشته باشیم که مردم را با خدا روبرو بسازیم نه با خودمان. بنابراین ضمن معرفی عیسای مسیح به آن‌ها فرصت انتخاب بدهیم.

به اعتقادات مذهبی دیگران توهین نکنیم. همیشه به خاطر داشته باشیم که اعتقاد هر کس برای خودش محترم است. بهترین روش مؤدبانه در بشارت این است که بجای بحث در مورد اعتقادات غلط مخاطبین درباره آنچه که جزو اعتقادات و ایمان ماست سخن بگوئیم. (مگر در مواردی که شخص محقق فرد منصف و بدون تعصب باشد و مایل باشد تا حقایق را برای او روشن بسازیم.) ما وقتی درباره‌ی پیغام مثبت سخن بگوئیم پیام منفی را غیرمستقیم خنثی کرده‌ایم. وقتی پیام نور را اعلام می‌کنیم تاریکی

و ظلمت از بین می‌رود. شما مسیح را که هسته و پیام مرکزی انجیل و مهمترین داروی دردهای بشریت است ارائه بدهید، عمل کرد شیطان با همه‌ی سم‌های مخرب آن خنثی خواهد شد. بنابراین وسوسه نشویم که درگیر مجادلات و بی سر و ته مذهبی- سیاسی و تاریخی بشویم. هدف شیطان این است که ما را از جاده اصلی به جاده خاکی یا فرعی بکشاند تا به جای متوسل شدن به ریشه به شاخه‌ها بچسبیم. پس مراقب باشیم که اصل موضوع را فراموش نکنیم. شاید تجربه‌ی یک معلم کانون شادی در این قسمت برای ما آموزنده باشد که برای ما تعریف می‌کرد: "در کلاس بچه‌های بین ۷-۹ ساله خدمت می‌کردم و روزی به بچه‌ها موضوع انشاء دادم و گفتم: لطفاً در مورد آنچه درباره‌ی عیسای مسیح و آنچه در مورد شیطان می‌دانید دو انشاء بنویسید. نوشتن هر انشاء باید نیم ساعت طول بکشد. بچه‌ها همه مشغول نوشتن شدند و بعد از یک ساعت همه‌ی مقاله‌ها را تحویل دادند، ولی یکی از بچه‌ها هنوز داشت می‌نوشت. به او گفتم: "وقت تمام شده هر چه نوشتی کافیس!" اما وقتی معلم با دقت به نوشته‌های این دختر کوچک نگاه می‌کند، می‌بیند که او یک کلمه هم اسم شیطان را نیاورده است و با لحنی عاشقانه فقط از عیسای مسیح به زیبایی تجلیل و تعریف کرده است. معلم می‌پرسد: "دختر جون! مگر قرار نبود که نیم ساعت از مقاله را درباره شیطان بنویسی؟" او در جواب گفت: "خانم معلم آخر وقتی دیگر برای نوشتن درباره‌ی شیطان باقی نماند! مسیح اینقدر خوبه که وقتی به او فکر می‌کنم شیطان را فراموش می‌کنم!" معلم از او می‌پرسد اگر یک روزی شیطان در خانه‌ی شما را زد تو با او چکار می‌کنی؟ دختر با اطمینان خاطر جواب داد: من عیسای مسیح را می‌فرستم که در را

باز کند، او را که ببیند فرار خواهد کرد." چه روش خوبی! ما هم از همین روش استفاده نماییم!

به علایق و خواسته‌های دیگران توجه نشان بدهیم. قوانین آداب و معاشرت به ما حکم می‌کند که به علائق افراد توجه کنیم و از این طریق رابطه‌ی دوستانه با آن‌ها برقرار کنیم. وقتی مخاطب ما بداند که ما به علاقه‌ها و خواسته‌های او احترام می‌گذاریم او نیز نسبت به علائق ما کنجکاو می‌شود و در نتیجه باب گفتگوی طبیعی برای بشارت دادن گشوده می‌شود. در تجارب بشارتی خواهری مسیحی در کتابی مربوط به بشارت خواندم که این خانم که هر روز به پارک نزدیک خانه‌اش می‌رفت متوجه می‌شود که مردی به همراه سگ‌هایش هر روز در پارک شهر می‌گردد. این خانم برای نجات این مرد بسیار فکر می‌کرد و به همین دلیل هر اطلاعاتی که می‌توانست درباره‌ی سگ‌ها باشد را مطالعه کرد. یک‌روز که آن مرد را در پارک ملاقات کرد صحبت را درباره‌ی سگ‌های زیبایش شروع کرد. چون درباره‌ی سگ‌ها اطلاعاتی بدست آورده بود توانست درباره‌ی این موضوع که مورد علاقه‌ی مرد مزبور بود صحبت بکند و آن مرد هم با علاقمندی به او پاسخ می‌داد. این خواهر چون فهمید که یکی از سگ‌های او مریض است درباره‌ی کوتاهی عمر انسان و احتیاج به حاضر شدن برای آینده صحبت کرد. وقتی مدتی در این باره صحبت کرد آن مرد کمی عصبانی شد، زن که این موضوع را حس کرده بود فوراً شروع به صحبت درباره‌ی سگ‌ها نمود. باز هم پس از مدتی توانست صحبت را به مطالب روحانی بکشانند.

برای پی بردن به علائق یک نفر باید با او وقت گذرانند. اغلب مردم دوست دارند درباره‌ی موضوعات مورد علاقه‌ی خودشان صحبت بکنند و سپس برای رعایت احترام و ادب به ما بگویند، ما درباره‌ی علائق خود صحبت کردیم اما شما به چه چیزهایی علاقه دارید؟ پس از آن است که آن‌ها با اشتیاق به پیغام انجیل گوش می‌دهند.

رابطه‌ی شاهد مسیح با مردم نباید مانند حالت استاد و شاگرد باشد. بسیار مهم است که با فروتنی پیغام انجیل را به گوش مردم برسانیم. اگر مردم گمان ببرند که ما می‌خواهیم به آن‌ها نشان دهیم که برتر و فهمیم‌تر از آن‌ها هستیم و می‌خواهیم به آن‌ها چیزهایی را بیاموزیم، واکنش منفی نشان می‌دهند. وقتی هم درباره‌ی تجربه نجات خود صحبت می‌کنیم، بر عدم لیاقت و ناشایستگی خود و فیض عظیم خدا در نجاتی که به ما عطا کرده است تاکید کنیم. به همین دلیل در کنار حفظ جرأت و یقین و اطمینان در اعلام پیغام انجیل، لحن ملایم و شیرین را که حاکی از احترام و ادب است، حفظ کنیم. از بکار بردن الفاظ و عباراتی که بر خلاف ادب و نزاکت است، دوری نماییم. از بکار بردن کلمات "لطفاً" خواهش می‌کنم - بفرمایید - شما فرمودید - لطف دارید - جنابعالی - تشریف بیاورید و غیره" که در زبان غنی فارسی وجود دارد، به عنوان روش‌هایی برای ابراز ادب در کار بشارت بهره ببریم.

در رعایت اصول آداب و معاشرت به این نتیجه می‌رسیم که باید شخص مقابل را ابتدا آماده سازیم. پس از آماده شدن یا مقدمه چینی و زمینه‌سازی بر حسب ظرفیت، نیاز، تمایل و درک طرف مقابل، آرام آرام موضوع اصلی

را که پیغام نجات است، با او مطرح کنیم. به اصطلاح خودمان "تا تنور را گرم نکردیم نان را نپزیم." اگر مردی می‌خواهد صورت خود را با تیغ اصلاح بکند، ابتدا با فرچه و آب گرم صورت خود را نرم می‌سازد و سپس با خمیر ریش صورت خود را آماده می‌سازد تا سپس با تیغ تیز به آرامی صورتش را اصلاح کند در غیر این صورت همه جای صورت او زخمی خواهد شد. پس آمادگی روحی، روانی و عاطفی افراد در امر بشارت بسیار مهم است. نباید شخص مقابل بداند شما از قبل برنامه‌ای را برای او طراحی کرده‌اید تا او را مسیحی بسازید یا در تور نجات بیاندازید، در آن صورت است که غالباً او با شما مخالفت می‌کند. اجازه دهید که همه چیز بسیار طبیعی و معمولی جلو رود. هر کاری را در وقت خودش و شرایط مناسب انجام دهید. حتی اگر آن شخص ایمان هم نمی‌آورد شما رابطه‌ی محبت‌آمیز خود را با او حفظ کنید و منتظر فرصت جدیدی باشید که خدا به او و به شما عطا می‌کند. نباید رابطه‌ی ما با مردم بصورت مشروط باشد. فراموش نکنیم که مانند خداوند عیسی‌ای مسیح ما دوست گناهکاران هستیم و با این ایمان و امید ارتباط و خدمت خود را دنبال می‌کنیم چون می‌دانیم که در نهایت محبت مسیح پیروز خواهد شد. به وسیله‌ی اعمال محبت‌آمیز ما، زمینه‌ی مساعدی برای اعلام پیغام انجیل بوجود می‌آید. «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است بستانند.» (متی ۱۶:۵)

پطرس رسول به زنان مسیحی که همسران غیر مسیحی دارند نیز نصیحت می‌کند که اگر شوهران آن‌ها مطیع انجیل مسیح نشده‌اند، باید به

گونه‌ای عمل کنند که بدون آنکه سخنی بر زبان آرند همسران‌شان بر اثر رفتارشان ایمان آورند. (اول پطرس ۳: ۱)

البته در آیه‌ی قبل آن یعنی آیه‌ی ۲ اشاره به "سیرت یا شخصیت طاهر و خداترس" آن‌ها می‌کند و باید بدانیم که مسیحیت ما در زندگی عملی و کارهای خوب‌مان نمایان می‌شود. درست است که اعمال ما شرط نجات ما نیست بلکه ما با ایمان به عمل مسیح بر روی صلیب نجات می‌یابیم ولی قطعاً و بدون شک اعمال ما ثمره و نتیجه نجات ما است. به همین دلیل است که یعقوب تأکید می‌نماید: «ایمان بدون اعمال نیز مرده است.» (یعقوب ۲: ۲۶) و یوحنا نیز به ما در مورد محبت‌های صرفاً لفظی و شعارگونه هشدار داده و نصیحت می‌کند: «ای فرزندان محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.» (اول یوحنا ۳: ۱۸)

چنانچه بخواهیم مانند بقیه‌ی موارد نکات آموزنده از درس بشارت یاد بگیریم به الگوی بزرگ و استاد صید جان‌ها، خداوند عیسای مسیح توجه کنیم. باید گفت که عیسای مسیح مرد عمل بود. او ابتدا عمل می‌کرد و سپس تعلیم می‌داد و به همین دلیل تعلیم او بسیار مؤثر و تغییرآفرین بود. در وصف او لوقا می‌نویسد: «صحیفه اول را انشا نمودم ای تیموفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آن‌ها شروع کرد.» (اعمال ۱: ۱) داستان‌های زیادی را می‌توانیم تعریف کنیم که بسیاری از افراد با نشان دادن کار خوب و انجام خدمات عملی توانسته‌اند به زندگی کسانی که نجات نیافته‌اند داخل گردند. یک شاهد مسیحی دائماً باید منتظر این فرصت باشد که بتواند محبت مسیح را بوسیله‌ی اعمال خوب به دیگران نشان

بدهد. «لیکن از نیکوکاری خسته نشویم. خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان نماییم.» (غلاطیان ۶:۹) (از ترجمه قدیمی) «محبت برادرانه همچنان برقرار باشد از میهمان‌نوازی نسبت به غریبان غافل مباشید.» (عبرانیان ۱۳:۱-۲) افراد جدید در جمع مسیحیان نباید خود را تنها و غریب بدانند بلکه باید خود را در محیطی گرم و صمیمانه احاطه شده ببینند و از این طریق به سمت نجات خداوند عیسای مسیح جذب شوند. یکی از ساده‌ترین روش‌های خوب بشارت این است که از خصوصیات و اعمال خوب شخص غیر ایماندار مسیحی تعریف و تمجید کنیم. این عمل سبب می‌شود که او بداند مسیحیان خود را در همه‌ی موارد برتر و بهتر از دیگران نمی‌دانند. آیا می‌توانیم انکار کنیم که در برخی افراد غیر مسیحی خصوصیات خوبی وجود دارد که ما مسیحیان باید از آن‌ها یاد بگیریم؟ درباره‌ی کرنلیوس قبل از اینکه پیغام پطرس را بشنود و با نجات دهنده آشنا شود گفته شده است که: «او و اهل خانه‌اش همگی پرهیزگار و خداترس بودند. گرنلیوس سخاوتمندانه به مستمندان صدقه می‌داد و پیوسته به درگاه خدا دعا می‌کرد.» (اعمال ۱۰:۲) و فرشته خداوند او را تشویق کرده می‌گوید: «دعاها و صدقه‌های تو چون هدیه‌ی یادگاری به پیشگاه خدا برآمده است.» (اعمال ۱۰:۴) بنابراین ما هم چیزهای خوب مردم را ببینیم و تشویق نماییم ولی تأکید نماییم که نجات هدیه‌ی خداست که از فیض او که در صلیب مسیح آشکار شده است نشأت می‌گیرد و اعمال و شایستگی‌های ما در آن به عنوان شرط نجات نقشی ندارد، بلکه محض پذیرش و ایمان نجات می‌یابیم. البته در ایمان واقعی ثمرات و نتایج اعمال

خوب نمایان می‌شود. باشد تا با حفظ اصول مربوط به آداب معاشرت نماینده‌ی شایسته‌ای از شاهدان مسیح بین مردم باشیم.

۱۰. در تمام طول مدت بشارت، یعنی چه قبل و چه بعد از آن، پیوسته

برای شخصی که به او بشارت می‌دهید، دعا کنید. شاهد عینی عیسی‌ای

مسیح باید مرد یا زن دعا باشد. زندگی دعایی شاهد مسیح در خدمت بشارت انفرادی بسیار مؤثر است. روزی یک مبشر معروف خطاب به گروهی از مسیحیان چنین گفت: "اولین باری است که شما را می‌بینم، ولی یک چیز را درباره‌ی همه شما می‌دانم: قبل از اینکه خداوند را بپذیرید برای نجات هر یک از شما، کسی دعا کرده است." مردان خدا که پیام نجات و رستگاری را به مردم اعلام می‌کردند، همگی مردان دعا بودند و معنی طلبیدن روی خدا را می‌دانستند. پیامبران الهی بارها در مورد اهمیت دعا برای نجات و بیداری روحانی و خدمت مؤثر تأکید نموده‌اند. به کلام اشعیای نبی گوش بدهیم: «ای اورشلیم! بر حصارهایت دیدبانان گماشته‌ام، که شبانه‌روز هرگز خاموش نخواهند بود ای کسانی که به خداوند یادآوری می‌کنید آرام مگیرید و او را نیز آرامی مدهید تا اورشلیم (کلیسا) را استوار ساخته آن را در جهان مایه‌ی ستایش بگرداند.» (اشعیا ۶۲: ۶-۷)

سموئیل نبی دعا نکردن برای قوم نامطیع اسرائیل را گناه می‌دانست. «و اما در مورد من، حاشا از من که با دست کشیدن از دعا برای شما، به خداوند گناه ورزم.» (اول سموئیل ۲۳: ۱۲) این موضوع برای رسولان مسیح نیز به قدری مهم بود که از سایر خدمات و کارهای دیگری که

می‌خواست آن‌ها را از هدف اصلی دور سازد، صرف‌نظر می‌کردند و می‌گفتند: «و ما خود را وقف دعا و خدمت کلام خواهیم کرد.» (اعمال ۶: ۳)

قبل از اینکه درباره‌ی تأثیر نیروی دعا در خدمت کلام و اعلام بشارت مطالبی را یادآوری بکنم، می‌خواهم از چند مبشر معروف که عاملین بیداری روحانی در جهان بودند، درباره قدرت دعا مطالبی را از کتاب اشتیاق برای نجات جان‌ها برای‌تان نقل قول کنم:

چارلز فینی مبشر برجسته‌ی قرن نوزدهم که هزاران نفر را به سمت مسیح آورده است می‌گوید: "دعای مؤثر یا موفق دعایی است که نیروی الهی را به حرکت در می‌آورد. دعای مؤثر یا موفق دعایی است که به هدف خود می‌رسد."

ریچارد باکستر مبشر بزرگ دیگر می‌گوید: "علاوه بر موعظه باید به دعا پردازیم. شخصی که برای قوم خود دعا نکند نخواهد توانست از صمیم قلب برای آن‌ها موعظه نماید. اگر در حضور خدا برای توبه‌ی قوم خود دعا نکنیم نمی‌توانیم آن‌ها را به توبه و ایمان بکشانیم." دیوید استونر مبشر معروف دیگر در خاطرات خود می‌گوید: "همیشه در دعا پایدار باشید. مطالعات و داشتن کتاب‌های فراوان و فصاحت در سخنوری، بدون دعا کردن هیچ فایده‌ای ندارد. دعا در ما روح و حیات و قدرت را به وجود می‌آورد."

سوزانا وسلی (مادر جان وسلی) را به یاد آوریم که با وجود اینکه نوزده فرزند داشت هر روز یک ساعت به تنهایی دعا می‌کرد و با هر کدام از

بچه‌ها نیز روزی ۵ دقیقه دعا می‌کرد و لقمه‌ی روحانی به آن‌ها می‌داد. ایشان می‌گوید: "مشکل اصلی ما این نیست که وقت نداریم بلکه این است که برنامه‌ی خود را تنظیم نمی‌کنیم. جای تأسف است که عده‌ی زیادی برای دعا وقت ندارند. آن‌ها برای تمام کارها وقت دارند، از جمله برای خواب و غذا خوردن و خواندن روزنامه و ملاقات با دوستان و غیره ولی برای دعا که مهمترین کار است وقت ندارند." پولس رسول از کلیساهای مختلف برای کار بشارت و خدمت موفقیت‌آمیز درخواست دعای مداوم را می‌نماید. اگر پولس رسول با آن جایگاه والای روحانی نیاز به دعا برای خدمت خود داشت، چقدر بیشتر ما به دعا نیاز داریم. ما هم خودمان باید وقت کافی به دعا بدهیم و چه از دیگران برای نیازهای مهم خدمتی خود درخواست دعا کنیم. نیازهای پولس رسول قطعاً شبیه نیازهای ما بود که باید به حضور خدا آورده می‌شد. برای مثال به افسسیان ۱۹:۶ مراجعه کنید. او برای دریافت پیغام کلام خدا و اعلام آن به دلیری، درخواست دعا می‌کند: «برای من نیز دعا کنید، تا هرگاه دهان به سخن می‌گشایم کلام به من عطا شود تا راز انجیل را دلیرانه اعلام کنم.» پولس از کلیسای کولسی برای باز شدن درهای جدید برای بیان اسرار الهی کلام، درخواست دعا می‌کند: «با هوشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید و برای ما نیز دعا کنید، تا خدا دری به روی پیام ما بگشاید تا بتوانیم راز مسیح را بیان کنیم، رازی که به‌خاطر آن به زنجیر کشیده شده‌ام.» (کولسیان ۲:۴-۳) او از کلیسای تسالونیکی برای جاری شدن و جلال یافتن کلام خدا و رهایی از دست مردم شریر درخواست دعا می‌کند: «در خاتمه ای برادران برای ما دعا کنید تا کلام خداوند به سرعت پیش رود و عزت یابد همان گونه که در میان شما

چنین شد و تا از افراد خبیث و شرور رهایی یابیم...» (۲ تسالونیکی ۱:۳-۲) همین طور پولس رسول از کلیسای رومیان برای رهایی از دست مخالفین و شریبان و مقبول بودن خدمت وی از نظر مقدسین کلیسا خواهان دعا برای خود بود: «دعا کنید از گزند بی‌ایمانان یهودیه جان سالم به در برم و خدمتم در اورشلیم نزد مقدسین آنجا پذیرفته آید.» (رومیان ۳۱:۱۵) خداوند ما عیسیای مسیح به ما برای رسیدگی به حصاد فراوانی که در پیش روی ما قرار دارد، فرموده است: «پس، از مالک محصول بخواهید کارگران برای درو محصول خود بفرستد.» (متی ۹:۳۸)

چه نوع دعایی در کتب بشارت انفرادی مؤثر است؟

می‌خواهم درباره‌ی دو نوع دعای مؤثر که شاهدان مسیح برای موفقیت در بشارت انفرادی باید داشته باشند، توضیح دهم:

الف- دعای شفاعتی - معنی لغت شفاعت به "میان رفتن" و "میانجی گری" کردن است. شفاعت به معنای از خودگذشتگی و پرداخت کردن بها است. شخص شفیع در شکاف بین خدای قدوس و انسان گناهکار می‌ایستد و مانند خداوند ما عیسیای مسیح عمل می‌کند که کاهن اعظم ماست. عیسیای خداوند که خدمت مصالحه را بین خدا و انسان انجام می‌دهد، ما را نیز شریک در خدمت کهنانت و دادن پیام مصالحه با خدا می‌کند. اگر از من بپرسید بزرگترین آرزوی تو در خدمت بین مردم چیست، پاسخ من این خواهد بود: بزرگترین آرزوی من این است که دست تک‌تک مردم را بگیرم

و بگذارم در دستان مسیح و خودم کنار بروم و به آن‌ها بگویم: "این شما و اینهم خداوندتان، به او وصل شوید و هر وقت این دستها شل شد و یا از یکدیگر جدا شد، خدمت من این است که دوباره وساطت نموده و باعث آشتی مجدد شما گردم. این بزرگترین مأموریت من و هر شاهد مسیح بر کره‌ی زمین است که به عنوان کاهن، خدمت مبارک کهانت را انجام بدهیم.

خدا در کتاب مقدس در جستجوی کسانی است که روح شفاعت دارند. به ندرت در بین مسیحیان به علت خودخواهی و زندگی خودمحورانه، افرادی پیدا می‌شوند که خدمت شفاعت حقیقی را به خوبی انجام دهند.» من در میان ایشان کسی را جستم که دیوار را بنا کند و برای این سرزمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را ویران نسازم اما کسی را نیافتم.» (حزقیال ۲۲: ۳۰)

دعوت خدا در کلامش از همه‌ی اقشار و گروه‌ها و سنین مختلف، برای شروع بیداری و احیای قوم خود جدی گرفتن دعای شفاعتی است. «قوم را گرد آورید و جماعت را تقدیس نمایید پیران را جمع کنید و کودکان و شیرخوارگان را گرد آورید. داماد از حجره خویش به در آید و عروس از حجله اش. کاهنان که خادمان خداوندند، میان رواق و مذبح بگریند و بگویند: خداوندا بر قوم خویش رحم فرما و میراث خود را اسباب تمسخر مگردان و نه ضرب المثل در میان قوما چرا در میان ملت‌ها بگویند: خدای ایشان کجاست؟ پس خداوند برای سرزمین خویش به غیرت آمد و بر قوم خویش شفقت فرمود.» (یوئیل ۲: ۱۶-۱۸)

وقتی روح القدس در ما به ناله‌هایی که نمی‌شود بیان کرد دعا کند، یکی از مفاهیم عمیق دعای در روح را شناخته‌ایم. روح القدس نه تنها خط و مسیر دعا را به ما می‌دهد بلکه حالت دعا را نیز به ما می‌آموزد و افرادی را که برای نجات و آزادی آن‌ها باید دعا بکنیم، جلوی چشمان ما و در قلب ما قرار می‌دهد تا با بار و درد روحانی آن‌ها را به حضور خدا ببریم. «و روح نیز در ضعف ما به یاری مان می‌آید، زیرا نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. اما روح با ناله‌هایی بیان‌ناشدنی، برای ما شفاعت می‌کند.» (رومیان ۸: ۲۶)

این بار و درد روحانی در کتاب مقدس به درد زایمان تشبیه شده است. «زیرا که صهیون (کلیسا) به محض شروع درد زایمان فرزندان خود را زاده است.» (اشعیا ۶۶: ۸)

بدون درد کشیدن برای نجات مردم نمی‌توانیم بطور طبیعی فرزندان روحانی دنیا آوریم. مبشر معروف اوزوالد اسمیت می‌گوید: «اگر فرزند خود را در حال غرق شدن بینیم خیلی ناراحت و دردمند می‌شویم ولی عجیب است که از هلاک شدن گناهکاران احساس درد نمی‌کنیم و نسبت به نجات آن‌ها بی‌تفاوت هستیم. اگر جعبه‌ی جواهرات ما مفقود شود بسیار غمگین خواهیم شد و از شدت تأثر گریه خواهیم کرد ولی بسیار تعجب آور است وقتی متوجه می‌شویم که روح‌های گرانبها و ابدی انسان‌هایی که در اطراف ما هستند، در ظلمت بی‌پایان فرو می‌روند و هلاک می‌گردند، احساس درد نمی‌کنیم و اشک نمی‌ریزیم یا غمگین نمی‌شویم.»

بدون از خودگذشتگی و پرداخت بها و شریک شدن در رنجهای مردم و بدون داشتن درد و ماتم روحانی نمی‌توانیم برای ملکوت خدا فرزندان

تولید کنیم. کلام خدا واضحاً بر این اصل مهم تأکید می‌نماید: «آنان که با اشکها می‌کارند با فریاد شادی درو خواهند کرد و آن که گریان بیرون می‌رود و بذر برای افشاندن می‌برد با فریاد شادی باز خواهد گشت و بافه‌های خود را خواهد آورد.» (مزمور ۱۲۶: ۵-۶)

مردان خداوند و زنان ایمان همگی بوسیله شفاعت‌های عمیق خود توانستند در بسیاری از موارد شرایط بد را تغییر بدهند. می‌خواهم به طور مختصر به نمونه‌هایی از دعا‌های شفاعتی مردان خدا اشاره کنم تا ما نیز از آن‌ها الگو بگیریم و برای نجات جان‌های گمشده به همین شکل شفاعت کنیم. به شفاعت ابراهیم برای مردمان شریر سدوم و عموره نگاه کنیم. هر چند از قوم شرور آن‌ها کسی توبه نکرد و آن‌ها تحت غضب خدا قرار گرفتند ولی شفاعت ابراهیم سبب شد تا خویشاوند او لوط و دو دخترش به دشواری از تنبیه الهی رستگار شوند. (پیدایش باب ۱۹)

به شفاعت موسی برای قوم سرکش بنی اسرائیل توجه کنید. خدا تصمیم گرفته بود که قوم اسرائیل را نابود سازد و از موسی قومی جدید بوجود آورد. لطفاً به دلایلی که موسی برای رفع بلا از قوم اسرائیل می‌آورد توجه کنید. (خروج ۷: ۳۲-۱۴ را مطالعه نمایید.) اوج شفاعت موسی را در این دعای تکان دهنده برای قومی می‌بینیم که بسیار سبب اذیت وی شده بودند: «الان هرگاه گناه ایشان را می‌آمرزی، بیمارز و اگر نه نام مرا از دفترت که نوشته ای محو ساز.» (خروج ۳۲: ۳۲)

نتیجه‌ی شفاعت توأم با فداکاری و از خودگذشتگی موسی این بود که: «پس خداوند از بلایی که گفته بود بر سر قوم خویش خواهد آورد منصرف

شد.» (خروج ۱۴:۳۲) واقعاً چه قدرتی در دعای شفاعتی واقعی وجود دارد. در واقع موسی با شفاعت خود صورت خشمگین خدا را که پر از چین و چروک و اخم بود صاف نمود و سبب تسکین و آرامش خدا گردید و در نتیجه خدا از تصمیم خود برای هلاک نمودن قوم اسرائیل، منصرف شد.

به شفاعت استر و مُردخای و قوم اسرائیل در سه روز دعا و روزه و ماتم روحانی آن‌ها توجه کنید. به وسیله شفاعت آن‌ها توطئه‌ی هامان شیر و قانون پادشاه برای قتل عام قوم یهود لغو شد و عکس آن انجام گردید، یعنی هامان دشمن قوم اسرائیل بر داری که برای مُردخای درست کرده بود اعدام شد. شفاعت قوم خدا به رهبری مُردخای و استر سرنوشت بد قوم خدا را تغییر داد و آن‌ها را از فاجعه قتل عام رهایی داد. (لطفاً کتاب زیبای استر را در این رابطه بخوانید.)

کتاب ارمیا و مراثی او، نمونه‌ی دیگری از دعای شفاعتی مرد خدایی است که به پیامبر گریان معروف است. ارمیا با وجود همه‌ی بلاهایی که از طرف قوم خودش بر سر او آورده شد، باز هم از شفاعت کردن برای نجات آن‌ها دست نکشید. برای نمونه به این آیات توجه کنید: «کاش سر من آب می‌بود و دیدگانم چشمه‌ی اشک تا روز و شب بر گُشتگان قوم عزیزم می‌گریستم.» (ارمیا ۹:۱) «پس این کلام را بدیشان بگو: بگذار چشمانم شبانه‌روز اشک بریزد و آرام نگیرد زیرا دختر باکره‌ای که قوم عزیز من باشد به زخمی‌عظیم و ضربتی مهلک، مجروح گشته است.» (ارمیا ۱۴:۱۷) «اما اگر گوش فرا ندهید جان من در خلوت به سبب تکبرتان خواهد گریست و

دیدگانم زاری خواهد کرد و اشکها خواهد ریخت زیرا گله‌ی خداوند به اسیری برده خواهد شد.» (ارمیا ۱۳:۱۷)

ارمیا به مقطعی از زندگی نبوتی و خدمتی خود رسید و به علت اینکه نبوتها و بیان کلام خدا باعث خوشنودی رهبران و اکثریت قوم یهود نبود، تصمیم گرفت که خدمت نبوت و اعلام کلام خدا را ببوسد و کنار بگذارد و یا به عبارت دیگر از خدمت به خدا استعفا دهد. ولی آتش درونی عشق به جان‌های گمشده که روح خدا آن را بر افروخته بود سبب شد تا از استعفا دادن منصرف شود. بهتر است موضوع را از زبان خود او بشنویم: «زیرا هرگاه زبان به سخن می‌گشایم، فریاد سر می‌دهم و ندا می‌کنم که: خشونت و ویرانی زیرا کلام خداوند برایم تمامی روز مایه‌ی رسوایی و تمسخر شده است ولی اگر بگویم، ذکری از او نخواهم کرد و دیگر به نامش سخن نخواهم گفت آنگاه در دلم همچون آتشی سوزان می‌گردد محبوس در استخوان‌هایم و از نگاه داشتنش در درونم خسته شده توان خودداری بیشتر نخواهم داشت.» (ارمیا ۲۰:۸-۹)

دعای من این است که آتش روح‌القدس در درون ما چنان عشق و بار مسؤلیت نجات مردم را قوی نگاه دارد که ما در بدترین شرایط شاهدی امین برای مسیح باقی بمانیم.

چنانچه شما به باب‌های ۹ کتاب‌های دانیال - عزرا و نحمیا مراجعه کنید خواهید دید که هر سه مرد خدا به عنوان کاهنان خداوند چگونه در دعا‌های شفاعتی خود طالب رحمت خدا برای بخشش گناهان خود و قوم خدا هستند. در این شفاعت‌ها آن‌ها گناهان و سرکشی‌ها و شرارت‌های قوم

اسرائیل را جدای از خود نمی‌دانند و نمی‌گویند خدایا بر آن‌ها رحم فرما و آن‌ها را بیمارز! بلکه فریاد، گریه و روزه‌ی آن‌ها برای این است که: «ما گناه کرده‌ایم. ما تمرد نموده و شرارت ورزیده‌ایم. بر ما رحمت خود را جاری کن و گناهان ما را ببخش.» (دانیال ۹: ۵ و ۸) (لطفاً باب‌های ۹ هر سه کتاب را به عنوان نمونه‌هایی از دعا‌های شفاعتی مهم مطالعه نمایید.) شفیع واقعی کسی است که خود را در گناه و درد و بدبختی انسان‌ها شریک می‌داند و به علت عشقی که نسبت به آن‌ها دارد حاضر است خود نیز مجازات شود، به شرطی که آن‌ها نجات یابند. چه قدر این روحیه‌ی شفاعتی در ما ضعیف است. اجازه بدهیم روح‌القدس در درون ما آتشی جدید برافروزد و بار و درد انسان‌های گمشده را در ما قرار دهد. اگر ما به شکل مرتب برای نجات انسان‌ها دعای شفاعتی بکنیم، عشق آن‌ها نیز در قلب ما فرو خواهد ریخت و نمی‌توانیم نسبت به آن‌ها بی‌تفاوت و سنگدل باشیم. اجازه بدهید در مورد شفاعت و دلسوزی به دو نمونه نیز در عهد جدید اشاره کنم:

نمونه‌ی اول پولس رسول است. او نیز مانند موسی برای نجات قوم خودش حاضر به پرداخت هر بهایی بود و قطعاً عباراتی که در رابطه با احساس و حالت خود بیان می‌کند نه تعارف و تظاهر و نه مبالغه و بزرگ‌نمایی است، بلکه حقیقتی را درباره‌ی عشق و محبت نشأت گرفته از مسیح بیان می‌کند که فوق از معرفت (بالتر از عقل و منطق) است. محبتی که حاضر است خود را برای نجات دیگران فدا کند. «در مسیح راست می‌گویم، نه دروغ، و وجدانم به واسطه‌ی روح‌القدس مرا گواه است که در قلب خود دردی جانکاه و اندوهی همیشگی دارم زیرا آرزو می‌داشتم خود در راه

برادرانم، یعنی آنان که هم‌نژاد مَنند ملعون شوم و از مسیح محروم گردم.»
(رومیان ۹: ۱-۳)

پولس رسول برای کلیسای غلاطیه که رشد روحانی خوبی نداشت و معلمین کذب را در خود راه داده بود که شریعت قبلی را جایگزین فیض مسیح ساخته بودند بار و دردی شبیه درد زایمان داشت. دقت کنید به آن‌ها چه می‌گوید: «فرزندان عزیزم، که برایتان باز درد زایمان دارم تا مسیح در شما شکل بگیرد.» (غلاطیان ۴: ۱۹)

پولس حتی برای دشمنان صلیب مسیح نیز باری قلبی داشت و احتمالاً او نیز مانند مسیح و استیفان طالب توبه و دریافت رحمت و بخشش برای نجات آن‌ها از حضور خدا بود. «زیرا همان‌گونه که بارها به شما گفته‌ام و اکنون نیز اشکریزان تکرار می‌کنم، بسیاری چون دشمنان صلیب مسیح رفتار می‌کنند.» (فیلیپیان ۳: ۱۸)

به طور کلی باید گفت او به عنوان بزرگترین مبشر و رسول قرن اول، بشارت را نه به خاطر انجام وظیفه بلکه به علت دین بزرگ و عشق عظیمی که نسبت به گمشدگان داشت، انجام می‌داد. «من خود را چه به یونانیان و چه به بربرها چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می‌دانم از این رو، اشتیاق بسیار دارم که شما را نیز که در روم به سر می‌برید بشارت دهم.» (رومیان ۱: ۱۴، ۱۵) بی‌دلیل نبود که او توانست با چنین انگیزه‌ی نیرومندی که از عشق و اشتیاق برای نجات جان‌های گمشده سرچشمه می‌گرفت، در تمام اروپای زمان خودش پیغام انجیل را برساند و سبب نجات عده بی-شماری گردد.

نمونه‌ی دوم که همه قسمت‌های زندگی او سر مشق ماست، خداوند ما عیسیای مسیح است. مسیح به عنوان تنها شفیع بین ما و خدای پدر، زمانی که بر زمین خاکی خدمت خود را آغاز کرد، نه تنها نسبت به گناهکاران بلکه نسبت به سایر دردمندان، دلشکستگان، اسیران، ماتمیان، مظلومان و طردشدگان جامعه پر از شفقت و دلسوزی بود. درباره‌ی گمشدگان که مانند گوسفندان بی‌شبان بودند گفته شده است: «و چون انبوه جماعتها را دید، دلش بر حال آنان سوخت زیرا همچون گوسفندانی بی‌شبان، پریشانحال و درمانده بودند.» (متی ۹:۳۶) به ترحم و دلسوزی مسیح نسبت به مریضان مختلف توجه کنید. (متی ۱۴:۱۴) برای هزاران گرسنه‌ای که سه روز با مسیح بودند و چیزی برای خوراک نداشتند، دلش بسوخت و به فکر تهیه‌ی نان و ماهی برای آن‌ها بود. (متی ۱۵:۳۲) به ترحم مسیح نسبت به یک نابینا قبل از شفا توجه کنید. (متی ۲۰:۳۴) مسیح برای بی‌ایمانی و سخت‌دلی اورشلیم و غضب آینده‌ی خدا که بر مردمان شهر وارد خواهد شد، اندوهناک شده گریه کرد. (متی ۲۳:۳۷-۳۹؛ لوقا ۱۹:۴۲) مسیح به جذامی‌ای که همه از او به علت بیماری مُسری و چهره‌ی گریه‌ش فراری و بیزار بودند با ترحم و دلسوزی نزدیک شده و دست پرمهرش را بر سر او قرار می‌دهد و او را از این مصیبت دردناک شفا می‌دهد. (مرقس ۱:۴۰-۴۱) عیسیای مسیح نسبت به تنها پسر میّت یک بیوه زن که در تابوت گذارده و برای تدفین می‌بردند ترحم کرده و با درک شرایط سخت بیوه زن دلشکسته، پسر او را زنده می‌کند. (لوقا ۷:۱۲-۱۳) عیسیای مسیح به علت فوت ایلعازر در ماتم و عزای مریم و مرتا خواهران او شریک شده به شدت متأثر گشت و گریه کرد. (یوحنا ۱۱:۳۳-۳۵) عجیب است با وجود اینکه

مسیح قدرت قیام ایلعازر از مرگ را داشت و چند دقیقه بعد از حاضر شدن بر قبر او این کار را کرد ولی قبل از آن با خانواده و بستگان وی همدردی کرده گریه می‌کند. به عبارت دیگر قدرت مطلق مسیح مانع از جاری شدن شفقت و محبت مطلق او نسبت به دردمندان نمی‌شود. مسیح در کلام خدا به عنوان همدرد ضعیف‌ها و شریک دردها و مصیبت‌های ما معرفی می‌شود. (عبرانیان ۱۵:۴ ؛ اشعیا ۹:۶۳) اوج محبت و شفقت مسیح بر صلیب نمایان می‌شود، یعنی زمانی که برای دشمنان و مصلوب کنندگان خود درخواست رحمت و بخشش از پدر آسمانی می‌کند. (لوقا ۲۳:۳۴) نتیجه‌ی شفاعت مسیح بر صلیب، در روز پنتیکاست و بعد از آن نمایان می‌شود. هزاران نفر از کسانی که نزد پیلاطس فریاد زدند. "او را مصلوب کن." و جزو قاتلان او بودند، توبه کردند و رحمت و بخشش خدا را بخاطر شفاعت مسیح دریافت نمودند.

نتایج دعاي مؤثر شفاعت واقعی چیست؟

الف- عشق و محبت ما نسبت به گمشدگان بیشتر می‌شود. روزی شخصی به من گفت من از یک نفر بدم می‌آید و نمی‌توانم او را دوست داشته باشم و با وجود سعی زیادی که کردم، نتوانستم بر این مشکل غلبه کنم، نمی‌دانم چه کار باید بکنم؟ فرصت نبود درباره‌ی راه‌های تولید محبت با او صحبت کنم ولی یک پاسخ عملی که به ایشان دادم این بود که شما به مدت ۶ ماه به طور مداوم و جدی برای این شخص که نمی‌توانید محبت

کنید دعا کنید. به گواهی این شخص، دعا کار خودش را کرد و او توانست شخص مذکور را محبت کند. حضور خدا حضور محبت است. هر چه بیشتر برای مردم دعا کنیم بیشتر ایشان را دوست خواهیم داشت. کلام خدا می‌گوید: «و این امید به سرافکنندگی ما نمی‌انجامد، زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به ما بخشیده شد، در دل‌های ما ریخته شده است» (رومیان ۵:۵)

ب- شفاعت ما را از خودخواهی و قالبهای محدود نفس عماره آزاد

می‌سازد. در دعای شفاعتی شخص از خودش رها می‌شود و وارد دنیای دیگران می‌گردد. کسی که خیلی برای خود فکر می‌کند خود را نیز از دست می‌دهد ولی کسی که برای دیگران فکر می‌کند، خدا برای او فکر می‌کند و زندگی او را برکت می‌دهد. مسیح فرمود: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به‌خاطر من و به‌خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد.» (مرقس ۸:۳۵)

در شفاعت حقیقی، شخص از خود خالی شده و در حضور خدا شکسته و فروتن می‌شود. اشک‌های او برای خودش نیست بلکه برای نجات و شفا و آزادی دیگران است. این دعا دعایی سخت و توأم با درد و رنج است. در شفاعت حقیقی ماتم روحانی برای احیای مردگان روحانی وجود دارد. شفیع واقعی چون خودش را در جای گناهکار و شخص دردمند و دلشکسته و عزادار قرار می‌دهد، می‌تواند با دلی پر از بار، فرد فرد آن‌ها را به حضور خدا ببرد. این نوع شفاعت مقبول خدا واقع می‌شود و نتیجه‌ی قدرتمندی دارد «خداوند نزدیک شکسته‌دلان است و کوفته‌شدگان در روح را نجات

می‌بخشد.» (مزمور ۱۸:۳۴) «قربانیهای پسندیده‌ی خدا روح شکسته است قربانیهای پسندیده‌ی خدا روح شکسته است.» (مزمور ۱۷:۵۱) خدا در شفاعت حقیقی اول در ما کار می‌کند و سپس برای ما کار می‌کند و در آخر بوسیله ما کار می‌کند.

ج- نتیجه دعای شفاعتی این است که روح‌القدس در موقع بشارت ما و بعد از آن بوسیله کلامی که به مردم داده ایم قلب افراد گناهکار را نسبت به گناه ملزم (متقاعد) می‌کند. خداوند می‌فرماید: «آیا کلام من همچون آتش نیست، و مانند پُتکی که صخره را خرد می‌کند؟» (ارمیا ۲۳:۲۹) «شمشیر روح را که کلام خداست.» (افسیان ۱۷:۶)

«زیرا کلام خدا زنده و مؤثر است و بُرنده‌تر از هر شمشیر دو دم چنان نافذ که نفس و روح، و مفاصل و مغز استخوان را نیز جدا می‌کند، و سنجشگر افکار و نیت‌های دل است.» (عبرانیان ۴: ۱۲)

روح‌القدس بوسیله‌ی کلام خدا کار می‌کند. وقتی برای مردم شفاعت می‌نماییم و پیغامی را که آمیخته با قدرت روح‌القدس می‌باشد به آن‌ها اعلام می‌کنیم، این کلام مانند آتشی خواهد بود که قلب و درون مردم را می‌سوزاند. طبیعی است که سوختن درد و ناله به همراه خود دارد و شنونده‌ی کلام خدا ضمن اینکه از درون می‌سوزد و منقلب می‌شود، با پشیمانی و تنفر از گناهانش توبه می‌کند. در روز پنطیکاست مردم به وسیله‌ی موعظه پطرس و الزام روح‌القدس قلب‌شان زخمی شده از رسولان مسیح پرسیدند: «چون این را شنیدند، دل‌ریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند ای برادران، چه کنیم.» (اعمال ۲: ۳۷) این دقیقاً همان کاری است که شمشیر

برنده و فرو رونده‌ی کلام خدا انجام می‌دهد. وقتی ما با دعای شفاعتی پیغام خود را به مردم اعلام می‌نماییم، شمشیر کلام خدا این‌گونه قلب‌های آن‌ها را جریحه‌دار می‌سازد و برای توبه‌ی واقعی آماده می‌سازد. همین اتفاق برای زندانبان فیلیپی پس از آزادی پولس و سیلاس در زندان رخ داد. درباره‌ی حالت او می‌خوانیم که: «زندانبان چراغ خواست و سراسیمه به درون زندان رفت و در حالی که می‌لرزید به پای پولس و سیلاس افتاد سپس، ایشان را بیرون آورد و پرسید: «ای سروران، چه کنم تا نجات یابم؟» (اعمال ۱۶: ۲۹-۳۰)

به همین صورت کلام خدا مانند چکش و پتکی می‌ماند که قلب‌های سخت ما را که مانند سنگ شده است می‌شکند و آن‌ها را نرم می‌کند و به جای دل سنگی، دل گوشتین را توسط روح‌القدس عطا می‌کند. قدرت اجرایی کلام خدا به وسیله روح‌القدس از طریق دعاهای قدرتمند شفاعتی ما عمل می‌کند. «و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد.» (حزقیال ۳۶: ۲۶)

در بیداری‌های بزرگ روحانی در طول تاریخ، توبه‌های عمیق همراه الزام شدید روح‌القدس نمایان شده است. مردم با گریه، فریاد و با اعترافات تکان دهنده، توبه می‌کردند. افراد در این بیداری‌ها خود را در مقابل تخت داوری خدا دیده و با گریه و التماس خواهش می‌کردند که خدا بر آن‌ها رحم کند و آن‌ها را به جهنم نفرستد. بعضی‌ها از شدت تأثر و پشیمانی به زمین افتاده بیهوش می‌شدند. روح خدا گناهان مردم را مانند فیلم سینمایی

از جلوی چشم آن‌ها عبور می‌داد و آن‌ها مرتب به سر و صورت و سینه‌ی خود زده از خدا درخواست رحمت و آمرزش می‌کردند. نیاز امروز مردم جهان داشتن چنین توبه‌های عمیق و واقعی است. هر مقدار شفیعان واقعی بیشتر شوند، الزام روح‌القدس نسبت به گناه و ثمرات شایسته توبه بین انسان‌ها بیشتر نمایان خواهد شد.

د- وقتی در دعای شفاعتی مداومت داریم، روح‌القدس ما را هدایت

می‌کند که به کجا برویم و با چه کسی و چگونه صحبت بکنیم. به هنگام دعا باید منتظر باشیم که خدا ما را هدایت بکند. وقتی که پطرس در پشت بام دعا می‌کرد خدا برای بشارت به امتهای غیر یهودیان رویای عجیبی به او نشان داد و سپس او را برای رفتن به خانه‌ی کرنلیوس ایتالیایی آماده کرد و نتیجه‌ی این هدایت، شروعی برای کار بشارت رسولان بین غیر یهودیان بود. (لطفاً به اعمال رسولان باب ۱۰ مراجعه کنید) همین‌طور وقتی که رسولان و انبیا و معلمین با هم متحداً در انطاکیه مشغول دعا بودند، این فرصت را به روح‌القدس دادند که پولس و برنابا را هدایت کند که برای بشارت دادن به قبرس و جاهای دیگر بروند. وعده‌ی خدا برای همه‌ی مبشرین کلام خدا این است که «تو را بصیرت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم کرد و در حالی که چشمم بر توست تو را مشورت خواهم داد.» (مزمور ۸:۳۲)

در جایی مطلبی در رابطه با یک کشاورز کانادایی خواندم. زمانی که مشغول دعا بوده احساس کرد صدایی به او می‌گوید: "به جنگل کاج برو زانو بزن و با صدای بلند دعا کن." آن کشاورز ابتدا فکر کرد که این موضوع

باید ایده‌ی احمقانه خودش باشد ولی احساسش قویتر شد. بالاخره در آن طوفان از خانه خارج شد و در میان درختان کاج زانو زد و همان طور که خداوند به او گفته بود با صدای بلند دعا کرد. ناگهان دستی بر شانه‌اش قرار گرفت و صدای مردی را شنید به طوری که از جا پرید. آن مرد به جنگل آمده بود تا خودکشی کند. او قبلاً طنابی از شاخه‌ی درخت آویزان کرده بود و می‌خواست خود را حلق آویز کند، که صدای دعا کردن کشاورز را شنیده بود. نتیجه این شد که آن مرد از قصد خود برای خودکشی منصرف شد و به وسیله‌ی بشارت انفرادی کشاورز به مسیح ایمان آورده حیات جدیدی بدست آورد.

مایل هستم تجربه‌ی عملی مهمی را از هدایت خدا را در امر بشارت انفرادی برای شما بازگو کنم که در زندگی من و خانواده‌ام در دوران شروع نوجوانی رخ داد. وقتی حدود ۱۱ سال داشتم همراه برادرم هاید که او نیز نوجوان و حدود ۱۶ سال سن داشت، به همراه خانواده در تهران زندگی می‌کردیم. در همسایگی ما مرد خدایی به نام برادر لئون هایراپطیان زندگی می‌کرد که شرارت‌های من و برادرم هاید را از نزدیک شاهد بود. او برای ما دعا می‌کرد و تمام سعی خود را می‌کرد که به خانواده‌مان که از هر جهت بسیار بهم ریخته بود، کمک کند تا به مسیح تسلیم شده و نجات بیابیم. در آن زمان (۵۷ سال پیش) هر شب در منزل مرد مقدس دیگری بنام زنده یاد برادر ست یقنظر جلسات روحانی تشکیل می‌شد. برادران ست و لئون رهبری جلسات را به عهده داشتند و هر شب نیز دعا‌های بسیار پر برکتی از جمع کوچکی که در آن قرار داشتیم، به حضور خدا بلند کرده می‌شد. ما

بسیار تحت تأثیر آن جلسات و رهنمون های برادر لئون قرار داشتیم و ظاهراً نیز اظهار ایمان کرده بودیم، ولی معنی توبه واقعی و نجات را درک نکرده بودیم. پس از مدتی ما و خانواده‌ی برادر لئون هر یک اسباب‌کشی کرده و به خانه‌ی جدیدی رفتیم و بدین شکل از همسایگی این خانواده‌ی مبارک محروم شدیم. در نتیجه به مدت ۲ سال ارتباط ما با برادر لئون قطع شد و در طول این دو سال ما از لحاظ روحانی بسیار از خدا دور شدیم و در شرارت‌ها و گناهان جدید و دوستان ناباب غوطه ور شده و به معنای واقعی اسیر شیطان گشتیم. در همان سن کم، زندگی در لجنزار گناه را عمیقاً تجربه کرده بودیم. برادر لئون نیز آدرس خانه‌ی جدید ما را نمی‌دانست ولی دعا می‌کرد که دوباره بتواند ما را پیدا کند و دستهای مان را در دست مسیح بگذارد. پس از دو سال، یک روز صبح ایشان که همسایه‌ی برادر ست؛ بود، از منزلش بیرون می‌آید تا سوار اتوبوس شده به ملاقات کسی برود. وقتی به اولین چهار راه نزدیک خانه‌اش می‌رسد روح‌القدس به او می‌گوید: "به طرف خیابان سمت چپ برو." و او مسیر مستقیمی را که باید می‌رفت ادامه نداده و از الهام درونی روح خدا اطاعت می‌کند و چند دقیقه در داخل خیابان سمت چپ به مسیر خود ادامه می‌دهد تا به یک بن‌بست می‌رسد. آن‌جا متوقف می‌شود و مجدداً خداوند او را هدایت می‌کند که به سمت راست خیابان برود. او اطمینان داشت که خداوند او را هدایت می‌کند و به همین دلیل از صدای خداوند که برای وی آشنا بود اطاعت می‌کرد. در آن زمان بیشتر خیابان‌های تهران غیر از خیابان‌های مهم و اصلی آسفالت نشده بود. ایشان چند دقیقه، بدون اینکه بداند مقصود خدا از این هدایت چیست در این خیابان خاکی و پر از گرد و خاک راه می‌رود، وقتی نزدیک به انتهای

خیابان می‌رسد، چند پسر نوجوان را در این زمین خاکی می‌بیند که مشغول بازی فوتبال هستند. یکی از آن‌ها که بسیار عرق کرده و شلوارش هم در حین بازی پاره شده بود، من بودم. برادر لئون با شادی و هیجان زیاد (گویا گنج بزرگی را پیدا کرده) وارد زمین فوتبال شده، دست مرا محکم گرفت و گفت: "ادوارد اینجا چکار می‌کنی؟ چقدر خوشحالم تو را پیدا کردم، آدرس منزلتان کجاست؟" من چون حواسم به بازی فوتبال بود، سریع آدرسی را گفتم. او به من گفت تو خودت باید بیایی و از نزدیک خانه‌تان را به من نشان بدهی! من بسیار ناراحت بودم که برادر لئون مرا پیدا کرده و مصرّ است که من تا در خانه با او بروم. ایشان مانند یک شبان دلسوز در جستجوی گوسفندان گمشده بود، ضمناً می‌دانست که من چقدر دروغ می‌گویم و می‌خواست مطمئن شود که آدرس جعلی به او نداده باشم. در نتیجه دستم را محکم گرفته و مرا پیاده به آدرسی که من هدایتش می‌کردم برد. وقتی به منزل رسیدیم و مادرم در را باز کرد ایشان دست مرا رها کرد. او به خانه نزد مادرم و پدرخوانده‌ام رفت و من سریع به سمت محل بازی فوتبال برگشتم و متوجه شدم که یک گل خورده‌ایم و بچه‌های تیم ما از اینکه من بازی را نیمه تمام رها کرده بودم بسیار ناراحت بودند و مرا مقصر این شکست می‌دانستند. برادر لئون ملاقات بسیار پرثمری با مادرم و همسرش داشت و پس از صحبت مفصل با آن‌ها دعا می‌کند و آن‌ها خودشان را به مسیح می‌سپارند. پدرخوانده‌ام باید سرکار می‌رفت ولی برادر لئون به مادرم می‌گوید امشب دست‌هایک و ادوارد را بگیر و به جلسه‌ای که در منزل برادر است بیایید. وقتی برادرم‌هایک به خانه آمد و شنید که برادر لئون خانه‌ی ما را پیدا کرده بسیار ناراحت شد و سیلی محکمی به

صورت من زد و گفت چرا این مرد را که (به او فحش هم می‌داد) به منزل ما آوردی؟ حالا دیگر این مزاحم ما را ول نمی‌کند! برادر هایک به مادرم گفت: ما امشب به جلسه نخواهیم آمد. مادرم با گریه و اصرار گفت: من به ایشان قول دادم که شما را به جلسه ببرم، اگر نیایید فردا دوباره به منزل ما می‌آید و من شرمنده او می‌شوم. به اصرار مادرم ما سه نفر همراه پسر دایی من یعنی برادر سارو، با بی میلی به خانه برادر ست رفتیم. رفتن ما در آن شب به آن مکان مقدس سبب شد که ما این بار به طور جدی توبه‌ی واقعی بکنیم و مسیر زندگی مان کاملاً عوض بشود و الان بیش از ۵۵ سال است که در تور نجات و خدمت خداوند ما عیسای مسیح قرار گرفته‌ایم.

مقصود من از بیان و شرح نجات خود و خانواده‌ام این بود که تأثیر هدایت خدا برای بشارت و صید جان‌ها را برای تان روشن سازم. اگر آن روز مرحوم کشیش لئون هاپر اپطیان پدر روحانی خانواده‌ی ما، به ندای روح خدا گوش نمی‌داد و راه خودش را ادامه می‌داد، معلوم نبود که ما اکنون در چه وضعیتی بسر می‌بردیم. اطاعت از یک هدایت خدا سبب نجات نه تنها ما بلکه خانواده‌ی ما و نجات افراد زیادی از طریق ما شد. همه‌ی برکات زندگی خود را مدیون هدایت خدا هستیم که آن روز از مرد خدا به عمل آورد.

چنانچه فیلیپس مبشر، از هدایت روح خدا برای فرستادن او به بیابان و از آن جا به سمت خواجه سرای حبشی اطاعت نمی‌کرد، این مرد محترم که احتمالاً وزیر دارایی و اقتصاد کشور حبشه بود به عنوان نوبر آن کشور نجات نمی‌یافت و خبر خوش انجیل بوسیله‌ی او به هموطنان خود نیز نمی‌رسید.

(به اعمال ۸: ۲۶-۳۹ مراجعه کنید.) اگر رابطه‌ی نزدیک و صمیمانه با خدا داشته باشیم او ما را در بشارت انفرادی هدایت خواهد کرد که کجا باید برویم و چه باید بکنیم.

ه- به وسیله‌ی دعای شفاعتی نقشه‌های شیطان را برای نجات مردم

گمشده خنثی می‌کنیم. خدمت بشارت یک نبرد بزرگ با شیطان است که مردم را اسیر خود کرده است. من نجات یک فرد به وسیله‌ی شاهد مسیح را به شخصی تشبیه می‌کنم که دست خود را در حلقوم شیر غران برده است و می‌خواهد شکار او را از دهانش خارج سازد. مسلم است که شیر مقاومت می‌کند و حاضر نیست که شکار خود را که بلعیده، پس بدهد. قدرت اسلحه دعا بما این توانایی را می‌دهد که شیطان را شکست بدهیم و افرادی که قربانی و اسیر او شده اند را، آزاد بسازیم. وقتی که شاگردان آن سؤال تلخ و دردناک را در مورد ناتوانی خود برای اخراج روح شریر از مسیح پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟ پاسخ داد: این جنس جز به دعا بیرون نمی‌آید.» (مرقس ۹: ۲۸-۲۹)

در اعمال رسولان باب ۱۳ با نمونه‌ی مثبتی از پیروزی بر شیطان در کار بشارت روبرو می‌شویم. (اعمال ۱۳: ۶-۱۲) وقتی پولس و برنابا به جزیره‌ی پافوس وارد شدند، والی آن جزیره که شخص محترمی بنام سرگیوس بود، اشتیاق داشت که کلام خدا را از زبان پولس و برنابا بشنود ولی این والی دوستی بنام علیمای داشت که جادوگر و پر از روح‌های شریر بود. علیمای با پیغام پولس و برنابا مخالفت کرده و مانع از ایمان آوردن سرگیوس می‌شود. در اینجا پولس رسول از روح خدا پر شده خطاب به

علیمای جادوگر گفت: «ای فرزند ابلیس، ای دشمن هر پارسایی، که پر از مکر و فریبی! چرا از کج کردن راههای راست خداوند بازنمی ایستی دست خداوند بر ضد توست. اکنون کور خواهی شد و تا مدتی قادر به دیدن آفتاب نخواهی بود در دم، مه و تاریکی او را فرو گرفت، و دور زده کسی را می جُست که دستش را بگیرد و راه را به او بنماید چون والی این واقعه را دید، ایمان آورد، زیرا از تعلیمی که درباره ی خداوند می دادند در شگفت شده بود.» (اعمال ۱۰: ۱۳-۱۲) در حقیقت پولس پر از روح خدا بر علیمایی که پر از روحهای شریر بود غالب شده و او را خلع سلاح نمود درست مانند عصای موسی که در قصر فرعون تبدیل به مار شد و مارهای جادوگران فرعون را بلعید. برای غلبه بر روحهای شریر و موانعی که شیطان در کار بشارت ایجاد می کند، باید از طریق دعا که منجر به پری روح خدا می شود غالب شد.

و- شفاعت جدی ما خشم و غضب خدا را بر انسانهای گناهکار دفع

می کند. همانطور که در مورد شفاعت موسی و سایر انبیا گفته شد، شفاعت آنها سبب شد تا غضب و مجازات خدا از قوم اسرائیل دور شود ولی عجیبتر از آنها قوم شرور نینوا بودند که شرارت آنها بحدی رسیده بود که خدا توسط یونس به آنها پیغام داد که ۴۰ روز بعد نینوا را سرنگون خواهد کرد. نتیجه ی پیغام یونس این شد که از پادشاه گرفته تا تمام اطفال و حتی حیوانات، سه روز روزه گرفته پلاس پوشیدند و نزد خدا با ماتم و اشکها دعا کرده توبه ی واقعی نمودند، و خدا از غضب خود برای این مردمان شرور برگشت و بر آنها رحمت خود را ظاهر نمود. (کتاب یونس

را بخوانید.) «به آنان بگو، خداوندگار یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که من از مرگ مرد شریر خوش نیستم، بلکه از اینکه شریر از راه خود بازگردد و زنده بماند. ای خاندان اسرائیل، بازگشت کنید! از راههای شریرانه‌ی خود بازگشت کنید، زیرا چرا بمیرید؟» (حزقیال ۳۳: ۱۱) بله عزیزان وقتی قوم خدا شفاعت می کنند خداوند برکت خود را جاری کرده و شرایط و اوضاع را تغییر می دهد. به وسیله‌ی شفاعت ما، مسیر تاریخ و سرنوشت انسان‌ها عوض می شود. فرصت نیست که، نتیجه‌ی دعا و روزه و شفاعت قوم خدا در کتاب یوئیل باب ۲ آیات ۱۸-۳۲ و اشعیا ۵۸: ۸-۱۲ را تشریح و تفسیر کنم. لطفاً این قسمت‌ها را بخوانید و دیگر قسمت‌هایی را که در کلام خدا اشاره به قدرت دعا می کند، مطالعه نمایید و آن وقت خواهید دید که با قدرت دعا و شفاعت که گاهی می تواند همراه با روزه نیز باشد، می توانیم باعث چه تغییراتی در خودمان - خانواده - بستگان و خویشان - همسایگان و دوستان و جامعه‌ای باشیم که در آن زندگی می کنیم. حتی مخالفین و دشمنان! بله وقتی که ما دعا می کنیم و از دعا کردن خسته خاطر نمی شویم، خدا در ما و در دیگران و سپس در موقعیت‌ها کار می کند. وقتی ایوب برای دوستان بی وفای خود که باید از طرف خدا به علت قضاوت‌های اشتباه‌شان تنبیه می شدند، دعای شفاعتی نمود خداوند دوستان توبه کار ایوب را به علت شفاعت ایوب بخشید و سپس بلا و مصیبت را از ایوب دور ساخت. «چون ایوب برای دوستانش دعا کرد، خداوند سعادت‌مندی را به وی بازگردانید. و خداوند دو چندان آنچه ایوب پیشتر داشت، بدو بخشید.» (ایوب ۴۲: ۱۰)

ز- دعای شکرگزاری پس از دعای شفاعت راه را برای گرفتن جواب

دعا برای نجات مردم باز می‌کند. همان‌طور که در دعای شفاعتی گفته شد وقتی که برای سایرین دعا می‌کنیم، خدا در ما و در دیگران و در موقعیت‌ها عمل می‌کند، در نتیجه چنانچه ما با ایمان برای نجات افراد مشخص دعا کردیم باید منتظر پاسخ دعا باشیم تا خدا در وقت معین جواب دعای ما را بدهد. «و اگر می‌دانیم که هر آنچه از او درخواست کنیم ما را می‌شنود، پس اطمینان داریم که آنچه از او خواسته‌ایم، دریافت کرده‌ایم.» (۱ یوحنا ۵: ۱۵)

ما نباید منتظر باشیم تا جواب دعا را ببینیم و سپس شاکر باشیم. بیایید با شادی که ثمره‌ی ایمان است و با شکرگزاری به استقبال جواب دعا برویم. خادمی به نام مرلین کاروترز؛ تجربه‌ی پاسخ شکرگزاری خود در دعا را این‌گونه بیان می‌کند: "وقتی در دعای خود برای وجود همسرش که ایماندار مسیحی نبوده خدا را شکر می‌کرده، ناگهان دریافته که محبت قلبی‌اش نسبت به همسرش افزایش یافت. در اثر محبت او موانع ایمان آوردن همسرش از بین رفتند و پس از مدتی همسرش نیز مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده‌ی خود پذیرفت."

به عبارت دیگر ما با شکرگزاری خودمان خدا را در مقابل عمل انجام شده قرار می‌دهیم. به همین دلیل به ما دستور داده شده است که «با هوشیاری و شکرگزاری، خود را وقف دعا کنید.» (کولسیان ۴: ۲) درباره‌ی تأثیر و قدرت شکرگزاری هر چه بگوییم کم است. شهادت‌های زیادی در مورد فواید و نتایج شکرگزاری برای جواب دعا وجود دارد که در قسمت

پایانی این مبحث، برای تقویت ایمان‌تان یکی از این موارد را خدمت‌تان بیان می‌کنم.

می‌خواهم به یکی از خادمین معروف خدا اشاره کنم که در قسمت شکرگزاری خدا برکت مخصوصی به او داده بود. رسالت این واعظ مبارک این بود که هر جا که می‌رفت در رابطه با شکرگزاری تعلیم می‌داد. ایشان دو کتاب خوب در این رابطه به انگلیسی نوشته است و شهادت‌های زیبایی را که از نتایج شکرگزاری است، در آن بیان نموده است. من یکی از این شهادت‌ها را که درباره‌ی تأثیر شکرگزاری برای نجات افراد است انتخاب کرده‌ام و از کتاب او نقل می‌کنم:

"در یکی از شهرهای خاورمیانه درباره‌ی شکرگزاری موعظه می‌کردم. پس از پایان جلسه خانم میان‌سالی که ۱۵ سال از ایمان مسیحی او گذشته بود پیش من آمد و به من گفت: شما واعظین آمریکایی صدای‌تان از جای گرم بیرون می‌آید، معلوم است با شرایط زندگی‌ای که دارید و همه چیزتان روبه‌راه است می‌توانید شکر کنید. قطعاً اگر جای من بودید نمی‌توانستید این‌گونه شکرگزاری کنید! به ایشان گفتم خانم شما چرا چنین سریع و ندانسته نسبت به زندگی من قضاوت می‌کنید؟ ما هم از مشکلات زیادی عبور کرده و می‌کنیم ولی با قدرت شکرگزاری توانستیم بر مشکلات غالب شویم. شما به من بگوئید مشکلی که شما دارید و نمی‌توانید درباره آن شکرگزار باشید چیست تا من به شما بگویم برای این موضوع هم می‌توان خدا را شکر کرد. ایشان با ناراحتی گفتند مشکل من قابل بیان نیست و مطمئناً جای هیچ شکرگزاری نیز برای آن نیست. اصرار کردم که به من

اعتماد کند و مشکل خود را خصوصی به من بگوید. به او گفتم به شما قول می‌دهم که برای مشکل شما نیز، می‌توان خدا را شکر کرد. با اصرار من او با اشکها گفت: من دختری دارم که رقاصه‌ی کاباره است و هر شب را در مستی با مردان مختلف سپری می‌کند. ۱۵ سال است که هر شب با گریه برای نجات او دعا می‌کنم ولی نه تنها او نجات نیافته، بلکه هر روز بدتر از روز قبل می‌شود. آبروی من همه جا به خاطر او رفته، با هر کس که می‌خواهم در مورد مسیح صحبت کنم با تمسخر به من می‌گوید، برو اول به دخترت بگو! او باعث سرافکنندگی و غصه‌ی من شده است، الان شما به من بگوئید برای این موضوع می‌توان خدا را شکر کرد؟ من چه شکرگزاری‌ای می‌توانم بکنم؟ به خدا بگویم تو را شکر می‌کنم که دختر من رقاصه شده است؟ شکر می‌کنم که او هر شب با اشخاص ناباب بسر می‌برد؟ شکر می‌کنم که سبب بی‌آبرویی و بدنامی من شده است؟ یا بگویم شکر می‌کنم که ۱۵ سال است دعای مرا جواب نمی‌دهی و او بدتر از قبل شده است؟ واعظ در جواب گفت البته که برای دختر شما دلایل مختلفی برای شکرگزاری وجود دارد. خانم با تعجب پرسید مثلاً چه دلایلی؟ واعظ جواب داد: اول؛ خدا را شکر کنید که خدا دختر شما را با همین وضعیتی که دارد دوست دارد. دوم؛ خدا را شکر کنید که خداوند دختر شما را با همین وضعیتی بدی که در آن قرار گرفته است می‌بیند و هیچ چیز از نظر او مخفی نیست. سوم؛ خدا را شکر کنید که قادر است و قدرت دارد که دختر شما را از این وضع بد نجات بدهد. چهارم؛ خدا را شکر کنید که خدا پسرش را برای نجات دختر شما روی صلیب فدا کرده است. پنجم؛ خدا را شکر کنید که خدا وعده داده است که شما و خانواده‌تان را نجات بدهد. ششم؛ خدا را

شکر کنید که خداوند بر شرایطی که دختر شما دارد حاکم و مسلط است و دختر شما نیز در کنترل او قرار دارد. هفتم؛ خدا را شکر کنید که او در پاسخ دادن به دعاهاى شما امین است. سپس از این خانم می‌پرسد می‌خواهید باز هم دلایل دیگری بگوییم؟ شما تا الان اشک ریختید و شکایت کردید و در تلخی بسر بردید، اکنون روش شکرگزاری را در پیش بگیرید تا اعجاز آن را در زندگی‌تان ببینید و با شکرگزاری به استقبال جواب دعا بروید."

این خانم سکوت کرد و چیزی نگفت و وقتی که شب به خانه آمد قبل از خوابیدن طبق معمول خواست بساط گریه و ناله و شکایت را در حضور خدا پهن کند که یاد حرف‌های واعظ افتاد و تصمیم گرفت روش شکرگزاری را امتحان بکند. ابتدا برای او سخت بود که برای وجود دخترش خدا را شکر بکند ولی وقتی شکرگزاری را ادامه داد، حضور خدا تمام خانه را فرا گرفت و این خانم پر از آرامش و اطمینان برای جواب دعا شد.

این واعظ می‌گوید من بسیار معجزات و جواب دعاها را دیدم که در نتیجه شکرگزاری در طول زمان بدست آمده ولی در رابطه با این زن، خدا به اطاعت او احترام کرد و همان شب عمل نمود! یک جوان ایمان دار پر از روح‌القدس در آن شب از جلوی کاباره‌ای که دختر در آن برنامه اجرا می‌کرد عبور می‌کرد که متوجه‌ی صدای روح‌القدس در درون خود می‌شود که به او می‌گوید: برو داخل کاباره! این جوان ابتدا اهمیت نمی‌دهد، مرتبه‌ی دوم خداوند بسیار جدی‌تر به او می‌گوید: به داخل کاباره برو، در آنجا با تو کار دارم! این جوان وقتی از پله‌های کاباره پایین می‌رود، صحنه‌های بدی از مستی و بی‌بندوباری افراد می‌بیند و تصمیم می‌گیرد برگردد، ولی

روح القدس برای بار سوم به او می گوید: از من اطاعت کن و برو به آن دختر که روی سن می خواند و می رقصد پیغام نجات را برسان. این جوان اطاعت می کند و نزدیک سن شده به این دختر می گوید: بیا پایین من با تو کار مهمی دارم. دختر می پرسد شما کی هستید؟ جوان پاسخ می دهد وقتی بیایی پایین می فهمی من چه کسی هستم. دختر فکر می کند شاید مشتری جدیدی که خشن است به تور او خورده، وقتی نزدیک پسر می شود او می گوید: من شما را نمی شناسم ولی سه مرتبه خداوند به من گفته است که بیایم و به شما این پیغام را بدهم و سپس با اقتدار و مسح الهی پیغام جدی خدا را درباره ی توبه و نجات به او می دهد. پسر پس از اعلام پیغام می خواست برود که دختر با گریه دست او را می گیرد و به او می گوید: خواهش می کنم به من کمک کن که امشب این نجات را بدست آورم. او با کمک آن جوان بر روی همان سن کاباره از گناهانش قلباً توبه می کند و خود را به عیسای مسیح می سپارد. آن شب این دختر با شادی و سرور به خانه ی خود و پیش مادرش برمی گردد. مادرش همچنان مشغول شکرگزاری بود که دختر با هیجان فریاد می زند: مامان امشب جواب ۱۵ سال دعاها، گریه ها و خواهش هایم را از خدا گرفتی، من توبه کردم! مادرش می گوید: نگو جواب ۱۵ سال گریه و دعاها را گرفتی بگو پاداش شکرگزاری امشب خود را از خدا گرفتی!

بیایید پیشاپیش برای نجات افرادی که برای آن ها شفاعت کرده ایم، شکرگزاری کنیم و مطمئن باشیم که: «آنان که با اشکها می کارند با فریاد شادی درو خواهند کرد.» (مزمور ۱۲۶: ۵)

۱۱- توصیه های ما در هنگام بشارت انفرادی باید بر اساس کلام زنده خدا

باشد. کلام خدا وسیله‌ی اصلی در دست شاهد مسیح است که با اتکا به آن می‌تواند پیام نجات بخش را به گوش مردم برساند. مأموریت ما در بشارت این است که به وسیله‌ی کلام خدا برنامه و نقشه‌ی الهی را که خدا برای نجات انسان‌ها تدارک دیده است را اعلام نماییم. آقای لوئیس جترواکر؛ می‌گوید: "برای داشتن بشارت فعالانه، باید به کلام خدا ایمان داشته باشیم و قوت آنرا تجربه کرده باشیم تا بتوانیم پیامش را به طرز مؤثر انتقال دهیم."

اگر می‌خواهیم مردم با ایمان نزد خداوند و نجات‌دهنده‌ی ما بازگشت کنند باید کلام خدا را به عنوان اساس و پایه ایمانشان به آن‌ها به خوبی ارائه دهیم. شاهد مسیح باید یاد بگیرد که از کلام خدا دانش عملی داشته باشد، یعنی هم باید کلام خدا را خوب بداند و هم از نحوه‌ی صحیح بکار بردن آن آگاهی داشته باشد. قبل از اینکه مختصراً تأثیرات کلام خدا را در زندگی شاهد مسیح و سپس در زندگی افرادی که بشارت را می‌شنوند بررسی کنیم می‌خواهیم در ابتدای این فصل همه مسیحیان را که دعوت شده‌اند تا شاهد مسیح باشند، تشویق کنم که کلام خدا را به طور مرتب، با دعا و قلب باز و آماده مطالعه کنند و درباره‌ی آنچه می‌خوانند تعمق و تفکر کنند. درباره‌ی تفسیر صحیح کلام خدا از معلمین کتاب مقدس و کتب معتبر، اطلاعات گردآوری کنند. آیات مناسب از کلام خدا را که مربوط به اصول اساسی ایمان مسیحی است حفظ نمایند و یا حداقل محل این آیات را بدانند و در موقع مناسب و بجا آن را بکار ببرند. ما باید در جستجوی

پاسخ‌های صحیح و مناسب از کلام خدا برای سئوالات مردم باشیم. از رموز مهم موفقیت خدمت بشارت انفرادی این است که پیغام ما باید آمیخته با کلام خدا و مملو از آن باشد. می‌گویند رمز موفقیت دکتر بیلی گراهام مبشر بسیار معروف قرن بیستم که سبب نجات میلیون‌ها نفر شده در این بود که بارها در موقع موعظه تأکید می‌کرد که: "کلام خدا این‌طور می‌فرماید." هیچ‌وقت سعی نکنیم وسیله و یا چیز دیگری را در کار بشارت جایگزین کلام خدا بکنیم. همین‌طور هیچ‌وقت خود را عاقل‌تر و فهیم‌تر و دلسوزتر از کلام خدا ندانیم. آقای هرست می‌گوید: "صیاد جان‌ها و یا شاهد مسیح مانند یک طبیب باید درد طرف مقابل را تشخیص دهد و احتیاج او را بفهمد و دارو را تجویز کند." یعنی، راه حلی مطابق کلام خدا را به مردم تقدیم کند. (کولسیان ۳: ۱۶) می‌فرماید: «کلام مسیح به دولتمندی در شما ساکن شود.»

تاثیرات کلام خدا در خدمت شاهد

مسیح برای بشارت چیست؟

۱- در پیام انجیل که شاهد مسیح اعلام می‌کند قدرت خدا برای ظهور نجات جاری می‌شود. «زیرا از انجیل مسیح عار ندارم چون که قوت خداست برای نجات هر کسی که ایمان آورد.» (رومیان ۱: ۱۶)

در پیغام شاهد مسیح قدرت خدا جاری می‌شود. پولس رسول قوت انجیل را در خدمت خود تجربه کرده بود و از این جهت می‌توانست با تکیه

بر کلام خدا که با قوت روح القدس عمل می‌کند، این‌گونه سخن بگویند: «و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.» (اول قرنتیان ۲: ۴، ۵) «که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید.» (اول تسالونیکیان ۱: ۵) از این عبارات مشخص است زمانی که پولس رسول به انجیل موعظه می‌کرد، کلمات او با قدرت روح القدس جاری می‌شد. هر کلامی که با قدرت روح القدس همراه نباشد کلام مرده و الفاظ خشک و خالی خواهد بود. ... زیرا نوشته می‌کشد لیکن روح حیات می‌بخشد.» (دوم قرنتیان ۳: ۶)

از تعالیم کتاب مقدس متوجه می‌شویم که روح خدا و کلام خدا با هم عمل می‌کنند و یکی بدون دیگری ناقص است. شاهد موفق مسیح، باید به میزان مساوی هم از کلام خدا و هم از روح خدا پر باشد. روح و کلام مثل دو بال برای پرنده می‌مانند و اگر پرنده فقط یک بال داشته باشد نمی‌تواند پرواز بکند. اگر برای حرکت قایق، به جای استفاده از دو پارو به طور هم زمان از یک پارو استفاده شود، قایق به جای حرکت به سمت جلو، دور خود خواهد چرخید. کلام خدا به ریل قطار می‌ماند که مسیر را مشخص می‌کند ولی قدرت روح القدس به موتور قطار می‌ماند که از روی ریل عبور می‌کند. بدون وجود قطار، وجود ریل بی معنی است و بدون وجود ریل قطار کاربردی نخواهد داشت. بنابراین وجود روح و کلام خدا لازم و ملزوم یکدیگر هستند. شخص حکیمی گفته است: "اگر ما تنها از کلام خدا پر باشیم ولی از روح خدا پر نشویم خشک خواهیم شد و چنانچه تنها از روح

خدا پر باشیم، ولی کلام خدا را خوب ندانیم، منفجر خواهیم شد." حفظ این تعادل در زندگی صیاد جانها او را شاهد درجه یک می‌سازد. اگر اعتماد خود را بر اعتبار الهام قدرت کلام خدا و روح خدا بنهیم، در خدمت خود نیروی عظیمی را تجربه خواهیم نمود. بنابراین اگر می‌خواهیم پیغام بشارت، با قدرت اعلام شود باید مانند رسولان مسیح از روح‌القدس پر باشیم: «رسولان با نیروی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.» (اعمال رسولان ۴: ۳۳)

متأسفانه بسیاری از واعظین و مبشرین نیروی روحانی خود را از دست داده‌اند چون کلام خدا را با قدرت روح خدا اعلام نکرده‌اند. (در فصل آینده درباره‌ی نقش روح‌القدس در بشارت انفرادی مطالبی را با شما مطرح خواهیم کرد.)

۲- دانش کلام خدا به شاهد مسیح کمک می‌کند تا مردم را متوجه سازد که گناه را بشناسند و احتیاج خود را به نجات مسیح درک بکنند. شاهد مسیح باید اصول اولیه‌ی مربوط به موضوع گناه و نجات و نحوه‌ی راهنمایی مردم را به سوی مسیح خوب بداند و به طرز صحیح از کلام خدا، حقایق مربوط به معنی گناه، عمومیت گناه، زشتی و قباحت گناه و ثمره و مجازات آن آگاه باشد. سپس بعد از شکافتن درد، برای شخصی که آماده‌ی نجات یافتن است، درباره‌ی درمان گناه سخن بگوید که همانا مفهوم نجات و تدارک خدا برای رستگاری انسان‌ها، شرایط نجات یافتن، نتایج نجات و راههای رشد در نجات است. روش خدا برای نجات انسان‌ها عوض نمی‌شود. خدا صلاح دانسته که به وسیله‌ی اعلام بشارت از طریق کلام

خدا مردم نجات ببیند. «زیرا از آنجا که بنا بر حکمت خدا، دنیا نتوانست از طریق حکمت خدا را بشناسد، خدا چنان مصلحت دید که از راه جهالت موعظه، کسانی را که ایمان می‌آورند، نجات بخشد.» (اول قرنتیان ۱: ۲۱)

بله عزیزان خدا بوسیله این عمل به ظاهر حماقت‌آمیز که روش اصلی بشارت و اعلام کلام خدا است، همه‌ی کسانی را که به عیسی مسیح ایمان می‌آورند نجات می‌بخشد.

۳- تسلط شاهد مسیح بر کلام خدا او را کمک می‌کند تا به سئوالات

مردم بر طبق تعلیم کلام خدا به درستی پاسخ دهد. نباید انتظار داشته باشیم که مردم در حین بشارت دادن از ما سئوالات خود را نپرسند. این پاسخ درستی نیست که در همه‌ی موارد بگوییم که شما باید با ایمان بپذیرید و هیچ‌وقت هم با ما بحث نکنید! بحث سالم و سازنده یک حق‌جو با جر و بحث که حالت مجادله و مخالفت و کوبیدن شخص مقابل را دارد تفاوت می‌کند. اگر کسی مشتاق است بیشتر بداند باید بتوانیم تا آنجایی که ما آگاهیم، پاسخ‌های روشن و منطقی در اختیار او قرار بدهیم و در مواردی که فوق از درک بشری ماست، بگوییم: "با ایمان بپذیرید و از خدا بخواهید که برای شما مکشوف کند." پطرس رسول به ما می‌گوید: «همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست بپرسد، او را پاسخ گوئید، اما به نرمی و با احترام.» (اول پطرس ۳: ۱۵) بنابراین ما با تحقیق و درک صحیح مطالب برای شناخت حقیقت مخالف نیستیم. «همه چیز را بیازمایید؛ به آنچه نیکوست، محکم بچسبید.» (اول تسالونیکیان ۵: ۲۱)

از بحث و جدل دوری کنیم چون ثمری نمی‌بخشد ولی از پاسخ دادن به سئوالات مردم با حفظ محبت و فروتنی و صبر و احترام کوتاهی نکنیم. پس لازم است که شاهد مسیح مطالعات و دانش خود را از کلام خدا افزایش داده و کتبی را که برای پاسخگویی به حق‌جویان نوشته شده‌اند مطالعه کند تا از عهده‌ی انجام این خدمت مبارک، سربلند بیرون آید. روش پولس رسول نیز این بود که برای یهودیان از تورات و زبور و انبیا اثبات کند که عیسی همان مسیح است که درباره‌ی او پیشگویی شده است. بسیاری از مردم مثل خواجه سرای حبشی؛ مشغول مطالعه‌ی کتاب مقدس هستند و نیازمند کسی هستند که مانند فیلیپس مبشر به آن‌ها نزدیک شود و از آن‌ها بپرسد: «آیا آنچه می‌خوانی، می‌فهمی؟ گفت: چگونه می‌توانم بفهمم، اگر کسی راهنمایی‌ام نکند؟» (اعمال رسولان ۸: ۳۱-۳۰) «پس فیلیپس سخن آغاز کرد و از همان بخش از کتب مقدس شروع کرده، درباره‌ی عیسی به او بشارت داد.» (اعمال ۸: ۳۵)

بنابراین آگاهی ما از کتاب مقدس قسمت مهمی از آمادگی ما برای کار بشارت در پاسخ‌گویی درست به سئوالات مردم است.

۴- دانش وسیع از کلام خدا شاهد مسیح را کمک می‌کند که آیات مناسب کلام خدا را در حین بشارت بکار ببرد و سپس به زندگی شخص حق‌جو مربوط بسازد. افراد بسیاری هستند که با خواندن یا شنیدن کتاب مقدس ایمان آورده‌اند. ایمان‌داری مسیحی از مبشری می‌پرسد که آیا در حین بشارت درست است که از آیات کلام خدا برای مردم بخوانیم؟ مبشر

در جواب گفت: "این کلام، شمشیر خداست. به وسیله‌ی آن قلب‌های مردم را سوراخ کنید تا کلام خدا در درون آن‌ها عمل بکند."

یکی از روش‌های خوب در بشارت انفرادی این است که آیه‌ی مناسبی از کلام خدا را مستقیماً بخوانید و حتی با بیان نام و نام خانوادگی فرد مقابل آن را به زندگی شخصی او ارتباط دهید. به طور مثال: «آمین! آمین! به تو آقای محمود شفیعی می‌گویم که اگر شما از سر نو مولود نشوید ملکوت خدا را نمی‌توانید دید.» (یوحنا ۳:۳) یا «خدا شهناز مرادی را آنقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا شهناز به او ایمان آورده و هلاک نشود بلکه حیات جاودانی یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶) همسر من مدت‌ها برای پدر پیر من در طول روز قسمت‌هایی ساده و قابل درکی از انجیل را می‌خواند، پدرم نیز به کلام خدا گوش می‌داد و این بذر کلام که در قلب او پاشیده می‌شد، یکی از عوامل ایمان آوردن او شد.

۵- شاهد مسیح باید با تفسیر صحیح آیات کلام خدا آشنایی داشته

باشد. این موضوع کمک می‌کند که او به طرز صحیح، از کلام خدا درباره‌ی موضوعات مختلف تعلیم بدهد. اگر به آن‌ها تعلیمی از برداشت‌های خود را بدهیم که با تفسیر صحیح کتاب مقدس تضاد داشته باشد، به جای اینکه آن‌ها را به سوی حقیقت هدایت کنیم، سبب گمراهی آن‌ها خواهیم شد. «به شریعت و به شهادت روی نمایند اگر مطابق این کلام سخن نگویند، ایشان را طلیعه‌ای نیست.» (اشعیا ۸: ۲۰) توصیه پولس رسول به تیموتائوس این است: «کلام را موعظه کنی.» (دوم تیموتائوس ۴: ۲)

هیچ اشکالی ندارد چنانچه درباره‌ی پاسخ یک سؤال مطمئن نیستیم، به شخص مقابل بگوییم نمی‌دانم! ولی تحقیق می‌کنم و یا از معلمین کتاب مقدس می‌پرسم و پاسخ آن را به شما خواهم داد. مخصوصاً در اوائل ایمان یک شخص بسیار مهم است که زندگی مسیحی او بر پایه تعلیم صحیح کلام خدا بنا شود. ایرانی‌های عزیز ما به خواب و رویا و خرافات و توهمات و سنت‌های گذشته بسیار پای‌بند هستند و متأسفانه گاهی این‌گونه موارد جای حقیقت کلام خدا را می‌گیرد. مرتب آن‌ها را از تعالیم غلط فرقه‌های منحرف مانند شاهدان یهوه، مورمون‌ها، لیبرال‌های مدرنیست که الهامی بودن کتب مقدس را زیر سؤال می‌برند به دور نگاه دارید. مراقب مطالعه کتابهایی که نوایمانان می‌خوانند باشید تا غذای ناسالم و مسموم به خورد آن‌ها داده نشود.

۶- آگاهی شاهد مسیح از نحوه‌ی نجات افراد مختلف در کلام خدا سبب می‌شود که او با طریق‌های مختلف خدا برای نجات شخصیت‌های گوناگون آشنا بشود. یکی از روش‌های خوب بشارت دادن به شخصیت‌های مختلف این است که داستان‌های مربوط به افراد مختلف را که در کتاب مقدس نجات یافته‌اند، مطالعه کنیم، تا متوجه بشویم که خدا از طریق عیسای مسیح و بقیه‌ی شاگردان برای هر کدام از آن‌ها طریق‌هایی استفاده کرده است تا در بشارت به یک روش خاص محدود نشویم. برای نمونه داستان مربوط به عیسی و نیکودیموس (یوحنا ۳: ۱-۲۱) عیسی و زکای باجگیر (لوقا ۱۹: ۱-۱۰) عیسی و بارتیمائوس کور (مرقس ۱۰: ۴۶-۵۲) عیسی و زن زناکار (یوحنا ۸: ۱-۱۱) عیسی و دزدی که با او مصلوب شد

(لوقا ۲۳: ۳۹-۴۳) عیسی و زن سامری (یوحنا ۴: ۴-۴۲) عیسی و کور مادر زاد (یوحنا باب ۹) فیلیپس و خواجه سرای حبشی (اعمال ۸: ۲۶-۴۰) معجزه نجات سولس (اعمال ۹: ۱-۲۱) پطرس و کرنلیوس (اعمال باب ۱۰) پولس و زندانبان فیلیپی (اعمال ۱۶: ۱۶-۳۴) بشارت پولس به اغریباس پادشاه (اعمال باب ۲۶) و نمونه‌های دیگر از بشارت‌های انفرادی به ما درس‌های زیادی را می‌آموزد که بدانیم خدا از چه روش‌های متفاوتی استفاده می‌کرد. شاهد مسیح باید مردم را از قشرها و فرهنگ‌ها و طبقات و زمینه‌های مختلف مالی و فکری و خانوادگی بشناسد و احتیاجات شخصی آن‌ها را درک بکند. این موضوع کمک می‌کند که او بداند چگونه می‌تواند مردم را آماده کند تا مسیح را قبول نمایند. پولس رسول چقدر این موضوع را خوب درک می‌کرد که می‌توانست بگوید: «این همه را به خاطر انجیل می‌کنم، تا در برکات آن سهیم شوم.» (اول قرنتیان ۹: ۲۳) بیایید ما نیز مانند پولس وارد دنیای درونی هر کس شده او را خوب بشناسیم تا به هر وسیله‌ی ممکن عامل نجات گم‌شدگان شویم. کسی که می‌خواهد مردم را صید کند باید بداند هر صید، چه طعمه‌ای را دوست دارد. اگر صیاد جان‌ها مردم را خوب بشناسد و خصوصیات اخلاقی، گذشته، روحیات و نحوه‌ی تفکر و فرهنگ آن‌ها را بداند، خواهد توانست کلام خدا را به طرز مؤثرتری برای آن‌ها بکار ببرد. بنابراین بسیار خوب است که ما خصوصیات کلی و شخصیت مختلف انسان‌ها را مورد مطالعه قرار دهیم و از کتاب‌های مناسب اطلاعات لازم را درباره‌ی گروه‌های سنی و علمی افراد بدست آوریم که بتوانیم خدمت بشارت انفرادی را در گروه‌های مختلف به طرز بهتری انجام دهیم.

۷- نتیجه‌ی کلی‌ای که در مورد آگاهی و تسلط شاهد مسیح از کلام خدا می‌آموزیم این است که این تسلط او را برای بشارت انفرادی مجهز می‌گرداند. «تمامی کتب مقدّس الهام خداست و برای تعلیم و تأدیب و اصلاح و تربیت در پارسایی سودمند است تا مرد خدا به کمال برای هر کار نیکو تجهیز گردد.» (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶-۱۷)

هر چه کتاب مقدس را بهتر بشناسیم، کار روح القدس برای یادآوری آیه‌ای که برای پاسخگویی به مردم به آن نیاز داریم، آسان‌تر خواهد شد. از مثل سکه‌ی گمشده که عیسای مسیح فرموده است، متوجه می‌شویم که خانه تاریک است و سکه در همان خانه است ولی گم شده است. آن زن (نماینده‌ی کلیسا) ابتدا چراغی را روشن کرده و در جستجوی سکه‌ی گمشده است. «و یا کدام زن است که ده سکه‌ی نقره داشته باشد و چون یکی از آن‌ها گم شود، چراغی برنیافروزد و خانه را نروبد و تا آن را نیافته، از جستن بازنايستد؟ و چون آن را یافت، دوستان و همسایگان را فرا می‌خواند و می‌گوید: با من شادی کنید، زیرا سکه‌ی گمشده‌ی خود را بازیافتم.» (لوقا ۱۵: ۸-۹) سکه‌هایی که ما دنبال‌شان می‌گردیم روح‌های گرانبهای مردم هستند که در تاریکی و ظلمت این جهان گم شده‌اند. کلام خدا چراغی است که در اختیار ما قرار گرفته و ما می‌توانیم به وسیله‌ی آن روح‌های گمشده مردم را جستجو کرده و پیدا بکنیم. پاسخ اصلی مشکلات شخصی انسان‌های گمشده در کلام خدا یافت می‌شود. ایمان و باور ما این است که هیچ عمقی آنقدر عمیق نیست که دست خدا به آن جا نرسد. خدا را شکر که کتاب مقدس برای بدترین شرایط انسان‌ها در بحران‌ها و

موقعیت‌های مختلف پاسخی دارد. کتاب مقدس آنقدر ملکوتی نوشته نشده که روی زمین قابل اجرا نباشد. بنابراین کتاب مقدس برای همه‌ی انسان‌ها از هر قوم و قبیله و زبان و فرهنگ و سن و طبقه و گروه و دارای هر نوع درد و بحرانی که باشند، پاسخی شفابخش و تسلی بخش عرضه می‌کند.

تأثیرات کهرم خدا در زندگی انفرادی که

بشرت را می‌شنوند چیست؟

الف- کلام خدا مردم را نسبت به گناه ملزم (متقاعد) می‌سازد. مردم در روز پنطیکاست پس از شنیدن موعظه‌ی پطرس نسبت به گناهان خود ملزم شدند. «چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: ای برادران، چه کنیم؟» (اعمال رسولان ۳۷:۲)

کلمه‌ی "دلریش" در متن یونانی به معنای این است که دلشان زخمی شده و از درون بسیار متأثر و دلشکسته شدند. کلام خدا که شمشیر روح خدا است، وقتی با قدرت روح خدا اعلام می‌شود، قلب‌هایی که آن را پذیرا می‌شوند زخمی می‌کند. ابتدا درد ایجاد می‌کند و سپس شفای واقعی حاصل می‌شود. «خداوند می‌میراند و زنده می‌کند به گور فرو می‌برد و برمی‌خیزاند خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند پست می‌سازد و برمی‌افزاد.» (اول سموئیل ۲: ۶-۷)

کلام خدا مثل شمشیر تیز و برنده تا اعماق قلب و وجود ما نفوذ می‌کند. (به عبرانیان ۴: ۱۲ مراجعه کنید.) کلام خدا مانند آیینی درون ماست که

شخصیت حقیقی ما را آن طور که هستیم بر ما آشکار می‌کند. وقتی انسان قلب ناپاک خود را با معیارهای کلام خدا می‌سنجد پی به گناهکار بودن خود می‌برد و نیاز به نجات خود را درک می‌کند.

ب- کلام خدا قدرت دارد تا انسان‌ها را از اسارت‌های گناه‌آلود رهایی و نجات دهد. « زیرا از انجیل سرافکننده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان ۱: ۱۶)

کلمه‌ی قوت در زبان یونانی واژه‌ی "دونامیس" است که واژه‌ی دینامیت از آن گرفته شده است و این قوت انجیل است که سبب انفجار روحانی در درون ما می‌شود. شاگردان در راه عموآس وقتی که مسیح پیشگویی‌های کتب عهد عتیق را درباره‌ی خودش تشریح می‌کرد، درباره‌ی تأثیرات کلام او در درون خودشان این‌گونه شهادت دادند: «آن‌ها از یکدیگر پرسیدند: آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟» (لوقا ۲۴: ۳۲)

کلام خدا مانند آتش سوزاننده‌ای است که اندرون دل‌های مساعد را می‌سوزاند. (به ارمیا ۲۳: ۲۹ مراجعه کنید.) یک مبشر درباره‌ی قدرت کلام خدا تشبیه دیگری کرده است، او می‌گوید: "کلام خدا مانند شیری در قفس است. در قفس را باز کنید و شیر را آزاد کنید او شکار خودش را خواهد گرفت."

بنابراین ما کلام خدا را به مردم بدهیم و پیغام کلام خدا را برسانیم و مطمئن باشیم که کلام خدا کار خودش را خواهد کرد.

ج- کاشتن بذر کلام خدا در قلبهای مردم سبب تولید ایمان می‌شود.

افرادی هستند که به ما می‌گویند خوش بحال شما که ایماندار هستید، ایمان چیز خوبی است، ولی حیف که ما از نعمت داشتن ایمان محروم هستیم. چه باید بکنیم که مثل شما ایمان داشته باشیم؟ کتاب مقدس به این سؤال این جواب ساده را می‌دهد: «پس ایمان از شنیدن پیام سرچشمه می‌گیرد و شنیدن پیام، از طریق کلام مسیح میسر می‌شود.» (رومیان ۱۰: ۱۷)

اگر مردم وقت کافی به مطالعه‌ی کتاب مقدس و همین‌طور فرصت لازم را به شنیدن پیغام کلام خدا بدهند، ایمان نجات‌بخش در آن‌ها به وجود می‌آید. کلام خدا مانند بذر زنده‌ای است که وقتی در قلب‌های انسان‌ها کاشته می‌شود، ایمان را تولید می‌کند. اشعیا بسیار زیبا ثمردهی کلام خدا را تشریح می‌کند: «چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و دیگر بدان‌جا باز نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را بذر و خورنده را نان می‌بخشد همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می‌شود بی‌ثمر نزد من باز نخواهد گشت بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد و در آنچه آن را به انجامش فرستادم کامران خواهد شد.» (اشعیا ۵۵: ۱۰-۱۱)

من افراد زیادی را می‌شناسم که فقط بوسیله‌ی مطالعه‌ی انجیل ایمان آورده‌اند. افرادی که قبلاً نسبت به نجات و موضوعات روحانی بی‌تفاوت

بودند، وقتی برنامه‌های رادیو و تلویزیون مسیحی را گوش دادند، ایمان جدید در قلبشان کاشته شد. کسانی که بوسیله‌ی کلام خدا ایمان می‌آورند، در قیاس با کسانی که به علت اجابت دعاها و یا شفاها و معجزات ایمان آورده‌اند، ایمانی بس عمیقتر دارند. اساس ایمان واقعی باید بر اساس حقایق کلام خدا پایه‌گذاری شود. چه عاملی سبب شد که اولین زن در اروپا به نام لیدیه به مسیح ایمان آورد؟ او با دقت به سخنان پولس که از کلام خدا موعظه می‌کرد گوش می‌داد: «خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد.» (اعمال ۱۶:۱۴) و سپس خانگی لیدیه پایگاهی برای خدمت به پولس و همراهان او شد. از مثل برزگر که در انجیل متی باب ۱۳ آمده است متوجه می‌شویم که بذری را که ما می‌پاشیم حداقل یک چهارم آن در زمین نیکو افتاده و ثمر خوب می‌آورد. ما نمی‌دانیم قلب‌های چه کسانی جزء زمین نیکو (قلب‌های باز و آماده) است. پس کلام خدا را باید به همه برسانیم تا زمین‌های نیکو و آماده را پیدا بکنیم.

د- کلام خدا قدرت معجزه‌ی تولد تازه را در زندگی انسان‌ها انجام

می‌دهد. «از آنرو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدآباد باقی است.» (اول پطرس ۱:۲۳)

روح خدا و کلام خدا با هم باعث تولد تازه می‌شوند. «روح خود را در اندرون‌تان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آن‌ها را به جا خواهید آورد.» (حزقیال ۲۷:۳۶)

داستانی واقعی درباره‌ی یک گروه از میسیونرهای فداکار مسیحی شنیدم که به جزیره‌ی آدم‌خوارها می‌روند تا پیغام انجیل را به گوش مردم آن‌جا برسانند. ثمره‌ی کار آن‌ها پس از زحمات زیاد و دادن شهیدان سبب شد که مردم آن جزیره به مسیح ایمان بیاورند و از وحشی‌گری و آدم‌خواری دست بردارند. این جزیره با همت انجیل مسیح جزو جزایر متمدن آفریقایی شد. دانشمندی انگلیسی و بی‌ایمان کنجکاو شد که پس از تغییر و تحولات به وجود آمده به آن‌جا برود و علت اصلی عوض شدن مردم را از نزدیک جویا شود. او در اولین ملاقات خود در آن جزیره با شخصی روبرو شد که کلام خدا را مطالعه می‌کرد. دانشمند بی‌ایمان با تمسخر به او می‌گوید: "این چه کتابی است که تو می‌خوانی، این کتاب کهنه شده و به درد امروز نمی‌خورد! بیا تا کتاب‌هایی مدرن به تو بدهم و آن‌ها را مطالعه کن!" این شخص که قبلاً آدم‌خوار بوده به سر و وضع این دانشمند قد بلند نگاه می‌کند و یاد خاطرات گذشته خود می‌افتد و به او می‌گوید: "برو هزاران بار خدا را شکر کن وقتی با من روبرو شدی که مشغول مطالعه این کتاب هستم و گرنه الان تو را خورده بودم!" سپس در ادامه از دانشمند می‌پرسد: "آیا تو کتابی را می‌شناسی که بتواند یک آدم‌خوار را تبدیل به یک آدم دوست بکند؟" خدا را شکر برای قدرت کتابی که می‌تواند چنین تحولی را که تولد تازه نام دارد ایجاد بکند. بنابراین انجیل مسیح کتاب مذهبی یا کتاب تاریخ، داستان، کتاب شعر و یا حتی صرفاً کتاب اخلاقیات نیست، بلکه کلام حیات بخش و زنده‌ی خداست. «سخنانی که من به شما گفتم، روح و حیات است.» (یوحنا ۶: ۶۳)

پشت سر کلام خدا روح حیات که مؤلف اصلی این کلام است قرار دارد. «او ما را کفایت بخشیده که خدمتگزاران عهد جدید باشیم عهدی که بر کار روح استوار است، نه بر آنچه نوشته‌ای بیش نیست. زیرا نوشته می‌گشود، لیکن روح حیات می‌بخشد.» (دوم قرنتیان ۳:۶)

ه- کلام خدا سبب پاکي و تقدیس انسان‌های توبه کار می‌شود. «آنان را در حقیقت تقدیس کن. کلام تو حقیقت است.» (یوحنا ۱۷:۱۷) «شما هم اکنون به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.» (یوحنا ۱۵:۳)

عبارت معروفی درباره‌ی تأثیر تقدیس کننده‌ی کلام خدا وجود دارد که می‌گوید: "گناه، ما را از کلام خدا دور نگاه می‌دارد و کلام خدا ما را از گناه دور نگاه می‌دارد." «کلام تو را در دل خود ذخیره کرده‌ام تا به تو گناه نورزم.» (مزمور ۱۱۹:۱۱) تقدیس کردن یعنی جدا کردن و این جدایی توسط کلام خدا انجام می‌شود. برای تقدیس باید از کلام راستین خدا اطاعت کنیم. کلام خدا به خودی خود ما را تقدیس نمی‌کند بلکه اطاعت از کلام خدا سبب تقدیس ما می‌شود. اگر کسی بخواهد از خدا اطاعت بکند و آن را در قلب خود بپذیرد خدا توانایی لازم را برای قدرت اجرایی کلام به او عطا خواهد کرد. حتی برای جوانان که با وسوسه‌های فریبده‌ی جسم در دنیای فاسد گریبان‌گیر هستند نوشته شده است: «چگونه مرد جوان راه خود را پاک نگاه دارد؟ با نگاه داشتن کلام تو.» (مزمور ۱۱۹:۱۱)

کلام خدا همچنین به آب هم تشبیه شده است که برای شستشو و تمیز کردن به کار می‌رود. «تا آن را به آب کلام بشوید این گونه کلیسا را طاهر ساخته، تقدیس نماید.» (افسیان ۵:۲۶)

و- کلام خدا سلاح مقتدری است که اعلام آن قدرتهای شیطانی را در

زندگی افراد به هم می‌ریزد. بین سلاح‌هایی که در افسسیان ۶: ۱۰-۱۸ نام برده شده است تنها سلاح تهاجمی ما شمشیر روح کلام خداست که به جهت حمله به شیطان و بر علیه برنامه‌ها و نقشه‌های مشخص او به کار می‌رود. بدون شمشیر روح قادر به متلاشی کردن و شکست دادن ابلیس نخواهیم بود. (افسسیان ۶: ۱۷) بهترین نمونه‌ی استفاده از شمشیر روح را در مبارزه روحانی عیسای مسیح با ابلیس در هنگام وسوسه‌های او می‌بینیم. برای هر سه وسوسه، عیسای مسیح مستقیماً از سلاح کلام خدا بر ضد شیطان استفاده کرد و به این ترتیب بر او پیروز شد. (متی ۱۴: ۱-۱۱) شیطان از قدرت کلام خدا و اعلام آن می‌ترسد. در کشورهایی که با ایمان مسیحی مبارزه می‌کنند، یکی از اولین فشارهایی که بر مسیحیان وارد می‌کنند، این است که چاپ و پخش و فروش و اعلام انجیل عیسای مسیح را ممنوع اعلام می‌کنند. افرادی که بخواهند این کار را انجام بدهند به عنوان کسانی که عملی غیرقانونی انجام می‌دهند، مجرم شناخته می‌شوند. همیشه دشمنان مسیح از قدرت انجیل مسیح ترسیده‌اند. بنابراین در هنگام بشارت به دیگران یاد دهید که برای هر نوع حمله‌ی شیطانی، نفسانی و دنیوی که به ما می‌شود، آیتی از کلام خدا به عنوان پادزهر وجود دارد که وقتی با ایمان از این آیات استفاده می‌کنیم، حملات دشمن را خنثی کرده سبب شکست او می‌شویم. برای مثال در مقابله با ترس، آیات مربوط به جرأت را که ضد ترس هستند، اعلام می‌کنیم. برای حمله یأس و ناامیدی، آیات مربوط به امید و اعتماد را اعلام می‌نماییم. در هنگامی که غم و غصه بر ما چیره می‌شود، آیات مربوط به شادی و سرور را اعلام می‌کنیم. برای

شرایط بیماری، آیات مربوط به شفا را و در هنگام سرگردانی و بلا تکلیفی، آیات مربوط به هدایت و رهبری را برای زندگی خود بپذیریم و آن را با صدای بلند برای خود اعلام کنیم. زمانی که خود را تنها و بی کس می بینیم، آیات مربوط به حضور غنی خدا را اعلام کنیم. به هر حق جو و نوایمان از همان ابتدا یاد بدهید که از قدرت اعتراف نیکو به کلام خدا بهره ببرد. «در نبرد نیکوی ایمان پیکار کن و به دست آور آن حیات جاویدان را که بدان فرا خوانده شدی، آن هنگام که در برابر شهود بسیار، اعتراف نیکو را کردی.» (اول تیموتائوس ۶: ۱۲)

به عبارت دیگر، وقتی مبارزه‌ی روحانی ما تبدیل به جنگ نیکو می‌شود که آمیخته با اعتراف نیکوی کلام خدا باشد. وقتی با تمام قلب، آگاهانه همراه با درک و فهم، ایمان خود را اعتراف می‌کنیم، وقتی اعتراف توأم با ایمان و بدون شک انجام می‌شود، زمانی که رابطه‌ی ما با خدا در هنگام اعتراف ایمان رابطه‌ی شفافی است و از طرف دیگر وقتی به طور مرتب اعتراف نیکوی ایمان را دنبال می‌کنیم، قدرت پیروزمندانه‌ی آن جاری می‌شود. اگر شما جایی بایستید که در آن انعکاس صدا یا اکو وجود دارد و کلام منفی را مانند این عبارت: "من خیلی بدبخت و بیچاره هستم!" را اعلام کنید، این صدا بخود شما برمی‌گردد و شما دو برابر بدبخت و بیچاره خواهید شد. ولی الان اگر با روش‌هایی که عرض کردم اعتراف ایمان‌تان را با صدای بلند اعلام کنید: "من در مسیح پیروزم من در مسیح آزادم و..." دو برابر در آزادی و پیروزی مسیح شریک خواهید شد، چون آنچه را که

بکارید همان را درو خواهید کرد. شاهد مسیح باید از اهمیت قدرت اعتراف نیکو آگاهی کافی داشته باشد و آن را به شاگردان خود نیز منتقل بکند.

ز- کلام خدا ذهن تاریک افراد را روشن می‌سازد تا حقیقت را بشناسند.
«کلام تو برای پاهای من چراغ و برای راه من نور است.» (مزمور ۱۱۹:۱۰۵)

در مورد اشخاص بی‌ایمان و مخصوصاً افراد بی‌تفاوت یا مخالف که پیغام بشارت ما برای آن‌ها روشن و مکشوف نیست گفته شده است: "حتی اگر انجیل ما پوشیده است، بر کسانی پوشیده است که در طریق هلاکتند. «خدای این عصر ذهن‌های بی‌ایمان‌شان را کور کرده تا نورِ انجیلِ جلالِ مسیح را که صورت خداست، نبینند.» (دوم قرنتیان ۴: ۳-۴)

در سال ۱۹۹۷ پس از شهادت برادر عزیز محمد باقر یوسفی؛ معروف به "روانبخش" که شبان کلیسای ساری بود و پس از جفاهای مختلف بر ایمانداران منطقه‌ی شمال کشور، همراه همسر و دخترم برای دیدار ایمانداران به استان مازندران رفتیم. در شهر ساری برای تهیه‌ی صبحانه و نهار نیاز داشتیم تا از سوپر مارکت مواد خوراکی تهیه کنیم. همسرم را جلوی سوپر مارکت پیاده کردم و چون جای پارک نبود من قدری جلوتر پارک کردم تا همسرم به من و دخترم ملحق شود. حدود نیم ساعت گذشت و ایشان نیامد و من کمی نگران شدم. دخترم در ماشین ماند و من به دنبال همسرم رفتم. وقتی جلوی در سوپرمارکت رسیدم، جلوی در ورودی سوپر مارکت شخصی را دیدم که چهره‌ای مذهبی و مشکوک داشت و مرتب به داخل مغازه نگاه می‌کند. وارد سوپر مارکت که شدم همسرم را دیدم که

خرید خود را کرده است و بر حسب عادت می‌خواست بسته‌ی حاوی فیلم عیسی و انجیل و جزوات روحانی را در اختیار کسی قرار بدهد. من بلافاصله دست او را گرفتم و محکم و به زبان ارمنی به ایشان گفتم: "آناهید اینجا به کسی چیزی نده!" او پرسید: "چرا؟!"; گفتم: "شرایط مناسب نیست." و او را از سوپر مارکت بیرون کشیدم. در طول راه به او گفتم شخص مشکوکی جلوی در ایستاده بود و این شهری است که تازه شهید داده و نباید این کارهای خطرناک را اینجا بکنی. ایشان طبق معمول با آرامش گوش داد و سپس با ملایمت خاص گفت: "اشکال ندارد! من روز آخر که مسیح برگشت و از من برای مردم آن مغازه و آن شخص که جلوی سوپر مارکت ایستاده بود پرسید چرا پیغام مرا با آن‌ها در میان نگذاشتی، من در جواب خواهم گفت: من تقصیر ندارم، ادوارد مانع کار من شد. خون این افراد به گردن تو خواهد بود." من آنقدر ملزم شدم و ترسیدم که ترمز ماشین را گرفته و ایستادم و تصور کردم که کنار تخت داوری خدا ایستاده‌ام و باید جوابگوی کسانی باشم که مانع شدم پیغام انجیل را دریافت کنند. با ماشین عقب عقب رفتم و نزدیک سوپر مارکت ایستادم و بسته‌های انجیل و فیلم عیسی را از آناهید گرفتم و داخل سوپر مارکت شدم و با صدای بلند گفتم: "خانم‌ها و آقایان ما از تهران آمدیم و مهمان شما در این شهر هستیم. ما مسیحی هستیم و مایلیم هدیه‌ای از طرف کلیسا درباره‌ی شخصیت برجسته‌ی عیسی مسیح خدمت شما بدهیم. آن‌هایی که مایلند دریافت کنند دست خود را بلند بکنند." اکثراً کسانی که در مغازه بودند دست خود را بلند کردند و من با جرأت و افتخار بسته‌ها را به حاضران دادم و آن‌ها نیز از من بسیار تشکر کردند. فقط یک بسته در دست من باقی ماند. وقتی جلوی درب

آمد، شخصی که ظاهر مشکوکی داشت هنوز آن جا ایستاده بود. به او گفتم: قربان خداوند بیهوده شما را امروز در اینجا قرار نداده است! او امروز با این هدیه‌ای که به شما می‌دهم می‌خواهد زندگی شما را مبارک سازد. او بسته را با اشتیاق گرفت و آن را باز کرد، وقتی انجیل لوقا را دید آن را بوسید و روی پیشانی خود گذاشت و سپس با چشمان اشکبار پرسید: "شما تا به حال کجا بودید؟ می‌دانید من چند سال است دنبال انجیل می‌گردم؟ من امروز اینجا کاری نداشتم و گویا کسی مرا اینجا آورده بود تا من که عطش شناخت حقیقت را دارم از شما انجیل دریافت بکنم." سپس به من گفت: "شما چرا یک کتابچه‌ی کوچک از یک قسمت انجیل را می‌دهید؟ من انجیل کامل را می‌خواهم!" از ایشان آدرس گرفتم تا انجیل کامل را برای او بفرستم. سپس از او پرسیدم: "شما از چه زمانی در جستجوی انجیل بودید و چرا مایل بودید که این کتاب را داشته باشید؟" به من گفت قربان من خیلی وقت است که فهمیدم حقیقت در انجیل است، و مدت‌هاست که در روستای خودم برنامه‌های رادیوی مسیحی را گوش می‌دهم و عیسای مسیح و انجیل را می‌شناسم. نور کلام انجیل ذهن تاریک مرا منور گردانیده است و الان کاملاً مثل روز حقیقت انجیل بر من روشن شده است. خدا امروز شما را به طور خاص برای من فرستاده است و به گرمی مرا در آغوش کشید و بوسید و قبل از خداحافظی گفت: "امروز بهترین روز زندگی من بود!" وقتی وارد اتومبیل شدم از آنها عذرخواستم که مانع خدمت او شده بودم و همین‌طور از او تشکر کردم که با پیغام خودش سبب بیداری من شد. او هم از من تشکر کرد که به الزام روح خدا توجه کردم.

قبل از پایان این فصل می‌خواهم در مورد آنچه که در مورد هفت تأثیر کلام خدا به عنوان بزرگترین وسیله‌ی بشارت در زندگی شاهد مسیح و هفت تأثیر کلام خدا در زندگی غیرایمانداران گفته شد، اینگونه نتیجه‌گیری کنم. کلام خدا را به مردم ارائه بدهیم کلام را بین مردم پخش کنیم. از کلام صحبت بکنیم. کلام را برای مردم به طرز صحیح باز و روشن سازیم و هیچ چیز دیگر را جایگزین کلام خدا نسازیم. بزرگترین نیاز مردم جهان دانستن کلام زنده‌ی خدا به عنوان حقیقت جاودانی است. فراموش نکنید که همه‌ی چیزهای دیگر زائل خواهند شد ولی کلام خدا تا ابد باقی می‌ماند.

«خداوند، کلام تو جاودانه در آسمان‌ها استوار است.» (مزمور ۱۱۹:۸۹) «آسمان و زمین زایل خواهد شد، اما سخنان من هرگز زوال نخواهد پذیرفت.» (متی ۲۴:۳۵)

۱۲- برای گرفتن نتیجه‌ی مؤثر در بشارت انفرادی باید از روح‌القدس پر شد و به قدرت روح خدا متکی گردید.

«نه به قدرت و نه به قوت، بلکه به روح من؛ خداوند لشکرها می‌فرماید.» (زکریا ۴:۶)

آخرین کلام عیسای مسیح قبل از صعود آسمان چه بود؟ «اما چون روح‌القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا دورترین نقاط جهان.» (اعمال ۱: ۸)

دقت کنید که در این عبارت که آخرین کلام مسیح قبل از صعود به آسمان بود، بر نزول روح‌القدس که منشأ قدرت بشارت دادن است، تأکید

شده است. عیسیای مسیح به شاگردان خود دستور می‌دهد که در اورشلیم بمانند و به هیچ وجه نباید شهادت و بشارت بدهند تا وقتی که روح‌القدس آن‌ها را مجهز بکند. «حین صرف غذا بدیشان امر فرمود که: اورشلیم را ترك مکنید، بلکه منتظر آن وعده‌ی پدر باشید که از من شنیده‌اید.» (اعمال ۱: ۴) «من موعود پدر خود را بر شما خواهم فرستاد؛ پس در شهر بمانید تا آنگاه که از اعلی با قدرت آراسته شوید.» (لوقا ۲۴: ۴۹) از این آخرین فرمایش جدی عیسیای مسیح متوجه می‌شویم که هدف اصلی از نزول روح‌القدس بر شاگردان یافتن قوت برای شهادت و اعلام بشارت بود. لطفاً به این نکات خوب توجه کنید. هدف اصلی پری روح تکلم به زبان‌های دیگر و یا ایجاد هیجانان و احساسات روحانی و یا شادی و لذت و یا حتی پرستش پرشور نبود، بلکه در وهله‌ی اول هدف این بود که اشخاص شاهد مسیح شوند. گرچه ما با تمام مظاهر و تجلیات و عطایای روح‌القدس موافق هستیم و آن‌ها را برای بنا و تقویت زندگی مسیحی لازم می‌دانیم، ولی نباید هدف اصلی پری روح را که مسیح بر آن تأکید کرد، فراموش کنیم. «اما چون روح‌القدس بر شما آید، قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود.» (اعمال ۱: ۸)

متأسفانه بسیاری از افراد که علائم و مظاهر روح‌القدس را تجربه کرده‌اند، هدف را فراموش نموده‌اند و گرچه معتقدند که از روح‌القدس پر شده‌اند ولی در بشارت دادن و صید جان‌های گمشده فعال نیستند. پری روح‌القدس برای این نیست که ما برکت بیابیم و دور برکات خود بچرخیم، بلکه برای این است که ما از محدوده‌ی خود و خود محوری خارج بشویم و به نیازهای

دنیای گمشده و درمانده برسیم. نقشه‌ی شیطان همیشه این بوده و هست که ما را از مسیر و هدف اصلی دور نگاه دارد.

بیا بید برگردیم به همان هدف مهمی که عیسی بر آن تأکید کرده است. پری روح القدس انسان‌ها را شاهدان درجه‌ی یک عیسای مسیح می‌سازد. ما در مرحله‌ی اول به پری روح القدس محتاج هستیم تا توانایی لازم را بدست آوریم و شاهد مفیدی برای مسیح باشیم. در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم که پس از تجربه‌ی پری روح خدا در روز پنطیکاست، پیغام با قوت رسولان سبب شد که سه هزار نفر به مسیح ایمان بیاورند. (اعمال باب ۲) و مجدداً در مورد آن‌ها گفته شده: «رسولان با نیروی عظیم به رستاخیز خداوند عیسی شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود.» (اعمال ۴: ۳۳) پولس رسول موفقیت خود را در خدمت بشارت مدیون قدرت روح القدس می‌دانست که در او عمل می‌کرد. «او این را به نیروی آیات و معجزات، یعنی به نیروی روح خدا انجام داده است، آن گونه که از اورشلیم تا ایلیریکوم دور زده، به انجیل مسیح به کمال، بشارت دادم.» (رومیان ۱۵: ۱۹) «و پیام و وعظ من با کلمات گیرای حکیمانه بیان نشد، بلکه با برهان روح و قدرت.» (اول قرنتیان ۲: ۴)

«چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می‌دانید به خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم.» (اول تسالونیکیان ۱: ۵)

اگر رسولان و حتی خود عیسای مسیح در زمان تجسم خود نیاز به دریافت مسح و قدرت روح خدا را داشتند چقدر بیشتر ما در قرن حاضر

احتیاج به مسح و قوت روح خدا داریم. در مورد پسر خدا نوشته شده است: «روح خداوند بر من است زیرا مرا مسح کرده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاده تا رهایی را به اسیران و بینایی را به نابینایان اعلام کنم و ستم‌دیدگان را رهایی بخشم و سال لطف خداوند را اعلام نمایم.» (لوقا ۴: ۱۸-۱۹) «و چگونه خدا عیسی ناصری را با روح القدس و قدرت مسح کرد، به گونه‌ای که همه جا می‌گشت و کارهای نیکو می‌کرد و همه‌ی آنان را که زیر ستم ابلیس بودند، شفا می‌داد، از آن رو که خدا با او بود.» (اعمال ۱۰: ۳۸)

چنانچه ما می‌خواهیم به مسکینان بشارت دهیم و دلشکستگان را به شفا و کوران را به بینایی موعظه کنیم و سبب آزادی کوبیدگان و تسلی ماتمیان بشویم، باید همچون خداوند عیسی مسیح دارای مسح و قوت روح القدس باشیم. برای درک نیاز به قوت روح القدس در کار بشارت مفید می‌خواهم چند سؤال را از شما بپرسم:

چنانچه برقی از داخل سیمی عبور نکند آیا لامپ‌ها روشن خواهد شد؟ اگر سازمان آب، آب را از مرکز قطع بکند وجود لوله‌کشی مجهز و نصب شیرهای مدرن در آشپزخانه و حمام، آبی را جاری خواهد ساخت؟ آیا اگر شاخه‌ای دارای حیات و نیرویی که از شیرهی درخت در او جاری است، بدست نیاورد می‌تواند میوه آورد؟ قطعاً پاسخ این سئوالات "نه!" است. فرض کنید خودرویی بسیار لوکس و گران با جدیدترین آپشن‌ها در اختیار ما گذاشته شود. این اتومبیل هیچ کمبود و نقص فنی ندارد و رانده‌ی ماهر و با تجربه‌ای نیز پشت فرمان نشسته و ضمناً برای چندین سال کارخانه

تولید کننده‌ی آن، گارانتی آن را به عهده گرفته است. ولی اگر این اتومبیل فاقد روغن و بنزین باشد، حرکت خواهد کرد؟ امروز هم اگر ما همه چیز داشته باشیم مانند تشکیلات قوی، برنامه‌ریزی و مدیریت در سطح بالا- بودجه فراوان- ساختمان‌های عظیم و مجلل- امکانات مدرن و همچنین اگر دستگاه‌های پیش‌رفته و آخرین تکنولوژی روز را نیز در اختیار داشته باشیم و از همه‌ی اینها مهم‌تر نیروی انسانی کاردان و متخصص هم آماده- ی خدمت باشند، ولی قدرت روح‌القدس ما را تجهیز نکرده باشد، قطعاً کم خواهیم آورد. کلیساهای ثروتمند زیادی هستند که مانند پطرس نمی‌گویند: «ما را طلا و نقره نیست.» اما متأسفانه این را هم نمی‌توانند مانند او بگویند: «بنام عیسای مسیح برخیز و بخرام!» (اعمال ۳: ۶) متأسفانه چیزهای بسیار دیگری جایگزین مسح و قدرت روح‌القدس شده است. هیچ چیز دیگری به جز قدرت روح‌القدس نمی‌تواند خلاً و کمبودهای ما را پر بکند.

گمان می‌برم الان متوجه می‌شویم چرا عیسای مسیح رسولان خود را از دادن بشارت به مردم منع نمود و به آن‌ها تأکید نمود که از اورشلیم جدا نشوند بلکه منتظر بمانند تا از قدرت روح‌القدس پر بشوند. مگر مسیح به مدت سه سال و اندی آن‌ها را تعلیم نداده و تربیت نکرده بود که صیاد مردم و مبشرین انجیل او بشوند؟ مگر در آنوقت ایمان این اشخاص قوی نبوده و برای کاری که عیسی آنان را برای آن انتخاب کرده بود حاضر و آماده نشده بودند؟ البته که آن‌ها تعالیم مسیح را آموخته و ایمان آورده بودند که عیسی پسر یگانه‌ی خداست و بعد از قیامش هم او را زنده دیده و با او ارتباط برقرار کرده بودند. عیسای مسیح نیز فرمان بزرگ بشارت را صادر

کرده بود و قاعدتاً آن‌ها باید برای بشارت آماده می‌بودند، ولی این شاگردان هنوز یک چیز کم داشتند. آن‌ها احتیاج مبرم به دریافت تجربه‌ی پری روح‌القدس داشتند تا شاهد عیسای مسیح باشند. بنابراین ملاحظه می‌کنید که تجربه‌ی پری روح‌القدس با موضوع بشارت ارتباط نزدیکی دارد.

روح‌القدس برای چه مواردی در انجیل

خدمت بشارت ما را تقویت می‌بخشد؟

۱- روح‌القدس به ما قوت می‌بخشد که بر تمام موانع بشارت دادن غالب

شویم. بشارت دادن، اعلام جنگ به نفع ملکوت خدا و بر ضد قلمرو شیطان و نیروهای تاریکی است که انسان‌ها را در بند خود کشانده است. بنابراین دشمن روح‌ها و جان‌های انسان‌ها مایل نیست که آن‌ها را از چنگ خود برهاند. به همین دلیل مشکلات و موانعی ایجاد می‌کند تا ما در امر بشارت دادن اهمال بورزیم. متأسفانه باید گفت اکثر مسیحیان جهان در دادن بشارت انفرادی وظیفه‌ی خود را به عنوان شاهد مسیح انجام نمی‌دهند. ما بدون اینکه خودمان متوجه بشویم آنقدر با مسائل شخصی، گرفتاری‌های خانوادگی، مشکلات کلیسایی و درگیری‌های ارتباطی مشغول شده‌ایم که رسالت اصلی خود را که برای آن خوانده شده‌ایم، فراموش کرده‌ایم. حتی برکات مختلف روحانی و سایر خدمات و فعالیت‌های کلیسایی آن چنان ما را به خود مشغول کرده است که به عنوان یک شاهد مسیح از انجام کاری که خداوند مأموریت آن را به ما سپرده است، دور مانده‌ایم.

درست است که همه‌ی مسیحیان خوانده نشده‌اند تا واعظ یا شبان و معلم کتاب مقدس باشند، اما همه خوانده شده‌اند تا شاهدان مسیح باشند. بسیاری از مسیحیان می‌گویند من تجربه‌ی پری روح القدس را دریافت کرده‌ام اما بشارت نمی‌دهند و خود را نسبت به نجات انسان‌های گمشده مسئول نمی‌بینند. اما چنین چیزی ناممکن است. شخصی که از روح القدس پر شده باشد، دائماً منتظر فرصتی هست که درباره‌ی مسیح شهادت بدهد. بدون اینکه بخواهم کسی را آزرده خاطر سازم یا نسبت به ایمانش قضاوت بکنم باید بگویم اگر شخصی شاهد مسیح نیست و بشارت دادن جزو برنامه‌ی زندگی او نیست، او از هدف اصلی پری روح القدس دور شده است. بنابراین باید مراقب این حيله و فریب شیطان باشیم که زندگی مسیحی ما را از هدف اصلی نزول روح القدس که شاهد بودن برای مسیح است دور نکند. دشمن ما با به وجود آوردن موانع مختلف مانند ایجاد ترس - خجالت - عدم اعتماد به نفس - تنبلی - خودخواهی (اینکه فقط در اندیشه حفظ ایمان و نجات خودمان باشیم) - فقدان محبت نسبت به انسان‌ها - عدم درک نیاز انسان‌ها به مسیح - بی تفاوتی‌ها - بی میلی - احساس عدم لیاقت - جلب رضایت مردم - شک و بی‌ایمانی می‌تواند ما را در خدمت بشارت سست کند. ما با قوت خودمان نمی‌توانیم بر این موانع غالب شویم. بدون پری روح القدس مانند شاگردان مسیح در ضعف و شکست اعتراف خواهیم کرد: «استاد، همه‌ی شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می‌گویی، تورها را در آب خواهیم افکند.» (لوقا ۵:۵)

خداوند مسیح نیز وقتی درباره‌ی میوه آوردن در زندگی پرثمر سخن می‌گفت، واضحاً فرمود: «من تاك هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه‌ی بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵)

آرتور پیرسن؛ مبشر معروف می‌گوید: "اگر روح خدا کار نکند ممکن است کلام با حکمت انسانی را داشته باشیم ولی حکمت الهی را نخواهیم داشت. ممکن است قدرت فصاحت بیان را داشته باشیم ولی قدرت الهی را که از زبان ما باید جاری شود نخواهیم داشت. ممکن است استدلال‌های مکتب‌های مختلف را داشته باشیم ولی از قدرت روح خدا که قلب‌ها را دگرگون می‌کند محروم خواهیم بود. وقتی روح‌القدس فرو ریخت شاگردان مسیح دارای قدرت الهی شدند و کم سوادترین آن‌ها می‌توانست قوی‌ترین مدعیان را خاموش سازد و مانند آتش تمام موانع را بسوزاند و نابود کند."

شما به زندگی شاگردان عیسی مسیح قبل از واقعه‌ی پنطیکاست و تجربه‌ی پری روح‌القدس دقت کنید. آن‌ها برای موفقیت در بشارت آن هم در جامعه‌ی بی‌ایمان و مخالفی که چند هفته‌ی قبل رهبرشان را به طرز فجیعی مصلوب کرده بود، شرایط و ویژگی‌های لازم را نداشتند. اکثر آن‌ها تحصیلات عالی نداشتند (البته پولس و اپلس و لوقا با بقیه متفاوت بودند). اغلب آن‌ها افراد ثروتمندی نبودند، ناطق یا سخنرانانی ماهر نبودند، محبوبیت یا نفوذ اجتماعی نداشتند، از قدرت جسمانی فوق‌العاده‌ای برخوردار نبودند. نمی‌توانستند اسلحه بدست بگیرند. آن‌ها افرادی گمنام، ساده و اکثرشان ماهیگیر بوده یا مشاغل عادی داشتند. به علاوه آن‌ها اقلیت

کوچکی محسوب می‌شدند. مسیح قیام کرده را حدود ۵۰۰ نفر دیدند و در روز پنطیکاست نیز فقط ۱۲۰ نفر حضور داشتند. در حقیقت باید گفت از لحاظ منطق بشری و عوامل اجتماعی، هیچ‌کدام از امتیازاتی که می‌توانست رمز موفقیت و گسترش و توسعه‌ی پیغام انجیل باشد، در آن‌ها وجود نداشت!

مهمترین عاملی که سبب شد شاگردان مسیح با وجود همه‌ی مشکلات، موانع و تهدیدها، سختی‌ها و جفاها، از هیچ چیز نترسند و عقب‌نشینی نکنند و با عزم راسخ در بشارت دادن به افراد موفق بشوند، قدرت روح‌القدس بود. قدرت روح‌القدس سبب شد تا آن‌ها به پیش بتازند و هیچ چیز آن‌ها را از حرکت باز ندارد. آیا می‌دانید که مخالفین ایشان به چه علت متوجه شدند که اینها پیروان عیسای مسیح هستند؟ با دیدن دلیری و جرأتی که مانند خداوندشان عیسی در آن‌ها دیده می‌شد: «چون شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش‌نندیده و عامی‌هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسی بوده‌اند.» (اعمال ۴: ۱۳)

«زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه مانند علمای دین ایشان.» (متی ۷: ۲۹)

با وجود جفاهای سختی که بر کلیسای اولیه وارد شد، پیغام قدرتمند و با نفوذ آن‌ها به سرعت پیش می‌رفت طوری که هر جا می‌رفتند دشمنان‌شان درباره‌ی آن‌ها این‌طور شهادت می‌دادند: «این مردان که همه‌ی دنیا را به آشوب کشیده‌اند، حال به اینجا آمده‌اند.» (اعمال ۱۷: ۶) وقتی به زندگی پطرس نگاه می‌کنیم که به علت ترس از دست دادن جان‌ش سه مرتبه مسیح را انکار کرد و به بقیه‌ی رسولان که همگی در موقع دستگیری مسیح فرار کردند و تا قبل از واقعه‌ی قیام مسیح، در اطافی در بسته، به علت ترس

خود را مخفی کرده بودند، متوجه می‌شویم که قدرت روح القدس به شکلی واقعی در زندگی آن‌ها عمل کرد. آن‌ها مثل همه‌ی ما انسان‌های ضعیفی بودند. افرادی نابغه و استثنایی و به اصطلاح امروزی سوپرمن نبودند. اگر برای آن‌ها امکان تغییر و تبدیل آن هم بدین شکل عجیب وجود داشت، برای همه ما نیز چنین امیدی وجود دارد.

احتمال می‌رود که تیموتائوس جوان، ترسو و خجول بوده باشد. پولس ابتدا به او می‌گوید: «زیرا روحی که خدا به ما بخشیده، نه روح ترس، بلکه روح قوّت و محبت و انضباط است.» (دوم تیموتائوس ۱: ۷) در نتیجه می‌تواند او را نصیحت کرده بگوید: «پس، از شهادت بر خداوند ما عار مدار، و نه از من که به‌خاطر او در بندم، بلکه تو نیز با اتکا به نیروی الهی در رنج کشیدن برای انجیل سهیم باش.» (دوم تیموتائوس ۱: ۸)

می‌خواهم در مورد تغییر و تحول عظیمی که در من در قسمت بشارت و خدمت ایجاد شد، شهادت بدهم.

وقتی که در نوجوانی به عیسای مسیح ایمان آوردم، به علت شرایط خاص خانوادگی، اعتماد به نفسم بسیار پایین بود. با وجود اینکه در زندگی شخصی خود شخص شر و پر سر و صدایی بودم، ولی در روابط خود با دیگران، بسیار ناتوان بوده و رفتارهای غیر طبیعی داشتم. برای مثال وقتی مهمان به منزل ما می‌آمد، زیر میز می‌رفتم تا کسی مرا نبیند. اگر مرا از زیر میز بیرون می‌کشیدند و سئوالی از من می‌کردند، از خجالت سرخ می‌شدم و دست و پایم می‌لرزید. در دوره‌ی ابتدایی، اگر معلم اسم مرا صدا

می‌کرد که پای تخته سیاه مطلبی بنویسم، به خاطر لرزش دستم همه چیز را کج و کوله می‌نوشتم و درسی را که حفظ کرده بودم نمی‌توانستم خوب جواب بدهم و به خاطر خجالت از معلم و بقیه‌ی همکلاسی‌هایم، هر چه یاد گرفته بودم فراموش می‌کردم. همیشه فکر می‌کردم اگر حرف بزنم مرا مسخره خواهند کرد و یا به من خواهند گفت: تو چیزی نمی‌دانی، بهتر است ساکت بمانی! در نتیجه همیشه خودم را ناتوان و توسری خور و از سوی جامعه طرد شده می‌دیدم. وقتی که توسط پدر روحانی‌ام، زنده یاد کشیش لئون هایراپطیان به مسیح ایمان آوردم، در این قسمت تا حدی بهتر شدم. وقتی برای اولین بار از من خواستند که در حضور جمع شهادت نجاتم را بدهم، ایستادم و در حالی که بشدت هیجان زده و سرخ شده بودم و به چهره‌های مردم نگاه نمی‌کردم، در حالی که سرم پایین بود، با سرعت حرف می‌زدم تا شهادتم هر چه زودتر تمام شود و راحت شوم. دفعه‌ی بعد که از من خواستند شهادت بدهم به من گفتند دیگر پایین را نگاه نکن. شهادتم کمی بهتر از دفعه‌ی قبل بود، ولی تمام مدت بر خلاف دفعه قبلی، سقف و بالا را نگاه می‌کردم. از نگاه کردن به مردم خجالت و حتی وحشت داشتم. اگر در آن زمان کسی به من می‌گفت تو یک روز واعظ می‌شوی و از منبر برای افراد زیادی موعظه می‌کنی، حتماً می‌گفتم این جزو محالات و غیر ممکن است. مدتی پس از توبه، از من پرسیدند: آیا می‌خواهی از روح‌القدس پر شوی؟ پرسیدم پر شدن از روح‌القدس چه مفهومی دارد و چگونه می‌توان پر شد؟ وقتی به من پاسخ داده شد با اشتیاق در جستجوی این تجربه‌ی زیبا بودم. پس از دریافت تعمید و پری روح‌القدس، وارد مرحله‌ی جدیدی از زندگی مسیحی شدم. اولین تغییری که در من ایجاد شد میل به

خدمت کردن مردم بود. یکروز کسی را دیدم که ۲ سال از من بزرگتر بود و بسیار شادتر و از لحاظ روحانی از من قوی تر بود. به او گفتم رمز شادی و پیروزی تو چیست؟ او از کیف خود یک بسته ۱۰۰ تایی جزوه بشارتی به نام "عیسی نجات می دهد." را درآورد و به من داد و گفت از کلیسا تا خانه که می روی به هر کسی که در خیابان می بینی یکی از این جزوات بده. گر چه در ارتباط خودم با مردم تغییراتی در من به وجود آمده بود ولی بسیار برای من کار سختی بود که با انسان های غریبه ارتباط برقرار بکنم. ولی از همان روح القدس که در من عمل می کرد، طلب قوت کردم و تا منزل ما هر ۱۰۰ جزوه را به افراد مختلف دادم و حتی با چند نفر نیز فرصت بشارت شفاهی داشتم و بسیار خوشحال شدم که طلسم و کابوس ترس خجالت و عدم اعتماد به نفس که از موانع بزرگ بشارت دادن بود در من شکسته شد. پس از آن شادی و پیروزی جدیدی در کار بشارت بدست آوردم و از لذت بخش ترین کارهای من صحبت با مردم درباره مسیح و هدایت آنها به سوی نجات دهنده ی عزیزم شد. این غلبه بر موانع بشارت که با قوت روح القدس و اطاعت من از او انجام شد، سبب گردید که من واقعاً در بشارت و خدمت به مردم رشد بکنم. از سن ۱۶ سالگی به عنوان معاون شبان در خدمت برادر شهید بزرگوارم هایک هوسپیان بودم و یکی از واعظان کلیسا شدم. در سن ۱۸ سالگی شبان کلیسا شدم و الان که این مطالب را خدمت-تان می نویسم در سن ۶۸ سالگی همچنان مشغول خدمت خداوند هستم. بنابراین کار روح القدس تغییر و تبدیل شخصیت ما به عنوان شاهد و مبشر برای جلال نام خدا است. «و همه ی ما که با چهره ی بی نقاب، جلال خداوند را، چنانکه در آینه ای، می نگریم به صورت همان تصویر، از جلال به جلالی

فزونتر دگرگون می‌شویم؛ و این از خداوند سرچشمه می‌گیرد که روح است.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۸)

مرحوم دکتر ویلیام میلر؛ که سال‌ها میسیونر و مبشر بسیار موفق‌تری در ایران بوده است، در کتاب راه بشارت تفاوت بشارت با قدرت روح‌القدس و بشارت بدون تکیه بر قدرت روح خدا را این‌گونه تشبیه کرده است: "مبشری که فاقد روح‌القدس است مانند کسی است که نشانه را با تیر و کمان می‌زند ولی مبشری که پر از روح خدا است مانند کسی است که نشانه را با تفنگ می‌زند که نفوذ آن مشروط به زور بازوی تفنگچی نیست بلکه به قوت باروت است."

۲- روح‌القدس توانایی و قدرت محبت کردن به گمشدگان را به ما عطا

می‌کند. «و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا در دل‌های ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است.» (رومیان ۵: ۵)

یکی از نشانه‌های اصلی جهت دانستن اینکه از روح‌القدس پرگشته‌ایم یا نه، وجود محبت در قلوب ما خواهد بود. روح‌القدس که اولین تجلی ثمره‌ی آن محبت است، قادر است که قلب‌های ما را از محبت خدا لبریز کند. در نتیجه قدرت خواهیم داشت که خدا را با تمامی دل و جان و قوت خود و همسایه و هم‌نوع خود را نیز مانند نفس خود محبت کنیم. ما نمی‌توانیم از روح‌القدس پر باشیم و نسبت به نجات انسان‌های گمشده بی‌تفاوت یا بی‌میل باشیم. پاسخ ما به افرادی که از ما می‌پرسند چگونه می‌توانیم محبت خدا را نسبت به گمشدگان بدست آوریم و یا چگونه می‌توانیم کسانی را که مورد پسند ما نیستند دوست داشته باشیم این است

که: «زیرا انسان به نیروی خود چیره نخواهد گشت.» (اول سموئیل ۲: ۹) باید در حضور خدا بمانیم، نزد خدای محبت برای گمشدگان به صورت شخصی شفاعت کرده و از او طلب عشق بنماییم، در آن صورت به روح القدس اجازه می‌دهیم که با پری جدید خود، عشق جدیدی نسبت به افراد مختلف در قلب ما بکارد. این نوع محبت است که قلب‌های ما را به قلب‌های مردم نزدیک می‌سازد و به اصطلاح دل به دل راه پیدا می‌کند. به وسیله‌ی محبت ما انسان‌ها پی به محبت خدا خواهند برد. محبت الهی، توسط ما، قلب‌های سخت افراد را نرم می‌کند. در این دنیای خشن و پر از بی‌مهری و بی‌عظوفتی، محبت مسیح می‌تواند قوی‌ترین سلاح ما برای پیروزی در کار بشارت باشد. هیچ سلاحی به اندازه‌ی سلاح محبت خدا قابل نفوذ نیست. قوی‌ترین مظهر قدرت خدا در محبت او نهفته است. بهترین توصیف از ذات خدا و شیرین‌ترین پیغام انجیل که هیچ‌وقت کهنه نمی‌شود و سبب تغییر زندگی مردم زیادی شده است، در یک عبارت سه کلمه‌ای خلاصه می‌شود: «خدا محبت است.» (اول یوحنا ۴: ۸)

امروز مردم تشنه‌ی دریافت محبت الهی هستند که به وسیله‌ی خادمین محبت، در گفتار و رفتار محبت‌آمیز نمایان شود. چه پیامی نویدبخش‌تر از این وجود دارد که به مردم اعلام بکنیم: خدا شما را دوست دارد! وقتی پیام ما اثربخش است که مردم بدانند در نتیجه‌ی ارتباط با این خدای محبت فرزندان خدا نیز آن‌ها را خالصانه و بدون تظاهر و ریا محبت خواهند نمود. یکی دیگر از مظاهر محبت نسبت به گمشدگان، در تجلی صبر و امید نسبت به نجات انسان‌ها نمایان می‌شود. «محبت با همه چیز مدارا می‌کند،

همواره ایمان دارد، همیشه امیدوار است و در همه حال پایداری می‌کند.»
(اول قرنتیان ۱۳: ۷)

شاهد مسیح با محبت او، بارهای سنگین دیگران، بدی‌های افراد و مشکلات اطرافیان خود را تحمل کرده دستی به زیر بار مردم می‌گذارد و آن را حمل می‌کند. چنانکه گفته شده است: «بارهای سنگین یکدیگر را حمل کنید که این‌گونه شریعت مسیح را به جا خواهید آورد.» (غلاطیان ۶: ۲) شخص بی‌محبت و خودخواه حاضر نیست که درباره‌ی مسائل و مشکلات دیگران بداند و یا به کسی کمک کرده و متحمل بار دیگران گردد. زمانی که کسی را دوست داشته باشیم، تحمل اشتباهات و خطایای او برایمان بسیار آسان خواهد بود. ولی اگر تحمل سختی‌های دیگران برای ما مشکل است، نشانه‌ی آن است که آن‌طور که شاید و باید آن‌ها را دوست نداریم. «در کمال فروتنی و ملایمت؛ و با بردباری و محبت یکدیگر را تحمل کنید.» (افسیان ۴: ۲)

بعضی از بارهای سنگین مردم ممکن است ناشی از ناراحتی فکری آن‌ها باشد. ممکن است بار کسی غصه‌ها و یأس‌های زندگی او باشد و یا از کسی و موضوعی دلشکسته و غمگین باشند. ولی ما باید سعی کنیم تا در حمل بارهای سنگین این افراد شریک شویم و آن‌ها را تنها نگذاریم. ممکن است مسائل شخصی، عاطفی، روانی، جسمانی، شغلی، مالی، خانوادگی یا ارتباطی با افراد دیگر، بار سنگین مردم باشد و ما با شنیدن درد

دل‌های آن‌ها درک مسائل مربوط به زندگی‌شان و شریک شدن در رنج‌های‌شان، بتوانیم از بارهای سنگین آن‌ها بکاهیم. در بشارت آمیخته با محبت مسیح، در رابطه‌ی ما با دیگران چنین رفتارهایی دیده می‌شود.

از سوی دیگر، محبت خدا، در امر بشارت نیرویی را به ما عطا می‌کند که حاضریم هر نوع رنج و زحمت و جفایی را در این مسیر تحمل بکنیم. در کتاب اعمال رسولان می‌خوانیم که رسولان مسیح که تازه از روح‌القدس پر شده بودند، عاشق خداوند بودند و پس از روبرو شدن با او این موج جفا می‌خوانیم که با افتخار و شادی با جفا برخورد کردند و حتی پس از جفا هم دست از تلاش نکشیده، بلکه در مسیر هدفی که خدا برای آن‌ها مقرر کرده بود، ادامه دادند. «رسولان شادی کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند، زیرا شایسته شمرده شده بودند که به‌خاطر آن نام اهانت ببینند و هیچ روزی، چه در معبد و چه در خانه‌ها، از تعلیم و بشارت درباره‌ی اینکه عیسی همان مسیح است، دست نکشیدند.» (اعمال ۵: ۴۱-۴۲)

همین عکس‌العمل شاد و پیروزمند را در پولس رسول می‌بینیم که عاشق مسیح بود و او نیز در برخورد با جفا و زحمت در راه بشارت از خود چنین عکس‌العملی نشان می‌داد. «اما جان را برای خود بی‌ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان رسانم و خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام، به کمال انجام دهم، خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست.» (اعمال ۲۰: ۲۴)

«اما پولس پاسخ داد این چه کار است که می‌کنید چرا با گریه‌ی خود دل مرا می‌شکنید؟ من آماده‌ام به‌خاطر نام خداوند عیسی نه تنها به زندان روم، بلکه در اورشلیم جان بسپارم.» (اعمال ۲۱: ۱۳)

برای رسولان مسیح و کلیسای اولیه حرمت و افتخاری بالاتر از این وجود نداشت که به خاطر اسم عیسی مسیح رسوایی دیده و زحمت بکشند.

در تاریخ کلیسا در قرن اول می‌خوانیم که یکی از نظامیان رومی به مسیح ایمان می‌آورد و به علت ایمانش از طرف امپراتور مورد مؤاخذه و محاکمه قرار می‌گیرد. امپراتور به او می‌گوید: ایمانت را رها کن و گرنه من تو را به یک جزیره‌ی دور دست تبعید می‌کنم. در جواب می‌شنود: تو نمی‌توانی این کار را بکنی زیرا تمام دنیا خانه‌ی پدر من است و هیچ جایی برای من تبعیدگاه نیست. امپراتور می‌گوید: اگر ایمانت را ترک نکنی تمام اموالت را از تو می‌گیرم و تو بی چیز و بینوا خواهی بود، شخص می‌گوید: شما نمی‌توانید این کار را بکنید زیرا گنجی که در اختیار من قرار گرفته در آسمان است و دست شما به این گنج نمی‌رسد. امپراتور پر از خشم شده و با لعن و نفرین به او می‌گوید: من تو را از خانواده، خویشان، دوستان و همه‌ی متعلقات جدا می‌کنم تا در عذاب تنهایی دق کنی و بمیری! نظامی در آرامش و محبت پاسخ داده می‌گوید: قربان نمی‌توانید این کار را بکنید زیرا من دوستی دارم که بین من و او قادر به جدایی نیستید! این بار امپراتور در اوج خشم می‌گوید: به طرز فجیح و بی رحمانه‌ای تو را خواهم کشت که نتوانی این پاسخ‌ها را به من بدهی! ولی پاسخ نهایی نظامی در جواب امپراتور این بود: خوشحالم که به شما بگویم این یکی کار را هم نمی‌توانید

بکنید زیرا زندگی حقیقی من با مسیح در خدا مخفی (محفوظ و پوشیده) می‌باشد و دست شما به این زندگی نمی‌رسد!

چنین پاسخ‌هایی از فردی که در برابر مقام بالای امپراتور ایستاده است، از قدرت روح‌القدس نشأت گرفته که ثمره و نتیجه‌ی آن عشقی است که این‌گونه فداکارانه در برابر هر گونه جفایی ایستاده و حاضر به پرداخت هر نوع بهایی است.

۳- روح‌القدس توانایی لازم در رهبری و هدایت کار بشارت را به ما عطا می‌کند.

«اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگوئید. در آن زمان آنچه باید بگوئید به شما عطا خواهد شد زیرا گوینده شما نیستید، بلکه روح پدر شماست که به زبان شما سخن خواهد گفت.» (متی ۱۰: ۱۹-۲۰) «زیرا به شما کلام و حکمتی خواهم داد که هیچ‌یک از دشمنانتان را یارای مقاومت یا مخالفت با آن نباشد.» (لوقا ۲۱: ۱۵) «ولی در برابر حکمت و روحی که استیفاً با آن سخن می‌گفت، یارای مقاومت نداشتند.» (اعمال ۶: ۱۰)

بسیاری از مسیحیان که به خاطر بشارت دادن دستگیر شده‌اند، برای ما تعریف می‌کنند که روح‌القدس به آن‌ها کلماتی را که هیچ‌وقت فکرش را هم نمی‌کردند عطا کرده تا در دادگاه‌ها این کلمات را برای قاضی بازگو کنند. برای نمونه در دادگاهی قاضی از دختر جوانی که به خاطر خدمت به مسیح دستگیر شده بود، هنگام محاکمه پرسیده بود: چرا شما مسیحی شدید؟ این دختر که پر از روح‌القدس بود با شیرینی و آرامش مسیح شهادت

نجات خود را داده بود و در حین شهادت به قاضی می‌گوید من در اوج افسردگی و غم و ناامیدی با تمام وجودم و با گریه از خدا خواستم که برای رهایی از این همه فشار روحی و روانی مرا کمک بکند. در آن لحظه عیسیای مسیح جلوی چشم من آمد. من درباره‌ی مسیح دو چیز شنیده بودم، اولین این بود که مسیح زنده است و دوم این که مسیح معجزه می‌کند. پس خطاب به عیسیای مسیح گفتم: ای عیسی اگر واقعاً تو زنده هستی و معجزه می‌کنی در من معجزه‌ای را انجام بده و مرا از گرفتاری‌ها و تلاطمات درونی‌ام رهایی بده. پس از این دعا فشار سنگین غصه‌ها و یأس‌های من به پایین فرو ریخت و آرامش و شادی و امید در قلب من وارد شد و تصمیم گرفتم رابطه‌ی خود را با مسیح حفظ کنم. سپس دختر جوان از قاضی می‌پرسد: الان شما می‌گوئید که من به مسیح بگویم که او همه‌ی بدبختی‌ها و ناآرامی‌های مرا که از من گرفته بود به من برگرداند؟ برکاتی را که به من داده پس بگیرد؟ قاضی که بسیار تحت تأثیر این شهادت قرار گرفته بود به او می‌گوید: چرا آنچه که مسیح برای تو انجام داده به دیگران نیز اعلام می‌کنی و آن‌ها را به سمت مسیح برمی‌گردانی؟ دختر جوان با حکمتی که مسیح به او بخشیده بود می‌گوید: آقای قاضی سعدی می‌گوید:

چو می‌بینی که نابینا و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است

افرادی که قبلاً مرا به عنوان دختری افسرده و منزوی می‌شناختند از من سؤال می‌کنند که تو چه کردی که اینگونه احساس خوشبختی می‌کنی؟ چه باعث شده که این‌گونه تغییر کنی؟ من هم تجربه و شهادت خود را برای آن‌ها تعریف می‌کنم. سپس از قاضی می‌پرسد اگر کسی توسط

تجویزهای داروی یک دکتر خوب از بیماری هولناک شفا بیابد و ببیند که شخص دیگری مانند او به همان بیماری گرفتار است و تمام وجودش تحلیل رفته و منتظر مرگ است چه باید بکند؟ آیا این بی‌انصافی و بی‌مهتری نیست که شخص شفا یافته دکتر درمانگر سرطان را به او معرفی نکند؟ قاضی در مقابل سئوالات حکیمانه این دختر سکوت می‌کند و مشغول فکر کردن می‌شود. قاضی با انصاف قبل از آزادی این دختر به او می‌گوید: اگر کسی سؤال می‌کند و کنجکاو است که پاسخ را بداند، اشکالی ندارد که به او پاسخ بدهی ولی خودت دنبال مردم نرو که مسیحیت را تبلیغ کنی! سپس به او برای شهادتی که داده بود و زندگی جدیدش تبریک می‌گوید و از این دختر درخواست می‌کند که برای آرامش و گرفتاری‌های زندگی شخصی خودش نیز دعا بکند. این فقط نمونه‌ای از کار روح‌القدس در دادگاه‌ها و زمان محاکمه مسیحیان پر از روح خداست.

وقتی می‌خواهیم به دیگران که شخصیت‌های مختلفی دارند بشارت بدهیم، قطعاً به راهنمایی و هدایت روح‌القدس که از قلب‌های همه‌ی افراد با خبر هست احتیاج داریم. ما نمی‌دانیم کجا برویم، با کدام شخص صحبت بکنیم، چه باید بگوییم، چگونه باید بگوییم. چقدر باید بگوییم، چگونه موضوع را شروع کنیم، چگونه ادامه بدهیم، چگونه نتیجه‌گیری نماییم؟ از کتاب اعمال‌رسولان همین‌طور که قبلاً هم اشاره شد می‌خوانیم که روح‌القدس مبشران پر از روح‌القدس را در تمام اعمال و گفتارشان راهنمایی می‌کرد. عده‌ای برای اینکه می‌ترسند اشتباه کنند و کار خدا را خراب بکنند، هیچ کاری برای خدا انجام نمی‌دهند. این وعده‌ی خدا هنوز هم بقوت خود

باقی است: «تو را بصیرت خواهم آموخت و به راهی که باید رفت ارشاد خواهم کرد و در حالی که چشمم بر توست تو را مشورت خواهم داد.» (مزمو ۳۲: ۸) «اما چون روح راستی آید، شما را به تمامی حقیقت راهبری خواهد کرد؛ زیرا او از جانب خود سخن نخواهد گفت، بلکه آنچه را می شنود بیان خواهد کرد و از آنچه در پیش است با شما سخن خواهد گفت.» (یوحنا ۱۶: ۱۳). بنابراین در کار بشارت ما باید پر از روح القدس شویم تا برای دریافت پاسخ به سئوالات ذکر شده در سطور بالا مجهز باشیم. پر شدن از روح القدس یک درخواست و یا یک پیشنهاد و طرحی نیست که خداوند به ما داده است بلکه دستوری است که حالت استمراری دارد: «مست شراب مشوید، که شما را به هرزگی می کشاند؛ بلکه از روح پر شوید.» (بصورت مداوم از روح القدس پر شویم) (افسیان ۵: ۱۸)

پری دیروز برای امروز و پری امروز برای فردا کافی نیست. اراده‌ی خدا این است که ما هر روز یک پری جدید را تجربه کنیم. رسولان مسیح تنها در روز پنطیکاست بلکه بارها در مقاطع و شرایط مختلف زندگی و خدمتی خود از روح القدس پر می شدند. اصطلاح پری روح القدس بارها در کتاب اعمال رسولان به عنوان یک تجربه‌ی مستمر تکرار شده است.

سؤال مهم در بخش آخر این فصل این است که پری روح القدس چیست و چگونه می توان از روح القدس پر شد تا به هدف اصلی برسیم یعنی شاهدهی برای یک بشارت مؤثر باشیم؟

ابتدا اجازه بدهید خدمت‌تان بگویم که پری روح القدس چه چیزی نیست. من از افراد مختلف پرسیده‌ام به نظر شما پری روح القدس چیست و

یا از کجا می‌توانید بفهمید از روح‌القدس پر هستید؟ پاسخ‌های مختلفی در این رابطه شنیده‌ام. بعضی‌ها گفتند از اینکه به زبان‌های دیگر زیاد حرف می‌زنیم، می‌فهمیم از روح‌القدس پر هستیم! افرادی می‌گویند وقتی بدنمان داغ می‌شود و یا اینکه می‌لرزیم و بر زمین می‌افتیم یا به بالا می‌پریم و یا اشک می‌ریزیم متوجه می‌شویم که علائم پری روح‌القدس در ما ظاهر شده است. عده‌ای نیز هیجان‌ات و احساسات خوب روحانی را مانند شادی و آرامش و احساس آزادی یا همان چیزی که برکت می‌نامیم را پری روح‌القدس می‌دانند. لطفاً دقت کنید که همه‌ی این علائم می‌توانند اگر واقعی هم باشد مظاهر یا تجلیاتی از کار روح‌القدس باشند ولی معنی و مفهوم پری روح‌القدس بسیار عمیق‌تر از نشانه‌های ظاهری آن است.

معنی لغوی پری روح‌القدس

چیست؟

۱- پری روح‌القدس یعنی داشتن زندگی غنی و دولتمندانه در مسیح: «سفره‌ای برای من در برابر دیدگان دشمنانم می‌گسترانی. سرَم را به روغن تدهین می‌کنی و پیاله‌ام را لبریز می‌سازی.» (مزمو ۲۳: ۵)

کلمه‌ی "پُر" در این آیه گویای زندگی غنی و دولتمندانه است. اصطلاحاتی مانند، "فلان شخص مغزش خیلی پر است ... " یعنی دانش و درک او بسیار است، یا "دلش بسیار پر است..." مقصود ما این است که دلش پر از درد و غم است و یا اینکه "جیب‌هایش خیلی پر است..." منظور

ما این است که این شخص دارا و دولتمند است و از فقر و بیچارگی بدور است. به همان نسبت وقتی می‌توانیم اصطلاح پری روح‌القدس را برای خود بکار بگیریم که از فقر و ناتوانی روحانی رها شده باشیم و مانند پطرس بگوییم: «اما آنچه دارم به تو می‌دهم! به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و راه برو.» (اعمال ۳: ۶) برای چنین فردی وعده‌ی غنی مسیح صادق است. «از بطن او نهرهای آب زنده روان خواهد شد.» (یوحنا ۷: ۳۸)

۲- پری روح‌القدس به معنای مستی روح و مستی روح به منزله‌ی

زندگی تحت کنترل روح‌القدس است. چرا مستی شراب و پری روح‌القدس در افسسیان ۵: ۱۸ با هم آورده شده است؟ چه وجه اشتراکی بین مستی شراب و پری روح‌القدس وجود دارد؟ وجه تشابه این است که افراد مست تحت کنترل مشروبات الکلی قرار دارند و زندگی افراد پر از روح‌القدس نیز تحت کنترل خدا قرار دارد. روح‌القدس به شراب تشبیه شده است. میخانه مکانی است که ما از شراب آسمانی مست می‌شویم و در نتیجه تحت علم یا پرچم خدا قرار می‌گیریم. پرچم هر کشور در هر جا که نصب می‌شود به معنای حاکمیت آن کشور بر آن منطقه است. «او مرا به میخانه درآورده و عشق است پرچم او بر فرازم.» (غزل غزلها ۲: ۴)

وقتی ما تحت کنترل پرچم محبت خدا قرار می‌گیریم، که شراب روح‌القدس در میخانه‌ی حضور خدا، ما را مست خودش کرده باشد. چه زندگی مبارک و پیروزمندی است زمانی که تمام قسمتهای وجود ما تحت کنترل روح خدا قرار گرفته باشد، در آن صورت است که سخنان زبان ما تحت کنترل روح خدا خواهد بود. هر زمان و برای هر موضوعی دهان ما

باز بشود، اعصاب ما تحت کنترل روح خدا خواهد بود. افکار و احساسات ما نیز تحت کنترل خدا خواهد بود. تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌های خدمتی ما هم تحت کنترل و هدایت روح خدا قرار می‌گیرد و دعاها، خدمات، اهداف، انگیزه‌ها و بشارت‌های ما همگی به وسیله‌ی سکانی که در دست روح خداست، اداره و کنترل می‌شود. اگر در حین رانندگی، ترمز اتومبیل بریده شود، شما نمی‌توانید آن را متوقف کنید و چنانچه فرمان اتومبیل‌تان بریده شود نمی‌توانید آن را به سمتی که می‌خواهید هدایت کنید زیرا اتومبیل شما خارج از کنترل شما است. زندگی بدون پری روح‌القدس یعنی رانندگی یک راننده بدون ترمز و فرمان! کدامیک از ما احتیاج به کنترل خدا نداریم؟ مخصوصاً در کار بشارت باید بدانیم چه باید بگوییم و چه نباید بگوییم و چگونه و چه مقدار باید بگوییم. این به وسیله‌ی کنترل روح خدا امکان‌پذیر است. بیایید مانند داود در مورد کنترل زبان این دعا را با هم بکنیم: «خداوندا، بر دهانم نگاهبان بگذار و بر درِ لب‌هایم دیدبانی کن.» (مزمور ۱۴۱: ۳)

خواهر ساده دل و مُسنی در کلیسا این‌گونه دعا می‌کرد: "خداوندا؛ مرا به حال خود وانگذار وگرنه فاجعه خواهیم آفرید. من موجود خطرناکی هستم پس مرا در تحت اختیار خودت کنترل نما!" من متوجه‌ی خنده‌ی تمسخرآمیز بعضی‌ها شدم و به این خواهر عزیز گفتم اگر ممکن است این دعا را در جمع با صدای بلند نکن! در جواب به من گفت: برادر ادوارد با عرض معذرت باید بگویم در وجود هر یک از ما یک چهارپا خوابیده است (منظور انسانیت کهنه است). اگر ما بر روی آن سوار نشویم او بر ما سوار

خواهد بود. من چهارپای درونی خود را می‌شناسم، آن‌هایی که مرا تمسخر می‌کنند وضع‌شان از من بدتر است ولی غرورشان اجازه نمی‌دهد که آنچه درون‌شان می‌گذرد را اعتراف بکنند. زندگی تحت کنترل خدا، ما را از اشتباهات و خطرات انسانیت کهنه محفوظ نگاه می‌دارد. «اما می‌گویم به روح رفتار کنید که تمایلات نَفَس را به جا نخواهید آورد.» (غلاطیان ۵: ۱۶)

۳- مفهوم پری روح‌القدس به معنای پوششی برای تمام خلأها و کمبودهای درونی وجود ماست. پولس برای کلیسای افسس دعا می‌کند که خداوند: «بر حسب غنای جلال خود به شما عطا فرماید که در انسانِ باطنی خویش به مدد روح او قوی و نیرومند شوید.» (افسیان ۳: ۱۶)

وقتی روح‌القدس ما را پر می‌کند ما از درون اشباع و ارضا می‌شویم و کمبودهای زندگی ما برطرف می‌شود. اگر کسی از روح خدا پر نباشد نصیحت، قوانین، مشورت‌های حکیمانه، توبیخ و اصلاح و تنبیه ممکن است موقتاً به علت ترس و حفظ آبرو و شرایط محیطی، ظاهراً سبب تغییر بشود ولی چون این تغییر عمق ندارد، شخص از درون خالی است. شخص به هر طریقی شده در جستجوی راهی خواهد بود (هر چند مخفی) که خلأ خود را بپوشاند. وقتی انسان از روح خدا پر است احتیاج زیادی به تذکر و هشدار ندارد، زیرا خود روح‌القدس به او نه تنها خواهد آموخت که چه باید بکند و چه نباید بکند بلکه قدرت اجرایی به او عطا خواهد کرد که بر گناه غالب آید.

۳۸ سال پیش در شهر ارومیه یک نفر از زمینه‌ی اعتیاد به مسیح ایمان آورد. ایشان بین معتادانی که ایمان می‌آوردند، مسن‌تر از همه بود و نه تنها مصرف کننده بلکه فروشنده و پخش کننده‌ی مواد نیز بود. نام این شخص بنیامین بود و خیلی خوب در مسیح رشد کرد. بعد از چند ماه متوجه شدم که بنیامین به تنهایی به کلیسا آمده و در دعا به تلخی گریه می‌کند. ابتدا من نگران شدم که نکند ایشان تسلیم وسوسه شده و یک بار دیگر به مواد مخدر روی آورده است. در نتیجه پیش او رفتم و پرسیدم: آیا برای تو وسوسه‌ای در زمینه‌ی اعتیاد پیش آمده است؟ او در جواب گفت: نه برادر ادوارد خوشبختانه بر این غول بزرگ با قوت مسیح غالب شدم. مشکل من این است که در زندگی مسیحی خودم کم می‌آورم. دعا می‌کنم، کلام خدا را می‌خوانم، کلیسا می‌آیم و سعی می‌کنم آن‌طور که خدا می‌خواهد زندگی بکنم ولی گر چه حضور خدا در من عمل می‌کند و روح خدا در قلب من ساکن است ولی (این قسمت را با اشک‌ها می‌گفت.) کم می‌آورم، گرفتار خلاً هستم، کاملاً عطش من برآورده نشده، کاملاً سیر نشده‌ام و این موضوع نیمه سیر بودن مرا نگران می‌کند!

من در پاسخ او گفتم: بنیامین عزیز تو باید از روح‌القدس پر شوی تا کمبود برطرف شود. او کنجکاو و علاقمند شد تا پری روح‌القدس را تجربه کند. آن روزها پدر روحانی من زنده یاد کشیش لئون نیز منزل ما بود و با هم دعایی جدی و با ایمان برای او کردیم و ایشان به طرز پرجلالی از روح‌القدس پر شد. او حیات (تولد تازه) را تجربه کرده بود ولی فرصتی پیش آمده بود که حیات زیاده‌تر یعنی پری روح‌القدس را تجربه بکند. پس

از آن ما با بنیامین مشکل دیگری پیدا کردیم که برعکس مشکل قبلی بود، او بسیار مشتاق شده بود و ساعت‌ها کلام خدا را می‌خواند و دعا می‌کرد و خسته نمی‌شد. در مشارکت‌های کلیسایی شخص بسیار فعالی بود. دائماً نهرهای آب زنده از بطن‌های او می‌جوشید. شادی و عشق و آرامش فوق‌العاده‌ای داشت و با شهادت درباره‌ی مسیح با دیگران صحبت می‌کرد. وجود او بسیار برای دیگران مفید و بناکننده بود. تحت تأثیر این پری فوق‌العاده، ایشان هنوز پس از ۳۷ سال در کشور دانمارک به عنوان یک مبشر برای خداوند می‌درخشد.

اگر برای کار بشارت با کمبود عشق و قوت و ایمان مواجه هستید، روح‌القدس قادر است که با پری خودش این کمبود را برآورده کند. خالی ماندن خطرناک است. دقت کنید پری روح‌القدس سبب شده بود تا بنیامین در مقابله با شیطان هیچ‌گونه روزنه و یا سوراخی برای او باز نگذارد. «زیرا که رئیس این جهان می‌آید. او هیچ قدرتی بر من ندارد (جای نفوذ)». (یوحنا ۱۴: ۳۰) ممکن است بعضی‌ها کنجکاو شده بپرسند من چه باید بکنم تا از روح‌القدس پر شوم و شاهد مؤثری برای جلال نام مسیح بشوم؟ گر چه پاسخ‌های مختلفی می‌توان از کلام خدا به این سؤال داد و شما می‌توانید به کتاب‌های مربوط به پر شدن روح‌القدس در این رابطه مراجعه کنید، ولی من می‌خواهم با ذکر یک مثال ساده و ملموس به این سؤال پاسخ بدهم. چنانچه شما یک لیوان دارید که با مایعی پر است ولی مایل هستید که با مایع جدیدی این لیوان را پر نمایید، چه باید بکنید؟ ابتدا مایع موجود در لیوان را خالی می‌کنیم چون با وجود مایع قبلی نمی‌توان لیوان را

از مایع جدیدی پر کرد. خدا می‌خواهد که ما در حضور او درون خود را از آنچه در آن هست خالی کنیم و هر چه را که آلوده به گناه است با اعتراف جدی و تصمیم راسخ زیر پای صلیب مسیح بریزیم و راه را برای پری روح‌القدس آماده بسازیم. «پس حال خداوند لشکرها چنین می‌گوید: به راه‌های خویش نیک بیندیشید.» (حجی نبی ۱: ۵) «اما هر شخص خود را امتحان (تفتیش و بازنگری) بکند.» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۸)

قدم دوم برای پر کردن لیوان که نماد قلب ماست، این است که پس از خالی کردن مایع لیوان، آن را تمیز بشوید تا اثرات، بو و خاصیت مایع قبلی پاک شود. پس از اعتراف به گناهان و توبه‌ی جدی باید بدانیم: «خون پسر او عیسی ما را از هر گناه پاک می‌سازد.» (یوحنا ۱: ۷)

ما به سهم خود باید قسمتی را که مربوط به تقدیس خودمان است انجام دهیم. بارها در کتاب مقدس آمده است که: «مقدس باشید، زیرا من قدوسم.» (اول پطرس ۱: ۱۶)

شاگردان مسیح در بالاخانه در حضور خدا ماندند و منتظر وعده‌ی خدا شدند و هر آنچه که مانع تحقق وعده‌ی خدا بود کنار گذاشتند. آن‌ها به این ترتیب خود را آماده‌ی معجزه ظهور پنتیکاست نمودند. و بالاخره قدم سوم برای پر کردن لیوان از مایع جدید این است که قسمت دهانه‌ی لیوان را بالا و باز نگاه داریم. اگر شما لیوان را وارونه یا کج نگاه دارید، اگر ساعت‌ها نیز سعی کنید آب و یا مایع جدید را درون آن بریزید، لیوان پر نخواهد شد. بسیاری خود را در حضور خدا بسته نگاه می‌دارند. «خداوند، روح است و هر جا روح خداوند باشد، آنجا آزادی است.» (دوم قرنتیان ۳: ۱۷)

مقصود از باز نگاه داشتن خود یعنی اینکه با ایمان ساده به وعده‌ی خدا و با دستهای باز و قلبی باز نسبت به روح‌القدس، آماده باشید تا هدیه‌ی آسمانی را از پدر آسمانی دریافت کنید.

کلام خدا تأکید می‌کند که: «تا ما آن روح را که وعده داده شده بود، از راه ایمان دریافت کنیم.» (غلاطیان ۳: ۱۴) پری روح خداوند نه با تکیه به لیاقت‌های خود، نه با تکیه به زور و تلاش بشری، بلکه محض ایمان یعنی محض باور کردن و پذیرفتن به دست می‌آید. ما نه تنها قلب خود بلکه دهان خود را نیز باید باز بکنیم تا روح‌القدس همه‌ی قسمت‌های وجود ما را پر بکند. «دهان خود را نیکو بگشا که من آن را پر خواهم ساخت.» (مزمور ۸۱: ۱۰)

فصل سوم

چگونه بشارت را آغاز کنیم و
بترمه‌ها را ایجاد کنیم؟

چگونه بشارت را آغاز کنیم و

بتر معاد را ایجاد کنیم؟

متخصصان و کارشناسان در امور بشارت عبارتی را مرتب تکرار می کنند که در شروع کار بشارت بسیار اهمیت دارد. خلاصه‌ی این عبارت این است: "اجازه بدهید مسائل و مشکلات دنیای پیرامون شما برنامه و پیام بشارت شما را مشخص بکند." به عبارت دیگر اگر می‌خواهیم در مورد عیسای مسیح با اشخاص سخن بگوییم، اجازه بدهیم اشخاصی که با ایشان سخن می‌گوییم، چارچوب کلی گفتگوی ما را مشخص بکنند. چنین برخوردی بسیار مفیدتر و طبیعی‌تر خواهد بود. انسان‌ها با هم تفاوت بسیاری دارند و علایق و نیازهای آنان با یکدیگر متفاوت است و با هر یک باید بگونه‌ای متفاوت گفتگو را آغاز نمود. می‌خواهیم برخی از روش‌های شروع گفتگو در شرایط مختلف را بررسی کنیم تا بتوانیم روش آغاز گفتمان بشارتی را بیاموزیم.

۱- وقوع رخداد‌های ناگوار می‌تواند فرصتی برای بشارت دادن حکیمانه

به انسان‌ها باشد. معمولاً در این شرایط قلب‌ها نرم‌تر می‌شود و ظاهر پایدار و فریبنده‌ی زندگی کنار رفته، افکار انسان‌ها بر امور واقعی و جاودانی معطوف می‌شود. از بین فرصت‌های بشارتی، وقایع ناگوار بهترین موقعیت را ایجاد می‌کند تا با افراد ضربه خورده و سوگوار، درباره‌ی احتیاج آن‌ها به خدا صحبت کرد. اشخاص بسیاری از دریچه‌ی غم امکان ورود به حیات ابدی را یافته‌اند. بسیار شنیده‌ایم که افراد بسیاری در مجالس ختم عزیزان - شان در اوج غم و ناآرامی به مسیح پناه آورده‌اند و تسلی و آرامش درونی را از او یافته‌اند. شاید به همین دلیل است که سلیمان حکیم می‌گوید: «رفتن به خانه‌ی ماتم به از رفتن به خانه‌ی جشن زیرا مرگ است فرجام همه‌ی انسان‌ها و بر زندگان است که این را به یاد بسپارند. غم از خنده بهتر است زیرا غم چهره، به شادی دل می‌انجامد.» (جامعه ۷: ۲-۳)

عده‌ای تا واقعه‌ای دردناک و سختی در زندگی‌شان رخ ندهد تصمیم مهمی نمی‌گیرند. نه تنها واقعه‌ی مرگ عزیزان بلکه وقایع ناگوار دیگر همچون شکست‌های مختلف زندگی، زمینه‌ی مساعدی را ایجاد می‌کنند تا چنین افرادی نیاز خود را به شنیدن کلمات تسلی‌بخش و آرام‌بخش انجیل درک بکنند و اشتیاق جدی‌تری برای شنیدن پیغام انجیل نشان دهند. وقایعی همچون طلاق، ورشکستگی، خیانت نامزد یا همسر، از دست دادن شغل، بی‌وفایی دوستان، بیماری لاعلاج. همه‌ی این وقایع و موضوعات مشابه آن‌ها از بهترین فرصت‌های بشارت انفرادی محسوب می‌شوند. در این موقعیت‌ها شرایط شخص بگونه‌ای است که نمی‌داند چه بکند و به چه

چیزی پناه ببرد. در چنین شرایطی قلب‌ها برای پذیرش کلام خدا و تسلیم شدن به مسیح بازتر و آماده‌تر است. کسانی که بدون خدا با مرگ روبرو می‌شوند غالباً می‌ترسند و بهترین فرصت است که مانند آن دزدی که با مسیح مصلوب می‌شد، این افراد را در آخرین لحظات زندگی کمک کرد که به حیات ابدی دسترسی پیدا بکنند. صیادان جان‌ها و شاهدان مسیح این-گونه فرصت‌ها را نباید از دست بدهند و به مجرد اینکه می‌شنوند وقایع دردناکی برای کسی پیش آمده، باید پیشقدم شده و این‌گونه افراد را ملاقات کنند و با محبت مسیح و شریک شدن در رنج‌ها و مصیبت‌های آن‌ها و اعلام وعده‌های خداوند، امید را در آنان بدمند و مایه‌ی تسلی واقعی آن‌ها بشوند. «با کسانی که گریانند، بگریید.» (رومیان ۱۲: ۱۵) از مهم‌ترین خدمات ما به مردم غم‌زده و ماتم‌زده خدمت اعلام پیام تسلی انجیل با حمایت تسلی‌دهنده‌ی عزیز روح‌القدس است. «متبارک باد خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای همه‌ی دلگرمی‌هاست که به ما در همه‌ی سختی‌های مان دلگرمی می‌بخشد تا ما نیز بتوانیم با آن دلگرمی‌ای که از او یافته‌ایم دیگران را که از سختی‌ها می‌گذرند، دلگرم سازیم.» (دوم قورنتیان ۱: ۳-۴)

در شرایط سخت زندگی مردم، پیغام بشارت ما نه فقط باید با زبانی مطابق با شرایط زندگی مردم و متناسب با شرایط آن‌ها باشد، بلکه باید عملاً نیز آنچه از دستمان بر می‌آید و در توان و امکانات ما هست برای آن‌ها انجام دهیم، مانند دادن غذا، دادن سر پناه برای مدتی به کسی که جایی ندارد، رفع مشکل مالی، نگهداری بچه‌ها در صورت نیاز و هر نوع توجه‌ی دیگری که از محبت مسیح نشأت می‌گیرد.

«ای فرزندان، بیاید محبت کنیم، نه به زبان و در گفتار، بلکه به راستی و در کردار.» (اول یوحنا ۳: ۱۸)

بقول یک مبشر: ما مسیحیان مانند لوله‌های آبی هستیم که محبت و تسلی خداوند از طریق ما به سوی دیگران جاری می‌شود. بنابراین به همه‌ی کسانی که می‌خواهند بشارتی مفید بدهند، پیشنهاد می‌دهیم افراد دردمند و مصیبت دیده را دریابند و آن‌ها را تنها نگذارند و بدانند که غالباً در تنگی‌ها و سختی‌ها زمان مناسبی برای بشارت مؤثر است. در مزامیر آمده است: «مرا نیکوست که مصیبت را دیدم تا فرایض تو را بیاموزم. قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الآن کلام تو را نگاه داشتم.» (مزمو ۶۷-۷۱)

۲- بیان و شرح شهادت زندگی و همین‌طور کارهای عجیبی که خدا در زندگی مردم انجام داده، فضای مناسبی برای شروع گفتگو بوجود می‌آورد. فراموش نکنیم که مسیح ما را شاهدان خود نامیده است. وقتی مسیح روح‌های پلید را از کسی که او را لژیون می‌نامیدند بیرون کرد، به او گفت: «به خانه، نزد خویشان خود برو و به آن‌ها بگو که خداوند برای تو چه کرده و چگونه بر تو رحم نموده است.» (مرقس ۵: ۱۹) به قول ویلیام میلر مبشر معروفی که سال‌ها در ایران خدمت کرد: ما مانند بیماری هستیم که به طرز عجیبی بوسیله‌ی پزشک بزرگی شفا یافته‌ایم ولی پولی نداریم که حق معالجه را بپردازیم ولی چنان قدردان و سپاسگزار است که همه جا رفته به مردم می‌گویند که آن دکتر چطور او را درمان کرده است. در نتیجه بسیاری از مریضان به آن پزشک رجوع کرده شفا می‌یابند. هم اکنون مسیح

ما را شفا داده است و روح پلید را از دل‌های ما بیرون کرده است. تنها کاری که ما می‌توانیم برای اظهار سپاس از او انجام دهیم، علاوه بر پرستش و ابراز محبت واقعی به او این است که به اطرافیان خود به صورت انفرادی درباره‌ی محبت و قدرت منجی خود شهادت بدهیم. ما باید در خانه، مدرسه، دانشگاه، اداره، کلیسا و حتی در خیابان، بین دوستان و خویشاوندان و افراد غریبه، در مورد عیسای مسیح شهادت بدهیم.

کلام خدا واضحاً می‌فرماید: «هر که به پسر خدا ایمان دارد، این شهادت را در خود دارد.» (اول یوحنا ۵: ۱۰)

ما شهادت‌های زیادی شنیده‌ایم از اینکه مردم در نتیجه‌ی دیدن و شنیدن شهادت نجات دیگران و تحول عظیم الهی که در زندگی آن‌ها رخ داده است، به مسیح ایمان آورده‌اند. شهادت رسولان در برابر مخالفت‌ها و دشمنی در آغاز مسیحیت بسیار قوی و کوبنده بود: «زیرا ما نمی‌توانیم آنچه دیده و شنیده‌ایم، بازنگوییم.» (اعمال ۴: ۲۰) «و ما هستیم شاهدان او بر این امور چنانکه روح‌القدس نیز هست.» (اعمال ۵: ۳۲) وقتی خداوند پولس را در راه دمشق ملاقات نمود، او به مدت سه روز، روزه گرفته در نابینایی باقی ماند و توبه‌ی واقعی کرد و حنانیا این پیغام قوی را در رابطه با شاهد بودن او به وی اعلام کرد. «خدای پدران ما تو را برگزیده تا اراده‌ی او را بدانی و آن پارسا را ببینی و سخنانی از دهانش بشنوی. زیرا تو در برابر همه‌ی مردم، شاهد او خواهی بود و بر آنچه دیده و شنیده‌ای، شهادت خواهی داد.» (اعمال ۲۲: ۱۴-۱۵) سپس برای پولس توسط حنانیا دعا شد و او بینایی خود را بدست آورد و از روح‌القدس پر شد و تعمیم گرفت و بزرگترین

مبشر و رسول کلیسای اولیه گردید. سولس که سرسخت‌ترین مخالف و دشمن مسیح و مسیحیان بود، تبدیل به قوی‌ترین شاهد مسیح گردید و بارها در کتاب اعمال رسولان شهادت نجات تکان دهنده و مؤثر خود را برای قوم خود و ملل دیگر تعریف کرد. او هیچ‌وقت کار بزرگی را که مسیح در ملاقات با او انجام داده بود فراموش نکرد و در هیچ شرایطی از بیان آن باز نمی‌ایستاد. شهادت نجات پولس قطعاً سبب نجات بسیاری از شنوندگانی که قبلاً مانند سولس بودند، شده بود. به تأثیر شهادت قوی زن سامری درباره‌ی کاری که مسیح برای او انجام داده بود توجه کنید. در نتیجه‌ی این شهادت، مردم یک شهر کنجکاو شده و به سوی مسیح جذب شدند. این زن سامری چه دعوت باشکوهی از مردم شهر خود به عمل آورد: «بیا یید مردی را ببینید که هر آنچه تا کنون کرده بودم، به من بازگفت. آیا ممکن نیست او مسیح باشد؟» (یوحنا ۴: ۲۹)

به شهادت کور مادرزاد توجه کنید: او مسیح را با چشمان جسمانی ندیده بود و او را نمی‌شناخت. او پس از شفا در مقابل اتهامات فریسیان و کاتبان قرار گرفته بود. اتهام این بود که مسیح در روز سبت تو را شفا داده است پس نمی‌تواند از طرف خدا باشد. اما با وجود همه‌ی این مخالفت‌ها، شهادت نیرومند و به اصطلاح دندان‌شکن این فرد بی‌سواد در برابر علمای یهود، دهان آن‌ها را بست و مجبور شدند او را از کنیسه بیرون کنند. «گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها یک چیز می‌دانم، و آن اینک کور بودم، و اکنون بینا گشته‌ام.» (یوحنا ۹: ۲۵) این شهادت هر مسیحی واقعی است و هیچ مخالفتی قادر به تغییر آن نیست. انسان‌ها و بخصوص ایرانی‌ها، عاشق

شنیدن داستان‌های واقعی و وقایع زنده هستند. شما وقتی از یک دین صحبت می‌کنید، چندان جذابیتهایی ندارد که مردم به آن توجه کنند، ولی وقتی درباره‌ی یک تجربه‌ی زنده‌ی شخصی و واقعی سخنی می‌گوئید و شرح می‌دهید که قبل از اینکه به مسیح ایمان بیاورید چه کسی بودید و چگونه به مسیح ایمان آوردید و مسیح برای شما چه کرده و نتایج ایمان آوردن به او چه بوده، کنجکاوی و اشتیاق افراد باعث جذب آن‌ها به سوی پیغام مسیح می‌شود.

علت این امر این است مخاطبین ما اسیر همان گرفتاری‌ها و اسارت‌هایی هستند که ما قبل از نجات داشته‌ایم. مشکل و درد انسان‌ها از یک ریشه نشأت می‌گیرد و قطعاً درمان آن نیز یک دارو بیشتر نمی‌تواند داشته باشد. دقت کنید که معمولاً در مذاهب مختلف، شهادت‌هایی در مورد نجات و تولد تازه و بخشش گناهان و تغییر زندگی و اطمینان به حیات ابدی وجود ندارد. بنابراین شهادت نجات خود را می‌توانید در نهایت صداقت و صمیمیت و به شکلی ساده و مختصر و جذاب و با تأکید به جنبه‌های مهم بیان کنید. حتی امروزه در دادگاه‌ها، شهادت معتبر و قوی شاهدان می‌تواند نقشی تعیین کننده در حکم قاضی داشته باشد. بدون اینکه بخواهید از مذهب قبلی خود بد بگوئید از کاری که عیسای مسیح برای شما کرده است تعریف کنید و سبب جلال نام خدا بشوید. نباید بگونه‌ای شهادت بدهید که مردم فکر کنند شما از خودتان تعریف می‌کنید یا این که می‌خواهید بگوئید انسان خوبی بودید و لیاقت دریافت این نجات را داشته‌اید. همیشه بیان کنید: "من از پزشک و ناجی خود تعریف می‌کنم نه اینکه قصد تعریف از خود داشته

باشم!" همین‌طور شهادت عظیم نجات برخی از افراد و بیان شفاهای برجسته و ذکر معجزات بزرگ در زندگی افراد مختلف می‌تواند روش خوب و مناسبی برای شروع صحبت با دوستان و حتی افراد غریبه باشد.

۳- یکی از بهترین طرق برای شروع بشارت انفرادی این است که شما

سؤال مناسب و بجایی مطرح کنید. این کار به شما کمک می‌کند تا بدانید که در ذهن مخاطب شما چه می‌گذرد. همچنین امکان مباحثه‌ی سالم و تبادل افکار بین شما و شنونده را مهیا می‌سازد. به عبارت دیگر شما متکلم وحده نخواهید بود بلکه رابطه‌ی متقابل و دو طرفه در صحبت‌ها و رابطه‌ی صمیمانه در رابطه برقرار می‌شود. از طرف دیگر در روش سؤال کردن، کنجکاوی طرف مقابل را تحریک می‌کنید تا او با دقت و تمرکز در جستجوی پاسخ‌های صحیح باشد که در کلام خدا نهفته است. عیسی مسیح در ارتباط با انسان‌ها از روش طرح سؤال استفاده می‌کرد که به برخی از نمونه‌های برخورد مسیح با دیگران فقط اشاره می‌کنم:

«چه می‌خواهید برای شما بکنم؟» (متی ۲۰: ۳۳) «آیا ایمان دارید که می‌توانم این کار را انجام دهم؟» (متی ۹: ۲۸) «ایمان‌تان کجاست؟» (لوقا ۱: ۲۵) «آیا این را باور می‌کنی؟» (یوحنا ۱۱: ۲۶) «آیا مرا محبت می‌نمایی؟» (یوحنا ۲۱: ۱۶) «به نظر شما من کیستم؟» (متی ۱۶: ۱۵) «آیا می‌خواهی سلامت خود را بازیابی؟» (یوحنا ۵: ۶) «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» (یوحنا ۹: ۳۵) «ای کم‌ایمانان، چرا این چنین ترسانید؟» (متی ۸: ۲۶) «چرا

مرا آزار می‌رسانی؟» (اعمال ۹: ۴) «به یاد آر که از کجا سقوط کرده‌ای؟» (مکاشفه ۲: ۵)

دقت داشته باشید که این سئوالات می‌تواند نقطه‌ی شروع مهمی برای رساندن پیغام خدا و جوابی که خدا از این طریق به خواسته‌های مردم می‌دهد باشد. رسولان مسیح نیز از این روش چه در کار بشارت و چه در تعلیم کتاب مقدس استفاده می‌کردند. به برخی از نمونه‌های سئوالات شاگردان مسیح اشاره می‌کنم: «چرا گذاشتی شیطان دلت را چنین پر سازد که به روح القدس دروغ بگویی؟» (اعمال ۵: ۳) «کدام پیامبر است که از دست پدران شما آزار ندیده باشد؟» (اعمال ۷: ۵۲) «آیا آنچه می‌خوانی، می‌فهمی؟» (اعمال ۸: ۳۰) «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» (اعمال ۱۹: ۲) «فقط می‌خواهم این را بدانم: آیا روح را با انجام اعمال شریعت یافتید یا با ایمان به آنچه شنیدید؟» (غلاطیان ۳: ۲) «آیا مسیح تقسیم شده است؟ آیا پولس بود که برای شما بر صلیب شد؟ و آیا به نام پولس تعمید گرفتید؟» (اول قرنتیان ۱: ۱۳)

نمونه‌هایی از سئوالاتی که در کار بشارت انفرادی می‌تواند با قلب مردم صحبت کند را ذکر می‌کنم:

چرا بسیاری از مردم با وجود چیزهای زیادی که دارند احساس خلاً می‌کنند؟ چرا در عصر حاضر با وجود امکانات رفاهی و مادی آمار خودکشی بین افراد مرفه بیشتر از گذشته است؟ چرا با وجود پیشرفت انسان در علم روانشناسی و روانپزشکی تعداد افرادی که به مشکلات روحی و عاطفی و روانی گرفتار هستند هر روز بیشتر می‌شود و درمان قطعی برای آن‌ها وجود

ندارد؟ آیا گمان نمی‌کنید بدون شناخت خدا، جهان فاقد محبت، امید، آرامش و آزادی و اعتماد خواهد بود؟ معنا و هدف شما در زندگی چیست؟ هدف از خلقت ما در این جهان چیست؟ آیا فکر نمی‌کنید باید خود را برای زندگی پس از مرگ و ابدیت آماده کرد؟

اگر با مخاطب خود راحت و صمیمی هستید می‌توانید به نوع دیگری این سؤالات را مطرح کنید: اگر شما همین امشب از دنیا بروید آیا اطمینان دارید که به بهشت می‌روید؟ و سؤالات مناسب و مفید مشابه‌ای که می‌توانند شنونده را به فکر کردن وا دارند و زمینه را برای بشارت مفید و مساعد آماده کنند. وقتی ما تحت کنترل روح خدا باشیم، برای طرح سؤال مناسب نیز هدایت خواهیم شد. در اینجا می‌خواهم شهادتی را برای شما مطرح کنم که چگونه طرح سؤالی بیدارکننده از عوامل نجات پدر پیرم شد.

من و برادر هایک حدود ۲۰ سال برای نجات پدرمان دعا می‌کردیم. ایشان به وجود خدا هم شک داشت و اغلب با تمسخر و شوخی درباره‌ی کتاب مقدس و امور روحانی سخن می‌گفت. قبل از ازدواج برادر هایک او با ما دو نفر زندگی می‌کرد. یک روز برادر هایک ایشان را نصیحت کردند و گفتند: "بابا جان؛ اگر تو نمی‌خواهی به خداوند ایمان بیاوری حداقل پیش کسانی که منزل ما می‌آیند تعالیم کتاب مقدس را مسخره نکن و با آن مخالفت نورز! پدر من با لجبازی و عصبانیت گفت: زیاد سر به سر من نگذارید، اگر خیلی بر من فشار بیاورید رختخواب خود را بیرون از منزل در خیابان پهن می‌کنم و همان‌جا می‌خوابم. اگر مردم پرسیدند که چرا شما در خیابان خوابیدی، می‌گویم بچه‌های من که کشیش هستند، مرا از خانه

بیرون کرده‌اند! آن وقت شما بروید بالای منبر موعظه کنید، بینم چه کسی به شما گوش خواهد داد؟!

برادر هایک از او معذرت خواست و بعد از آن فهمیدیم که با این روشها نمی‌توانیم سبب تغییر او بگردیم. مدتی بعد از ازدواج، برادر هایک برای خدمت به گرگان رفتند و من با بابا تنها شدم. یک روز در رازگهان زانو زده دعا کرده و کلام خدا را مطالعه می‌کردم که دیدم پدرم با پوزخند گفت: "ادوارد، سئوالی از تو دارم. اگر روزی از این دنیا رفتی و فهمیدی که هیچ-کدام از این چیزهایی که کتاب مقدس درباره‌ی ابدیت می‌گوید واقعیت ندارد و به عبارت دیگر همه چیزهایی که به آن‌ها امید بستنی دروغ بوده است، بدبخت! بیچاره! آن موقع چه کار خواهی کرد؟" سپس با خنده‌ی بیشتر گفت: "خیلی لبت کلفت می‌شود و یا راحت بگویم خیط می‌شوی و می‌گویی یک عمر کتاب مقدس خواندم و این همه دعا کردم و به دیگران موعظه کردم آخرش هم همه چیز پوچ بود!"

به پدرم با ملایمت گفتم: "بابا جان؛ من مطمئنم دنبال امری واهی نرفتم. ولی اگر حتی یک درصد آنچه تو می‌گویی درست باشد من که چیزی را از دست نمی‌دهم! یک عمر از حضور خدا لذت برده‌ام و از چیزهای بد و نادرست دوری کرده‌ام و با این امید خوشحال و خوشبخت در پاکی و درستی زندگی کرده‌ام. اما من از شما سئوال مهمی دارم: بابا جان تو که می‌گویی نه بهشتی هست و نه جهنمی! اگر یک روز از دنیا بروی و چشمان خود را در جهنم باز بکنی، چه خواهی کرد؟ تو کجا فرار خواهی کرد؟ اگر چیزی

وجود نداشته باشد من نباختم و چیزی را از دست نداده‌ام ولی اگر وجود داشته باشد تو که منکر همه چیز هستی چه خواهی کرد؟"

پدر من که تا آن لحظه با حالت تمسخر و تحقیر با من صحبت می‌کرد، اخم‌هایش درهم رفته و عمیقاً به فکر فرو رفت و مشخص بود که حزن‌ج‌دی او را فرو گرفته است. او که هیچ‌وقت در جواب دادن کم نمی‌آورد، جوابی برای سؤال من نداشت و مشخص بود که آن سؤال باعث اذیت و تشویش خاطر او شده است. البته عوامل دیگری هم در نجات او دخیل بودند از جمله رفتار محبت‌آمیز همسر من که بیش از هر عامل دیگری او را به خدا نزدیک‌تر کرد. ولی وقتی او توبه کرد و در سن ۸۳ سالگی توسط برادر هایدک تعمید گرفت، همیشه می‌گفت آن سؤال ادوارد من را بسیار به فکر فرو برد و در من ترس ایجاد کرد که اگر داوری خدا حقیقت داشته باشد آن موقع که دیگر پشیمانی من فایده ندارد و راه چاره‌ای نیست، آن زمان چه خواهیم کرد؟ پس تصمیم گرفتم زندگی ابدی خود را با مسیح در آسمان تضمین بکنم. پس می‌بینیم که سئوالات مناسب و بجا مطابق با شخصیت و تفکر افراد، می‌تواند سبب بیداری و نجات آن‌ها شود.

۴- یکی از روش‌های مناسب در ایجاد زمینه‌ای مساعد برای بشارت،

دعوت از یک شخص به مکانی خاص است. در کشورهایی که بشارت جمعی آزادانه و در ساختمان کلیسا یا اماکن عمومی برقرار می‌گردد، می‌توانید دوستان‌تان را به یک سخنرانی مهم یا یک مناظره‌ی روحانی یا

جلسه‌ی بشارتی یا کنسرتی مسیحی یا شام و پیک‌نیک کلیسایی دعوت کنید. برخی از جشن‌ها و اعیاد کلیسایی چون کریسمس و عید قیام نیز می‌توانند روزهای مناسبی برای چنین دعوت‌هایی باشند. با شناختی که از دعوت‌شدگان دارید مراقب باشید که دوستان‌تان را به جایی دعوت کنید که آن برنامه برای آن‌ها مفید و جالب باشد و سپس از آن‌ها بپرسید: نظر شما در مورد برنامه و یا جلسه چه بود؟ از پاسخ آن‌ها می‌توانید بدانید که آیا این روش مناسبی برای ادامه خدمت به ایشان هست یا از روش و طریق دیگری باید موضوع را دنبال کرد. برای برخی، دعوت شدن به جلسات و برنامه‌های مناسب، برای ادامه‌ی بشارت بسیار مفید بوده است.

اما اگر شما در مکانی زندگی می‌کنید که امکان دعوت به چنین مجالسی وجود ندارد، ناامید نشوید. نباید خدا را در جلسات کلیسایی و یا برنامه‌های جمعی محدود کنید. می‌توانید دوستان‌تان را برای یک عصرانه برای خوردن چای و قهوه دعوت کنید یا دعوت آن‌ها را به منازل خودشان بپذیرید. وقتی روابط گسترده‌تر شد، می‌توانید آن‌ها را به صرف ناهار و شام در منزل خودتان یا رستوران دعوت کنید. رفت و آمد باعث صمیمیت و نزدیکی بیشتر می‌شود.

هدف از این دیدارها ایجاد یک ارتباط طبیعی دوستانه و دو طرفه در مسائل مختلف است. چنانچه فرصتی مناسب ایجاد شد، در دیدار اول مستقیماً درباره‌ی مسیح بشارت دهید. چنانچه فرصتی ایجاد نشد همین که دیگران را بیشتر شناخته‌اید و بهم نزدیک شده‌اید، قدمی مثبت محسوب می‌شود. نباید هیچ کاری را شتابزده و با عجله انجام دهید. ضمناً نباید

دوست شما فکر کند که هدف شما از این دیدارها این است که او را مسیحی کنید. غالباً در این صورت احتمال جبهه گرفتن، مقاومت و یا فاصله گرفتن او از شما بیشتر می‌شود. شما در حین صحبت صمیمانه با او، درباره‌ی مطالب مختلف گفتگو کنید و چنانچه متوجه شدید که او کنجکاو شده است بیشتر بدانند و سئوالاتی را از شما می‌پرسد، مطابق اشتیاق و درک او، موضوع را ادامه بدهید. در غیر اینصورت درباره‌ی موضوع دیگری صحبت کنید که برای او جالب توجه است. به هیچ وجه عجله نکنید که در همان فرصت های اولیه بشارت کامل انجیل را به او بدهید. این اصطلاح "تا تنور داغ است نان را بپز!" همیشه به یادتان باشد.

همه‌ی دعوت‌هایی که به عمل می‌آورید، لزوماً نباید دعوت به مکانی روحانی باشد. برخی از دعوت‌ها می‌تواند برای دیدن یک نمایشنامه و یا کنسرت موسیقی و یا دیدن یک فیلم خوب و یا رفتن به پارک یا محل گردش و یا شرکت در یک مهمانی دوستانه باشد. وقتی صمیمیت بیشتری ایجاد شد، این ارتباطات می‌تواند به مسافرت‌های خانوادگی نیز تبدیل شود. این تفکر که برخی از مسیحیان فکر می‌کنند فقط با ایمانداران مسیحی باید دوست بود و دور دوستی با غیر ایمانداران را باید خط کشید، نمی‌تواند اصل قابل قبولی باشد. عیسای مسیح دوست گناهکاران بود. او شخص منزوی و مرتاض و دور از جامعه‌ی انسان‌ها نبود. او در مجالس شاد عروسی و مجالس ماتم و عزا شرکت می‌کرد. ما دعوت شده‌ایم که نور و نمک جهان باشیم. نباید نور و چراغی که در ما روشن است را از مردم مخفی بسازیم.

«شما نور جهانید. شهری را که بر فراز کوهی بنا شده، نتوان پنهان کرد. هیچ کس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه‌ای بنهد، بلکه آن را بر چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه‌ی آنان که در خانه‌اند، بتابد.» (متی ۵: ۱۴-۱۵)

چگونه می‌توانیم بدون حفظ ارتباطات مردمی و دوستانه، در خدمت بشارت به افراد مختلف، مؤثر و مفید باشیم؟ بنابراین ما ضمن اینکه در گناهان مردم شریک نمی‌شویم و از فساد و گناه خود را دور نگاه می‌داریم ولی از طرف دیگر نیز نباید مانند مسیحیان منزوی و گوشه‌گیر و تارک دنیا، در غارها و کوه‌ها بسر ببریم و از ارتباط با مردم فاصله بگیریم. دقت کنید دعای معروف عیسی‌ای مسیح برای شاگردانش چه بود: «درخواست من این نیست که آن‌ها را از این دنیا ببری، بلکه می‌خواهم از آن شروع حفظ‌شان کنی.» (یوحنا ۱۷: ۱۵)

مطمئن باشید چنانچه ما در رابطه و مشارکت صحیح با مسیح و مطابق معیارهای متعادل و به دور از افراط و کتاب‌مقدسی زندگی کنیم، کسی نمی‌تواند بر ما اثر بدی بگذارد بلکه این ما هستیم که می‌توانیم بر دنیای بی‌ایمانان اثرگذار باشیم. «شما، ای فرزندان، از خدا هستید و بر آن‌ها غلبه یافته‌اید، زیرا آن که در شماست بزرگتر است از آن که در دنیا است.» (اول یوحنا ۴: ۴)

فاصله گرفتن زیاد از مردم، خود را برتر دانستن از آن‌ها، با دیده‌ی تحقیر نگرستن به یک شخص غیر مسیحی و رفتارهای غیرطبیعی و غیرمعقول ما، سبب جذب آن‌ها به سوی ما نخواهد شد، بلکه ارتباطاتی که در آن‌ها

محبت مسیح گونه حاکم است باعث خواهد شد تا آن‌ها به سمت خداوند و پیغامی که داریم جذب شوند. توجه داشته باشید در انجیل یوحنا وقتی فیلیپس و اندریاس از مسیح پرسیدند: "ای استاد منزل شما کجاست؟" مسیح جواب نامربوطی به آن‌ها نداد بلکه در یک جمله‌ی کوتاه آن‌ها را به دیدن مکانی که در آن ساکن بود دعوت کرد: "بیا ببین."

وقتی من تازه به مسیح ایمان آورده بودم، عضو کلیسایی بودم که بسیار روحانی و عالی بود ولی کلیسایی بسیار جوان و نوپا محسوب می‌شد و خادمین آن تجربه و دانش کافی برای اداره‌ی کلیسا و امور شبانی نداشتند. در نتیجه برخی از اعلانات و سخنان بالای منبر که برای ما جزو اصطلاحات روحانی و عادی بود، بدون اینکه خودمان نیز متوجه بشویم، سبب ناراحتی و اهانت به غیر مسیحیان می‌شد. برای مثال بارها اعلام شد که ایمانداران لطفاً تشریف داشته باشند، بی‌ایمانان و گناهکاران می‌توانند تشریف ببرند. سپس عده‌ای بنام گناهکار و بی‌ایمان از جای خود برخاسته با ناراحتی می‌رفتند. یا گفته می‌شد: مقدسین در دعا باشند و برای بقیه این توهم را ایجاد می‌کرد که کسانی که دعا می‌کنند جزو مقدسینی هستند که به بهشت می‌روند و ما جزو گناهکاران و جهنمی‌ها هستیم. در حالی که می‌توانستیم بدون استفاده از این نوع اصطلاحات روحانی بگوییم: لطفاً آن‌هایی که عضو کلیسا هستند بمانند و بقیه افراد برای صرف چای و شیرینی به سالن بغلی تشریف ببرند. هیچ کس دوست ندارد شما او را در ردیف گناهکاران و بی‌ایمانان قرار دهید.

بنده شخصاً هیچ‌گونه مشکلی با ایجاد ارتباط با دوستان و خویشاوندان غیرمسیحی ندارم و معتقدم که با روش مسیحی و دوستی حکیمانه می‌توانم حتی با افرادی که مخالف ایمان من هستند، راهی پیدا کنم که ارتباط خوبی با آن‌ها داشته باشم. چند بار مهمانان غیرمسیحی به عنوان توریست به منزل ما آمده‌اند و مدتی را پیش ما گذرانده‌اند. ما با آن‌ها ارتباط دوستانه و صمیمانه‌ای داشتیم. گاهی فرصتی پیش آمده و درباره‌ی ایمان مسیحی صحبت کرده‌ایم و بسیاری از اوقات نیز صحبت‌های معمولی در مورد امور عادی داشته‌ایم و از وقایع و اخبار روز، از تفریحات مورد علاقه، از ورزش و سیاست و اقتصاد و گذشته و حال و آینده گرفته تا نقد و بررسی یک فیلم و یا کتاب صحبت‌های صمیمانه‌ای داشته‌ایم. همه‌ی این موارد و ارتباطات، ما را با یکدیگر نزدیکتر ساخته است. اگر همیشه هدف اصلی را در نظر داشته باشید، به آسانی خواهید توانست ارتباط کلامی را شروع کرده و با هم‌سخنی، دوستی و توافق دوطرفه ایجاد کنید. مراقب باشید فقط به یک موضوع خاص نچسبید بلکه صحبت‌ها باید متنوع باشد و سپس از این فرصت‌ها برای کشاندن صحبت به موضوعات روحانی به صورت طبیعی استفاده بکنید. وقتی ارتباط دوستی برقرار شد، اگر موضوع صحبت را نیز عوض کنید، باز هم این تفاهم و دوستی متقابل به آسانی از بین نخواهد رفت.

۵- از طریق تعریف و تشویق به جا و به موقع اطرافیان خود، در قلب آن‌ها نفوذ کنیم و راه را برای اعلام پیغام بشارت آماده کنیم. همان‌طور که قبلاً در بحث احترام به عقاید دیگران در مورد روش تحسین و تشویق

مطالبی را گفتم، در این بخش نیز در شروع بحث باید بگویم برای ایجاد ارتباط یکی از بهترین روشها این است که ما نکات خوب مردم را در هر قسمت ببینیم و آنها را تشویق بکنیم. به آسانی می‌توان در هر شخصی چیز با ارزشی پیدا کرد. مثلاً بگوییم: چه لباس خوشرنگی پوشیده‌ای! چقدر خوشگل یا خوش تیپ شده‌ای! چه عطر و ادکلن خوشبویی زدی! از ادب و احترام شما تشکر می‌کنم! از نحوه‌ی بیان یا تفکر شما در این قسمت بهره بردم! روش شما در این قسمت بسیار آموزنده بود! از نحوه‌ی کار و عملکرد شما بسیار راضی هستم! از اینکه رعایت حال من و خانواده ام را کردید بسیار سپاسگزارم! و غیره...

اگر طرف مقابل شما از پیروان مذهب دیگری هست و دارای اعتقادات مذهبی صادقانه‌ای است از صمیمیت و صداقت او تعریف کنید. یکی از وابستگان نزدیک ما که مسلمان معتقدی است، در منزل ما، در ماه رمضان و آن هم در فصل گرم تابستان، مدتی مهمان خانواده‌ی ما بود. با ایشان و خانواده به گردش و پیک‌نیک و نیز به جاهای دیدنی لندن و اطراف آن رفتیم. ما چندین بار تشنه شدیم و نوشیدنی‌های مختلف خوردیم و ایشان چون روزه بود تا موقع افطار لب به چیزی نمی‌زد. همانطور که می‌دانید روزهای تابستان طولانی است و بنده از پرهیزکاری و تأدیب نفس او لذت می‌بردم و به او گفتم شما در این قسمت بهتر از من عمل کرده و نمونه‌ی خوبی برای من هستید. ایشان صبح زود قبل از طلوع آفتاب از خواب شیرین صرف نظر می‌کرد و برای نماز و خوردن سحری برمی‌خاست و من صدای نماز او را در اتاق خوابم می‌شنیدم. از اینکه او شخص منظمی در عبادت

خدا و نگاهداری شریعت مذهب خود بود، درس‌های مفیدی برای خودم یاد گرفتم. به همسرم می‌گفتم کاش برخی از مسیحیان نیز که از فیض و آزادی در مسیح سواستفاده می‌کنند، افرادی منضبط و جدی در عبادت و روزه باشند. ضمناً نکته‌ی مهم این بود که ایشان بین فامیل و خویشان از بابت صداقت و درستکاری زبان‌زد همه بود. بنده این صفات خوب را در ایشان دیده و از او تعریف می‌کردم. در نتیجه ایشان نیز متقابلاً از بعضی چیزهای خوبی که در ما می‌دید تعریف می‌کرد. در نتیجه به‌عنوان یک مسلمان و مسیحی معتقد به دین خود، به مدت چند هفته در زیر یک سقف در نهایت احترام در رابطه‌ای صلح‌آمیز و با محبت بسر بردیم. روابط ما و قلب‌های ما به یکدیگر نزدیک شد. هیچ‌کدام از ما اعتقاد دیگری را خوار نشمرد، حتی مواردی پیش آمد که هر دوی ما موافق ایمان خود، برای مشکلات و بیماری‌های یکدیگر دعا کردیم و هر دوی ما از این رابطه‌ی فیما بین لذت می‌بردیم.

اگر دوست و خویشاوند شما به خدا و امور مذهبی نیز معتقد نیست باز هم او را محترم بشمارید و در نکات و محسنات خوب زندگی او مانند صمیمیت، سخاوت، صداقت، مهمان‌داری، رسیدگی و توجه به خانواده، موفقیت‌های مختلف و غیره از او تعریف و تمجید کنید. نباشد که او فکر کند شما او را که پای‌بند هیچ مذهبی نیست مرتد، کافر، جهنمی و شیطانی می‌دانید. این روش غلط سبب می‌شود که فاصله‌ی شما از یکدیگر و پیغام انجیل بیشتر شود. بسیاری از مبشرین حرفه‌ای تحسین و تشویق را بهترین طعمه‌ی جهان برای جذب مردم می‌دانند. شما از این طریق طرف مقابل را

خلع سلاح می‌نمایید، دیوارهای مخالفت را منهدم می‌سازید و در قلب او را می‌گشایید و به این ترتیب راه را برای صحبت‌های آینده با او باز می‌کنید. اگر فرزند خدا، عیسای مسیح از گناهکاران تعریف می‌کرد ما هم باید چون او از روش تعریف صادقانه و بجا استفاده نماییم. ضمناً در اینجا می‌خواهم نکته‌ای را بیان کنم که احتمالاً برای برخی از ایمانداران مسیحی خوشایند به نظر نمی‌رسد و آن این است که گاهی افراد غیرمسیحی مزین به صفات بسیار نیکویی هستند که در بین برخی از مسیحیان وجود ندارد. نجات، هدیه و فیض خداست که ما آن را پذیرفته‌ایم و تفاوت آن‌ها با ما این است که هنوز آن‌ها اهمیت این هدیه را درک نکرده و آن را نپذیرفته‌اند. برای مثال فرض کنید در شهری که ما زندگی می‌کنیم، قحطی بدی رخ بدهد و محتاج یک لقمه نان بشویم و از شدت گرسنگی به مرز مرگ رسیده باشیم در این زمان بشویم که شخصی با محبت و سخاوت‌مند در منطقه زندگی می‌کند و به ما نوید دهد که فردا صبح در جای خاصی، نان‌های زیادی پخته و مجانی به مردم داده می‌شود و هر کس که در ساعت تعیین شده بیاید، می‌تواند نان را دریافت کند. عده‌ای سخنان این شخص را باور نمی‌کنند و به حرف‌های او اهمیت نمی‌دهند، برخی نیز تنبلی و سهل‌انگاری می‌کنند و گروهی هم به او اعتماد می‌کنند و رفته نان را دریافت می‌کنند و گرسنگی آن‌ها رفع می‌شود و در نتیجه زنده می‌مانند. این اتفاق نه بخاطر لیاقت و خوبی آن اشخاص بلکه فقط بخاطر نیکویی و محبت شخص خیر و نیکوکار صورت گرفته است. سؤال من از شما این است که، آیا می‌توان گفت آن‌هایی که به هر دلیلی نرفتند و نان را دریافت نکردند و از گرسنگی

هم مُردند بدتر از بقیه‌ی آدم‌هایی هستند که نان را دریافت کرده و خوردند و سیر شدند و به حیات خود ادامه دادند؟

این موضوع ربطی به بد بودن و خوب بودن انسان‌ها ندارد. خدا انسان‌ها را به این دلیل محاکمه نمی‌کند که آن‌ها گناهکارانی بدتر از ما هستند، بلکه به این دلیل هلاک می‌شوند که چرا هدیه‌ی نجات و نان آسمانی را دریافت نکرده‌اند. پس بنابراین نحوه‌ی عمل ما نسبت به غیرمسیحیان، نباید بخاطر محکومیت آن‌ها و برتری ما نسبت به آن‌ها نمایان شود، بلکه باید بدانیم آنچه که دریافت کرده‌ایم، نه بخاطر نیکویی ما، بلکه محض دریافت فیض و بخشش خدا بوده است. درک این موضوع به ما کمک می‌کند که دیدگاه بهتری نسبت به غیرمسیحیان داشته باشیم و یقیناً چنین دیدگاهی آن‌ها را به ما و پیغام ما نزدیک‌تر می‌سازد و امکان نجات آن‌ها را فراهم می‌سازد.

۶- از طریق خدمت یا محبت عملی مسیحی می‌توانیم زمینه‌ی

مساعدی برای شروع صحبت درباره‌ی عیسی مسیح بوجود آوریم. چون در درس‌های قبلی به موضوع بشارت از طریق خدمت عملی که ثمره‌ی تجلی محبت مسیح است اشاره شد، در این قسمت که مربوط به شروع گفتگو است، می‌خواهم از زاویه‌ای دیگر اهمیت موضوع را بشکافم. لازم است تأکید کنم که بشارت دادن فقط حرف زدن نیست بلکه مردم باید اعمال ما را ببینند تا سپس راغب باشند سخنان ما را بشنوند.

برخی انسان‌ها شخصیت‌شان به گونه‌ای است که اگر به آن‌ها نزدیک شوید و بدون مقدمه و ایجاد زمینه‌ای قبلی به آن‌ها بشارت بدهید، واکنشی کاملاً منفی و یا واکنشی توأم با بی‌تفاوتی از خود نشان می‌دهند. برخی فکر می‌کنند که شما می‌خواهید دانش خودتان را به رُخ آن‌ها بکشید و نقش یک معلم را برای آن‌ها داشته باشید و گویی آن‌ها چیزی نمی‌دانند و می‌خواهید به آن‌ها درس بدهید. برخی نیز فکر می‌کنند که ایمان امری خصوصی و قلبی است و به ما می‌گویند: چرا تظاهر می‌کنید و یا با تبلیغات مذهبی می‌خواهید عقاید خود را بر ما تحمیل بکنید تا ما هم مثل شما فکر کنیم و کار ما را نوعی غرور و خودبزرگ‌بینی به حساب می‌آورند. برخی نیز آنقدر تبلیغات مختلف از مذاهب گوناگون و شاهدان یهوه و مورمون‌ها و دیگر فرقه‌های انحرافی شنیده‌اند که بشارت ناپهنگام و ناگهانی ما را در ردیف این بدعت‌ها می‌دانند. برخی مردم نیز نسبت به پیغام انجیل مخصوصاً وقتی توسط شخصی غریبه بشارت داده شود، برخوردی منفی دارند و ممکن است حتی با بی‌احترامی و توهین با ما برخورد کنند. ولی در مقابل کار نیک و محبت عملی، قلب‌های سنگی هم می‌تواند نرم شود. یک‌بار دیگر فرمایش مهم خداوند ما عیسای مسیح را بخاطر بیاوریم که فرمود: «پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیک‌تان را ببینند و پدر شما را که در آسمان است، بستایند.» (متی ۵: ۱۶)

ما همیشه باید در دعا باشیم تا خدا راه‌هایی را برای ما مهیا سازد و افراد مناسبی را پیش روی ما بگذارد تا با خدمت به آن‌ها پیغام محبت مسیح را به آن‌ها نشان بدهیم. از بین تعریف‌های با مفهومی که برای بشارت

بیان می‌شود، من این تعریف را بیشتر از همه دوست دارم: "بشارت یعنی اعلام محبت خدا به مردم." بشارت به مفهوم توصیف معشوق یا محبوبه از عاشق و محبوب خود و همین‌طور بشارت به معنای نه تنها توصیف و ابراز محبت خدا است، بلکه مهم‌تر از آن به معنای بروز دادن و نشان دادن عملی محبت خدا به انسان‌هایی است که محتاج و تشنه‌ی دریافت این محبت هستند. چه کسی را می‌توان یافت که در این دنیای بی‌در و پیکر، به پیغام عملی محبت خدا احتیاج نداشته باشد؟

در جامعه‌ی دردمند و دلشکسته و ماتم‌زده و شکست خورده‌ی ما، افراد زیادی هستند که معنا و مفهوم محبت واقعی را حتی در نزدیکان و خویشان خود تجربه نکرده‌اند. همه در جستجوی عشق واقعی هستند و تنها محبت واقعی و جاودانی خداست که می‌تواند این کمبود و خلأ درونی انسان‌ها را پر کند. یک شاهد مسیح که نقش صیاد جان‌ها را دارد، دائم باید جستجو کند تا درک کند که چگونه در بین این همه افراد دردمند می‌تواند مفید باشد. نگاهی عمیق به اطراف خود بکنید، خواهید دید که اطراف‌تان پر از انسان‌هایی است که به ظاهر بسیار آراسته و خوب به نظر می‌آیند ولی وقتی فرصتی پیش می‌آید که قلب‌شان را برای شما باز کنند، متوجه خواهید شد که درون‌شان پر از زخم‌ها و شکستگی‌های عمیقی است که از هیچ طریق دیگری جز مرهم محبت شفابخش مسیح درمان نمی‌شود. پیدا کردن این افراد در جامعه کار سختی نیست. برای مثال ملاقات و توجه به فردی مریض، ملاقات از یک زندانی، دادن غذای گرم به کسی که امکان پختن آن را ندارد، تهیه‌ی وسایل لازم زندگی برای کسی که توانایی انجام آن را

ندارد، بردن فردی بیمار به بیمارستان، رساندن شخصی با اتومبیل در جایی که احتیاج به کمک دارد، نگهداری از کودک فردی در موقع نیاز، توجه به افراد غریب و تنها، ملاقات از یک شخص عزادار و همدردی با او، حمایت از کسی که در بحران روحی و عاطفی قرار دارد، توجه نسبت به کسانی که در زندگی خود با شکست‌های بدی روبرو شده‌اند، شنیدن درد دل‌های مردمی که می‌خواهند پیش ما خود را تخلیه بکنند و نمونه‌های دیگر. ما باید حاضر باشیم تا برای بشارت و مخصوصاً صید جان‌ها، با از خودگذشتگی و پرداخت بها برای نجات مردم، محبت مسیح را عملاً نشان دهیم.

مردی را می‌شناسم که خود را یک مسیحی خوب می‌دانست. همیشه ادعا می‌کرد که کلام خدا را مرتب می‌خواند و پیوسته دعا می‌کند، ولی در انجام وظایف خود به عنوان شوهر و پدر خانواده بسیار سهل‌انگاری می‌کرد. همسر این فرد ایماندار مسیحی نبود. او مشتاق بود مسیح را بشناسد ولی متأسفانه در کسی که ادعای مسیحی بودن می‌کرد، نمونه‌ی خوبی از یک مسیحی نمی‌دید. همسرش بیشتر شعار می‌داد تا اینکه عمل کند. این خانم برای من تعریف می‌کرد که به شوهرم که مشغول مطالعه‌ی کتاب مقدس است می‌گویم: عزیزم می‌توانی بروی مقداری نان بخری که غذا بخوریم؟ در جواب من می‌گوید: مگر نمی‌دانی گفته شده است انسان محض نان فقط زندگی نمی‌کند بلکه به کلام خدا زنده است. می‌گویم ممکن است در نظافت خانه که کار سنگینی است مرا کمک بکنی؟ در جواب می‌گوید: عزیزم این قلب ماست که باید پاک و تمیز باشد، ظاهر که مهم نیست. چند وقت پیش به او گفتم می‌بینی که پرده‌های خانه‌ی ما پاره شده است، برویم

با هم پرده‌ی مناسب بخریم. در پاسخ با یک حالت شاعرانه می‌گوید: عزیزم پرده دلت را به حضور خدا بشکاف، با خرید پرده‌ی منزل مشکل ما حل نمی‌شود. این خانم که از دست این شعارهای تو خالی و به اصطلاح روحانی همسرش خسته شده بود به شوهرش گفته بود: من از آیات کلام خدا که تو در جواب من ذکر می‌کنی خسته شدم و هیچ رغبتی ندارم که انجیل را بخوانم. معلوم است که این خانم با دیدن رفتارهای شوهرش و مشاهده‌ی این شکل از بشارت، هیچ‌وقت جذب مسیح نمی‌شود. خداوند عطا کند که ما مسیحیان در قسمت‌هایی که فقط شفاهاً درباره‌ی مسیح صحبت کرده‌ایم ولی با اعمال خود مسیح را نشان نداده‌ایم به خود بیاییم و بدانیم که هنوز هم کلام مسیح به قوت خود باقی است که فرمود: «از همین محبت شما به یکدیگر، همه پی خواهند برد که شاگرد من هستید.» (یوحنا ۱۳: ۳۵)

فصل چهارم

چرا وجود انگیزه‌ی صحیح در بشارت
انفرادی ضروری است؟

چرا وجود انگیزه‌ی صحیح در بشارت انفرادی ضروری است؟

۱- خدا به نیت قلبی ما نگاه می‌کند. هر خدمتی که با انگیزه‌ی درست برای خدا انجام شود، نتیجه‌ی آن باقی می‌ماند و پاداش دارد. در کتاب مقدس ما شاهد این حقیقت هستیم که خدا به درون انسان‌ها توجه می‌کند. خدا در مورد انتخاب و مسح داود به عنوان پادشاه، به سموئیل یاد داد که به سیمای زیبا و قامت بلند برادران داود نگاه نکند، چون آن‌ها را انتخاب نکرده است تا پادشاه شوند. «خداوند همچون انسان نمی‌نگرد؛ انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به دل.» (اول سموئیل ۱۶: ۷)

همین‌طور خداوند به شکلی زیبا و تسلی‌بخش به وسیله‌ی نبی خود به همه‌ی کسانی که با تمام دل خود را وقف خدا نموده‌اند این وعده را می‌دهد: «زیرا چشمان خداوند در تمام جهان گردش می‌کند تا قوت خود را بر کسانی که دلشان به تمامی وقف اوست، نمایان سازد.» (دوم تواریخ ۱۶: ۹)

آیا تا به حال به این سؤال اندیشیده‌اید که کدام عمل ما برای همیشه باقی می‌ماند؟ کدام ثمره و بازدهی زندگی ما در ابدیت پاداش دارد؟ توجه به حقیقتی که در نقطه‌ی مقابل این سؤال وجود دارد نیز، مهم است. یعنی

توجه به این موضوع که کدامیک از کارهایی که ما برای خدا می‌کنیم از جمله بشارت دادن باقی نمی‌ماند و فانی و از بین رفتنی است؟

اکثر مردم جهان به دنبال امور فانی و حتی برکات زودگذر این جهان هستند. عیسای مسیح در موعظه‌ی بالای کوه در انجیل متی باب ۶ تعلیم می‌دهد که اگر دعاها، روزه‌ها، صدقات و کارهای خیر ما برای رضامندی خدا نباشد بلکه بخاطر ریاکاری و تظاهر برای جلب توجه دیگران و یا تحسین مردم انجام بگیرد، ما اجر خود را در این جهان از طرف مردم به دست آورده‌ایم و پاداش و برکت حقیقی را که از خدا باید بگیریم از دست می‌دهیم.

در کلیسایی عضو خسیسی وجود داشت که همیشه کمترین هدیه را به خدا می‌داد. یک بار او در موقع جمع‌آوری هدایای روز یکشنبه تصمیم گرفت یک سکه‌ی دو پوندی انگلیسی را که مبلغ بسیار کمی محسوب می‌شد در جعبه‌ی هدایا بیاندازد ولی اشتبهاً یک سکه‌ی طلا را در جعبه‌ی هدایا انداخت. او از اشتباهی که پیش آمده بود بسیار ناراحت شد و پس از جلسه نزد خزانه‌دار کلیسا رفت و به او گفت: من اشتبهاً بجای یک سکه دو پوندی یک سکه‌ی طلا را در جعبه انداختم، لطفاً سکه‌ی طلا را به من برگردانید و این دو پوندی را تحویل بگیرید. خزانه‌دار که شخص زرنگی بود در جواب گفت هدایایی که در این جعبه قرار گرفته متعلق به خداست و برای آن دعا شده و حق برگرداندن آن را ندارم. این عضو کلیسا دید چاره‌ای ندارد پس به خزانه‌دار گفت: حالا که چاره‌ای برای پس گرفتن سکه‌ی طلا ندارم در نتیجه من در روز قیامت به خدا خواهم گفت که یک سکه‌ی طلا به حساب من بگذارد و پاداش آن را نیز به من بدهد. خزانه‌دار

نیز به او گفت: امکان‌پذیر نیست! چون خدا با تو همان ۲ پوند را حساب کرده است، برای اینکه نیت قلبی‌ات دادن همان سکه دو پوندی بوده است. این فرد خسیس متوجه شد که هم سکه طلا را از دست داده و هم پاداش ملکوت را.

در حقیقت آنچه برای خدا اهمیت دارد این نیست که "تو ای بنده‌ی من چه کارهای خوبی برای من انجام داده‌ای؟" بلکه برای خدا مهم این است که "چرا تو این خدمات را، از جمله خدمت بشارت و صید جان‌ها را انجام دادی؟ با چه نیتی و بر اساس چه انگیزه و محرکی این کارهای خوب از جمله بشارت را انجام دادی؟ هدف تو از این خدمات و کارهایی که انجام دادی چه بوده است؟" این را بدانید که داوری خدا نه بر اساس ظواهر کارهای خوبی که ما انجام داده‌ایم، بلکه بر اساس انگیزه و نیت قلبی که از انجام آن کارها داشته‌ایم، صورت می‌گیرد. خدای عارف‌القلوب، بر خلاف انسان‌ها که بیشتر به ظواهر امر توجه دارند، با قلب‌های ما سرو کار دارد و به اعماق دل ما که فرزندان او هستیم می‌نگرد. از دیدگاه خدای ما، هیچ امری هر چند بسیار کوچک که ما در خفا برای او انجام می‌دهیم، حتی اگر دادن یک لیوان آب سرد به شخصی تشنه باشد، مخفی نمی‌ماند و خدا در روز جزا آشکارا به ما پاداش خواهد داد. به همین دلیل است که پولس این نصیحت مهم را خطاب به ما گفته است: «هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای انسان.» (کولسیان ۳: ۲۳)

ایمان ما این است که در روز داوری یعنی زمان اعطای پاداش به ایمانداران مسیحی، همانطور که پولس می‌فرماید خدا عمل هر کسی را (

نیت‌ها و انگیزه‌های اعمال‌شان) را با آتش الهی خود خواهد آزمود. انگیزه‌های خالص و واقعی و قلبی که به طلا و نقره و مروارید و سنگ‌های گرانبها تشبیه شده است، هر چند از میان آتش نیز عبور کنند، نخواهند سوخت مصفی‌تر و درخشان‌تر می‌شوند، ولی انگیزه‌های ناخالص و غیرواقعی مانند کاه، گیاه یا چوب، وقتی از میان آتش عبور بکنند، سوخته می‌شوند و به جز خاکستر چیزی از آن‌ها باقی نخواهد ماند. شما می‌خواهید عمل‌تان برای گرفتن پاداش از خدا جزو کدام یک از این دو گروه باشد؟

برای اینکه این موضوع بهتر فهمیده شود مثالی ساده ذکر می‌کنم: فرض کنید خدا بخواهد به من برای تمام موعظه‌هایی که کرده‌ام، مثلاً برای دوهزار موعظه پاداش بدهد. آتش او تعدادی از این موعظه‌ها را که با انگیزه‌ی کوبیدن و محکوم کردن دیگران و خارج از محبت خدا ایراد شده، خواهد سوزانید. قسمت‌هایی نیز که با هدایت روح خدا و تعلیم صحیح مطابقت نداشته باشد، سوخته خواهد شد. موعظه‌هایی که فقط تعلیم صرف بوده‌اند ولی در زندگی خود بدان‌ها عمل نکرده‌ام و نمونه‌ی خوبی برای مردم نبودم نیز سوخته می‌شوند. قسمت‌هایی که برای تمجید و تحسین گرفتن از مردم و نه جلال خدا موعظه شده نیز از بین خواهد رفت. همین‌طور آتش خدا هر چه را که ناخالص و نادرست باشد و با خلوص قلبی انجام نشده باشد، می‌سوزاند و فقط آن قسمت‌هایی از خدمت موعظه باقی می‌ماند و سزاوار پاداش است که واقعاً با انگیزه‌های درست و موافق روح کلام خدا و هدایت روح‌القدس انجام شده باشد. همین روش آزمون برای سایر خدماتی که نموده‌ام دنبال خواهد شد. لطفاً به این قسمت کلام خدا به دقت توجه کنید:

«با فیضی که خدا به من بخشیده است، همچون معماری ماهر پی افکنم و دیگری بر آن پی، ساختمان می‌سازد. اما هر کس باید آگاه باشد که چگونه می‌سازد زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند جز آن پی که نهاده شده است، پی دیگری بگذارد، و آن پی همانا خود عیسی مسیح است. اگر کسی بر این پی ساختمانی از طلا یا نقره یا سنگهای گرانبها یا چوب یا علف یا کاه بسازد کار هر کس آشکار خواهد شد، چرا که آن 'روز' همه چیز را ظاهر خواهد ساخت. زیرا آتش نتیجه‌ی کار را آشکار کرده، کیفیت کار هر کس را خواهد آزمود اگر کاری که کسی بر آن پی بنا کرده است باقی بماند، پاداش خواهد یافت. اما اگر کار کسی بسوزد، زیان خواهد دید؛ و هرچند خود نجات خواهد یافت، اما همچون کسی خواهد بود که از میان شعله‌های آتش جان به در برده باشد.» (اول قرن‌تینان ۳: ۱۰-۱۵)

۲- انگیزه‌ی صحیح در کار بشارت، به ما دید و رویا می‌بخشد و این موضوع سبب می‌شود تا ما خسته خاطر و دلسرد نشویم. عیسای مسیح خداوند، به علت اینکه انگیزه‌ی الهی برای بشارت ملکوت خدا را در شهرهای مختلف داشت در خدمتش موفق بود. همین انگیزه به او دید و رویا برای نجات ملل مختلف عطا کرده بود. «من باید پادشاهی خدا را در شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چرا که به همین منظور فرستاده شده‌ام.» (لوقا ۴: ۴۳)

دقت کنید که مسیح در اعلام فرمان بزرگ برای بشارت به ملل و امتهای مختلف انگیزه و رویای خود را به شاگردان منتقل کرد. پولس رسول نیز دارای همین انگیزه بود و به همین علت به او رویایی وسیع از جانب خدا برای نجات همه‌ی اقشار ملل بخشیده شده بود. «من خود را چه به یونانیان و چه به بربرها، چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می‌دانم از

این رو، اشتیاق بسیار دارم که شما را نیز که در روم به سر می‌برید، بشارت دهم زیرا از انجیل سرافکنده نیستم، چرا که قدرت خداست برای نجات هر کس که ایمان آورد، نخست یهود و سپس یونانی.» (رومیان ۱: ۱۴-۱۶)

کسی که می‌خواهد در کار بشارت با موفقیت خدمت بکند، باید دارای دید روحانی باشد. منظور از دید روحانی یعنی اینکه ما به هر کسی و در هر شرایطی که در کار بشارت مواجه می‌شویم، با دید و نگرش یا عینک خدا نگاه کنیم. وقتی به همه چیز مانند خدا بنگریم، مثل خدا نیز فکر خواهیم کرد و وقتی مانند خدا فکر کنیم مثل خدا نیز سخن می‌گوییم و وقتی مانند خدا سخن بگوییم مثل خدا نیز عمل خواهیم کرد. این نوع نگرش به ما کمک می‌کند که در کار بشارت برنامه و اهداف مشخصی داشته باشیم. متأسفانه کمتر دیده می‌شود که خادمان خدا و مبشران انجیل در سطح جهان دارای دید بسیار وسیع باشند. افرادی که دید و رویا ندارند، انگیزه‌ی خود را از دست می‌دهند و زود خسته می‌شوند، در مقابله با مشکلات و موانع روحیه‌ی خود را از دست می‌دهند، گرفتار ناامیدی می‌شوند. چنین اشخاصی بجای اینکه برنامه و خط مشی مشخصی را از جانب خدا پیروی کنند، تسلیم شرایط، وقایع می‌شوند و شرایط آن‌ها را به این سمت و آن سمت می‌کشاند. در نتیجه پس از مدتی آن‌ها در خدمت خود دچار سرگردانی، بالاتکلیفی، خستگی و ناامیدی می‌شوند و به اصطلاح عامیانه می‌برند یا متوقف می‌شوند. مبشرین و شاهدان مسیح دارای نقشه و برنامه و هدف هستند، آن‌ها می‌دانند طبق برنامه و رویای الهی، چه کاری را شروع کرده‌اند و چگونه باید ادامه بدهند و به کجا می‌خواهند بروند. هیچ کس هم نمی‌تواند مانع حرکت آن‌ها بشود چون خط خود را از خدا گرفتند. این گونه

افراد آینده‌نگر هستند. صاحب دید و رویا فقط زمان حال و مشکلات و موانع فعلی را نمی‌بیند، بلکه برای ۱۰ سال و ۲۰ سال آینده و بعد از آن نیز نقشه دارد.

یکی از شهیدان بزرگ کلیسای ایران کشیش طاهه‌ئوس میکائیلیان بود، او علاوه بر اینکه شبان و معلم کتاب‌مقدس بود، بیش از ۶۰ کتاب مفید مسیحی که برخی از آن‌ها درباره‌ی بشارت هستند، ترجمه کرده است. او نصف روز خود را به کار ترجمه و نصف دیگر را به کار شبانی اختصاص می‌داد. به علت ارتباط نزدیکی که با او داشتم چند ماه قبل از شهادت ایشان در دفتر کارش از او پرسیدم: چه انگیزه‌ای سبب می‌شود که شما با چنین دلگرمی‌ای و در سن ۶۲ سالگی هنوز هم به خدمت ترجمه‌ی کتب مفید مسیحی مشغول باشید؟ او که عادت نداشت درباره‌ی خود و خدمتش تعریف کند، پس از مکثی به من گفت: "من که فقط برای تعداد اندک مسیحیان فعلی (رخدادی را که بازگو می‌کنم به سال ۱۹۹۳ میلادی مربوط می‌شود) این کتاب‌ها را ترجمه نمی‌کنم، بلکه برای عده‌ی بسیار زیادی که بعداً ایمان خواهند آورد، آن زمان ممکن است ما فرصت نکنیم یا دیگر در قید حیات نباشیم که بتوانیم خدمت ترجمه را انجام دهیم ولی این کتاب‌ها وجود دارند و به جای ما سخن می‌گویند. ما برای بیداری‌ای که در آینده در ایران رخ خواهد داد، پیشاپیش با آماده کردن ادبیات خوب مسیحی به زبان فارسی، باید آماده باشیم." به این نوع تفکر می‌گویند، داشتن دید روحانی که آمیخته با انگیزه‌ی الهی است. چند ماه بعد بطور غیر منتظره ایشان شهید شد، ولی ۶۰ کتاب او که به شکل نسخه‌ی چاپی و الکترونیکی در

سایت‌های اینترنتی در دسترس مردم قرار گرفته است، باعث برکت بسیار مؤمنین و نیز نجات جان‌های بسیاری شده است.

۳- انگیزه در کار بشارت به ما نشاط و بشأثیت می‌بخشد تا با شادی

جان‌های گمشده را برای مسیح صید بکنیم. وقتی یکی از گوسفندان شبان نیکو گم شد او آن ۹۹ گوسفند را در صحرا گذاشته و در جستجوی آن گمشده برفت و چون گوسفند گمشده را پیدا کرد با شادی بر دوش خود گذارد و به خانه آمد، دوستان و همسایگان را فراخوانده به آن‌ها گفت: «با من شادی کنید، زیرا گوسفند گمشده‌ی خود را باز یافتیم.» (لوقا ۱۵: ۱۱) «پس با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید.» (اشعیا ۱۲: ۳)

ما می‌دانیم که انجیل به معنای مژده و خبرخوش است. چگونه می‌توان خبرخوش را با حزن و اندوه اعلام کرد زیرا هیچکس باور نخواهد کرد که واقعاً ما حامل مژده هستیم. وقتی زندانبان فیلیپی صدای شادی و شکرگزاری پولس و سیلاس را در شرایط سخت زندان شنید، امکان برخورداری او و خانواده‌اش برای بدست آوردن نعمت بزرگ نجات آماده گردید. وقتی ما از انگیزه‌های قوی برخوردار باشیم که در بخش بعدی کتاب در این مورد سخن خواهیم گفت، با شادمانی و روحیه‌ی مثبت خدمت خود را ادامه می‌دهیم، چون می‌دانیم که در نهایت پیروزی با لشکریان خداوند است. می‌گویند کسی که به برادر اندرو؛ مبشر معروف و شخصی کلیدی در فرستادن کتاب مقدس به دنیای جفادیده بشارت داده است، با مخالفت شدید ایشان روبرو شده است. یک نفر از دوستان بشارت‌دهنده به او می‌گوید: "فایده ندارد، اندرو توبه نمی‌کند!" ولی مبشر در جواب او گفت: "ولی کار خدا هنوز پایان نیافته است." در نتیجه طبق ایمان او اندرو نه

تنها توبه کرد، بلکه رئیس سازمان بزرگ "اپن درز" گردید. انگیزه‌ی قوی سبب می‌شود که در ما ایمانی بوجود آید که هیچ‌وقت اجازه نمی‌دهد افکار منفی و یأس بر ذهن ما حاکم باشد و ما را از خدمت بشارت حتی به بدترین افراد، ناامید بسازد. ضمناً باید یادآوری کنم که به تجربه دیده‌ایم اشخاصی که در خدمت بشارت و صید جان‌های گمشده مشغول هستند، از شادی و سرزندگی خاصی که شادی فرشتگان و شادی ملکوت برای نجات انسان‌ها است برخوردارند، زیرا که وجود خود را در این جهان مفید و پرثمر می‌دانند.

۴- انگیزه‌ی صحیح در کار بشارت به شاهد مسیح قوتی عطا می‌کند

که حاضر است برای انجام این خدمت بها بدهد. پولس رسول برای خدمت بشارت حاضر به پرداخت هر بهایی بود. «اما پولس پاسخ داد: این چه کار است که می‌کنید؟ چرا با گریه خود دل مرا می‌شکنید؟ من آماده‌ام به خاطر نام خداوند عیسی نه تنها به زندان بروم بلکه در اورشلیم جان بسپارم.» (اعمال ۲۱: ۱۳) «اما جان را برای خود بی ارزش می‌انگارم، تنها اگر بتوانم دور خود را به پایان برسانم و خدمتی را که از خداوند یافته‌ام به کمال انجام دهم. خدمتی که همانا اعلام بشارت فیض خداست.» (اعمال ۲۰: ۲۴)

اگر رسولان و کلیسای اولیه ایمان خود را فقط در قلب‌شان حفظ می‌کردند و آن را به دیگران اعلام نمی‌کردند، کسی با آن‌ها کاری نداشت و متحمل جفاهای بسیار نمی‌شدند. اما آن‌ها خدا را بیشتر از مقامات دولتی و مذهبی زمان خود اطاعت می‌کردند و بعد از اینکه رسولان را به علت بشارت به نام عیسی مسیح تازیانه زدند و آن‌ها را منع کردند که دیگر به نام عیسی مسیح سخن نگویند، درباره‌ی آن‌ها نوشته شده است: «رسولان شادی کنان از حضور اهل شورا بیرون رفتند زیرا شایسته شمرده شده بودند

که به خاطر آن نام اهانت ببینند و هیچ روزی چه در معبد و چه در خانه‌ها از تعلیم و بشارت درباره اینکه عیسی همان مسیح است دست نکشیدند.»
(اعمال ۵: ۴۱-۴۲)

وقتی در ایران بودم شنیدم که در یکی از شهرهای جنوب ایران زن و شوهر جوانی با بچه ۶ ماهه‌ی خود به علت بشارت به نام عیسی مسیح از سه جانب گرفتار جفا شده بودند. اولاً خانواده‌ی پدری هر دو نفر آن‌ها را طرد کرده بودند. ثانیاً مدیر شرکتی که برادر مسیحی در آنجا کار می‌کرد وقتی فهمید که کارمند او مسیحی است و درباره‌ی مسیح نیز با دیگران سخن می‌گوید، او را از شرکتش اخراج کرد و حقوق سه ماه عقب افتاده‌ی او را نیز به عنوان تنبیه به وی نداد. ثالثاً صاحبخانه‌ی منزل او، که فردی مذهبی و متعصب بود، وقتی فهمید مستأجر جدید او مسیحی شده است و درباره‌ی مسیح نیز بشارت می‌دهد، با عصبانیت و توهین تمام وسایل خانه-ی آن‌ها را در فصل زمستان به خیابان انداخت و گفت: خانه‌ی مرا نجس کرده‌اید و حق ندارید اینجا بمانید. در نتیجه من برای دیدن و حمایت این زوج جفا دیده و از خود گذشته به شهر آن‌ها رفتم. در موقع پرستش کلیسایی متوجه شدم که یک نفر شادتر از همه خداوند را می‌پرستد. از شبان او پرسیدم که این فرد کیست؟ او اسمش را که به زبان آورد متوجه شدم که ایشان همان برادر جفا دیده است. گفتم: چهره‌ی شادابش نشان نمی‌دهد که او در جفا بسر می‌برد! شبان گفت: شادی او از وقتی این جفاها را دیده به مراتب بیشتر شده است. من گفتم: از این گونه افراد باید حمایت بیشتری بکنید که در این شرایط خود را تنها و محتاج نبینند. شبان گفت: ما خواستیم از او در کنار حمایت روحانی، حمایت مالی نیز کنیم ولی او نمی‌پذیرد. من

با پاکتی که حاوی هدیه نسبتاً خوبی بود که تا چند ماهی می‌توانست نیازهای او را برآورده کند، پیش او رفتم. وقتی در تنهایی پاکت هدیه را به او دادم، او آن را نپذیرفت و با اشک‌ها به من گفت چرا می‌خواهید این افتخار و جلال را من بگیرد؟ چرا اجازه نمی‌دهید ما نیز به میزانی اندک در رنج‌های مسیح شریک باشیم؟ من به او گفتم: شما برادر عزیز ما هستید و هر دو عضو بدن مسیح هستیم. اجازه بدهید ما نیز در این جفا سهم کوچکی با شما داشته باشیم. او به من گفت: در مقابل کاری که مسیح برای من بر صلیب انجام داده کار من بسیار کوچک و بی ارزش است و سپس با گریه گفت: برادر ادوارد اجازه بدهید لذت رنج کشیدن برای مسیح را من هم داشته باشم. این اولین بار بود که من به کسی هدیه‌ای می‌دادم و از من نمی‌پذیرفت. به بچه ۶ ماهه او که در آغوش مادرش شیر می‌خورد نگاه کردم و به او گفتم: من این هدیه را برای هزینه‌های این بچه به او تقدیم می‌کنم ولی با کمال تعجب دیدم که اشک‌های خود را پاک کرد و با نگاه بسیار جدی به بچه‌ی خود نگاه کرد و انگشت خود را به سمت او دراز کرده گفت: بگذارید این بچه نیز بفهمد که راه مسیح راه صلیب است و با این تفکر بزرگ شود. خلاصه به زحمت توانستم به این برادر هدیه فوق را به عنوان قرض بپردازم و به او گفتم وقتی سرکار رفتی و حقوق گرفتی این هدیه را برای جفا دیده‌های دیگر کلیسا به ما برگردان. آن شب من بسیار تحت تأثیر عشق و فداکاری این برادر و همسرش قرار گرفتم که برای نام مسیح و بشارت انجیل حاضر بودند هر بهایی را با شادمانی بپردازند.

به یاد سخن برادر شهید برجسته‌ی کلیسای ایران کشیش مهدی دیباج افتادم که ۹ سال و یک‌ماه به خاطر نام مسیح، در زندان بود می‌افتم که

پس از آزادی موقت و قبل از شهادتش به من گفتم: دیگر در شرایط جفا، تعلیم و روش شاگردسازی جواب نمی‌دهد. عاشقان برای مسیح تربیت کنید. متأسفانه بسیاری معنی حمل صلیب روزانه و انکار نفس را در پیروی مسیح که جزو شرایط مهم شاگردی اوست درک نکرده‌اند. امروزه هر فردی با کسی مشکلی دارد یا از او خوشش نمی‌آید می‌گوید او صلیب من است! یادم می‌آید که سال‌ها پیش یک نفر به من گفت، صلیب من خیلی سنگین است و حمل آن بسیار سخت است. از او پرسیدم صلیب تو چیست؟ گفت: مادرخانم من صلیب من است. از او پرسیدم وقتی مسیح می‌گوید هر کسی می‌خواهد مرا پیروی کند باید صلیب خود را بردارد و دنبال من بیاید منظورش این است که مادر خانمش را بردارد و دنبال من بیاید؟ این آیه دقیقاً چنین می‌گوید: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، هر روز صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید.» (لوقا ۹: ۲۳)

در مورد تفسیر صحیح آن باید گفت منظور مسیح اقدامی نمایشی یا سخنی مبالغه‌آمیز نبوده و او بسیار جدی درباره‌ی پرداخت بها صحبت می‌کند. به عبارت دیگر مسیح به ما می‌گوید: اگر می‌خواهی شاگرد من باشی باید هر روز خود را بر روی مذبح قربانی من بگذاری و به عنوان قربانی زنده بر آن قرار بگیری و در صورت لزوم اگر اراده‌ی خدا بر این بود، در راه من از جان خود بگذری و شهید بشوی. اینگونه که تاریخ می‌گوید از ۱۲ شاگرد مسیح غیر از یوحنا که به جزیره‌ی پطمس تبعید شد و در آنجا مُرد، بقیه همه در راه پیروی عیسی مسیح شهید شدند. امروزه کسی می‌تواند شاهد مؤثری برای مسیح باشد که با این انگیزه‌ی قوی بشارت بدهد که تا پای جان آماده است، برای اعلام پیغام انجیل بایستد. در صورتی

که اشخاص چنین روحیه فداکارانه‌ای داشته باشند خداوند می‌تواند در شرایط سخت موفقیت و ثمرات بزرگی به آن‌ها عطا کند. بنابراین کافی نیست که ما برای کار بشارت دید و رویای قشنگی داشته باشیم و حرف‌های زیبای شعارگونه از دهان ما خارج شود، بلکه باید آماده باشیم برای انجام این خدمت تا دم آخر هر نوع مصیبت و سختی را تحمل کنیم و حاضر باشیم هر نوع بهایی را، هر چند گران و سخت هم باشد، با کمال میل پرداخت کنیم.

فصل پنجم

نمونه‌های انگیزه‌بخش در امر بشارت

نمونه‌های انگیزه‌بخش در امر بشارت

ما باید از خدا که عالی‌ترین نمونه‌ی ما در امر بشارت است سرمشق بگیریم. هر سه شخص و اقنوم تثلیث یعنی پدر، پسر و روح‌القدس عمل کرد بشارتی داشته و به امر بشارت توجه خاصی دارند و در ما نیز این تمایل و انگیزه‌ی نیرومند برای بشارت دادن را ایجاد می‌کنند.

۱- نمونه‌ی محبت جستجوگر خدای پدر - خدای پدر که با محبت عظیم خود که عملاً آن را اثبات نموده است، در جستجوی انسان گناهکار است. آدم و حوا پس از سقوط آدم و حوا و ارتکاب گناه، از حضور خدا فرار کرده و پشت درختان باغ عدن پنهان شدند. «ولی یهوه خدا آدم را ندا در داده گفت: آدم کجا هستی؟» (پیدایش ۳: ۹) در حقیقت این انسان نبود که در جستجوی خدا بود بلکه پدر پر مهر و محبت پیشقدم شده و به دنبال انسان سرکش و گناهکار می‌گردد. خدای کتاب مقدس خدای جوینده است

و قدم اول را او برای محبت به ما و بازگشت ما گناهکاران بسوی خودش برمی‌دارد.

«اما خدا محبت خود را به ما این‌گونه ثابت کرد که وقتی ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد.» (رومیان ۵: ۸)

خداوند حتی در عهد عتیق که دوره‌ی سخت رعایت شریعت بود، واضحاً به همه‌ی کسانی که شریعت و احکام او را زیر پا گذاشته بودند، این طور می‌فرماید: «خداوندگار یهوه می‌فرماید: آیا براستی من از مردن شخص شریر خشنود می‌شوم؟ نه! بلکه از اینکه او از راههای خود بازگشت کند و زنده بماند. پس بازگشت کنید و زنده مانید.» (حزقیال ۱۸: ۲۳ و ۳۲)

پطرس نیز واضحاً درباره‌ی اراده و خواست خدای پدر برای نجات گناهکاران می‌فرماید: «برخلاف گمان برخی، خداوند در انجام وعده‌اش تأخیر نمی‌ورزد، بلکه با شما بردبار است، که نمی‌خواهد کسی هلاک شود بلکه می‌خواهد همگان به توبه گرایند.» (دوم پطرس ۳: ۹)

عجیب است که خدا حتی در مورد بدترین گناهکاران یعنی پادشاهان شریری چون منسی و اخاب که تمام عمرشان بر ضد او عمل کرده بودند، وقتی در حضور خدا شکسته و برای گناهان خود ماتم گرفته و توبه کردند، رحمت نمود. بخاطر بیاورید زمانی که خدا تصمیم گرفت مردمان شریر نینوا را تنبیه بکند، قبل از مجازات، به وسیله‌ی یونس به آن‌ها پیغام داد که تا چهل روز دیگر نینوای عظیم با همه‌ی ثروت و جلالش از بین خواهد رفت و نتیجه این پیغام در ۴۰ روز باقی مانده تا نزول داوری، توبه، روزه و شکستگی و ماتم روحانی پادشاه و نیز تمام مردمان آن دیار بود. خداوند از

غضب خود برگشت و رحمت و بخشش خود را بر این افراد بت پرست و سرکش ظاهر نمود.

خدای کتاب مقدس ذاتاً محبت است و مایل نیست کسی را تنبیه کند و یا به جهنم بفرستد مگر اینکه فردی خودش تصمیم گرفته باشد که راه هلاکت ابدی را انتخاب بکند. در حقیقت خدا انسان‌ها را به جهنم نمی‌فرستد، بلکه انسان‌ها خودشان به علت نافرمانی ممتد از خدا و جنگ با او، روانه‌ی جهنم می‌شوند. بنابراین خدای پدر همیشه به طرق مختلف از هر فرصتی برای بازگشت و نجات انسان‌ها استفاده می‌کند و پیش قدم می‌شود. خدای کتاب مقدس خدای فرصت‌ها نامیده می‌شود. او در طول زندگی انسان‌ها بارها و بارها به آن‌ها فرصت می‌دهد تا آن‌ها به خود آمده و توبه کنند. کلام خدا واضحاً می‌فرماید که خدا با مهر عظیم خود فرصت بیشتری برای توبه‌ی انسان‌ها عطا کرده و به همین دلیل است که عیسی مسیح تا به امروز برنگشته است و روز داوری فرا نرسیده تا امکان توبه‌ی بیشتر مردمان گنه کار فراهم شود.

در مثل پسر گمشده، زیباترین تصویر از محبت پدرانه خدا را نسبت به پسر سرکش و گمراهش می‌بینیم. او منتظر نشد تا پسر بیاید و از او خواهش و تمنا کند تا بخشیده شود بلکه خود، با وجود اینکه پسر سرکش او هنوز دور بود، پیشقدم شده دوان دوان به استقبال پسرش رفت: «پس برخاست و راهی خانه‌ی پدر شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، دل بر وی بسوزاند و شتابان به سوی او دویده، در آغوش کشید و غرق بوسه‌اش کرد.» (لوقا ۱۵: ۲۰)

این است ذات خدای پرمحبت و بخشنده و جوینده نسبت به انسان‌های گمشده! هیچ‌وقت آیه‌ی معروف و دلنشین انجیل را که به نام انجیل کوچک معروف شده و در مورد خدا به عنوان مبشر بزرگ سخن می‌گوید را، فراموش نکنید. همین آیه به تنهایی نشان می‌دهد که خدا چقدر ما را دوست دارد و به فکر نجات همه‌ی انسان‌هاست. «زیرا خدا جهان را آنقدر محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاویدان یابد.» (یوحنا ۳: ۱۶)

۲- نمونه‌ی محبت عمیق خدای پسر- پسر خدا، عیسی مسیح خداوند، محبت و توجه‌ی عمیق و مستمر نسبت به همه گمشدگان داشت. او دوست گناهکاران بود و برای نجات آن‌ها به این دنیا آمد. به این چند آیه زیبا در مورد روحیه‌ی بشارتی مسیح توجه کنید. آن موقع است که خود اعتراف خواهید کرد که عیسی مسیح بزرگترین مبشر و صیاد جان‌های گمشده است.

«و چون انبوه جماعتها را دید، دلش بر حال آنان سوخت زیرا همچون گوسفندانی بی‌شبان، پریشانحال و درمانده بودند.» (متی ۹: ۳۶)

آیا می‌توان بدون داشتن دلسوزی و شفقتی که مسیح نسبت به انسان‌های پریشان حال و درمانده داشت، در صید واقعی آن‌ها موفق بود؟ یکی از اهداف مهم مسیح بر زمین این بود که در شهرهای مختلف گشته، بشارت ملکوت خدا را اعلام بکند. وقتی مردم کوشش می‌کردند عیسی مسیح را بیشتر پیش خود نگاه دارند او در جواب آن‌ها می‌گفت: «من باید پادشاهی خدا را در شهرهای دیگر نیز بشارت دهم، چرا که به همین منظور فرستاده شده‌ام.» (لوقا ۴: ۴۳)

متأسفانه بسیاری از مسیحیان آنقدر با فعالیت‌های مختلف و حتی انواع خدمات کلیسایی مشغول شده‌اند که مأموریت و رسالت اصلی‌ای را که عیسی مسیح به کلیسا سپرده، فراموش کرده‌اند. چنانچه قصد خدا از نجات ما فقط بردن ما به ملکوت آسمان بود، همان زمان که ما توبه کردیم ما را پیش خود می‌برد. پس چرا اجازه داده است که پس از نجات به زندگی خود بر زمین ادامه بدهیم؟ یکی از پاسخ‌های مناسب به این سؤال این است که مانند مسیح بگوییم یکی از اهداف مهم زندگی در این دنیا برای من این است که بتوانم به هر جایی که او مرا می‌فرستد رفته و خبر خوش او را اعلام نمایم. خداوند به ما عطا کند که دیدگاه ما نسبت به مردم گناهکار دنیا، دیدگاه قضاوت و داوری و خودبرتربینی نباشد، بلکه مانند مسیح بتوانیم فکر کنیم که فرمود: «زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه‌ی او نجات یابند.» (یوحنا ۳: ۱۷)

«این سخن درخور اعتماد و پذیرش کامل است که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد، که من بزرگترین آن‌هایم.» (اول تیموتائوس ۱: ۱۵)

در انجیل روایات زیبا و تکان دهنده‌ای از نجات انسان‌های گناهکاری ذکر شده که در رده‌ی بدترین گناهکاران قرار داشتند، ولی به وسیله‌ی مسیح نجات یافتند و تبدیل به شاهدان برجسته‌ی او شدند. تا به حال دیده نشده است که مسیح یک انسان گمشده را که به سمت او آمده، نپذیرد. مسیح به هیچکس نگفت من برای تو یکی، وقت ندارم. یا برای تو امیدی نیست یا برو فردا بیا. یا از دست من برای تو کاری بر نمی‌آید. هر کس واقعاً و خالصانه به سوی وی آمد، آغوش او برای پذیرش او باز بود. به

فرمایش امیدبخش مسیح برای پذیرش و نجات هر گنهکاری توجه کنید: «هرآنچه پدر به من بخشد، نزد من آید؛ و آن که نزد من آید، او را هرگز از خود نخواهم راند.» (یوحنا ۶: ۳۷)

او دید وسیع بشارتی داشت. دقت کنید چگونه این دید را به شاگردان خود نیز منتقل می‌کند: «اما من به شما می‌گویم، چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم‌اکنون کشتزارها آماده‌ی درو است.» (یوحنا ۴: ۳۵)

مقصود اصلی عیسای مسیح این بود که محصول بسیار فراوان و وقت درو بسیار کوتاه است. اگر خوشه‌ها فوری چیده نشوند، تلف خواهند شد، بنابراین شاگردان عیسی با جدیت و به سرعت بدون هدر دادن وقت باید کار کنند چون وقت برداشتن رسیده و کار حصاد فوریت دارد. خود عیسای مسیح به عنوان بزرگترین مبشر بر زمین از هر فرصتی برای نجات انسان‌ها استفاده می‌کرد. «تا روز است باید کارهای فرستنده‌ی مرا به انجام رسانیم؛ شب نزدیک می‌شود، که در آن کسی نمی‌تواند کار کند.» (یوحنا ۹: ۴)

باشد تا ما از صیاد جان‌ها یاد بگیریم و برای نجات انسان‌های گمشده، از فرصت‌های بدست آمده نهایت استفاده را بکنیم.

۳- نمونه‌ی عمل عظیم خدای روح‌القدس - بزرگترین علت ظهور روح‌القدس این است که به عیسای مسیح شهادت بدهد و شاهدان را برای کار بشارت تجهیز بسازد. «این‌گونه، کلامی که در تورات خودشان آمده است به حقیقت می‌پیوندد که: ”بی‌سبب از من نفرت داشتند.“ (یوحنا ۱۵: ۲۶)

شهادت انسان به تنهایی هرگز نمی‌تواند کافی باشد. بدون تأیید و شهادت درونی روح‌القدس در قلب شنوندگان بشارت، آن‌ها نمی‌توانند به

مقام خداوندی عیسی پی ببرند. از طرف دیگر روح القدس در هنگام بشارت در قلب مردمی که هنوز نجات نیافته‌اند عمل می‌کند و آن‌ها را متقاعد می‌سازد که گناهکارند و احتیاج به نجات و رستگاری توسط عیسی مسیح دارند. چون بدون الزام یا مجاب کردن روح القدس، انسان‌ها قباح و زشتی گناه خود را نمی‌توانند ببینند و در نتیجه نیاز خود را به توبه و نجات درک نمی‌کنند. زمانی انسان می‌تواند مانند آن باجگیر گناهکار بر سینه‌ی خود زده و بگوید: "خدایا بر من گناهکار ترحم فرما" که روح القدس چشمان دل او را باز کند و بتواند بفهمد چقدر گناهکار و ناپاک است. توبه‌های عمیق واقعی، بدون عمل مجاب کننده‌ی روح القدس عملی نخواهد شد. بنابراین ما در خدمت بشارت به روح القدس که خود مبشر بزرگی است و نقش مهمی در نجات انسان‌ها دارد، بسیار محتاج هستیم. لازم می‌دانم در این مورد شهادتی که مربوط به ۲۹ سال پیش است را برای شما بازگو کنم:

در یک روز جمعه که جلسه‌ی بشارتی داشتیم و من شبان کلیسای مرکزی تهران بودم، دو نفر از افراد برجسته‌ی جامعه‌ی آشوری‌های متعصب تهران که ایماندار مسیحی نبودند به کلیسای ما آمدند. آن‌ها بعداً اعتراف کردند که هدف آن‌ها از شرکت در آن جلسه مسخره کردن و توهین به اعتقادات ما بوده است. هر دو نفر در ردیف آخر نشستند و در حین موعظه مرتب در گوش یکدیگر مطالبی را می‌گفتند و پوزخندهای تمسخرآمیزی می‌زدند. به این ترتیب حواس چند نفر از اطرافیان خود را نیز پرت کرده و مزاحمت ایجاد می‌کردند. دقایقی پس از موعظه هدایت شدم که موعظه را قطع بکنم و ایمانداران مسیحی و اعضای کلیسا را دعوت به دعا بنمایم. مطلب دعای ما این بود که روح القدس با الزام شدید، گناهان مردم را به

آن‌ها نشان دهد و نیاز آن‌ها به نجات مسیح را آشکار بکند و کفاره‌ی مسیح بر صلیب و خداوندی عیسی را آشکار سازد. این دعاها به مدت ۱۰ دقیقه، با بار قلبی به حضور خدا انجام شد. پس از آن به مدت ۲۰ دقیقه با یک مسح جدید موعظه را ادامه دادم. چهره‌ی آن ۲ نفر بسیار جدی شده بود و دیگر تمسخر و تحقیر در آن‌ها دیده نمی‌شد. پس از موعظه مردم را به سمت توبه‌ی واقعی و رویارویی با خدا دعوت کردم، برای من بسیار عجیب بود که هر دو نفر به جلو آمدند تا برای نجات آن‌ها دعا بشود. من به آن‌ها نزدیک شده و پس از شرح مختصر درباره‌ی مفهوم توبه و نجات و با بار قلبی دعای توبه و تسلیم به مسیح را با آن‌ها انجام دادم. یکی از آن‌ها که در جامعه‌ی آشوری از مقام بانفوذتر و معروف‌تری برخوردار بود ایستاد و از من خواهش کرد که چند کلمه‌ای از حالتی که در او ایجاد شده بود شهادتی بدهد. او در پشت منبر قرار گرفت و گفت: من و دوستانم امروز فقط برای تمسخر و اهانت به این کلیسا آمده بودیم و این کار را نیز مدتی انجام دادیم، ولی پس از دعاهایی که وسط موعظه انجام شد، حضور خدا ما را گرفت و تمام گناهان من مانند فیلم سینمایی از جلوی چشمانم گذشت و ترس خدا بر من مستولی شد و خود را در مقابل تخت داوری خدا محکوم دیدم. من که خود را برتر از همه‌ی شرکت‌کنندگان در این کلیسا می‌دانستم و همه‌ی ایمانداران مسیحی را آدم‌های احمق و نادانی به حساب می‌آوردم و بسیار بر علیه این کلیسا صحبت کرده‌ام ولی هم اکنون خود را گناهکار بسیار کثیف و پست می‌دانم و می‌خواهم پیش همه‌ی شما با اشک‌ها اعتراف بکنم و خواهش کنم مرا برای داشتن این دیدگاه غلط نسبت به خودتان ببخشید. من اعلام می‌کنم که پست‌ترین و کثیف‌ترین گناهکار در

بین شما هستیم و امروز در حضور خدا از غرور خود شکسته شده و می‌خواهم که برای من دعا کنید تا خداوند بر من رحم کند و به من نیز فیض نجات خود را عطا بکند. آن شب توبه‌ی این دو نفر بر همه‌ی ما به عنوان کار بزرگ روح‌القدس بسیار تأثیرگذار بود. ما شاهد تغییرات عظیم خداوند در زندگی آن‌ها بودیم. یکی از این دو نفر مدتی بعد به خارج از کشور مهاجرت کرد و نفر دوم در ایران مانده و در ایمان رشد بسیار خوبی کرد و جزو مشایخ و معلمین کتاب مقدس کلیسا گردید.

ما در کار بشارت نه تنها خود نیاز به قوت روح‌القدس برای شاهد بودن داریم بلکه برای نجات و توبه‌ی واقعی انسان‌ها نیز به عمل عظیم روح خدا محتاج هستیم. بدون عمل روح‌القدس، معجزه‌ی بزرگ تولد تازه بوقوع نخواهد پیوست. «آمین! آمین! به شما می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد.» (یوحنا ۳: ۵)

بنابراین بالاتر از شخصیت خدای پدر و پسر و روح‌القدس در زمینه‌ی بشارت انفرادی و صید جان‌ها آیا نمونه‌ی والاتر و بزرگتری داریم که از آن بتوانیم پیروی کنیم؟ اگر بزرگترین هدف دعوت خدا از ما و نجاتی که به ما عطا کرده است، برای این است که به شباهت او در بیاییم، پس اشتیاق شبیه شدن به پدر و پسر و روح‌القدس در ما باید این انگیزه را ایجاد بکند که مانند او در کار بشارت شخص فعال و مفیدی باشیم.

انگیزه‌ی ظهور جلال و رضامندی خدا

کلام خدا یکی از اهداف مهم خلقت انسان‌ها را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، ظهور یا انعکاس جلال الهی در آن‌ها می‌داند.

«یعنی هر که را به نام من خوانده می‌شود و او را برای جلال خویش آفریده و سرشته و ساخته‌ام.» (اشعیا ۴۳: ۷) «قومی را که برای خود سرشتم تا ستایش مرا بیان کنند.» (اشعیا ۴۳: ۲۱)

تمام خلقت جهان جلال خدا را نشان می‌دهد. وقتی به آفتاب درخشان، ماه و ستارگان درخشنده و زیبا نگاه می‌کنیم، جلال و زیبایی و عظمت خدا را در آن‌ها می‌بینیم. حتی در طبیعت آلوده به گناه مانند کوه‌ها، اقیانوس‌ها، رودخانه‌ها، آبشارها، گل‌های رنگارنگ، گیاهان و علف‌ها و درختان و نباتات و هر چه که در خلقت خدا می‌بینیم، جلال یعنی عظمت و بزرگی خدا نمایان می‌شود. در چنین مواقعی است که بی‌اختیار با داود هم‌صدا شده می‌گوییم: «ای یهوه خداوندگار ما چه شکوهمند است نام تو در سرتاسر زمین. جلال خویش را بر فراز آسمان‌ها گسترانیده‌ای. آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دست‌هایش سخن می‌گوید.» (مزمو ۸: ۱ و ۱۹: ۱)

ولی اوج این جلال در خلقت اشرف مخلوقات، یعنی انسان دیده می‌شود که خدا از روح خود بر خاک دمید و انسان را از نظر عقلانی- اخلاقی و اجتماعی شبیه خودش آفرید. اگر چه خدا انسان را خلق کرد تا منعکس کننده‌ی جلال وی بر زمین باشد، ولی متأسفانه به علت وجود گناه از جلال خدا فاصله گرفت. «زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاه می‌آیند.»

(رومیان ۳: ۲۳) ولی خدا را شکر که ما در مسیح و به خاطر کفاره‌ای که او برای ما انجام داد، جلال از دست رفته را دوباره بدست می‌آوریم. دعای مسیح خطاب به پدر آسمانی برای پیروان خودش درباره‌ی جلال از دست رفته این بود: «ای پدر من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا يك باشند چنانکه ما يك هستیم.» (یوحنا ۱۷: ۲۲)

وقتی ما به عنوان ایماندار نجات یافته در مسیح قرار می‌گیریم، به هدف خلقت یعنی ظهور جلال خدا دسترسی می‌یابیم. پولس رسول نیز پس از تغییر عجیبی که در ملاقات با مسیح بدست آورد، عاملی شد که همه‌ی کسانی که او را قبل از ایمان آوردنش می‌شناختند، جلال الهی را در او ببینند و خدا را برای وجود او شکر بکنند. «آنان به خاطر من خدا را تمجید می‌کردند.» (غلاطیان ۱: ۲۴)

بنابراین ما به عنوان شاهدان مسیح در هدف جلال یافتن نام خدا شریک هستیم و این موضوع یکی از انگیزه‌های اصلی بشارت و صید جان‌های گمشده است. عیسی مسیح خداوند در تأیید این گفته می‌فرماید:

«جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید و این گونه شاگرد من بشوید.» (یوحنا ۱۵: ۸)

کسی که دارای چنین انگیزه‌ای است، برای تظاهر و جلب توجه انسان‌ها و رضامندی و خشنودی آن‌ها نیست که بشارت می‌دهد. او به منظور اینکه افرادی را مرید خود بسازد و به آن‌ها فخر کند و گرفتار غرور شود بشارت نمی‌دهد. خداوند ما عیسی مسیح در مأموریت خود که برای شاگردسازی به

ما سپرده است، تأکید نموده که همه‌ی قومها را شاگرد و پیرو او بسازیم و نه شاگرد و مرید خود! (متی ۲۸: ۱۹) بنده به تجربه‌ی شخصی در بیش از نیم قرن خدمت به خدا متوجه شده‌ام همه‌ی کسانی که از ما رهبران بت ساخته‌اند و بسیار وابسته و متکی به ما بوده‌اند، شاگرد خوبی برای مسیح نشده‌اند. آروزی هر شاهد واقعی مسیح باید این باشد که دست مردم را بگیرد و در دست مسیح قرار بدهد و انسان‌ها را با خداوند روبرو سازند. پولس به کلیسای قرنتس که بین او و اپلس و پطرس و فرقه‌ی مسیح دسته‌بندی نموده بودند و هر کس یکی از آن‌ها را مرجع تقلید یا الگوی کامل خود قرار داده بود می‌گوید: «مقصود اینک یکی از شما می‌گوید: من به پولس تعلق دارم و دیگری می‌گوید: من متعلق به اپلس هستم و یکی می‌گوید: من به کیفا تعلق دارم و دیگری که من از آن مسیح هستم. آیا مسیح تقسیم شده است؟ آیا پولس بود که برای شما بر صلیب شد؟ و آیا به نام پولس تعمید گرفتید؟ مگر اپلس کیست؟ پولس کیست؟ آنان فقط خادمانی هستند که خدا به هر کدام وظیفه‌ای سپرده تا شما به واسطه‌ی ایشان ایمان آورید. پس دیگر کسی به انسانها فخر نکنند.» (اول قرنتیان ۱: ۱۱-۱۳؛ ۳: ۵؛ ۲۱)

ضمناً در هر جایی که بشارت بدهیم و مردم بجای توجه به خدا، انسان‌ها را جلال دهند و نظر افراد به سمت انسان‌ها جلب شود و از مسیر اصلی بشارت منحرف شویم، نتیجه‌ی معکوس حاصل می‌شود. به عبارت دیگر گاهی انسانها بواسطه‌ی ظواهر امر و نحوه‌ی بشارت یا تبلیغات مربوط به شفا و معجزات گرد ما جمع می‌شوند، ولی عظمت و جلال و خداوندی عیسای مسیح کمرنگ جلوه داده می‌شود. در این صورت پس از مدتی این اشخاص در ایمان خود دچار مشکل می‌شوند. برای نمونه وقتی پطرس و

یوحنا و یا پولس و برنابا در کتاب اعمال رسولان باب‌های ۳ و ۱۴ مفلوجی مادرزاد را شفا دادند نظر و توجه مردم را به سمت خداوندی که شایسته‌ی جلال است جلب کردند. مردم شهر لستره می‌خواستند پس از معجزه‌ی شفا، برای پولس و برنابا به عنوان خدایان قربانی بگذرانند و آن‌ها را به عنوان زئوس و هرمس پرستش بکنند.

پولس و برنابا جامه‌های خود را چاک زدند و با فریاد و التماس از مردم خواستند که بسوی خالق و آفریدگار حقیقی برگردند و او را عبادت کنند. اما پس از مدت کوتاهی با تحریک یهودیان مخالف اکثر مردمان آن شهر، تأثیرات و هیجانات ناشی از معجزه‌ی شفا را فراموش کرده، پولس را سنگسار کردند. این است تأثیر موقتی آن چیزی که بر انسان‌ها و ظواهر امر بنا شود.

وقتی پطرس منزل کرنلیوس ایتالیایی رفت، این مرد صاحب‌منصف به استقبال پطرس رفته جلوی پاهایش افتاده و او را پرستش کرد. اما پطرس او را بلند کرد و گفت: «من نیز انسانی بیش نیستم.» (اعمال ۱۰: ۲۶) و نظر همه‌ی آن مردمان را به سمت خدای مجسم یعنی عیسی مسیح خداوند جلب کرد، آن‌ها تعمیم یافتند و از روح القدس پر شدند و از اولین نوبرهای غیریهودی‌ای بودند که ایمان واقعی را بدست آوردند زیرا که پایه‌ی ایمان آن‌ها از ابتدا بر صخره و بنیاد مستحکم قرار گرفته بود نه بر پایه شن و ماسه که متزلزل و فانی است. حتی یوحنا نیز وسوسه شد تا پیش پاهای آن فرشته‌ای که وقایع ابدی را به او در مکاشفه نشان می‌داد بیافتد و او را سجده بکند: اما فرشته به او گفت: «مبادا چنین کنی! من نیز هم‌چون تو و برادران تو انبیا و آنان که کلام این کتاب را نگاه می‌دارند خادم اویم. خدا را

بپرست.» (مکاشفه ۲۲: ۸-۹) اگر فرشته که موجود آسمانی است جلال خدا را بر خود نمی‌گیرد ما به عنوان انسان‌های زمینی و خاکی چه حقی داریم که جلال خدا را برای خود یا کس دیگری طالب باشیم. «من یهوه هستم. نام من این است، من جلال خود را به کس دیگری نخواهم داد و نه ستایش خویش را به بت‌های تراشیده.» (اشعیا ۴۲: ۸)

دی. ال. مودی؛ واعظ معروف تجربه‌ای را در این مورد بیان می‌کند. او پس از پایان موعظه‌ای بسیار خوب قبل از پایین آمدن از سن کلیسا، شخصی را می‌بیند که فوراً به سمت منبر رفته و به مودی می‌گوید: "آقای مودی شما بهترین واعظ دنیا هستید. مانند شما وجود ندارد!" مودی به این شخص گفت: "قبل از شما شخص دیگری این تعریف را از من به عمل آورد!" آن شخص اولین نفری بود که بعد از موعظه به سمت مودی رفته بود با تعجب پرسید: "چه کسی قبل از من با شما حرف زده؟ مودی گفت: "شیطان به من گفت: تو بهترین واعظ هستی، مانند تو وجود ندارد!"

همیشه باید مراقب باشیم تا جلالی را که مختص خداست برای خود قائل نشویم، زیرا همیشه غرور و خودستایی عامل سقوط و خرابی است.

می‌خواهم تجربه‌ی دیگری از خدمت شبانی خود برای‌تان ذکر کنم که هم به شخص من و هم به ایماندارانی که می‌خواهم شهادت او را ذکر کنم درسه‌های مهمی در مورد جلال خدا آموخت.

سالها پیش در ایران و در کلیسایی که شبان آن‌جا بودم، خواهر میان-سالی عضو بود که خواهری بسیار شیرین بود و ایمان ساده‌ای داشت. او زن

دعا بود و در جلسات دعا هر بار با شفقت و گریه برای نجات شوهرش با صدای بلند دعا می‌کرد و همه‌ی ما ضمن اینکه با او متحد بودیم، تحت تأثیر دعای شفاعتی او نیز قرار می‌گرفتیم.

یکبار در مشاوره‌ی شبانی که با او داشتم از او پرسیدم: "خواهر جان! علت اینکه این‌قدر برای نجات شوهرت بار داری چیست؟" او به من گفت: "نمی‌دانی برادر ادوارد؛ هر شب او پول خود را برای خریدن مشروبات الکلی تباه می‌کند و برکت مادی خانه‌ی ما کم شده، می‌خواهم که او توبه کند و دیگر مشروب ننوشد و این پول که باید صرف مایحتاج ما شود از بین نرود و خرج مایحتاج زندگی گردد. پرسیدم هدف دوم شما از نجات همسرت چیست؟ در پاسخ گفت: وقتی که او مست می‌کند به یک شخص عصبی و خشن تبدیل می‌شود! در این لحظه با اشک‌ها و خجالت قسمت‌هایی از دست و پایش را که آثار ضرب و شتم و کتک‌های شوهرش بر آن بود را به من نشان داد. من عمیقاً متأثر و ناراحت شدم که این خواهر عزیز در این سن و سال از شوهرش کتک می‌خورد. او گفت من دیگر این وضع را نمی‌توانم تحمل بکنم و او باید توبه کند و دست از این وحشی‌گری بردارد. مجدداً پرسیدم دلیل دیگری برای نجات شوهرت داری؟ ایشان گفتند: من زن با آبرویی هستم، همسرم در موقع دعوا با صدای بلند حرف‌های رکیک و زشتی را نثار من می‌کند که همسایه‌های ما نیز آن‌ها را می‌شنوند. او آبرو و حرمت مرا پیش همسایه‌ها و فامیل برده و من خیلی خجالت می‌کشم. منتظر توبه او هستم تا این آبروی از دست رفته به زندگی من برگردد و بجای اینکه خجالت زده و سرافکننده باشم با افتخار و سربلندی با مردم در ارتباط باشم.

از این خواهر عزیز که صمیمانه پیش من درد دل می‌کرد سؤال کردم: آیا دلیل دیگری وجود دارد که باعث شود در مورد نجات شوهرت چنین با اصرار دعا کنی؟ به من گفت: وقتی به کلیسا می‌آیم و زوج‌های مبارک ایماندار را می‌بینم که در کنار هم نشسته‌اند و با همدیگر مشغول عبادت خدا هستند، حسرت می‌خورم و به خدا می‌گویم: ای خدا آیا می‌شود که روزی شوهرم با من به کلیسا بیاید و پیش من بنشیند و ما با هم تو را عبادت کنیم و من در جمع زوج‌های کلیسا احساس تنهایی نکنم و آرزوی من در این مورد برآورده شود؟

وقتی این خواهر صحبتش را تمام کرد به او گفتم: خواهر جان! ضمن اینکه شرایط زندگی تو را درک کرده و با تو در این راستا همدردی می‌کنم، اما باید به شما بگویم این چهار مورد را که گفتید نتایج نجات است ولی هیچ کدام از آنها نباید جای اهداف نجات را بگیرد یا به انگیزه‌ی اصلی تو برای نجات او تبدیل شود. تمام آن چیزهایی که به عنوان نتایج نجات بیان کردی برای رسیدن به خواسته‌ها و آرزوهای قلبی شماست. در حقیقت با نجات شوهرت پول مشروبات به هدر نمی‌رود، شما کتک نخواهی خورد، فحش نمی‌شنوی و حسرت زوج‌های کلیسا را نیز نمی‌خوری. ولی در این داستان به خدا چه می‌رسد؟ از من پرسید: اگر در این مورد بخواهم به شکل صحیح دعا کنم، دعایم چگونه باید باشد؟ به او گفتم: به خدا بگو ای خداوند شوهر من را نجات بده تا همه بدانند که چه خداوند عظیم و قدرتمندی هستی که شخصی مثل شوهر من را که این قدر وحشی و به دور از اخلاقیات عمل

می‌کند را می‌توانی نجات بدهی و او را تبدیل کنی تا از طریق نجات او اسم تو در بین همه جلال بیابد.

ما با این خواهر عزیز هدف مهمی را که سبب اجابت دعا می‌شود و خداوند عیسی‌ای مسیح آن را به ما تعلیم داده است خواندیم: «هر آنچه به نام من درخواست کنید من آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد.» (یوحنا ۱۴: ۱۳)

پس دعا فقط به نام عیسی‌ای مسیح کافی نیست، بلکه دعایی که منجر به جلال خدا می‌شود، در نظر خدا اهمیت دارد. این دعایی است که مقبول خدا واقع می‌شود. یوحنا در مورد انگیزه و هدف دعا چنین می‌فرماید: «این است اطمینانی که در حضور او داریم که هر گاه چیزی بر طبق اراده‌ی وی درخواست کنیم ما را می‌شنود... پس اطمینان داریم که آنچه از او درخواست کرده‌ایم، دریافت کرده‌ایم.» (اول یوحنا ۵: ۱۴-۱۵)

هشدار یعقوب را نیز هم‌همی ما باید جدی بگیریم: «آنگاه نیز که درخواست می‌کنید نمی‌یابید، زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوس‌رانی‌های (لذات خود) خود کنید.» (یعقوب ۴: ۳)

وقتی این خواهر انگیزه و اهداف دعا‌های خود را تغییر داد، سال بعد شوهرش بطرز معجزه‌آسایی نجات یافت و با او به کلیسا آمده در کنار او می‌نشست و همه‌ی آرزوهای دیگر این خواهر که از نتایج دعا بود برآورده شد.

بنابراین در کار بشارت نیز اجازه ندهیم که نیت ناخالص ما را کنترل کرده و بر ما حاکم شوند.

انگیزه‌ها و نیت ناخالص در امر بشارت که منجر به جلال خدا نمی‌شوند کدامند؟

۱- وقتی که ما مستقیماً برای جلب رضامندی خدا کار نمی‌کنیم بلکه طالب تحسین و تمجید از سوی انسان‌ها هستیم، از انگیزه‌ی واقعی خدمت خدا دور شده‌ایم. در این صورت چنانچه کسی خدمت ما را مورد تحسین قرار ندهد دلشکسته و ناامید شده و با شکایت‌های تلخی خدمت بشارت خود را متوقف می‌کنیم. کلام خدا چه زیبا انگیزه‌ی واقعی خدمت ما را مشخص می‌کند: «هر کاری را از جان و دل چنان انجام دهید که گویی برای خداوند کار می‌کنید نه برای انسان.» (کولسیان ۳: ۲۳)

کسی که برای خدا کار می‌کند، چه مردم او را تحسین کنند و چه نکنند، او در هدفی که پیش روی خود دارد وفادارانه و با پشتکار جدی و بدون دلسردی خدمت خود را ادامه خواهد داد.

۲- وقتی که خیلی دوست داریم نظر همه به سمت ما و خدمت ما جلب بشود، وقتی که می‌خواهیم همه از کاری که انجام می‌دهیم باخبر شوند و ما را روحانی‌تر، بیدارتر و مقدس‌تر از بقیه ببینند، انگیزه‌ی قلبی‌مان درست نیست. چنین افرادی حس رقابت ناسالم با دیگران دارند و به علت حسادت

همیشه مراقب هستند تا کسی از آن‌ها سبقت نگیرد. در حقیقت آن‌ها می‌خواهند امنیت و حفاظت خود را از خدمات و کارهایی که انجام می‌دهند بدست آورند. پولس نیز در خدمت خود با چنین افرادی سر و کار داشت. «اما بعضی از حسد و حس رقابت مسیح را وعظ می‌کنند حال آنکه بعضی دیگر با حسن نیت.» (فیلمپیان ۱: ۱۵) مسیح برای این‌گونه افراد می‌گوید: «اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند.» (متی ۶: ۲) هر عملی که برای تظاهر و ریاکاری باشد و قلباً برای خدا انجام نشود، در حضور او ارزشی ندارد و در نتیجه شخص برای زحماتی که می‌کشد پاداشی بدست نمی‌آورد.

۳- وقتی که از موفقیت در خدمت بشارت مغرور می‌شویم، و بجای خدمت و مدیریت مسیح‌گونه، می‌خواهیم بر آنانی که به ما سپرده شده‌اند، خداوندی یا ریاست بکنیم، از نیت و هدف خالص خدمت مسیحی فاصله گرفته‌ایم. این عمل کرد ما سبب می‌شود تا انسان‌ها را بجای خداوند به خودمان وابسته بکنیم. مجدداً پولس درباره‌ی انگیزه‌ی اشتباه خدمت این نوع مبشرین این‌طور می‌فرماید: «اما آنان از سر جاه طلبی به مسیح وعظ می‌کنند نه با خلوص نیت.» (فیلمپیان ۱: ۱۷)

از علائم و خصوصیات دارندگان این انگیزه‌ی غلط این است که خدمت دیگران را قبول نمی‌کنند و یا اینکه خدمت خود را بسیار مهم‌تر، با ارزش‌تر و پربارتر از خدمت دیگران می‌دانند و به کسانی که توسط آن‌ها صید شده‌اند تأکید می‌کنند که هر چه ما به شما می‌گوییم اطاعت کنید و به نصایح دیگران گوش ندهید. به علت اینکه این‌گونه افراد بسیار تکرو و خود محور هستند کار کردن گروهی و تیمی برای آنها بسیار سخت است زیرا غیر از

خودشان کس دیگری را که همکار و یا هم سطح با آنها باشد، نمی‌توانند در کنار خود بپذیرند. سعی آنها این است که دیگران را پایین بکشند و خودشان را بالا ببرند. آیا در این نوع خدمات که جلال انسانی حاکم است، خدا جلال می‌یابد؟ اگر قرار است که حتی در خوردن و نوشیدن ما خدا جلال بیابد چقدر بیشتر در خدمت و شاگردسازی و روش‌های شبانی ما، خدا باید جلال بیابد: «پس هر چه می‌کنید خواه خوردن یا نوشیدن و خواه هر کار دیگر همه را برای جلال خدا بکنید.» (اول قرنتیان ۱۰: ۳۱)

«اگر کسی سخن می‌گوید سخن او مانند سخنان خدا باشد و اگر کسی خدمت می‌کند یا قدرتی که خدا می‌بخشد خدمت بکند تا در همه چیز خدا بواسطه‌ی عیسی مسیح تمجید شود. جلال و توانایی تا ابد بر او باد. آمین.» (اول پطرس ۴: ۱۱)

نیته‌ها و انگیزه‌های درونی در نظر خدایی که به قلب‌ها نگاه می‌کند بسیار اهمیت دارد و اعمالی که به ظاهر خوب می‌رسند، ولی با انگیزه‌ی ناخالص انجام می‌شوند نه تنها موجب برکت نشده بلکه در مواردی تنبیه را نیز سبب می‌شوند. برای درک بهتر این موضوع به سه داستان از کتاب مقدس اشاره می‌کنم.

در کتاب دوم سموئیل باب ۲۴ و اول تواریخ باب ۲۱ می‌بینیم که داود با وسوسه‌ی شیطانی تحریک شد تا به سردار لشکر و سروران قوم بگوید که تعداد اتباع قوم را سرشماری بکنند. گر چه یوآب فرمانده‌ی بزرگ سپاه کوشش کرد که داود را از این کار منع کند ولی داود از تصمیم خود منصرف نشد. داود پس از گرفتن آمار تعداد اعضای قوم، متوجه شد که عملی احمقانه

انجام داده که انگیزه‌های تکبرآمیز در پشت آن بود تا مایه‌ی فخر انسانی او شده و به آن ببالد. او سپس پیغام سخت نبی خدا را شنید که از بین سه مجازات الهی باید یکی را انتخاب می‌کرد. داود به خدا گفت: در این کاری که کردم گناه عظیمی ورزیدم و حال گناه بنده‌ی خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم. در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیافتم زیرا که رحمت‌های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیافتم.

آیا انجام سرشماری و دانستن تعداد مردان قوم به جهت سازماندهی امور لشکری برای یک پادشاه کار غلطی بود؟ قطعاً کار غلطی نبود! پس چرا خدا بیماری وبای سخت بر قوم اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر را کشت؟ برای اینکه داود در تمام فتوحاتی که در جنگ‌ها با دشمنانش داشت، فقط با توکل به خدا توانسته بود نصرت و پیروزی به دست آورد. در حقیقت سپاه و لشکر، وسیله‌ای در دست خدا برای پیروزی بود ولی نقطه‌ی اتکای داود قوت خدا بود نه نیروی انسانی. شیطان داود را فریب داده بود تا او باور کند که با قوت خود و لشکریانش پیروزی‌ها را بدست آورده بود و این امر باعث گشت تا او مغرور شده و نصرت الهی را به حساب خود یا لیاقت خود بنویسد. اول تواریخ ۲۱: ۱ می‌گوید، اتکا به انسان همیشه سبب لعنت و تنبیه می‌شود. ارمیا ۱۷: ۵ به ما می‌گوید: ملعون باد کسی که بر انسان توکل می‌کند. هر آن چه که سبب شود که ما به‌جای توکل بر خدا که منبع و سرچشمه‌ی همه‌ی برکات و پیروزی‌های ماست بر عامل یا کس دیگری اتکا بکنیم، ما را از مسیر برکت واقعی دور می‌سازد. داود از این تنبیه سخت چه درس مهمی درباره‌ی فروتنی، دلشکستگی و توکل واقعی به خدا آموخت.

مثال دوم در این مورد حزقیا؛ پادشاه نیکوی قوم خدا بود که در عمر پانزده سال اضافی که خدا به اصرار زیاد او به وی بخشید، اشتباه بزرگی مرتکب شد. وقتی در ایام بیماری حزقیا، مردوک پادشاه بابلیان به عیادت او آمد، حزقیا که به علت ثروت و اموالی که خدا به او داده بود، گرفتار غرور شده بود، تمامی جنگ افزارش، همه را بدیشان (پادشاه بابل و همراهانش) نشان داد. هیچ چیز در کاخ حزقیا یا در تمامی مملکتش نبود که بدیشان نشان نداده باشد. دوم پادشاهان ۲۰: ۱۳ در حقیقت باید گفت او با انگیزه‌ی متکبرانه و با هدف بالیدن به ثروت خود، این کار را انجام داد. پیغام خدا به حزقیا بسیار جدی و هشدار دهنده بود. «پس اشعیا به حزقیا گفت: کلام خداوند را بشنو، هان زمانی خواهد آمد که هر چه در کاخ توست و آنچه پدران تا به امروز اندوخته‌اند، همگی به بابل برده خواهند شد و خداوند می‌فرماید: چیزی باقی نخواهد ماند.» (دوم پادشاهان ۲۰: ۱۶)

نمونه‌ی سوم را در عهد جدید و در آغاز حیات کلیسای اولیه در باب پنجم کتاب اعمال رسولان می‌بینیم. زوجی به نام حنانيا و سفیره بخشی از پول ملکی را که فروخته بودند، برای رسیدگی به نیازهای مسیحیان کلیسای اولیه که همگی در همه چیز با هم شریک بودند، پیش پاهای رسولان نهادند. آن‌ها این گونه وانمود کردند که این تمام مبلغ ملکی است که فروش رفته و با انگیزه‌ای که در آن صداقت و راستی وجود نداشت، این هدیه را تقدیم رسولان کردند. در حقیقت طبق آنچه که پطرس گفت دروغ آن‌ها نه خطاب به انسان بلکه خطاب به روح‌القدس بود. بنابراین هر دوی آن‌ها نه تنها بخاطر تقدیم هدیه که با مکر و فریب داده شده بود پاداشی نیافتند، بلکه هر

دو نفر آن‌ها پس از دروغ گفتن به پطرس بر زمین افتاده و جان سپردند. هیچ‌کس آن‌ها را مجبور نکرده بود که در ناراستی عمل بکنند. می‌توانستند بگویند ما در قلب‌مان هست که بخشی از هدیه را تقدیم کنیم و مابقی پول را برای خود نگاه داریم. سؤال پطرس نیز از او در همین رابطه بود. «مگر پیش از فروش ملک از آن خودت نبود؟ و آیا پس از فروش نیز بهایش در اختیار خودت نبود؟ چه چیز تو را بر آن داشت که چنین کنی؟ تو نه به انسان بلکه به خدا دروغ گفتی!» (اعمال ۵: ۴) قطعاً ریاکاری و تظاهر به روحانی بودن سبب شد تا آن‌ها حقیقت را مخفی نگاه دارند و به دروغ متوسل شوند. پس حتی عمل خوب اگر آمیخته با ریا و دروغ و فریب و تظاهر باشد در حضور خدا نه تنها پذیرفته نمی‌شود، بلکه موجب تنبیه نیز می‌گردد. باشد تمام خدمات و بشارت‌هایی که ما به مردم ارائه می‌دهیم، آمیخته با شفافیت و راستی و در نور باشد. «اگر بگوییم با او (خداوند نور) رفاقت داریم، حال آنکه در تاریکی گام می‌زنیم دروغ گفته‌ایم و به راستی عمل نکرده‌ایم.» (اول یوحنا: ۶) بنابراین باید بخاطر داشته باشیم که حقیقت همیشه باقی می‌ماند به اصطلاح عامیانه چون خدا جای حق نشسته بار کج به منزل نمی‌رسد.

در پایان می‌خواهم تجربه‌ای از دورانی که خادم جوانی بودم را با شما در میان بگذارم، که با وجود تلخی داستان برای من پیام آموزنده‌ای داشت. خواهر خوبی در کلیسای ما به بیماری سرطان مبتلا شد. دعاها و روزه‌های افراد مختلف و کلیسا نیز منجر به شفای او نشد. چند روز قبل از رفتن او نزد خداوند، یکی از همکاران من که گرفتار عقده‌ی خود بزرگ‌بینی بود و انگیزه‌ی او از بسیاری از خدماتش اثبات روحانیت برتر و مسح بیشتر او نسبت

به بقیه‌ی خادمین بود، پیش این خواهر رفت و با اطمینان به او گفت: خواهر عزیز من مطمئن هستم که اگر من بر روی تو دست بگذارم و برای تو دعا کنم تو از بیماریت شفا خواهی یافت ولی با این شرط که بعد از اینکه شفا یافتی به همه بگویی: دیگران برای من دعا کردند اتفاقی نیافتاد ولی وقتی من برای تو دعا کردم معجزه‌ی شفا صورت گرفت! این خواهر که از این کلام مغرورانه به شدت شوکه شده بود و می‌دانست که این کلام از جانب خدا نیست، با شهادت خاصی به این خادم گفت: باشه من خواسته‌ی شما را به یک شرط قبول می‌کنم و آن این است که اگر پس از دعای شما بهبودی در من حاصل نشود به همه خواهیم گفت که فلانی برای من دعا کرد و حال من بدتر شد، آن وقت تو را مسبب مرگ خود معرفی خواهیم کرد!

این خادم مغرور باز هم خجالت نکشید و به این خواهر گفت: من این شرط تو را نمی‌پذیرم چون تو اگر شفا نیابی بخاطر بی‌ایمانی تو بوده است نه ضعف دعا و ایمان من! خواهر در جواب گفت: شفا یافتن بخاطر ایمان توست ولی شفا نیافتن من بخاطر بی‌ایمانی من؟! نمی‌خواهم برای من دعا کنی چون تو سبب می‌شوی حال من از لحاظ روحانی بدتر شود از خانه‌ی من برو بیرون تا با آرامش و بدون تلخی برای رفتن پیش خدا آماده شوم.

بیاید همه‌ی ما دعا کنیم که خداوند با آتش روح مقدس خود هر نوع انگیزه‌ی خودخواهانه و ناخالص درونی را که جزو گناهان مخفی است و منجر به جلال خدا نمی‌شود بسوزاند، تا همه‌ی بشارت‌ها و خدمات ما با انگیزه‌ی پاک و خالص و بی‌ریا انجام شود. آمین.

فصل ششم

خدا چگونه در ما انگیزه‌ی بشارت‌ی ایجاد می‌کند؟

خدا چگونه در ما انگیزه‌ی بشارتی ایجاد می‌کند؟

خدا به کلیسا اعتماد و اطمینان دارد و خبر خوش نجات خود را به عنوان امانتی به ما سپرده تا در اختیار مردم قرار دهیم. خدا در کلامش عناوین و القابی به ما بخشیده که بخاطر جایگاه و مرتبه و دعوت ما در مسیح است. برخی از این عناوین در مورد رسالت و مأموریت بشارتی ما و نیز مسئولیت جدی ما نسبت به جهان گمشده است. من شخصاً بسیار تحت تأثیر قرار می‌گیرم وقتی در مورد هر کدام از این عناوین که در این بخش به آن‌ها اشاره خواهیم کرد، تفکر می‌کنم. تمرکز بر هر کدام از القابی که به ما داده شده است بیانگر احترام و اطمینانی است که خدا نسبت به ما دارد و نیز بیانگر جایگاهی است که او برای ما در نظر گرفته است. باید گفت که این افتخار بزرگی است که خدا وظیفه‌ی بزرگ اعلام خبر خوش و پیام نجات را به ما انسان‌ها سپرده است.

اگر از من بپرسید که بزرگترین توهین و بی‌احترامی‌ای که ممکن است دوست‌داران و عزیزان نسبت به تو روا دارند چیست پاسخ من این خواهد بود: وقتی من احساس کنم که دیگر عزیزانم به من اعتماد ندارند، احساس می‌کنم که خوار شده‌ام و به من بی‌احترامی شده است. شک و تردید عزیزانم نسبت به من انگیزه‌ی خوب مرا در رابطه با آن‌ها از بین خواهد برد

ولی عنصر اعتماد و اطمینان که در ورای آن محبت و وفاداری وجود دارد نه تنها بیانگر احترام به من است بلکه باعث عمیق‌تر شدن روابط من با آن‌ها و نیز خدمت بهتر به خانواده و عزیزان من خواهد شد. خداوند نیز به ما که در بسیاری از اوقات نسبت به او بی‌وفا بوده‌ایم، کار بزرگ و مأموریت مهم اعلام پیام نجات به انسان‌ها و نیز شاگردسازی و شبانی آن‌ها را سپرده است و بدین شکل احترام و اطمینان خود را نسبت به ما نشان داده است. خدا از طریق این اعتماد و بخشیدن عناوینی که در این بخش از کتاب ملاحظه خواهید کرد، ما را محترم شمرده و به گونه‌ای با محبت خود، ما را شرمنده خودش کرده است. ما در پاسخ به محبت بزرگ او گویی راه دیگری جز اعلام پیام محبت او به مردم نمی‌بینیم. این روش عجیبی است که خدا ما انسان‌ها را برای انجام آن انتخاب کرده است. «زیرا از آنجا که بنا بر حکمت خدا، دنیا نتوانست از طریق حکمت خدا را بشناسد، خدا چنان مصلحت دید که از راه جهالت موعظه، کسانی را که ایمان می‌آورند، نجات بخشد.» (اول قرنتیان ۱: ۲۱)

در جنگ جهانی دوم کشور فرانسه بارها توسط آلمان‌ها قبل از تصرف و اشغال، بمباران شد. یکی از کلیساهای قدیمی و زیبای این کشور نیز بر اثر این بمباران‌ها آسیب‌های جدی دید. پس از پایان جنگ، کلیسای کاتولیک تصمیم به بازسازی و تعمیر خرابی‌های این کلیسا گرفت. یک مجسمه‌ی بزرگ از عیسی مسیح با دستانی گشوده در صحن جلوی منبر کلیسا قرار داشت که به شدت آسیب دیده بود و مجسمه‌سازان توانسته بودند قسمت‌های مختلفی از آن را تعمیر و به همدیگر وصل کنند و آن را در جای قبلی خود نصب کنند. ولی دست‌های باز این مجسمه طوری صدمه

خورده و از هم پاشیده شده بود که امکان تعمیر و نصب مجدد آن نبود. بنابراین مجسمه‌ی عیسای مسیح بدون دستانش در جای خود نصب شد. فردی روحانی، با الهام الهی تابلویی را بر پایین مجسمه نصب کرد که بر روی آن نوشته شده بود: "او دستهایی جز دستهای شما ندارد." این عبارت با قلب بسیاری سخن گفته است. خدا در بسیاری از موارد می‌خواهد کار خودش را از جمله صید جان‌های گمشده را به وسیله‌ی ما به انجام رساند. اجازه بدهید عناوین انگیزه‌بخشی را که در کلام خدا به ما بخشیده شده و ما را برای مأموریت بزرگ تجهیز و تقویت می‌کند، مختصراً بررسی کنیم.

۱- عنوان شاهدان مسیح

«اما چون روح‌القدس بر شما آید قدرت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود.» (اعمال رسولان ۱: ۸) «شما شاهدان این امور هستید.» (لوقا ۲۴: ۴۸) شاهد مسیح کسی هست که مستقیماً با مسیح زندگی کرده باشد و از نزدیک شاهد بر قسمت‌های مختلف زندگی مسیح بوده است و بر آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد. ولی کلام خدا نه تنها آن‌هایی را شاهد مسیح می‌نامد که جسماً او را دیده بودند بلکه کسانی را نیز که در روح با خود مسیح زنده ملاقات کرده‌اند و شخصیت مسیح بر آن‌ها مکشوف شده است، جزو شاهدان او می‌داند. «آن که پسر را دارد، حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست.» (اول یوحنا ۵: ۱۱) به عبارت دیگر هر کسی مسیح زنده را در قلبش پذیرفته و با او زندگی می‌کند و ارتباط مستقیم با او دارد شاهد مسیح است. این موضوع اصلی ثابت شده و غیر قابل انکار است. چگونه ممکن است کسی از نجات دهنده، هدیه‌ی

نجات و رستگاری از گناهان را دریافت کرده باشد و خاموش بماند. «برای خداوند بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را بشارت دهید! جلال او را در میان ملتها بازگوئید، و اعمال شگفتش را در میان همه ی قومها!» (مزمور ۹۶: ۲-۳)

بخاطر بیاورید شهادت نابینای مادرزادی را که در موقع محاکمه ی او توسط رؤسای قوم یهود انجام شد. آن‌ها بر ضد عیسی که او را در روز سبت شفا داده بود سخن می‌گفتند، ولی او با وجود اینکه عیسی را جسماً ندیده بود نمی‌توانست کاری را که مسیح برای او انجام داده بود انکار بکند. پاسخ او به اتهام گناهکار بودن عیسی موضوع مهمی بود که شخصاً آن را تجربه کرده بود و نمی‌توانست خاموش بماند:

«گناهکار بودنش را نمی‌دانم. تنها يك چیز می‌دانم و آن اینکه کور بودم و اکنون بینا گشته‌ام.» (یوحنا ۹: ۲۵) و البته او می‌دانست که عیسی او را شفا داده بود. روسای یهود چون پاسخ قانع کننده‌ای برای تجربه‌ی واقعی او در مورد مسیح نداشتند او را از کنیسه اخراج کردند و وقتی عیسی فهمید که کور مادرزاد چگونه برای شهادت دادن در مورد او از سوی رؤسای قوم یهود طرد شده او را ملاقات کرد و او را برکت داد.

۲- عنوان مبشرین

«کار مبشر را انجام بده.» (دوم تیمو تائوس ۴: ۵) مبشر یعنی حامل خبر خوش یا کسی که بین مردم مژده را اعلام می‌کند. بنابراین ارائه‌ی پیام انجیل تبلیغ یا تحمیل دین و عقیده‌ی خود به مردم نیست بلکه اعلام خبر خوش درباره‌ی شخصیت زنده‌ی عیسی مسیح و اعمال عجیب او در بین

ماست. یکی از عواملی که به پولس انگیزه می‌بخشید تا مبشر خوبی برای اقشار مختلف مردم باشد این بود که خود را نسبت به آن‌ها مدیون یا بدهکار می‌دانست. «من خود را چه به بربرها چه به حکیمان و چه به جاهلان مدیون می‌دانم از این رو، اشتیاق بسیار دارم که شما را نیز که در روم به سر می‌برید، بشارت دهم.» (رومیان ۱: ۱۴ و ۱۵)

اگر کسی به ما پول یا جواهری را به عنوان امانت سپرده باشد که آن را به کسی بدهیم و ما آن را به شخص مورد نظر ندهیم و برای خود نگاه داریم چه خیانت بزرگی را مرتکب شده‌ایم و اگر چنین کنیم چه لقبی را به ما خواهند داد؟ هدیه نجات، امانتی است که خدا به ما سپرده است تا آن را تنها برای خود نگاه نداریم بلکه آن را به دیگران اهدا کنیم. برای همین است که پولس درباره‌ی خطر بزرگ بشارت ندادن و ادا نکردن دین خود به مردم این‌گونه سخن می‌گوید:

"زیرا اگر بشارت دهم مرا فخری نیست چرا که ناگزیر از آنم (یعنی جزو وظایف من است که نیاز جدی آن‌ها را برآورده کنم) بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم." (اول قرنتیان ۹: ۱۶)

در عهد عتیق داستانی آموزنده در این رابطه می‌خوانیم که در کتاب دوم پادشاهان باب ۷ آمده است. به علت محاصره‌ی شهر سامره در اسرائیل توسط ارامیان، قحطی سختی در آن شهر پدید آمده بود و مردم در گرسنگی شدید بسر می‌بردند و گرانی آنقدر زیاد بود که مردم حتی حیوانات نجس را نیز می‌خوردند و سر یک الاغ به بهای هشتاد پاره نقره در بازار شهر به فروش می‌رفت. در چنین شرایط سختی، خداوند با رحمت خود به الیشع نبی پیغام می‌دهد که ظرف بیست و چهار ساعت، ارزانی و فراوانی حادث

خواهد شد: «فردا همین زمان کنار دروازه‌ی سامره، يك پیمانۀ آرد به بهای يك مثقال نقره و دو پیمانۀ جو به بهای يك مثقال نقره معامله خواهد شد.»
(دوم پادشاهان ۷: ۱۸)

سپس در ادامۀ داستان می‌بینیم که خداوند صدای ارابه‌ها و اسبان و لشکرهای عظیمی را به گوش ارامیان می‌رساند و آن‌ها فکر می‌کنند که پادشاهان حتیان و مصریان با پادشاه اسرائیل متحد شده‌اند که به ارامیان حمله کنند، پس در تاریکی شب خیمه‌ها و اسبان، الاغان، غذاها و همۀ وسائل و اموال گرانبهای خود را گذاشته و از ترس جان خود به جای دور گریختند. در همان شرایط چهار مرد جذامی که در دروازه‌ی شهر در قرنطینه قرار داشتند و آن‌ها نیز از گرسنگی نزدیک به مرگ بودند به یکدیگر گفتند: اگر به شهر سامره برویم در آنجا قحطی است و خواهیم مُرد و اگر همین‌جا بمانیم باز هم خواهیم مُرد. پس بهتر است به اردوگاه ارامیان برویم و خود را تسلیم آن‌ها بکنیم، اگر ما را زنده بگذارند که جان به در برده‌ایم و چنانچه ما را بکشند که خواهیم مُرد. آنگاه تصمیم گرفتند گزینه‌ی رفتن به اردوگاه ارامیان را امتحان کنند. وقتی به آنجا رسیدند، دیدند هیچ‌کس از ارامیان در آنجا نیست و آن‌ها همه چیز خود را در آنجا گذاشته و فرار کردند. این جذامیان ابتدا خوردند و نوشیدند و برای خود طلا و نقره‌ها و لباسها گرفتند و مخفی کردند و سپس ناگهان همه به یاد گرسنگان قوم خود افتادند. با دقت به کلام مهم آن‌ها توجه کنید: « آنگاه به یکدیگر گفتند: ما کار خوبی نمی‌کنیم. امروز روز بشارت است و حال آنکه ما خاموش مانده‌ایم. اگر تا سپیده دم درنگ کنیم بلایی بر ما نازل خواهد شد. پس حال بیایید تا برویم و این خبر را به کاخ سلطنتی برسانیم.» (آیه ۹)

سپس با شتاب رفته از طریق نگهبانان خبر خوش را به گوش پادشاه رساندند. پادشاه نیز پس از تحقیق متوجه شد که کلام جذامیان صحت دارد و خدا چه معجزه‌ای برای آن‌ها نموده است. سپس مردم گرسنه به اردوگاه ارامیان حمله کردند و خوردند و نوشیدند و همه‌ی اموال آن‌ها را نیز غارت کردند و طبق کلام نبوت الیشع قحطی و گرانی شدید به ارزانی و فراوانی تبدیل شد. بشارت چهار جذامی سرنوشت دردناک یک قوم را که از گرسنگی هلاک می‌شدند تغییر داد.

امروز دقیقاً دنیای ما گرفتار یک قحطی سخت روحانی است و مردم در خطر هلاکت ابدی قرار گرفته‌اند. آیا این انصاف است، ما که با نان و آب حیات در ارتباط هستیم و گرسنگی و تشنگی ما رفع شده است، این نعمت را برای خود نگاه داریم؟ بنابراین بیایید به عنوان مبشرین و حاملان خبر خوش ما نیز مثل این چهار جذامی قهرمان به یکدیگر بگوییم: "امروز روز بشارت است و ما کار خوبی نمی‌کنیم که خاموش بمانیم، مبادا تأخیر ما سبب شود که بلایی از طرف خداوند بر ما نازل بشود."

۳- خدا ما را همکاران خود خوانده است.

در کار بشارت به عنوان کارنده- آبیاری کننده و دروگر نامیده شده‌ایم و از این طریق با خدای رویاننده و نمودهنده همکاری می‌کنیم. پولس همکاری ما با خدا را در خدمت بشارت و شاگردسازی اینگونه بیان می‌کند: «من بذر را کاشتم و آپولس آن را آبیاری کرد، اما خدا بود که موجب رویش آن شد. پس نه کارنده چیزی است و نه آبیاری کننده، بلکه فقط خدا که رویاننده است. آن که می‌کارد و آن که آبیاری می‌کند هر دو

یکی هستند و هر يك به فراخور محنتی که می‌کشند پاداش خواهند یافت. ما فقط همکارانی هستیم متعلق به خدا و شما مزرعه و ساختمانی متعلق به خدایید.» (اول قرنتیان ۳: ۶-۹)

کاشتن بذر کلام خدا توسط پولس در مزرعه‌ی خدا (این جهان) و آبیاری کردن بذر توسط آپلس عمل یک باغبان یا کشاورز است. ما مسیحیان نیز باغبانان یا کشاورزان خدا هستیم و صرفاً وسیله‌ی انجام کار خداییم که بذر کلام را می‌کاریم و آبیاری می‌کنیم ولی کسی که کار اصلی را در زمین نیکو و مساعد انجام می‌دهد و باعث روئیدن بذر و به ثمر رسیدنش می‌شود خداست. تنها خداست که قلوب را عوض می‌کند. بدون قوت و برکت خدا تلاش ما به جایی نخواهد رسید. وقتی محصول مزرعه ثمر می‌آورد باز هم همکاری ما با خدا به عنوان دروگر و جمع‌آوری کننده‌ی محصول ادامه می‌یابد. عیسی‌ای مسیح نیز همین موضوع را به شکلی دیگر به شاگردانش تعلیم می‌دهد. «به شما می‌گویم چشمان خود را بگشایید و ببینید که هم اکنون کشتزارها آماده‌ی درو است. هم اکنون دروگر مزد خود را می‌ستانند و محصولی برای حیات جاویدان گرد می‌آورد، تا کارنده و دروکننده با هم شادمان شوند. در اینجا این گفته صادق است که یکی می‌کارد و دیگری می‌دروود. من شما را می‌فرستم تا محصولی را درو کنید که دسترنج خودتان نیست. دیگران محنت کشیدند و شما دسترنج آنان را برداشت می‌کنید.» (یوحنا ۴: ۳۵-۳۸)

مسیح خداوند؛ در یوحنا باب ۴ پس از صحبت با زن سامری بذر را در قلب او کاشت و مقداری نیز آبیاری کرد. پس از آن این زن به عنوان یک شاهد و مبشر رفت تا این بذر را در قلب مردمان شهر خود بکارد و به عنوان

یک دروگر این محصول آماده را پیش مسیح بیاورد و کارنده و دروکننده (مسیح و زن سامری) با هم شادی می‌نمایند. مسیح شاگردان را نیز برای این مزرعه که برای برداشت محصول آماده شده بود و شاگردان برای آن زحمتی نکشیده بودند، سهیم ساخته و آن‌ها را دعوت به همکاری می‌کند. چه افتخار بزرگی خدا به ما داده که در مقام همکاران خدا قرار بگیریم و سهمی را که مربوط به ماست انجام دهیم و مطمئن باشیم که خدا نیز در انجام سهم خود امین است.

۴- ما در مقام سفیران و یا نمایندگان و سخنگویان مسیح قرار گرفتیم.

«پس سفیران مسیح هستیم، به گونه ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.» (دوم قرنتیان ۵: ۲۰) باید یادآوری مجدد بکنم که خدا مسئولیت و افتخار بزرگ دیگری در خدمت بشارت بر دوش ما قرار داده است تا سفیران شاه شاهان، عیسی مسیح نامیده شویم.

وظیفه‌ی یک سفیر که از طرف یک دولت یا پادشاه و یا رهبر مملکت به او محول شده چیست؟ اولاً سفیر به عنوان نماینده‌ی رسمی کشور خود باید شخص مورد اعتماد دولت خود باشد تا بتواند او را به عنوان نماینده و سخنگوی خود به کشور انتخاب شده بفرستد. خدا نیز به ما اعتماد کرده است که به عنوان نماینده‌ی خود برای انجام مأموریت خاصی به این جهان فرستاده است. ثانیاً کار سفیران این است که رابط یا واسطه‌ای بین کشور خود و کشور فرستاده شده باشند. چنانچه دقت کنید در باب ۵ رساله‌ی دوم قرنتیان تأکید خاصی بر کلمه‌ی آشتی شده است و در آیات ۱۸ و ۱۹

می‌فرماید: «خدا خدمت آشتی را به ما سپرده است و پیام آشتی را به ما سپرده». کار اصلی سفیر این است که اختلافات و کدورت‌های بین دولت خود و دولت کشوری را که به آن فرستاده شده برطرف کرده و رابطی برای ارائه‌ی خدمت آشتی و صلح باشد. «از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید.» (۵: ۲۰).

اگر از من بپرسید بزرگترین آرزوی شما در خدمتی که برای مردم انجام می‌دهید چیست؟ در پاسخ خواهم گفت: دست مردم را بگیرم و در دست مسیح قرار بدهم و خود من کنار بروم تا آن‌ها خود را با مسیح روبرو ببینند. هر وقت می‌بینیم که دست یک فرد در دستان مسیح کمی شل شده است دوباره نزدیک می‌شوم و سعی می‌کنم فاصله‌ی بوجود آمده را بر طرف کنم تا دست شخص محکم در دستان مسیح قرار بگیرد.

در داستان‌ها شنیدم که فردی الکی به مسیح ایمان آورد و در نتیجه از اسارت مشروبات الکی رها شد. دوستان قبلی او به او می‌گفتند: اگر تو به شهری بروی که هیچ کس تو را نمی‌شناسد و وارد یک هتل ۷ ستاره بشوی و در یخچال هتل انواع مشروبات الکی باشد که بتوانی مجانی آن‌ها را بنوشی، در ضمن هیچکدام از مسیحیان و کشیشان نیز در آن‌جا حضور نداشته باشند، آیا تو وسوسه نمی‌شوی و به خودت نمی‌گویی: کسی که مرا نمی‌بیند و متوجه کار من نمی‌شود پس امشب مشروبات را بنوش و مست بشو و فردا که تأثیرات آن تمام شد به کلیسا برو و خدا را پرستش بکن و هلولیاه بگو و همه فکر می‌کنند که چه شخص روحانی‌ای هستی؟ او در پاسخ گفت: من یک مشکل بزرگ دارم و آن این است که وقتی در یخچال

را باز می‌کنم می‌بینم عیسی مسیح جلوی در آن ایستاده است! نمی‌دانم با او چه کنم، او از همه چیز باخبر است، کسی نمی‌تواند او را فریب دهد.

سفیر مسیح کارش این است که مردم را با مسیح که رهبر کشور خودش یعنی آسمان است روبرو سازد. ثالثاً کار سفیر این است که مجوز ورود یا صدور ویزا را برای کسانی که می‌خواهند به کشور او به عنوان توریست مسافرت بکنند یا ویزای مهاجرت را بگیرند، صادر بکند. او برای اطلاع رسانی به مردم، آن‌ها را با امور مختلف کشورش مانند کالاهای خاص، جاهای دیدنی، فرهنگ و تمدن، زبان، آثار تاریخی، قوانین و شرایط اقامت در آنجا، اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورش آشنا می‌سازد تا دیگران جذب کشور او بشوند. ما به عنوان سفیران مسیح باید وطن آسمانی و ملکوت نهایی خدا را که در آینده مستقر خواهد شد تشریح کنیم و مردم را برای ورود به آنجا مشتاق و آماده سازیم.

۵- مسیحیان نمک جهان نامیده شده‌اند.

«شما نمک جهانید. اما اگر نمک خاصیتش را از دست بدهد چگونه باز می‌توان آن را نمکین ساخت؟ دیگر به کاری نمی‌آید جز آنکه بیرون ریخته شود و پایمال مردم گردد.» (متی ۵: ۱۳)

در این قسمت می‌خواهم از نویسندگان کتاب تفسیر کاربردی عهدجدید آقایان توماس هیل و استیفان تورسون در رابطه با تأثیر نمک و تأثیر آن بر جهان بهره بگیرم. اولاً کار نمک پاک کردن و محفوظ نگاه داشتن است. این خاصیت نمک در قدیم اهمیتی حیاتی داشت. نمک مانع تجزیه می‌شود. اگر گوشت را در نمک بخوابانیم برای ماه‌ها بدون یخچال سالم باقی

می ماند و فاسد نمی شود. جهان همانند گوشت است. در جهان شرارت و فساد وجود دارد. انسان ها از خدا نافرمانی می کنند و از لحاظ روحانی همانند گوشت بد فاسد می شوند. قوم یهود بارها از خدا نافرمانی کردند و خدا انبیایی را فرستاد تا ایشان را به توبه بکشاند. انبیا همانند نمک بودند. افرادی که گفته های ایشان را بجای آورده از فساد و خرابی دور مانده پاک و طاهر می شدند. ما مسیحیان همانند انبیای عهد عتیق خوانده شده ایم تا نمک این جهان باشیم.

ثانیاً خاصیت نمک این است که بسیار شور است. مقدار کمی نمک اثر زیادی دارد و می تواند مقدار زیادی آب را شور گرداند. به عبارت دیگر نمک تغییر ایجاد می کند و مؤثر است. در نتیجه ما مسیحیان باید همچون نمک باشیم و در جهان و اطرافیان خود تغییر ایجاد کنیم. ما باید مزه ی جهان را تغییر بدهیم، همان گونه که نمک مزه ی آب را تغییر می دهد.

از هشت خوشابه حالی که قبل از تعلیم مسیح درباره ی نمک جهان به زبان آورده می توانیم پی ببریم که مزه و خاصیت یک مسیحی چگونه باید باشد. ما باید از خود سؤال کنیم که آیا مزه ای همچون نمک دارم؟ آیا مزه ی من با مزه ی جهان اطرافم متفاوت است؟ اگر طعم خود را از دست بدهیم، بی ارزش می شویم و بی مصرف خواهیم شد.

ثالثاً از نمک در مواردی به عنوان کود استفاده شده است. در زمان مسیح اکثر نواحی خاورمیانه برای رشد گیاهان از نمک به عنوان کود استفاده می کردند. «نمک نیکوست. اما اگر خاصیتش را از دست بدهد چگونه می توان آن را باز نمکین ساخت؟ نه به کار زمین می آید و نه در گُبه کود است بلکه آن را دور می ریزند.» (لوقا ۱۴: ۳۴-۳۵)

نمک بی‌طعم حتی به عنوان کود نیز ارزشی ندارد و به هیچ دردی نمی‌خورد.

هر چه که بگنجد نمکش می‌زنند و ای به روزی که بگنجد نمک
بنابراین چقدر اهمیت دارد که ما برای دنیایی که ارزش‌ها و معیارهای
اخلاقی خود را از دست داده و هر روز در لجنزار فساد و ناپاکی بیشتر غرق
می‌شود بتوانیم به عنوان نمک جهان، تأثیرگذار و مفید باشیم.

۶- مسیحیان نور جهان نامیده شده‌اند.

«شما نور جهانید. شهری را که بر فراز کوهی بنا شده نتوان پنهان کرد.
هیچکس چراغ را نمی‌افروزد تا آن را زیر کاسه ای بپند، بلکه آن را بر
چراغدان می‌گذارد تا نورش بر همه آنان که در خانه اند بتابد. پس بگذارید
نور شما بر مردم بتابد تا کارهای نیکتان را ببینند و پدر شما را که در
آسمان است بستایند.» (متی ۵: ۱۴-۱۶)

همین‌طور که مسیح خود را نور جهان معرفی کرده است، ما را هم
تبدیل به نور جهان کرده است. تفاوت این دو نور چیست؟ مسیح چون
خورشید ذاتاً در خود نور دارد و آفتاب عدالت نامیده شده است. ولی ما
ایمانداران مانند ماه هستیم که از خودمان نوری نداریم بلکه مانند ماه
انعکاس دهنده‌ی نور آفتاب هستیم و در تاریکی شب یعنی ظلمت این
جهان می‌درخشیم. دعوت ما این است که «در بین نسلی کج و منحرف
همچون ستارگان در این جهان بدرخشیم.» (فیلمپیان ۲: ۱۵) خدا همان‌طور
که میلیون‌ها ستاره را در فضای آسمان پخش کرده است ما را هم مقرر
کرده که مانند انوار این جهان چون ستارگان در هر جا که باشیم انعکاس

دهنده نور جهان یعنی عیسی مسیح باشیم. «خردمندان چون روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنان که بسیاری را به پارسایی رهنمون می‌شوند همچون ستارگان خواهند بود تا ابدالابد.» (دانیال ۱۲: ۳) درست همانگونه که نور با تاریکی تفاوت دارد رفتار ما نیز باید با عمل کرد دیگر مردم جهان که در ظلمت بسر می‌برند تفاوت داشته باشد. دیگران باید بتوانند نور ما را ببینند. پس نباید نور خود را پنهان بکنیم، زیرا نوری که در زیر پیمانه یا کاسه پنهان شود بی‌فایده است. ایمان‌داری که نورش در بین مردم نمی‌درخشد مسیحی بی‌ثمر و بی‌فایده‌ای است. اگر ما بی‌طعم، بی‌نور و بدون ثمر باشیم، چگونه یک مسیحی واقعی و شاهدهی برای خداوند خواهیم بود؟ نه فقط با زبان بلکه در اعمال و رفتار ما نیز باید نور مسیح از ما بدرخشد تا مردم از طریق زندگی ما بتوانند خدا را جلال بدهند، همانطور که پولس در مورد خود شهادت می‌دهد. «آنان به خاطر من خدا را تمجید می‌کردند.» (غلاطیان ۱: ۲۴)

سال‌ها پیش شخصی را می‌شناختم که در تهران به طرز با شکوهی با مسیح ملاقات کرد و از گناهان و همین‌طور اسارت به مواد مخدر نجات یافت. او شاهد بسیار خوبی برای مسیح شد و همه‌ی اطرافیان او برای تغییر و تحول عظیم او خدا را شکر می‌کردند. پس از ۳ سال از نجاتش برخی از دوستان وی پیش من آمدند و به من گفتند: ما فکر می‌کنیم این برادر ما گرفتار غرور روحانی شده است و دیگر چندان ما را تحویل نمی‌گیرد. من با این برادر صحبت کردم و پرسیدم: آیا مشکلی بین تو و دوستانت بوجود آمده؟ او در جواب گفت: من همه آن‌ها را دوست دارم ولی از مشارکت با آن‌ها از لحاظ روحانی بنا نمی‌شوم. آن‌ها مرتب می‌خواهند در غیبت و

قضاوت و ایرادگیری از افراد مختلف بسر ببرند و مرا نیز با خود همراه بسازند. مسخره بازی‌ها و شوخی‌های آنچنانی آن‌ها برای من سودمند نیست. وقتی می‌خواهم مسیر صحبت را عوض کنم تا مقداری هم به امور روحانی سازنده بپردازیم آن‌ها فکر می‌کنند من روحانی بازی درمی‌آورم و مغرور شده‌ام. سپس بسیار جدی به من گفت: من تصمیم گرفتم وقت خود را با چیزهای بیهوده و بی‌ثمر که سبب رشد من نمی‌شوند، تلف نکنم. همانطور که شما نیز من را نصیحت کردید، من فقط برای دو هدف به جایی می‌روم و با دیگران دوستی می‌کنم، یا آن‌ها برای من مفید باشند و باعث بنای من شوند و یا من باعث بنای آن‌ها باشم. ولی وقتی که نه من برای آن‌ها مفید هستم و نه آن‌ها برای من پس برای چه باید وقت و فکر خود را در این مسیر تلف بکنم؟ سپس این مرد از وقت خود برای صید جان‌های گمشده و شاگرد سازی انفرادی و راهنمایی افراد گذراند و افراد مختلفی تحت تعالیم و خدمات وی به کلیسا اضافه شدند. بیابید تا زمانی که روز است مانند خداوندمان عیسیای مسیح، در این جهان ظلمانی نور باشیم.

۷- ما شاخه ای متصل به تاک حقیقی هستیم.

«من تاک هستم و شما شاخه های آن، کسی که در من می‌ماند و من در او میوه بسیار می‌آورد زیرا جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.» (یوحنا ۱۵: ۵)

برای بررسی این عنوان مهم بشارتی، باید بدانیم چرا ما به شاخه تشبیه شده‌ایم. اولاً؛ شاخه به تنهایی نمی‌تواند حیات خودش را تأمین کند و باید حیاتش را از تاک دریافت نماید. به عبارت دیگر شاخه بدون دریافت شیرهی تاک نمی‌تواند زنده باشد. یک مسیحی نیز بدون ماندن و شراکت در مسیح

قدرت روح القدس را برای ثمردهی دریافت نمی‌کند. وقتی بدانیم که ما شاخه‌ای بیش نیستیم و بدون اتصال به او بی‌ثمر خواهیم بود، اهمیت زندگی در مسیح را درک خواهیم کرد. به همین دلیل در یوحنا ۱۵: ۱-۱۱ عیسی مسیح یازده بار بر کلمه کلیدی "ماندن" تأکید کرده و آن را بکار برده است. دوماً؛ باید به خاطر داشته باشیم هر میوه‌ای که شاخه‌ها می‌آورند میوه‌ی ما نیست بلکه میوه‌ی مسیح است. این تاک است که میوه می‌آورد و نه شاخه‌ها و شاخه‌ها تنها میوه‌ی تاک را حمل می‌کنند. بنابراین نباید مغرور بشویم و موفقیت و ثمردهی خود را در خدمت خدا به حساب خود بگذاریم. ثالثاً هرگز نباید فراموش کنیم که برای شاخه‌های جدا شده از تاک چه اتفاقی می‌افتد! آن‌ها خشک شده به درون آتش افکنده می‌شوند. پس نباید اجازه بدهیم که چیزی مانع اتصال ما به مسیح شود و خللی در این اتصال بوجود آورد.

«اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دورش می‌اندازند و خشک می‌شود. شاخه‌های خشکیده را گرد می‌آورند و در آتش افکنده، می‌سوزانند.» (یوحنا ۱۵: ۶)

مفهوم ماندن در مسیح یعنی اتصال و ارتباط دائمی و روحانی با مسیح. بنابراین موفقیت ما در کار بشارت به ماندن و مشارکت نزدیک ما با مسیح ارتباط مستقیم دارد.

در یکی از کنفرانس‌های مربوط به کلیساهای خانگی، مردی را که حدود ۶۰ سال داشت ملاقات کردم که در مسیر خادم‌سازی او را به کنفرانس خارج از کشور آورده بودند. شبان این مرد یک دختر ۲۶ ساله بود. من دقت می‌کردم که این مرد، شبانش را که وسیله‌ی نجات او هم شده

بود بسیار احترام می‌کرد. او برای هر کاری با شبانش مشورت می‌کرد و از او اطاعت می‌کرد. با در نظر گرفتن فرهنگ و سنت ایرانی از این مرد پرسیدم: چه علتی سبب شده که شما شبان‌تان را که جای دختر شماست به عنوان شبان تا این حد اطاعت و احترام می‌کنید؟ در پاسخ به من گفت: به سن و سال و دختر بودن شبان من نگاه نکنید. او در مسیح زندگی می‌کند و مسح روح‌القدس بر او قرار دارد. وقتی او که نماینده‌ی مسیح است صحبت می‌کند من پیغام خدا را از زبان او می‌شنوم و از این جهت می‌توانم او را به عنوان شبان و معلم خود بپذیرم.

حقیقتاً اگر ما به معنای واقعی در مسیح زندگی کنیم، حضور مسیح از طریق ما به دیگران منتقل شده و در نتیجه «جلال پدر من در این است که شما میوه‌ی بسیار آورید.» (یوحنا ۱۵: ۸)

میوه‌ای که خدا طالب آن است بر دو نوع است: اولاً وی طالب میوه و ثمره‌ی روح‌القدس در ماست که در غلاطیان ۵: ۲۲ و ۲۳ آمده است. «اما ثمره روح، محبت - شادی - آرامش - صبر - مهربانی - نیکویی - وفاداری - فروتنی و خویشنداری است.» که در حقیقت معرف خوبی از شخصیت کامل یک مسیحی واقعی است. چنانکه عیسای مسیح نیز تأکید نمود پیروان مرا از ثمرات ایشان خواهید شناخت. (متی ۷: ۱۶ و ۱۹)

ثانیاً خدا طالب نوع دیگری از میوه هم هست یعنی ایمانداران جدیدی که به واسطه‌ی شهادت و بشارت ما نزد مسیح آمده‌اند. این مطلب در آیه‌ی ۱۵ باب ۱۶ یوحنا کاملاً روشن شده است. «شما نبودید که مرا برگزیدید بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند.»

(یوحنا ۱۵:۱۶) عیسی مسیح نه تنها ما را برگزیده است بلکه ما را مقرر کرده و به ما مأموریت داده تا برویم و برای او میوه بیاوریم و میوهی خود را حفظ کنیم. کار شاخه میوه آوردن است. از اهداف مهم زندگی ما بر زمین این است که برای خداوند افراد پر ثمری باشیم. «من نخواهم مرد بلکه زیست خواهم کرد و کارهای خداوند را باز خواهم گفت.» (مزمور ۱۱۸: ۱۷) چنانچه دقت فرمایید، در باب ۱۵ یوحنا به جنبه‌های مختلف رشد و ترقی و میوه آوردن اشاره شده است. ابتدا در آیهی ۲ صحبت از میوه آوردن است، در آیهی ۳ سخن از میوهی بیشتر است، در آیات ۵ و ۸ تأکید بر میوه بسیار است و بالاخره در آیهی ۱۶ سخن از نگاهداری و حفظ میوه است. کاری که خدا بر عهدهی هر مسیحی می‌گذارد کاری، ماندگار است و اگر چه گاهی تلفات و ضایعاتی هم دیده می‌شود، ولی چنانچه به طرز صحیح عمل کرده و طبق اصول یوحنا باب ۱۵ عمل کنیم، ضایعات کمتری خواهیم داشت. پس نه تنها برای آوردن میوه و صید جان‌های گمشده باید کوشا باشیم بلکه در حفظ و نگاهداری میوه یا شاگردسازی نیز باید نهایت کوشش خود را بکنیم تا نباشد مانند بسیاری از کلیساهایی باشیم که در ورودی برای آمدن تعداد زیادی از مردم به کلیسا را دارند اما همان تعداد اشخاص یا حتی بیشتر از کسانی که وارد می‌شوند، از دری دیگر کلیسا را ترک می‌کنند. تمام کوشش شاهدان مسیح باید این باشد که راهکارهایی را پیدا کنند تا سهم خود را برای حفظ و نگاهداری افرادی که برای مسیح صید کرده‌اند انجام دهند.

هدف اصلی از آوردن و نگاهداری میوه در خدمت بشارت چیست؟
«جلال پدر من در این است که شما میوهی بسیار آورید؛ و این گونه شاگرد

من خواهید شد.» (یوحنا ۱۵: ۸) بنابراین هدف نهایی از خدمت صید جان‌ها و شاگردسازی جلال نام خداوند است.

۸- خداوند ما را صیاد مردم نموده است.

«چون عیسی از کنار دریاچه جلیل می‌گذشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌افکندند زیرا ماهیگیر بودند. به آنان گفت: از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت. آن‌ها بی درنگ توره‌ای خود را و نهادند و از پی او روانه شدند.» (مرقس ۱: ۱۶-۱۸)

«مترس از این پس مردم را صید خواهی کرد.» (لوقا ۵: ۱۰)

عیسای مسیح، لقب صیاد مردم را همان روز از خود ابداع نکرد. در آن روزگار قطعاً بسیاری از فلاسفه و معلمین برای جلب نظر مردم و مسحور کردن اذهان آنان از چنین القابی در سخنرانی‌ها و تعالیم خود استفاده می‌کردند. آن‌ها با طعمه زدن بر قلاب آموزه‌های خود، برای خود شاگرد صید می‌کردند. عیسای مسیح، لقبی مناسب برای شاگردان خود بکار برد، چون هفت نفر از دوازده شاگرد او ماهیگیر بودند. از دعوت مسیح درس مهمی را می‌آموزیم که چنانچه دنبال عیسای مسیح برویم و در اثر قدم‌های او گام برداریم و بخواهیم از او الگو بگیریم ما را تبدیل به صیاد انسان‌ها خواهد گردانید. عیسای مسیح در مقام استاد صیاد جان‌ها و به کار بردن روشهای مخصوص صید، می‌دانست هر انسانی را باید چگونه صید کند. مسیح برای صید هر کس از یک روش ثابت استفاده نمی‌کرد. برای مثال روشی که برای صید زن سامری بکار برد با روشی که برای نیکودموس بکار برد و یا روشی را که برای صید زکای باجگیر بکار برد بسیار تفاوت داشت.

همین طور برای صید دوازده شاگرد که بسیار با هم متفاوت بودند از روشهای مختلفی استفاده کرد. پطرس شخصیت برونگرایی داشت و زود از کوره در می‌رفت. در حالیکه توما مُردد و شکاک بود. اندریاس مردم‌دار و شخصی اجتماعی بود و می‌خواست همیشه کسی را به سوی عیسی بیاورد، ولی یهودا از مردم به نفع جیب خودش استفاده می‌کرد. عیسای مسیح هر کدام از آن‌ها را خوب می‌شناخت و می‌دانست که دقیقاً با آن‌ها چگونه رفتار نماید. او ذات ما را با همه‌ی پیچیدگی‌های شخصیتی که دارا هستیم و راه‌های جذب و به اصطلاح قلق‌های خاص هر کدام از ما را خوب می‌شناسد و می‌داند برای نزدیک شدن و باز کردن در قلب هر کدام از ما از چه کلیدی باید استفاده بکند. هر چند همه‌ی ماهی‌ها از برخی جهات مثل هم هستند ولی هر ماهی نیز خصوصیات خاص خود را دارد و برای صید او از یک طعمه و روش خاصی باید استفاده کرد. بنابراین چنانچه بخواهیم ماهیگیر خوبی برای صید ماهیان فراوان (انسان‌های گمشده) باشیم باید به دعوت عیسی توجه کنیم و از او یاد بگیریم که می‌فرماید: «از پی من آید که شما را صیاد مردمان خواهم ساخت.» (مرقس ۱: ۱۷) ماهیگیر موفق برای صید ماهی باید خصوصیات خاص خود را داشته باشد. مانند شکیبایی و صبر. بعضی روزها برای ماهیگیر روز سختی است، چون امکان دارد مدت زیادی منتظر باشید و تلاش کنید ولی موفق به صید هیچ ماهی‌ای نشوید. ولی نباید ناامید شوید بلکه باید صبر کنید تا به موفقیت در صید ماهی برسید. داشتن پشتکار و سماجت نیز جزو یکی از صفات صیاد جان‌ها است. در امر بشارت انفرادی و صید جان‌ها نیز بسیاری از وقت‌ها زود به نتیجه نمی‌رسیم و باید با هدایت خدا فرصت کافی به مردم بدهیم تا به موضوعات شنیده

شده فکر کنند و تصمیمات لازم را بگیرند. انسان موجود پیچیده و سختی است و برای عوض شدن شخصیت انسان‌ها به زمان بیشتری نیاز هست. پس بدون ناامید شدن باید با پشتکار و روحیه‌ی مثبت خدمت خود را دنبال کنیم با این امید که خداوند فرموده است: «کلام من که از دهانم صادر می‌شود بی ثمر نزد من باز نخواهم گشت بلکه آنچه را خواسته‌جا خواهد آورد.» (اشعیا ۵۵: ۱۱)

همچنین ماهیگیر موفق با یقین و ایمان به موفقیت، کار خودش را دنبال می‌کند. در امر بشارت باید ایمان داشته باشیم که در این خدمت، قطعاً در کنار مخالفت‌ها و بی تفاوتی‌ها، با زمین نیکو نیز روبرو خواهیم شد و خدا به خدمت ما ثمر خواهد بخشید. ممکن است ابتدا ثمر کم باشد ولی به وسیله‌ی همان ثمر کم، ثمرات بیشتری نیز به ما داده خواهد شد. خدا طبق آنچه که ما باور داریم و برطبق ایمان‌مان به ما ثمر خواهد بخشید. ما به کلام ایمان موعظه می‌کنیم، چنانچه پولس می‌گوید: «این همان کلام ایمان است که ما وعظ می‌کنیم.» (رومان ۱۰: ۸)

یکی دیگر از روشهای صیادان یا ماهیگیران موفق در این است که یاد گرفته‌اند که با هم بصورت گروهی کار بکنند. اغلب ماهیگیرانی که تور ماهیگیری در دستشان است با هم بصورت هماهنگ تور را به جای مناسب دریا انداخته و پس از صید ماهی‌ها تور را با کمک هم بالا می‌کشند. برای همین مسیح در فرمان بزرگ به کلیسا بصورت جمعی فرمان داد: "بروید... بشارت بدهید... شاگرد بسازید... میوه بیاورید..." درست است که در کار بشارت انفرادی ما با قلاب ماهیگیری تک‌تک ماهی‌ها را صید می‌کنیم، ولی در این خدمت نیز افراد زیادی هستند که برای ما دعا می‌کنند

و از خدمت ما حمایت می‌کنند. ما از تجربیات و حکمت آن‌ها در این خدمت بهره می‌گیریم و در ادامه‌ی خدمت خود در زمینه‌ی شاگرد سازی، مشورت و شبانی، برای رشد بیشتر از نیروهای دیگر استفاده می‌کنیم. از همه‌ی این‌ها مهم‌تر قدرت و حکمت و هدایت روح‌القدس ما را در کار بشارت تجهیز می‌کند. پس ما تنها نیستیم و هیچ‌وقت در نجات و رشد یک شخص یک نفر به تنهایی عمل نمی‌کند. انجام دادن کار گروهی همیشه موفقیت آمیزتر از تکروی و به تنهایی خدمت کردن است.

همین‌طور عوض کردن طعمه‌ی مناسب و جذاب برای ماهیگیرانی که با قلاب ماهی صید می‌کنند از ضروریات موفقیت در صید ماهی‌هاست. هر ماهی با یک طعمه‌ی خاص جلب و صید می‌شود. بنابراین ماهیگیر حکیم چنانچه از یک طعمه نتیجه‌ای نمی‌گیرد یا ماهی دیگر به سمت آن جذب نمی‌شود، طعمه‌های مختلف را امتحان می‌کند تا نتیجه‌ی لازم را بدست آورد. به همین دلیل است که سلیمان می‌گوید: «آن که حکیم است جان‌ها را صید می‌کند.» (امثال ۱۱: ۳) و پولس رسول نصیحت کرده می‌گوید: «با مردمان بیرون (غیر مسیحیان) حکیمانه رفتار کنید.» (کولسیان ۴: ۵) ما همیشه باید آماده باشیم تا در روش‌های صید مردم انعطاف پذیر باشیم و چنانچه از یک روش برای شخص بخصوص نتیجه نگرفتیم روش دیگری را با حکمت الهی انتخاب بکنیم تا ببینیم کدام یک از این روش‌ها جواب می‌دهد و می‌تواند در صید افراد مؤثر واقع شود.

در این قسمت از تجربه‌ی یک صیاد معروف جان‌ها به نام زنده یاد کشیش دیوید ویلکرسون؛ می‌خواهیم بهره بگیریم. او نویسنده‌ی کتاب معروف "صلیب و چاقوی ضامن دار" است که در فارسی بنام "نوجوانان

چه می‌جویند؟" ترجمه شده است. فیلم زیبایی نیز در این رابطه ساخته شده و دوبله‌ی فارسی آن نیز موجود است. داستان از این قرار است که کشیش ویلکرسون با هدایت خدا و باری که خدا در قلب او گذاشته به سراغ جوانان و نوجوانان گرفتار اعتیاد و خشونت و زندگی بی‌بندوبار می‌رود و آن‌ها را در مناطق بد نیویورک جستجو کرده کوشش می‌کند به سمت نجات و عیسای مسیح هدایت بکند. در این کار سخت با مشکلات و دشواری‌های بسیاری از جانب افرادی که برای کمک آن‌ها رفته بود، روبرو می‌شود. مدتی بعد پس از دعا خدا او را هدایت می‌کند که گروه‌های مخالف یکدیگر را که تشنه‌ی خون هم بودند، به سالن بزرگی که برای همین منظور کرایه کرده بود دعوت کند تا پیغام کلام خدا را به آن‌ها برساند و با کمک بقیه‌ی دوستان و خادمین آن‌ها را به سوی مسیح هدایت کند. از پلیس نیز برای حفاظت از آن منطقه کمک می‌گیرد. این گروه‌ها یکدیگر را به شدت ناسزا گفته و به مرگ تهدید می‌کردند. در شروع جلسه یک دختر جوان سرود زیبای روحانی همراه نوازندگان خواند. این جوانان با متلک‌ها و حرکات چلفی که از خود نشان می‌دهند سبب گریه و قطع شدن سرود این دختر جوان گردیدند. نظم جلسه بهم ریخت و کشیش دیوید ویلکرسون در پشت سالن با شکستگی و اشکها دعا کرده و با اتکای کامل به خدا از او خواست که به وسیله‌ی روح‌القدس در آن جلسه که بوی خون و جنایت از آن می‌آمد عمل نماید. او همچنین دعا می‌کند تا خدا طریقی را به او نشان بدهد که این نوجوانان و جوانان سرکش و پر از کینه را به توبه‌کشانده و بسوی مسیح جذب کند. ناگهان خدا در قلبش می‌گذارد که برای هزینه‌های جلسه و اجاره‌ی سالن هدایا جمع کنند. سپس رؤسای گروه‌های سرکش را دعوت

کرد که آن‌ها هدایا را از بین مردم جمع کنند. اگر کسی هدیه‌ی کمتری می‌داد این جوانان با نگاه خشونت‌آمیز به آن‌ها می‌فهماندند که هدیه‌ی بیشتری بدهند، مردم نیز از آنان ترسیده هدایای بیشتر در کیسه‌های هدایا می‌ریختند. این رؤسا تصمیم گرفتند پس از جمع‌آوری هدایا همراه کیسه‌ها از درب پستی سالن فرار کنند، ولی پس از مشورت با هم به این نتیجه می‌رسند که این کشیش به ما اعتماد کرده تا ما هدایا را جمع کنیم و به او برگردانیم، پس ما از این اعتماد کشیش سوء استفاده نکنیم. ضمناً پیش خود گفتند کشیش به قصد اینکه از جنگ با یکدیگر دست بکشیم، ما را به اینجا آورده پس برای اینکه او به مقصود خود نرسد، هدایا را برمی‌گردانیم. سپس در حین موعظه‌ی او جلسه را بهم می‌ریزیم و با چاقو و چوب و چماق به جان یکدیگر می‌افتیم. کشیش ویلکرسون بدون اینکه تعجب بکند، هدایا را از آن‌ها دریافت می‌کند و سپس با مسح روح‌القدس پیغام قوی بشارتی را به گوش آن‌ها رساند. روح‌القدس در حین صحبت این خادم خدا عمل کرده و قلبها را ملزم می‌سازد. یک به یک در حضور خدا فروتن می‌شوند و به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خود را به مسیح می‌سپارند و هم با خدا و سپس با یکدیگر صلح می‌کنند. در نتیجه خدمت و سازمان جدیدی بین قشر معتادان به مواد مخدر و و نیز اشخاصی که اسیر اسارت‌های دیگر بودند آغاز می‌شود. یکی از مخالفین سرسخت ویلکرسون که قبلاً به او جفا رسانده بود، جوانی بنام نیکی کروز بود که هم اکنون جزو رهبران این سازمان است که در زمینه‌ی نجات معتادان فعالیت می‌کند. دقت می‌کنید که خدا روش اتکا به روح‌القدس و اعتماد به این جوانان را که کشیش ویلکرسون در پیش گرفت، به عنوان وسیله و طعمه‌ای مناسب برای صید

این ماهی‌های لجام گسیخته بکار گرفت. بنابراین همه‌ی ما باید بدانیم که پیروی از عیسای مسیح و نگاه مستقیم به روش‌های آموزنده‌ی او سبب می‌شود تا ما هم همچون او تبدیل به صیادان جان‌های مردم و ابزاری برای نجات آن‌ها از هلاکت ابدی بشویم.

۹- ما رایحه یا عطر خوشبوی مسیح هستیم.

« اما خدا را سپاس که همواره ما را در موکب ظفر خود می‌برد و رایحه خوش شناخت او را به وسیله ما در همه جا می‌پراکند. زیرا برای خدا رایحه خوش مسیح هستیم. چه در میان نجات یافتگان و چه در میان هلاک شونده‌گان. اما برای یکی بوی مرگ می‌دهیم که به مرگ رهنمون می‌شود و برای دیگری عطر حیاتیم که حیات به بار می‌آورد.» (دوم قرتیان ۲: ۱۴-۱۶)

از افراد مختلف در برخی مشاغل بوی خاص مربوط به آن شغل به مشام می‌رسد. برای مثال عطار بوی عطر می‌دهد، قصاب بوی گوشت می‌دهد، در ایران افرادی که در پمپ بنزین و یا نفت فروشی کار می‌کنند بوی این مواد را می‌دهند. آیا ما که پیرو عیسی مسیح هستیم بوی مسیح را می‌دهیم؟ می‌گویید سادو ساندورسینگ؛ مبشر معروف در هندوستان روزی در خانه‌ای را زد تا پیام انجیل را به آن‌ها برساند. بچه‌ی کوچکی آمد و در را باز کرد و وقتی چهره‌ی نورانی و روحانی سادو را دید با هیجان فریاد زد: مامان زود بیا جلوی در چون عیسای مسیح پشت در ایستاده است و می‌خواهد به خانه‌ی ما بیاید. کاش در مورد همه‌ی ما چنین شهادتی داده بشود.

نزدیک به پنجاه سال قبل در ایران شخصی را می‌شناختم که بسیار به خداوند وقف شده و دارای صفاتی چون مهربانی، تواضع، محبت و آرامش الهی بود. هر وقت ایشان را می‌دیدم، تصویری از عیسی مسیح و یک مسیحی واقعی جلوی چشم من مجسم می‌شد. ایشان یک دوچرخه داشت که در خورجینش دو جنس متفاوت حمل می‌کرد و آن‌ها را در معرض فروش قرار داده بود. در یک طرف خورجین دوچرخه انواع صابون‌ها وجود داشت و در خورجین دیگر انجیل عیسی مسیح قرار گرفته بود. اغلب او برای معرفی کار خودش می‌گفت: "صابون دارم تن می‌شوره! کتاب دارم قلب می‌شوره!" همه اهالی منطقه او را با این شعار می‌شناختند. حتی افرادی که مخالف او بودند و او را مسخره می‌کردند، درباره‌ی اینکه ایشان واقعاً یک مسیحی واقعی بود، شهادت مثبت می‌دادند. او با برخورد مسیح گونه‌ی خود بسیاری از مخالفین ایمان مسیحی را شرمند می‌کرد. حقیقتاً باید گفت عطر خوشبوی مسیح، رایحه‌ی خوش شناخت خدا و عطر حیات در بین ناجیان بود. چندین نفر را می‌شناسم که بوسیله‌ی زندگی مسیحی او به سمت خداوند جذب شدند.

عجیب است که در این قسمت پولس بیان می‌کند کسانی که به خاطر بی‌ایمانی‌شان نجات نیافته‌اند از هلاک شوندگان هستند که ما بجای اینکه برای آن‌ها عطر حیات باشیم بوی مرگ را می‌دهیم. علتش این است که تمام کسانی که پیام انجیل را فهمیدند و باز به آن ایمان نیاوردند، به مرگ و هلاکت ابدی محکوم شده‌اند. بنابراین چنانچه ما با روحیه و روش و انگیزه‌ی درست مسیحی بشارت دهیم و مطابق آن زندگی کنیم، برای ایمانداران این سه نوع عطر و رایحه‌ی خوشبو خواهیم شد، رایحه یا عطر

خوش مسیح، رایحه‌ی خوش شناخت خدا و رایحه حیات یا نجات. ولی در کنار آن متأسفانه همین عطر و رایحه‌ی خوشبو برای کسانی که پیام انجیل را رد می‌کنند، بوی مرگ می‌دهد، مانند کسی که مدت‌هاست مرده و بوی تعفن می‌دهد و ما با ریختن عطر خوشبو بر سرو روی او سبب حیات او نمی‌شویم، ولی عطر خوشبو برازنده‌ی شخص زنده و با نشاط است و او هر جا می‌رود از فاصله‌ی دور نیز رایحه‌ی خوش مسیح را به مشام دیگران می‌رساند.

وقتی یک سردار رومی از فتوحات خود باز می‌گشت، طی یک رژه‌ی پیروزمندانه غنائم و اُسرای خود را در ابری از بخور به نمایش می‌گذاشت. برای فاتحان بوی بخور رایحه‌ی خوشبویی بود، اما برای اسرایی که در این رژه شرکت می‌کردند بوی متعفن مرگ را می‌داد. آنچه که باید برای ما اهمیت داشته باشد این نیست که مردم نسبت به پیغام انجیل چه واکنشی نشان خواهند داد، بلکه مهم این است که آیا رایحه‌ی خوش مسیح از من به مشام دیگران می‌رسد؟ آیا من عملاً نماینده‌ی شایسته مسیح در بین مردم هستم؟

۱۰- ما رساله یا نامه‌ی خواندنی مسیح هستیم.

«شما نشان داده اید که نامه مسیح هستید. ثمره خدمت ما و نگاشته نه با مُرگب بلکه با روح خدای زنده و نه بر لوح سنگی بلکه بر لوح دل‌های گوشتین.» (دوم قرنتیان ۳: ۳)

خصوصیات نامه‌ی مسیح از نظر پولس رسول چیست؟

الف- این نامه با جوهر و مرکب بر طومار و الواح سنگی نوشته نشده است.

ب- این نامه به وسیله‌ی روح خدا بر قلب‌های گوشتین انسان‌ها نوشته شده است.

ج- این نامه ثمره‌ی خدمت عملی ما در میان شماست. اعمال ما در بین شما گواهی می‌دهد که ما نماینده‌ی واقعی مسیح بوده‌ایم. به همین دلیل ما نامه‌ی خواندنی، مسیح هستیم. مسیح از طریق ما برای دیگران قابل شناخت می‌شود.

د- این نامه بیانگر زندگی مسیحی هر ایماندار واقعی به مسیح است. همگان می‌توانند آن را بخوانند یا بفهمند حتی کسانی که انجیل را نخوانده‌اند و یا نمی‌خوانند از طریق مشاهده‌ی ثمرات و اعمال خوب زندگی یک مسیحی، می‌توانند بفهمند انجیل چه تعالیمی داده است. اینگونه مسیحیان نامه‌ی زنده و خواندنی از عمل کرد مستقیم عیسای مسیح هستند.

پطرس برای جذب شوهران بی‌ایمان خواهران ایماندار، همین موضوع را مطرح می‌کند: «به همین سان، شما ای زنان تسلیم شوهران خود باشید تا چنانچه برخی کلام را اطاعت نکنند بی آنکه سخنی بر زبان آرید در اثر رفتار همسرانشان جذب شوند زیرا زندگی پاک و خداترسانه شما را مشاهده خواهند کرد.» (اول پطرس ۳: ۲۱)

بسیار جالب توجه است که حتی افراد بی‌سواد که نمی‌توانند انجیل را بخوانند، می‌توانند با دیدن زندگی مسیحیان، عیسای مسیح را توسط ما که نامه‌ی او هستیم بخوانند.

در ایران خانم مسنی را می‌شناسم که سواد ندارد. پسر ۴۰ ساله او توسط بشارت انفرادی یکی از دوستانش و مطالعه‌ی انجیل زندگی خود را به مسیح تسلیم می‌کند. مادر ایشان در نتیجه دیدن تغییرات عظیم اخلاقیات پسرش کنجکاو می‌شود که ببیند در زندگی پسرش چه اتفاقی رخ داده است. وقتی پسرش شهادت نجات خود را تعریف می‌کند، مادر پیر او با گریه به زانو می‌افتد و می‌گوید: من به آن عیسای مسیح که توانسته پسر مرا اینگونه عوض کند ایمان می‌آورم. او با کمک پسرش دعای توبه و تسلیم به مسیح را با تمام قلب به حضور خدا بلند کرده و تولد تازه را در سن پیری بدست می‌آورد. مادر بسیار دلش می‌خواست که در آخر عمرش برای خداوند کاری انجام دهد ولی چون سواد نداشت فکر می‌کرد چنانچه بشارت بدهد و کسی از او سئوالاتی بکند قادر نیست جواب بدهد. هر روز از پسرش می‌خواست انجیل را با صدای بلند برای او بخواند وقتی به موعظه‌ی مسیح در بالای کوه (متی بابهای ۵-۶-۷) رسید اینقدر این تعالیم انقلابی مسیح برای او دلنشین شد که از او خواست تعدادی انجیل به او بدهد و به او گفت آدرس ایمیل خودت را نیز در پشت انجیل‌ها بنویس که هر کس سئوالی داشت با تو تماس بگیرد. سپس هر روز صبح سوار اتوبوس شرکت واحد می‌شد و قسمت‌های علامت‌گذاری شده‌ی خوشابه- حال‌های مسیح را در دست خود می‌گرفت و دعا می‌کرد که خداوند او را برای نجات جان‌ها بکار بگیرد. سپس به کسی که در کنارش نشسته بود می‌گفت: پسرم یا دخترم کسی این کتاب را به من داده و گفته این قسمت را بخوانم، من سواد ندارم. لطفاً شما با صدای بلند برایم این را بخوانید تا بدانم این کتاب چه می‌گوید. معمولاً همه بخاطر احترام به موی سفید این

پیرزن درخواست او را رد نمی‌کردند. ایشان می‌گفت چون گوشه‌های من سنگین است لطفاً با صدای بلند بخوانید و مقصودش این بود که اطرافیان هم بشنوند. معمولاً خواننده‌ها می‌گفتند: چه حرف‌های زیبا و ملکوتی‌ای از زبان حضرت عیسی بیرون آمده! ما تابحال این‌ها را نخوانده بودیم و نشنیده بودیم. پیرزن می‌گفت: می‌توانید این کتاب را برای خودتان نگاه دارید چون من سواد ندارم که بخوانم و در ایستگاه بعدی پیاده می‌شد و اتوبوس بعدی را سوار می‌شد و همین کار را آن‌جا هم تکرار می‌کرد. این کار هر روز خواهر عزیز ما بود که می‌خواست برای خداوند مفید باشد. او رساله و نامه‌ی زنده مسیح بود که هم با رفتار و اخلاقش و هم با کتابی که به افراد می‌داد جلال خداوند را منعکس می‌ساخت. کسی که بخواهد برای خداوند کاری بکند راهش را پیدا می‌کند، به قول معروف: "اگر دل بخواهد هزار راه پیدا می‌شود و اگر دل نخواهد هزار بهانه!" پسر این خانم می‌گوید افراد مختلفی با ایمیل‌های نوشته شده در پشت انجیل با من تماس گرفتند و سئوالاتی را درباره‌ی انجیل مسیح پرسیدند و چند نفر از آن‌ها نیز او را حضوری دیده و قلب خود را به عیسی مسیح سپرده‌اند. خدا را شکر برای تأثیر انجیل و نامه‌های خواندنی مسیح که هر کدام از ما می‌توانیم این‌گونه نامه‌ی خواندنی مسیح و اثرگذار بر دیگران باشیم.

۱۱- خدا ما را دیده‌بانان مقرر کرده است.

«و کلام خداوند بر من نازل شد و مرا گفت: ای پسر انسان قوم خود را خطاب کرده و به ایشان بگو، اگر من بر سرزمینی شمشیر آورم و مردم آن سرزمین از میان خود کسی را گرفته به دیده بانی خود برگمارند و اگر آن

دیده بان ببیند که شمشیر بر آن سرزمین فرود می‌آید و در شیپور خود دمیده به مردم هشدار دهد، اگر کسی صدای شیپور را بشنود اما به هشدار توجه نکند و شمشیر بیاید و جان او را بگیرد، خودش بر گردن خودش خواهد بود زیرا صدای شیپور را شنیده اما به هشدار توجه نکرده است پس خودش بر گردن خودش خواهد بود. حال آنکه اگر به هشدار توجه می‌کرد جان خود را می‌رهانید. اما اگر دیده بان ببیند که شمشیر می‌آید اما در شیپور خود ندمد و مردم هشدار نیابند و شمشیر آمده جان یکی از آنان را بگیرد، آن شخص در گناه خود گرفتار آمده است. اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید. و اما من تو را ای پسر انسان به دیده بانی برای خاندان اسرائیل برگماشته‌ام. هر گاه کلامی از دهان من بشنوی باید به ایشان از جانب من هشدار بدهی. اگر من به مردم شریر بگویم: ای مرد شریر به یقین خواهی مُرد! ولی تو سخنی نگویی و به آن مرد شریر هشدار ندهی تا از راه خود باز گردد آنگاه آن مرد شریر در گناه خود خواهد مُرد اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. و اما اگر تو، به آن مرد شریر هشدار بدهی تا از راه خود بازگردد اما او از راه خویش باز نگردد، آنگاه او در گناه خود خواهد مُرد اما تو جان خویش را رهانیده‌ای. و حال تو ای پسر انسان، به خاندان اسرائیل بگو: شما می‌گوئید به یقین نافرمانیها و گناهان ما بر گردن ماست و در آن‌ها می‌پوسیم. پس چگونه زیست کنیم؟ به آنان بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم که من از مرگ مرد شریر خوش نیستم، بلکه از اینکه شریر از راه خود باز گردد و زنده بماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت کنید از راههای شریرانه‌ی خود بازگشت کنید زیرا چرا بمیرید؟» (حزقیال ۳۳: ۱-۱۱)

آیا باور دارید که این کلمات از دهان خدای پر از محبت ما بیرون آمده باشد؟ آیا فکر می‌کنید خدا غلو کرده یا می‌خواهد ما را بترساند که به ما

بارها گفته است چنانچه کار دیده‌بانی را انجام ندهی "خون شخص هلاک شده را از تو مطالبه می‌کنم"؟! بله! عزیزان باید باور داشته باشیم که به همان اندازه که خدا محبت است به همان اندازه نیز عادل است و به همان مقدار قدوس نیز هست. قدوسیت و عدالت خدا ایجاب می‌کند که گناه بدون تنبیه و مجازات باقی نماند. یکی از رسالت‌های بشارت ما این است که مردم را کمک کنیم تا از غضب و داوری عادلانه‌ی خدا رها شوند. همان مسیح پر از محبت و فیض در تعالیم خود بیشتر از هر کسی درباره‌ی جهنم و داوری آینده صحبت کرده است. چگونه ممکن است داستان هلاکت مردم در زمان نوح و ریخته شدن آتش غضب بر مردمان سدوم و عموره را بخوانیم و باز باور نکنیم که شدت غضب خدا در زمان داوری نهایی به مراتب بیشتر از آنچه در زمان نوح و لوط به وقوع پیوست، بر کسانی واقع خواهد شد که پیغام انجیل نجات بخش او را رد کرده‌اند؟ متأسفانه ما زیاد دوست نداریم درباره‌ی غضب و داوری خدا و جهنم و مجازات عادلانه‌ی الهی نه فکر کنیم نه موعظه کنیم و نه حتی بصورت جدی باور کنیم که این وقایع انجام خواهد شد. بی‌تفاوتی و سهل‌انگاری و غفلت بسیاری از مسیحیان در امر بشارت نشان می‌دهد که آن‌ها جداً پیغام غضب و داوری خدا را جدی نگرفته‌اند.

چگونه ممکن است وقتی بدانیم که روزی باید برای بی‌تفاوتی و تبلی و غفلت خود نسبت به نجات انفرادی که با آن‌ها در ارتباط بوده‌ایم به داور عادل حساب پس بدهیم، باز در خواب غفلت باقی بمانیم؟ آیا خدا از ما نخواهد پرسید با قنطاری که به تو دادم چه کردی؟ آیا نخواهد پرسید با همه‌ی تأکیدی که در مورد بشارت و نجات مردم داشتم چند نفر را با خودت

به آسمان آوردی؟ نمی‌دانم چگونه این آیات دردآور را می‌خوانیم و باز هم بیدار نمی‌شویم؟

«ملعون باد آن که کار خداوند را با اهمال انجام دهد.» (ارمیا ۴۸: ۱۰)
«وای بر شما که در صهیون (بین قوم خدا و کلیسا) آسوده خیالید.» (یا راحت گرفته نشسته‌اید و هیچ کاری انجام نمی‌دهید.) (عاموس ۶: ۱) «پس چون معنی ترس خداوند را می‌دانیم می‌کشیم مردمان را مجاب کنیم.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۱)

قبل از پایان این مبحث لازم است چند کلمه‌ی مختصر درباره‌ی دیده-بان توضیح بدهم. دیده‌بان کسی بود که بر برج بلند مراقبت دروازه نزدیک شهر (مرز ورودی شهر) که ارتفاع بلندی داشت می‌ایستاد و در زمان شیفت خدمتی خود مراقب شهر بود. در صورتی که دیده‌بان خطر یا حمله‌ی دشمنی را از دور می‌دید، که به سمت شهر آن‌ها هجوم می‌آورد، با نواختن ممتد کرنا که صدای مهمی داشت، اعلام خطر می‌کرد و سربازان شهر را باخبر می‌ساخت تا بیدار و آماده شوند تا بدین وسیله در مبارزه غافلگیر نشوند.

دیده‌بانان به هنگام شب نیز چراغ یا وسایل منور در دسترس داشتند که می‌توانست تا حدی اطراف آن‌ها را روشن کرده و به آن‌ها دید کافی عطا کند. از خصوصیات مهم دیده‌بان این بود که می‌بایست چشمانی دقیق و سالمی می‌داشت و از دید کافی برخوردار می‌بود. دیده‌بانان باید کاملاً در زمان خدمت خود بیدار و هوشیار باشند و از وسوسه‌ی خواب و حواس پرتی و هر چه که بخواهد تمرکز خدمتی را از آن‌ها بگیرد، دوری کنند. دیده‌بانان باید برای انجام خدمت خود احساس مسئولیت جدی بکنند چون موضوع

امنیت، حفاظت و سرنوشت مردم شهرشان به عهده‌ی آن‌هاست، پس در کار خود نباید اهمال، غفلت و سستی داشته باشند.

هر چند می‌توان از عناوین دیگر نیز برای خدمت بشارت انفرادی که کتاب مقدس به ما داده است استفاده کرد ولی من به همین ۱۱ عنوانی که خدا به ما بخشیده و اعتماد و احترام او را به ما نشان می‌دهد، بسنده می‌کنم. حقیقتاً باید گفت که خدا با دادن این عناوین پرافتخار، به ما انگیزه‌ای می‌بخشد که ما موافق آن زندگی و عمل بکنیم. نباشد که مانند بسیاری از افراد اسامی زیبا و با مفهومی داشته باشیم ولی برخلاف آن اسامی که بر ما قرار دارد زندگی کنیم. برای مثال بعضی‌ها اسم‌شان صادق است ولی هیچ صداقتی در آن‌ها دیده نمی‌شود، چون همیشه دروغ می‌گویند! افرادی که اسم‌شان شیرین است ولی بسیار تلخ هستند و یا نام‌شان امید است ولی بسیار ناامیدند و یا نام‌شان شادی است ولی غمگین و افسرده‌اند!

می‌گویند در زمان ناپلئون سرباز تنبل و بی‌بخار و ناتوانی بود که نمی‌توانست سرباز مفیدی در میدان جنگ باشد. نام و نام خانوادگی او هم ناپلئون بناپارت بود. اخبار مربوط به صفات این سرباز که نام و نام خانوادگی ناپلئون را داشت به گوش رهبر فرانسه رسید. او این سرباز را احضار کرده و سه بار از او پرسید نامت چیست؟ او گفت ناپلئون بناپارت! ناپلئون با عصبانیت به او گفت: "یا نامت را عوض می‌کنی یا روش زندگیت را!"

ما که می‌خواهیم به عنوان یک مسیحی باعث جلال نام خداوند باشیم باید موافق این اسامی و عناوین بخشیده شده عمل کنیم تا در کار بشارت همچون یک شاهد مسیح، شخص موفق و پرثمری باشیم.